

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228964

UNIVERSAL
LIBRARY

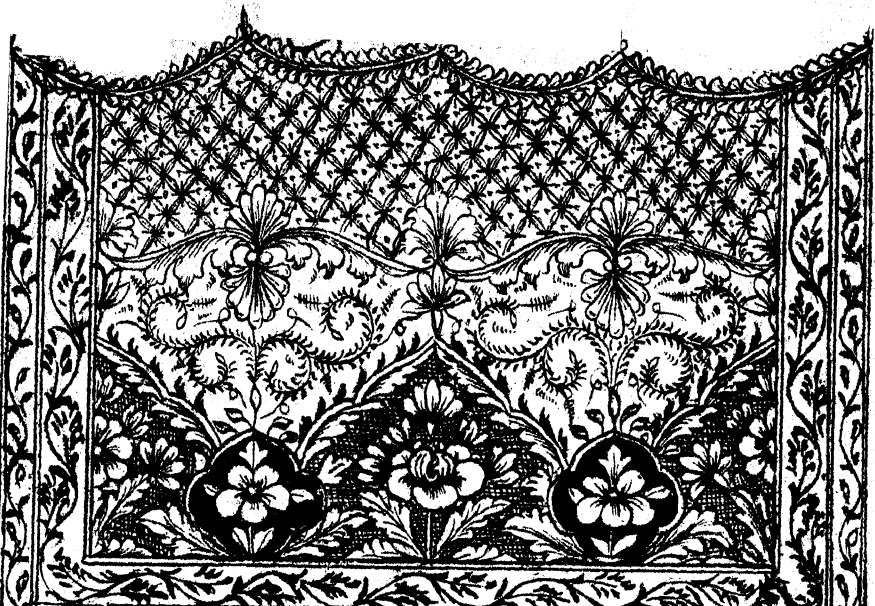
الان اولياء الله واولاد رسوله
الذين آمنوا واتبوا الملة التي
ادين بها محمد بن عبد الله
الذي هو الامم الاخرى
الذين آمنوا واتبوا الملة التي
ادين بها محمد بن عبد الله
الذي هو الامم الاخرى

ادين بها محمد بن عبد الله
الذي هو الامم الاخرى
الذين آمنوا واتبوا الملة التي
ادين بها محمد بن عبد الله
الذي هو الامم الاخرى



حسبنا من صاحبها
سید علی محمد
سید محمد باقر
سید علی محمد
سید محمد باقر

مطلع احمد
مطلع احمد
مطلع احمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا فِي نَبِيِّ آدَمَ وَجَعَلَنَا مِنْ أُمَّةٍ نَبِيَّهِ جَنِيَّةٍ كَمَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 حمود و سپاس فراوان محضرت احدیت جل جلاله را سزاوارست که از قدرت
 کماله خود تمامی ممکنات را بیک لفظ کن از کتبی عمده برعهده شود جلوه داده و بمقتضای
 حکمت باله خود از این انواع انسانرا بختاب گویای آید برگزیده تلج کر امتش
 بر سر نهاد این همه اعتنا که در اعلان فضیلت این نوع بکار بردن حقیقت
 محض برای اظهار عظمت حبیب خودش بود چونکه در علم او تعالی شانانه ظهور ذات
 ستودده صفات آنست در موجودات و نشان ظهور ممکنات در عالم شود از همین نوع
 بودند البقیض مقدسش از یوم نزل این نوع گرامی گوی سبقت و فضل و کمال
 تمامی که انبات در ربوداوست با وجودیکه بے رنگ محض است لیکن در هر رنگ جلوه
 اوست و با آنکه از قیام اطلاق دلائلین نیز منزه است الا در پرده جمله
 تعینات جملهی پردهگی اوست نمود بی بودا همه با از بوداوست لابل با همه اینچ

بود بود او مست آید کریمه فایین کاتولوا فکترو و جملا لله بر این مننی گواه است
 وَهُوَ مَعَكُمْ أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ وَأَقْرَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ قَائِلِينَ مَا
 است حاشا ثم حاشا کجا امشت خاک و کجا میج و فتناه آن منزله عن الادرک
 میج آن منزله از درک و قسم با بزیان آوردن سطر سرب ادری است و تناسی
 او تعالی و تقدس از گفتگو با خامه سپردن کمال گستاخی مقتضای شان عبدیت
 و مرتبه مخلوقیت همین است که زبان بدعا کشایم در سر عجز و نیاز جناب اقدس او
 نماند بعرض حاجت پردازم اللهم یا رب یحیا نبیك المصطفی و حبیبك
 المحبب احرق قلوبنا بنا ر عشقك و عشقه و استعجلنا لبنته و توفنا
 علی ملتہ و احشرنا تحت لوائه و اجعلنا من رفقاءه اللهم اجمع
 بیننا و بینہ و لا تفرق بیننا و بینہ امین مناجات منظلوم حضرت المرت

<p>و از برای عشق خاص آن شه کون مکان که وجود او مست قائم آسمان مجرمین حضرت صدیق اکبر محرم باز خدا کا شرف اسرار پنهان شاه عالی مرتبت مدد صدق و وفا عثمان غنی شیر نیردان نور حق حضرت علی مرتضی زو بیله شیر خا خاتون نبی مصطفی نور چشم عطف محبوب رب ذوالنورین سید الشهدا و سبط اصغر خیر الورا قانی از خود پرورد اند و باقی با کونان نقش مستی مرا از سینه من در کن</p>	<p>یا الهی بهر محبوبی آنجان جهان دستگیر یکسان سلطان جمله مرسلین بهر صدق و عشق یار غار شاه دوسر بهر عدل و بیعت فاروق و الامیر حضرت علم و حیا و سایر ذات خدا بهر علم و فضل آن سالکان جمله اولیا از برای عصمت و سوز دل خیر النساء حرمت دستگیر حضرت و الامیر حرمت مجروح جسم پاک شاه کربلا بهر راز آنغزینا نیک از عشق احد از شران الفت ایشان مرا غمور کن</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

جای من کن در جوار پاک شان فرزخدا
روسیا هم لیک اسی رب عبد محبوب تم ام
حاجت این با دی هاسی همین ست اینجا

بهر جمله آل واصحاب رسول سجتی
زاین وسیله زود اے خالق روا کن حاجت
کن مرا از بارها و با خودم کن آشنا

انعت سرور کائنات علیه وآله الصلوات الزکیات

اللهم صل علی سیدنا و مولانا محمد الذی شرح صدرنا بالایمان
و نور قلوب العارفين بنور العرفان و علی آله الطیبین واصحابه
الطاهرین خصوصاً علی الخلفاء الراشدين و سیدة نساء العالمین
وریحانتی سید المرسلین و اولادها الی یوم الدین سیما علی
غوث الثقلین سیدنا محمد الدین ابی محمد عبد القادر الحسینی الحنبلی
و قطب العالمین سیدنا معین الحق و الدین حسن الحسینی
الحسنا السنجوی رضی الله تعالی عنهما و عن ابنا عهما و جعلنا من
خدا عهما درودنا محمد و بران محبوب خاص حضرت درود باد که او نخستین
جلوه حسن ازل است و اول موج بحر قدم چنانچه اول ما خلق الله نور خود بود
است آنصداق و هُوَ کِبَلٌ یُنشِئُ عَلَیْهِمْ اَوْ مَنظَرٌ ذَاتِ حَضْرَتِ اَحَدِیْتِ سَتِ
من دانی قد دای الحق بر این معنی بر این قاطع و تمامی عوالم را می صفات و
شیونات او بیندانا من نور الله و الخلق کله من نور بر این دعوی دلیل مسلم
پس آنچه ناکه او در هستی خود محتاج حق تعالی و تقدس است همچنان ما به محتاج
و وسیله او گو در هر فردی از افراد عالم پر تومی از نور او تابان است الا از اشخاص
است مرحومه او مانند در محبت و اتباع وی از خود فانی گشته اند بر آنا جلوه خاص
حضرت محبوبیت کامل دانه نمایان است حدیث قدسی کت سمعه و بصیرة از قرب
و وصال آنواصلان اثری است و قول نبوی طوبی لمن رانی ثم طوبی لمن رآه

من لسان السبع مرات از شان منظر است آن کمالان خبری چنانچه اهل عالم بهمان
 آثار محبوبیت حضرت محبوب مطلق در حسین منور نشان دیده بام محبت آنها در
 آمده اند و بفیضان ایشان که آنهمه فیضان حضرت محمدی است و قوت جناب
 ایزدی هم ذوق محبت یافته اند و هم بساطل نجات فرار سیده حق جل شانہ بوجه
 فنای کامل شان بآن محبوب خود ذوات بابرکات ایشان از وسیله نجات عصا
 امت نموده و بقبض دستگیری آنها که بقبولای ایہ سعیت عین دستگیری او است
 عصیان ره نوردگان کوی ضلالت را بخیر و حسنات مبدل فرموده آیه وانی
 برایہ الحقا به ذریتیم منظر این دعا است و مقوله حضرت شیخ شیوخی و قبله رو
 قطب الاقطاب سیدنا فرید الحق والهدین رضی الله عنه شرح همین کلام پاک خدا
 است و هم بنام شعر گریک زیم مرا از ایشان گیرنده و در بدشتم مرا ایشان نشنیده و حضرت
 احدیت بنا بر اظهار کمال عظمت حبیب خودش آنمطاب حضرت محبوبیت را
 در کلام قدیم خود جای بآیه کریمه آلا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
 یخوفون یستود و در جای بآیه وانی برایہ و لله العرش العظیم و لیسئله و للمؤمنین
 امی الکاملین عزت بر آنها ثابت فرمود اهل نظر می دانند که لفظ آلا در آیه
 اولی چهار فضائل و مراتب حضرات ایشان ظاهری نماید و در آیه ثانیه عطف
 فرمودن السجل جلاله آنها را بر خود چها عزت ایشان می افزاید یا این همه
 تا کید هر که فضائل و مراتب ایشان ندانند بقبولای من کان فی هذه اعمی بصر
 حق بین ندارد چنانچه او تعالی شان خود این چنین کس را حکم و لکن المنافقین لا یفقون
 و داخل زمره منافقان می نماید و حق تعالی باین تشریف ستائش که آنو هسلان
 خود را مشرف فرمود در حقیقت حبیب و منظر خودش را بستود بلکه همانا ستایش
 خود نموده چرا که کمال ایشان همین است که از خود رسته اند و حق بیوسته و انجیم

از فضائل و کمالات که در ایشان ظاهرست صنعت و قدرت او هست که بواسطه
 آن رسیده آفرینش در مرای آنها متعجب گشته جل جلاله و ثنا که بیانده وصل الله علی
 مظهره رفیع علی العالمین در جانها ای خامه بادب باش و از حد خود گذران
 عرصه نعمت سرور نیست که در یوم کتابت احوال خلق قلم بان علم فراوان که
 ماکان و مایکون جمله بر لوح محفوظ ثبت نمود چون نوبت کتابت حال است
 مرحومه وی رسید و کلمه چند در نشان ایشان بسلاک تحریر در کشید از جناب
 رب العزت خطاب باعتبار تأدیب شنید سالها از این سوره ادب لرزان
 و حیران ماند و از خود قوت تحریر عبارتی که شایان مرتبه است موصوفه با
 نیافته بحضرت الوهیت عرض داد که آنچه تو در باره این است مرحومه بفرماید
 به تحریر در آرم و بر لوح محفوظ ثبت نمایم در جوابش آنچه حضرت احدیت ارشاد فرمود
 قلم جهان کلمات در نشان است آنسر و در این تحریر نمود هر گاه که آن قلم را که ملکی
 است بان علم فراوان در کتابت احوال است آن مجمع فضائل و کمالات این
 واقع و نمود ترا که از جادوی بیش نیستی چه یار که زبان بهرج و ثنایش کشائی
 در صفت تعالی و اصفا نش هم در آئی بر حد خود باش و کاری که در خودت است
 بجا آر یعنی حال زار این ذره بے مقدار که تا دیده گرفتار آن جمال بانوار و غلام
 بے زرخیده آن مولای ذوالاقتدار است بحضور آنسر و کونین سلطان
 دارین امام مرسلان محبوب خالق النسن و جان نشا ظهور کائنات مفرخ موجود
 منظر ذات احدیت آینه جمال ربوبیت عرض داد تا باشد که آن رحمت عالم
 محض بلطف و کرم بسوی این ناکام چشم رحمت واکند و این کمینده عبد خود را
 در از این ظلمت ضلالت رسانیده بسوی خود راه دهد

مناجات بحضور سید الکائنات علیه که الصلوات و التحیات

غریق بحسب عصیانم اغثنی یا رسول
 کریم ای رسول من به دستی که می انتم
 حبیب خالق اکبر بحال زار من بگر
 به جرت و لگام سینه رشیم سخت نجوم
 تو جگر گونی بر من شود عصیان همه طا
 گرم کن تا شوم فاق بشقت و از هم از تو
 همین هست آرزوی ما و مسکین شما از تو

ز دست نفس نالانم اغثنی یا رسول
 نه خد بگذشت عصیانم اغثنی یا رسول
 غریبم سخت حسد انم اغثنی یا رسول
 پرست گسست در نامم اغثنی یا رسول
 ذایت زین ایمانم اغثنی یا رسول
 ترا جویم ترا خوانم اغثنی یا رسول
 که فردا پیش تو خوانم اغثنی یا رسول

اما بعد میگوید بنده عاصی حاجی رحمة الله القوی غلام محمد بادی علی الحنفی الکاتب
 الکاتبی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه ابن حکیم محمد علی مرحوم و مغفور الخاطب سکرکار
 شاه او ده پیمحمد و علیخان بهادر ابن زبده الاصفیا الشهدی فی سبیل الله شیخ احمد
 رحمة الله علیه که ابوبین و جمله بزرگان این عاصی بیعت بردست حق پرست حضرت
 شیخ الاسلام سلطان الواصلین بران الکاملین قطب الوقت فرید العصر
 و شیخی حضرت مولانا و مرشدنا سید حافظ محمد علی المشهور بجا فظ محرم علی الحسنی ایست
 رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنما میداشتند چون زمانه وصال انقرب بارگاه حضرت
 ذوالجلال قریب رسید در زمانه علالت این بنده مجرم و شرمسار در عمر شریف سالی
 بیست حضرت شیخ الاسلام مشرف گردید و آن قبله روحی و کبته قلبی باین نعمت برگزید
 احمد شد علی ذلک و بیضان دستگیری انظر الله فی الارض وقت بلوغ و شعور
 هم بر آن عهد قائم ماندم و چونکه پیران طریقت تجدید بیعت را بردست شیخ خود
 هر قدر که ممکن باشد احسن می پندارند لهذا بعد سن شعور بردست خلیفه بر حق و کبته
 مطلق زبده الاصفیا محمدم عالم حضرت مولانا و مرشدنا سید حافظ محمد اسلم اودم
 برکاتم که در حقیقت دست حضرت شیخیست تجدید بیعت نمودم و حالات حضرت

شیخ الاسلام را از خادمان آنحضرت جویان و مستفسر بودم جناب میر محمد علی صاحب
 که از خادمان خاص شیخ الاسلام هستند و از ایام طفولیت نظر توجیه و کرم بر من
 نامه سیاه دارند اکثر رشادات و حالات حضرت شیخ الاسلام که بچشم خود دیده و از
 دیگر خادمان شنیده بودند بنا بر تعلیم من ارشاد می فرمودند روزی بهمین تذکره گفتند
 که هنوز حالات حضرت شیخ الاسلام بقید تحریر نیامده اند اگر تو آنرا انجامه بسیاری و به
 تسطیر در آری بهم موجب حصول سعادت شما و بهم سبب هلاکت دیگران خواهد بود
 پس ازان روز اهتمام نمیغنی نمودم که آنچه از کرامات و ارشادات و حالات حضرت
 از زبان مردمان شنیدم و عند تحقیق بجلیه صدق آراسته دیدم بقید تحریر در آوردم
 و آنچه بعضی اخوان دینی چیزه رقم زده بودند آنرا از ایشان گرفته و نقلش برداشتم
 بهمین رساله شریفه درج نمودم و در جمع این رساله متبرکه که صاحبزاده والا تبار حافظ
 مولوی سید هادی حسن صاحب ابن الاخ حضرت مخدوم عالم جناب مولانا الحاج
 سید حافظ محمد صاحب بسیار اعانت فرمودند چون بنیایت الهی و توجیه پیران عظام
 شایدهد عابرضه ظهور جلوه گرشد یعنی از جمع این رساله شریفه که بر سبقت باب
 نقسمت فرغ دست داد به مناقب حاقظیه آنرا موسوم نمودم و این رساله
 نافع در سال یکنزار و سته صد از هجرت حضرت نبوت حلیه تکمیل پوشید تفصیل
 ابوالبش این سست باب اول در بیان سلاسل علییه که از حضرت شیخ اکبر
 بحضرت شیخ الاسلام رسیده اند باب دوم در بیان نسب شریف باب
 سوم در ذکر ایام طفولیت و حالات بیعت و ریاضت و عادات شریف و دیگر
 حالات متعلقه آنها باب چهارم در ذکر ارشادات و ابراد فرموده حضرت شیخ
 الاسلام باب پنجم در ذکر کرامات باب ششم در حالات بعضی مریدان که فیض
 حضرت شیخ الاسلام بر آنها وارد گشته باب هفتم در ذکر ایام مرض و وفات

شرف و دیگر حالات متعلقه آن داند زین کتاب هر جا که لفظ شیخ الاسلام است
از ان ذات کامل الصفات حضرت سیدی و شیخی سلطان الواصلین قلب العارین
سیدنا حافظ سید محمد علی الحسینی الحسینی رضی الله تعالی عنه را دست و لفظ شیخ اکبر
مخصوص است برای حضرت قطب الاقطاب فزول الاحباب سیدنا شاه محمد سلیمان
رضی الله تعالی عنه و اکثر نام راویان در ابتدای روایت برهانید ان غیر نیست
الله تعالی تصدق حبیب خود و بطیفیل سیران طریقت مقبولش کتاب و برکت ذکر
خاصان خود این آورده دشت ضلالت را محض التفضل خود بعبودیه قرب نشان
وارسانا و وصله الله علی خیر خلقه محمد بعد و حسنه جماله و فضله کماله و عظمه و جلاله و اولیاءه و ائمه و بار او و سلم

باب اول در بیان سلاسل عالیات

باید دانست که حضرت قطب الاقطاب حضرت مولانا فخر المله و الدین محمد بنی محمد رضی الله تعالی عنه
از سیران عظام پنج سلاسل سید تکی حشمتیه نظامیه دوم قادریه سوم مسمیه درویدیه چهارم
نقشبندیه پنجم غریبیه و ششم سلاسل خمسده از خدمت مولانا ابو یوسف حضرت شیخ اکبر حضرت
سیدی و مولانی و در شدی شیخ الاسلام رسیدند الا از خدمت شیخ دو سلسله جدا
شدند یکی حشمتیه نظامیه دوم قادریه و اجزای سه سلاسل دیگر بسمیع کاتب زبیده
سببش همین معلوم می شود که کسی در ان سلاسل درخواست بیعت نه کرده و عادات
شرف این بود که از مردمان وقت بیعت استفساری فرمودند که بکدام سلسله داخل می شود
اگر او خود سلسله تعیین میکرد به ان سلسله وارد اخل می فرمودند و اگر با حضرت
حواله می کرد به سلسله حشمتیه از او بیعت بر می گرفتند و خود شیخ الاسلام و جمله شیوخ
اروات آن حضرت را بیعت در سلسله علییه حشمتیه بودند و ان سلسله حشمتیه را مقدم کردم
و چیزهای از حالات شیوخ این سلسله علییه را هم بترتیب سلسله تا حضرت سر و کاتبان
علیه الصلوة و التحیات بقلم و آوردم و هر چند آن حضرت شیخ الاسلام خرقه خلافت کامله

بجمع سلاسل یافتند از شیخ ارادت خود حضرت شیخ اکبر قطب الاقطاب فردا
 امام العارفین سلطان الکاملین محرم رازیزردان سیدنا و مولانا خواجه محمد
 سلیمان رضی الله تعالی عنه و عن من استفاض عنه وطن آنحضرت در آن
 مقام که گوی است که مردمان آنجا محض امی و ناخوانده اند الله تعالی آنحضرت را
 که بجزرت علم خود شایان قرب خود دانسته بهمت عالی و ظرف وسیع داده بود
 در ابتدای شباب شوق حصول علوم دینی عطا فرمود چنانچه میر محمد علی صاحب
 نقل می کند که حضرت شیخ الاسلام می فرمودند که هرگاه شیخ اکبر برای تحصیل علوم
 وطن خود را گذارشته زحمت سفر بر سبند در آن زمان قبله عالم حضرت خواجه نور محمد قدس
 سره المغزیه که از دست ترک سفر کرده عزلت و گوشه نشینی گزیده بودند هم راه سفر
 فرارفته و بعد چندی باز بمقام خودش رجوع فرمودند خادمان از حقیقت حال استفا
 که در اندر شاد شدند که شهبازی از مقام خود پرواز کرده بهمت بتلاش آورفته بود م
 تا نشود که صیادی دیگرش بدام خود آید کار جذب و عنایت است که شیخ اکبر را کشتان
 کشتان بمقام فرودگاه قبله عالم آورد در آنجا مسجدی بود که طالب علمان در آن قیام
 می نمودند آنحضرت نیز بجزه همان مسجد زحمت اقامت انداختند طلبا بخدمت شیخ اکبر
 عرض نمودند که در قرب این مسجد شخصی بر عتی کونست میسر در خدمت شیخ اکبر فرمودند
 که او را چرا از اینجا بدر نمی کنی ایشان گفتند که آن بهیبت او یا از ارای این کاریست
 چونکه حضرت ایشانرا عفو ان شباب بود و زمانه طالب علمی جوشی پدید آمد هرچرا
 بیست گرفته برخاستند که من خود آندرویش را از اینجا بدر می کنم یا می کشم یا من غم
 چون بمجمل شریف رسیدند نظر فیض اثر حضرت قبله عالم بر آنحضرت افتاد آنچه بدین خود
 کرده بودند همه ناراج یک نظر شد قبله عالم فرمودند باید که منتظر شما بودم شیخ اکبر
 اینچنان محو شدند که خیال نعلین از پا کشیدن هم نماند باین کیفیت بخدمت شریف

میومستند و به بیعت مشرف شدند و مورد توجه خاص شدند و حسب ارتداد شیخ خود
 به تکمیل علوم ظاهری پرداختند و چون بوطن خود قشربان آوردند آنحضرت را بیعت
 جذب پیدا شد و والده آنحضرت خدمت بخانزاد حجه مفید فرمودند در آن هنگام نام
 وصال قبله عالم فراسید زحمت بر فراج شریف غلبه کرد فرمودند که درانی را
 بطلبید درانی کنایه از شیخ اکبر بود خدا مان عرض کردند که بهتر لاکن طلب بگردند
 باز چند بار حضرت قبله عالم فرمودند که درانی را طلبیده اید خدا مان عرض دادند
 بله مگر مقام سکونت خان کلب دور در از دست مدتی باید که آیند بآید همین
 حال ماند تا آنکه وقت حال قریب تر رسید باز همان کلمات از زبان مبارک برآمد
 حاضران همان جواب دادند قبله عالم فرمودند که من خود می طلبم حضرت شیخ اکبر را در وقت
 بمقام خود کیفیت پیدا شد که خود از روی که عقب آن حجه بود بد را گفتند و خود میفرمودند که من خود
 رایا در مکان خود دیده بودم یا چشم زدن بر حجه شریف یافتم و آن زمانه بود که قبله
 عالم نربان کرامت تر جان می فرمودند که درانی آمد عرض کردم که حاضرم پس
 قبله عالم حضرت شیخ اکبر را بحضور خود طلبیدند و میان باران صاحب و مولوی محمد علی صاحب
 را که از مدتی تمنائی بیعت بردست حق پرست قبله عالم داشتند با حضرت سپردند و
 نعمتیکه از جناب احدیت و حضرت نبوت سینه بسینه یافته بودند بشیخ اکبر عطا فرمودند
 و صاحبان اوگان و الاتبار را نیز بحضرت شان سپردند و وصیت فرمودند که اولاد
 من خراب نشود و خود بحق و اصل شدند شیخ اکبر چندی در ان مقام قیام فرمودند
 بعد بمقام تومسه شریفیه حسب ایامی شیخ خود سکونت ورزیدند و هزار بار مردم را بیعت
 بیعت مشرف فرمودند و بسیاری را بمقام قرب و مرتبه تکمیل رسانیدند و از آن جمله
 قریب بنقاد کس قدری کم و بیش بخرقه اجازت شرف یافتند و از آن با حضرت
 میان باران صاحب و حضرت شیخ الاسلام مخلاف کامله مخصوص بودند در وقت

که روزی شخصی بعالی حضرت حاضر آمد و گفت که مع شما شنیدم باین امید حاضر
 شده ام که حق تعالی را بمن نماید شیخ اکبر کلمات عجز بر زبان آوردند و فرمودند که
 بقا و آئمی دشوار است در بخور هر کسی نیست آینه بر آفت و بگفت فقط آتم
 مشهور بود چون دیدم هیچکس نیافتم و این چنین کلمات ناگفتنی بر زبان رانند
 درخواست دروان شدنی الال حضرت شیخ اکبر را حالتی طاری شد فرمودند که
 نزدیک بیا او قدری نزدیک شد بازار شاد شد که قریب تر بیاتانکه آینه متصل
 زانو مبارک بنشست حضرت بگوش او فرمودند اسد کبر چون این کلمه سمیع او
 رسید از خود برفت و همچو سبل پیچید و بانگ ویر بهین حال جان بداد شیخ اکبر
 فرمودند که خاتم بخیر شد و فاتحه خواندند و هم نقل است که شخصی وقت خواندن شنوی
 شریف مطلب شعری پرسید حضرت زبان فیض ترجمان در بیان مطلب شادند
 طرفش تحمل شنیدن آوردنی الفور هلاک شد از آن وقت شیخ اکبر هنگام درس
 شنوی شریف ترجمه لفظی بهم نمی فرمودند و اگر کسی معنی شعری می پرسید میفرمود
 که نزد شاه هوری صاحب برو و پرس و در ترک و تجربه آنحضرت را نشنیده بود چنانچه
 سوای لبوس ضروری و بجز یک لنگی چیزی نتردا آنحضرت نمی بود هم در سفر
 هم در حضر هم در سرا هم در گرا و در حجه شریف بورای می بود که هم نماز نوافل
 بران می گزارند و هم وقت خواب همان بور یا بر سر بر گسترده در گرا همان لنگه را
 باین فرموده استراحت میفرمودند و در سرا همان لنگی را وقت استراحت بر سر
 مبارک می انداختند و بعد نماز مغرب تا پاسی شب گذشته دائم ذکر میگردند و
 تراغ ذکر اجازت می شد اهل غرض حاضر می شدند و عرض حاجت میکردند بعد
 طعام شب تناول فرموده و نماز حقن باجماعت گزارده باز بجهت شریفه رفتند و بعد تجد
 باز نیز که همی برداختند و در آن وقت میان احمد قوال متصل حجره شریفه میروند

در بلا فزاید چیزی می سرسایند و در آن وقت تکلیف کسی را مجال آن نبود که در خواب بماند
 در آید روزی خادمی حضرت را آب برای طهارت داد و شیخ اکبر برای رفع حاجت
 تشریف بردند آن خادم به حجه مبارک بخت منفعت شیخ چون بعد فراغ
 نماز آمدند او را بیدار نکردند و خود آب گرفته وضو فرموده و ایستاد مشغول نشدند
 ناگاه آن خادم بیدار شد دید که جسم شریف آنحضرت بیاید چنانکه تمام حجه پیش
 پیسته بر او غالب شد و بگریخت و این مضمون را بخدمت حضرت شیخ الاسلام
 عرضه داد فرمودند که این حضرات را وقتی مستی پیدا می شود که خود بخود جسم
 می بالد حجه چه در آن زمان با آسمان و زمین هم نمی آید و هم عادت شریف بود که
 بطریق سنت بنویسد وقت اول نماز صبح بر سر مبارک خورا شربت می فرمودند
 و در آن وقت خادمان حاضر می شدند و دست و پایی مبارک را می مالیدند
 تا موزن بانگ نماز با مداد بر می داشت حضرت با استماع اذان بر نماز استیجاب
 شریف آمده نماز بجماعت ادا فرموده باز بجه شریفه تخلیه می فرمودند تا پاسی روز
 بر آمده بعده خادمان و اهل حاجت با جازت بخدمت عالی حاضر شده حوائج خود بضر
 رسانیده چاره کارهای خود می جستند و بعد طعام تهنات قدری قیلوله فرموده نماز ظهر
 بجماعت ادا فرموده تا بعبس به تلاوت قرآن مجید و او را در شریف مشغول می نمودند
 و آن عصر تا مغرب بسجده جلوس می فرمودند گو یا که این وقت در بار عام بود و در
 این معمولات چه در سفر و در حضر فرق نمی شد و اکثر وقت سفر آن حضرت یا بعد از اتراف
 ماضی بود یا از عشا تا تجرید که همین دو وقت برای حوائج خود مقرر شده بود و در
 این جامه و یات میر صاحب مست شخصی از مردمان شیخ اکبر روایت کرده اند
 که برای زیارت حرمین شریفین رفتیم وقت مراجعت در جبهه آنست که
 دم بطوفان درآمد چون پیاده کار به بکست ناخدا ما را تا اهل جهاد را همراهی

در گرفت من درمان برایشانی بجانب شیخ خود رجوع کردم فی الحال چنان معلوم شد
 که کسی بهماز را برداشته بجائی دیگر افکند و بهماز بسائل رسید کار پردازان جهلنگ
 افکندند و درمان از جواز فرود آمده در قریه که قریب ساحل بود در آمدند من هم
 در آنجا در آمدم آنجا مسجدی بود هنگام نماز چون مردمان جمع شدند و نماز ادا نمود
 دیدم که بعد نماز هر کس یا سلیمان یا سلیمان چند مرتبه خواند و در ادیکه معمول اهل سلسله
 من بود هم بخواند کمال متحیر شدم و از شخصی پرسیدم که به شما این طریقچه بطور رسیده
 گفت ماهی دست گرفته حضرت شاه سلیمان استیم و آنحضرت اکثر در خجاست تشریف
 می آرد مگر آنچندی تشریف ناورده اند من هم دانم و دم که خواججه تاش شما باهسته پس
 آنها را نهایت مدارات کردند و بهیه دادند و وقت نخصت یک عینک و چند
 زرد سنج که بران نام حضرت شیخ اکبر مسکوک بود بمن دادند که بخدمت شیخ ادا میده
 رسانید الغرض چون بحضوری حضرت شرف اندوز شدم بهیه گزرا بیدم حضرت
 زرد سنج را از من گرفته بسنگ آنچنان کوفتند که اثری از تحریر باقی نماند و چون
 کیفیت جواز خود بخدام حاضرین دانم و تاریخ این احوال بیان کردم گفتند که
 از روز فتنه آنحضرت دست خود برداشتنند بویکه چیزی را از جا برداشته بگردانند و آستین را
 شریف تر شد لیکن کسی را یار آپرسیدن این راز نشد الا چونکه امری عجیب بود تاریخش یاد آید
 که شاید روزی شاه این راز بر صده شود جلوه دهد الیوم این عقده حل گردید و میر محمد علی صفا
 نقل میکنند که حضرت شیخ اکبر در عرض حضرت قبله عالم خواججه نور محمد صاحب رضی الله تعالی عنه
 بجمل سلع نشسته بودند و صاحب سجاده قبله عالم هم برابر آنحضرت بودند و بر
 آنحضرت ماتی طاری شد که آثار آن از صوره منور ظاهر گشت ناگاه بهمان حال نظر
 فیض اثر بر گبری از قوم کهمان که در آنجا حاضر بود بر افتاد از فیضان نظر
 فی الحال مسلمان شد و با او از بلند کلام طیب برخواند از این حال کیفیت بر جمله حاضران

پیدا شد تو مش از استماع این واقعه برآشفقتند و در امتیحاختند شیخ اکبر مجاهد
 فرمودند که او مسلمان شد حمایت او بر ما لازم آورد از دست ظالمان برآید خدا
 والا برای تعییل حکم آماده و مستعد شدند این خبر به سلیمان رسید چونکه سمیت و جلال
 و عظمت آنحضرت در همه دلهایا گرفته بود خائف شدند و آن نو مسلم را رها نمودند
 و هم نقل میکنند که روزی آنحضرت حسب معمول در مسجد شریف بعد عصر جلوس
 بودند و بسیاری از مردم پیش آنحضرت نشست ناگاه سردار خان که از دهلان
 و شینقان آنحضرت بود در آمد و بدستور خود بیتید کسی از حاضران برد خندید
 و عادت شیخ اکبر بود که اکثر نظر مبارک بر زمین میداشتند با بسوی آسمان
 بجانب کسی نظر نمیگرداند آنوقت شاید که فعل بخنده بر خاطر شریف گران آمد و فتنه
 نظری بر حاضران انداختند همانان نظری نه بود بلکه برقی بود که تو گوئی بر حاضران
 افتاد همه با از خود رفتند و آنچه آن پدیدند که از مسی در افتادند و آنها می گفتند
 لذتی که در این بی خودی یا فتنیم گاهی نیافته بودیم و هم راوی موصوف میکنند
 که شخصی مجزوم برای حصول صحت بوسه شریفه حاضر آمد که بر کتفه انفاس شریف
 بمقصد خود کامیاب شود مردم عقل بود در نماز نقل شیخ اکبر میکرد روزی بعض
 کسان بخدمت شیخ اکبر شکایت او کردند که فلانکس نقل آنحضرت میکند در نماز
 آنحضرت تبسم فرمودند همیشه شیخ اکبر تبسم شدند آنکس فوراً صحت یافت و اثر
 از مرض جزام باقی نماند و هم راوی موصوف میگویند که شیخ الاسلام فرمودند
 یکبار افغانان بر سلیمان حمله آوردند خدمت شیخ اکبر به اهل توسه خبر دادند
 که افغانان می آیند با سلیمان مجاهد خواهند کرد از اینجا بیرون روید و خود هم از
 توسه روان شدند من همپای شیخ اکبر بودم در اثنای راه بمن فرمودند که شما
 هم در عقب من بر اسب ماده من سوار شوید بیاس ادب لغلین از پاکشید و بنا

میل حکم در عقب حضرت سوار شدم آنحضرت باز روان شدند و گاهی رسیدند
 وقت نماز بود بمن فرمودند که آب تالاش نمایند چندانکه آب ستم نماند بجزرتی در حال نماز
 که بجای قدری زمین بکنند شاید که آب بر آید حسب الامر که در زمین بدست خود کندیم ناگاه آب ظاهر
 شد پس همان گل را برگرداد بستم آب جمع شد خدمت شیخ از آن آب ضو فرمودند و من هم
 وضو کردم و بار دیگر با زلفانان بر سکمان حمله آوردند مردمان این حال سجدت متبوع من
 نمودند فرمودند که بجانه های خود باشید تا آنکه هر دو فرج مخالفت مقابل شدند بر زبان
 عرض کردند که هر دو لشکر مقابل شده اند و قریب است که با هم درگیر مجاوله و در فرزند
 که شما با متاع خود را بجانه من بپسندید و بخوف باشید من انتظام آن کرده ام انقضی
 اینچنان کردند پس چون میان هر دو لشکر مجاوله واقع شد هر چند که از هر دو جانب
 توپ و بندوق با سر می شد لیکن والده اعلم که گوله و گولی بجا می رفت کسی از لشکر یا
 هر دو جانب اثر گوله و گولی نمی دید تا چار مجبور شده دست از جدال برداشتنند
 و بمقامات خود با برفتند و اینچنین کلمات حضرت شیخ اگر بسیار هستند که درین مختصر
 گنجائش ندارد و بمجمله ارشادات آنحضرت است وقتی که شیخ اکبر شیخ الاسلام را
 بنا بر زیارت سمت اجمیر شریف روانه فرمودند بعضی از مردمان آنحضرت هم
 خواهان اجازت شدند تا زیارت نمایند شیخ اکبر بچواب آنها فرمودند که برای
 شما در زیر مصلاهی من اجمیر شریف و دهلی همه موجود است شما را رفتن بدان
 بهتر نیست و هم بطالبان فرمودند که تا مرا نخواهید پرستید هیچکس نخواهد شرم داد
 از پرستیدن این است که هر یک را باید که پیش خود را قبله مقصود و کعبه مطلوب خود
 سازد و باور آویزد و از غیر او سپر نمیزد چنانکه امام الطریق مولانا می روم قدر
 سره میفرماید مصرع پیرا بگنیزن و عین راه دان و بعد وصال حضرت
 قبله عالم یعنی شیخ خود بجا ضران فرمودند که اول دو حجاب بود حالا یکی باقی ماند

و چون شیخ الاسلام حجتی و اصل شدند و این دو ائمه در خیر آباد ملک اوده روداد شیخ اکبر همان
 زمان به توبه شریف خیر انتقال شیخ الاسلام مجازان دادند صاحبزاده میان غلام نظام الدین
 صاحب رحمہ اللہ شیرہ و صاحب سجاد حضرت مولانا فخر صاحب قدس سرہ میفرمودند کہ
 در قرب زمان وصال آنحضرت بر سجادہ نشسته بخواندن نوافل و اوراد انچنان مشغول بودند
 کہ هیچ چیزی الذمات نمی کردند و بکلانی نمی پرداختند و رنگ چہرہ مبارک اہم بود و بیوم و فای
 شریف چند بار این بیت بر زبان مبارک رفت بیت آہن کہ بیارس آتشناشد فی الفور بصورت
 طلا شد این کلام مبارک ہمہم تعلیم بود برای طالبان حق و ہم نشان می داد از کیفیت صحابہ
 ان فانی مطلق بذات حق رضی اللہ تعالی عنہ و فوات آنحضرت ہفتم صفر یوم پنجشنبہ وقت طلوع
 صبح صادق است در ۱۳ ہجری و مزار پر انوار بقام توبہ شریف بجز ہر سکونت آنحضرت زیارت
 گاہ ضاریق مستی لایب و رضی اللہ تعالی عنہ و ارضاء عنہا و عمر شریف قرب بصد سال سید
 بود و بعد وفات شیخ اکبر صاحبزادہ عالم و عالمیان زیدہ و اصلاں قدوہ عارفان مولانا الحاج
 حضرت شاہ امیر بخش صاحب نیرہ آنحضرت اداوم السد بر کاتہ زیب دہ سند خلافت و تقنین
 بہستند اللہ تعالی انفتک اریکہ ارشاد و ہدایت را مقام قرب جدا مج خود عطا فرماید و بواسطہ آنحضرت
 ترقی سلسلہ علیہ سلیمانہ نماید امین و حضرت شیخ اکبر خلیفہ اعظم حضرت قبلہ عالم قطب المعظم امام
 العاشقین سلطان الواصلین مظہر اللہ الصد حضرت مولانا خواجہ نور محمد رضی اللہ تعالی عنہ بہستند
 میر محمد علی نقل کردند از خدمت حضرت شیخ الاسلام رضی اللہ عنہ کہ وطن آنحضرت در ملک پنجاب
 است بعد حفظ کلام اللہ شرفیت آنحضرت بنا بر تحصیل علوم دینی بر دہ ملی تشریف آوردند چند سہ
 بہ تحصیل علم پرداختند بعدہ بخدمت حضرت مولانا فخر الملتہ والدین محمد رضی اللہ تعالی عنہ
 حاضر شدہ بیشتر بیعت مشرفناشدند پس از ان سمت وطن خود را حاجت فرمودند بعدہ
 چند بار ہمسای قافلہ پنجاب بخدمت بابرکت حضرت پیرو شد حاضر شدند و حسب الاجازت
 باز بوطن رجوع کردند یک بار خدمت مولانا جملہ مردمان پنجاب را خدمت فرمودند و بان حضرت

حکم دادند که شما بلا اجازت من نریدر شبها چیزی نخوادم داد حضرت ایشان چند می بخدست عالی
 حاضر ماندند روزی قبله عالم به شخصی گفتند که بخدست مولانا برای من سعی کنید که طعامی که از لنگر خان
 مرا عطای می شود در آن سیری حاصل نمی شود چون بخدست مولانا پیام قبله عالم عرض کرده
 شد از داروغه لنگر خان پرسیدند که ایشان را چه میدید عرض کردند که دو نان و یک پیاله
 قورما آنچه معمول لنگر خان حضورست با ایشان هم می دهم خدمت مولانا بداروغه حکم دادند
 که قورما دادن ضرورت ندارد فقط دو نان با ایشان بدید چنانچه از آن روز قورما موقوف
 شد بعد چند روز قبله عالم بخدست شریف باز عرض کنانیدند که آنچه پیشتر عطای شده جان
 عنایت شود در آن روز از حضور مولانا بداروغه لنگر خان ارشاد شد که ایشان از امر و
 یک نان داده شود خادم همچنان کرد باز آنحضرت بخدست مولانا عرض کردند که بیک نان سه
 نمی شوم ارشاد شد که نان موقوف قدری نخورد خام داده شود آنچه نان لعل آمد از قبله
 عالم عرض کردند که حضرت ازین نخود یک نان بهتر بود حکم شد که از امر و نخود بریان داده
 شود و همچنان کردند باز آنحضرت بخدست مولانا شکایت کردند فرمودند که بیک داده نشود و در
 عوض این حضور صییت که قدرش طالبان صادق می دانند خدمت کفش برداری با آنحضرت
 تقویض یافت چندی قبله عالم بے آب و دانه بخدست معینه خود مشغول ماندند گویا که
 همین خدمت غذایی آنحضرت بود تا آنکه یوم ادینه آمد مولانا بمسجد جامع دلی برای نماز تشریف
 بردند چون بمسجد داخل شدند فرمودند که اگر کسی کفش من خواهد برداشت بهتر نخواهد شد
 آنحضرت را حیرت پیدا آمد که چه کنم اگر نفلین مبارک بر می دارم خلاف امر می شود و اگر میگذازم
 ترسم که تلف شود این هم خلافست چرا که خدمت کفش برداری بمن سپرده اند و اگر بنا بر
 حفاظت بهمین جانشینم نماز که فرضست فوت می شود ازینجا است که گفته اند بیست
 در میان قعدریا تخمه بندم کرده بازمی گوی که دامن ترکن پوشیار باش آخر کار
 خلاف مرضی شیخ که طبیب عوارض درونی می باشد عمل کردن دادند اشنة بر زینة مسجده

نماز کردند و بجماعت داخل شدند پس از فراغ نماز خدمت مولانا تشریف آوردند و فرمودند
 که خیر شد وقت سخت بود این کلمات فرموده سوار شدند بر مقام خود تشریف بردند قبله
 عالم چونکه از چند روز بی آب و دانه بودند ناگاه تشنگی غلبه آورد و از یک سقه قدری آب طلب
 فرمودند او قیمت آب خواست آنحضرت عذر کردند که نزد من هیچ نیست و برای آب اصرار
 نمودند و آب ندادند ناچار آنحضرت ترک آب کرده بنگاه غضب سولیش دیده بخيال برداشتن
 نخلین شیخ خود بجلت هر چه تا سرگام برداشته بخدمت بایرکت مولانا پیوستند آن سقه فولاد
 سزای گستاخی خود یافت بر زمین بر افتاد و پیید و از خود رفت مردمان او را برداشته بجنور
 حضرت مولانا آوردند که خادم حضرت این مرد را هلاک کرد مولانا بجالش توجه فرمودند آن سقم
 همان وقت صحیح شد و قیبله عالم حکم دادند که تو قابل خدمت مانیستی برو قیبله عالم حسب الامر
 روان شدند در هر منزل بتوجه حضرت مولانا آنحضرت را کشتود تازه دست می داد تا آنکه
 بمرثیه تکبیل فائز شدند و نعمتهای فراوان از ان گنیمه اسرار آلی که از حضرت نبوت سینه
 یافته بودند حاصل ساختند و خرقه خلافت کامله خاص بحجج سلاسل نیز یافتند و حسب الاجازت
 بقویه مسامحون که از پاک پیشین شریفین جانب غرب بفاصله چهل کوه واقع است رخصت یافت
 انداختند صاحبزاده عالم و عالمیان مخدوم زاده جهان مهبانیاں حضرت مسلمان غلام نظام الدین
 صاحب رحمه الله تعالی نقل فرمودند که چون قیبله عالم از خدمت مولانا بعطای خرقه خلافت کامله
 مشرف شدند امرای دہلی که داخل سلسله فخریه بودند آنحضرت را دعوت با کردند شخصی از خادم
 مولانا که آنحضرت را بر او نظر لطف بود هم دعوت آنحضرت کرد چون بخانه وی تشریف بردند او را
 مادری بود از راه کج فنی که شعاع سنواں است به تمسوخ گفت که مولانا صاحب کرا خلیفه کرده اند
 که صورت خوش ندارد و این سخن بسیمع شریفین در رسید و حالتی برانجام تاری گشت دست
 بر چهره مبارک مالیند روی انور آنچنان منور شد که تمام خانه نورانی گردید جمیع حاضران بر سجده
 افتادند و آن زن از معاینه این حال از خود رفت و آنحضرت در آن حالت بر زبان گرامت فرمایان

راندند که نور محمد همان است که بود این ظهور مولانا است رضی الله تعالی عنهما و از وزیکه قبله عالم
 از حضور مولانا به تشریف خلافت مشرف شدند هر کسی که از خدمت مولانا طالب حق می شد فی نفسه
 که به پنجاب بروا پنجه نردم بود پنجابی برد تا آنکه هنگام وصال به صاحبزاده والا بتبار خود یعنی قدوة الکاملین
 حضرت مولانا قطب الدین قدس سره نیز ارشاد فرمودند که اگر شمار اطلب حق پیدا شود به پنجاب منتظر
 حق را بجوید چنانچه حضرت صاحبزاده موصوف بهمین سبب قبله عالم پیوستند و به تعلیم آنحضرت
 ریاضات شاقه نمودند و بمقامات قرب فائز شدند و خدمت حضرت مولانا را بر قبله عالم
 آنچنان عنایت و توجه خاص بود که نسبت مریدان آنحضرت فرموده بودند که بلا اجازت نردم باین
 ایشان را ضرورت حصول اجازت مثل دیگران نیست یک بار چند مریدان قبله عالم از پنجاب
 بقصد حضور مولانا می آمدند در انشای راه خضر علیه السلام بایشان پیوستند و فرمودند که
 منم خضر هر حاجتی که شمارا باشد من باز نمایم آنها جواب دادند که مرا ضرورت عرض حاجت
 بشما نیست شیخ ما کافی است چون آنها از دولت پابوس خدمت مولانا شرف اندوز شدند
 و سلام عرضه دادند حضرت مولانا بعد جواب سلام فرمودند که در راه ره زنی شده بود
 لایق گذشت روایت کردند این را میر محمد علی صاحب از خدمت شیخ الاسلام و آنحضرت را
 سوامی شیخ اکبر سه خلیفه دیگر هم بودند یکی خواجه نور محمد ثانی لقب بخلیفه صاحب مزار
 مبارک شان به حاجی پورست دوم مولانا قاضی محمد ماقل که در کوٹ مثنی اسوده اند سوم
 محمد جمال صاحب که در ملتان حاضر یارت گاه ایشان است وفات آنحضرت بتاریخ سوم
 ذی الحجه ۱۰۲۰ میندرود و پنج هجری است و مزار رحمت تشار در قصبه تاج سرور
 که از مزارون شریف بفاصله سه کوه است زیارت گاه خلائق است رضی الله تعالی عنه و
 ارضاه عناه حضرت قبله عالم خلیفه اعظم سلطان العاشقین قدوة الجویین قطب الاقطاب غوث
 الاغوات حضرت مولانا و مرشدنا و ملاذنا خواجه فخر الملة والدین محب البنی محمد رضی الله تعالی
 عنه مستند ذات بابرکات آنجام الکالات در دیار هند یادگار و قائم مقام خاص آن اولیاء

نامدار و مقربان ذوالافتاد و محبوبان حضرت کردگار است که تمامی اقبال بند به برکت انبیا
 متبرکه که ایشان بجدیه اسلام آراسته و پیراسته شد چنانچه شیخ الاسلام گفته فرمودند که در سلسله
 مابعد حضرت محمد و محمد پر افرخ دلی قدس سره الغزیزیدان منصب علیه و مرتبه جلیله خدمت مولانا موسی
 فرمودند و جماعت کثیر از اولیا کبار سلسله آنحضرت برخاست چنانکه تمامی بقعات ملک هند معلوم
 و منورست از فیوض برکات و انوار کرامات حضرت شان و آنحضرت از جانب پدر با ولاد امجاد
 امیرالمومنین سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه هستند و از طرف مادر سلسله نسبت آنحضرت
 بنحضرت مخدوم سید محمد بنده نواز گیسودراز که از احفاد عالی نژاد امام الائمه سیدنا امام علی
 موسی رضا علیه السلام بودند می رسد همین سبب زبده المحدثین قدوة المحققین مولانا قول حسن
 شرح فخر الحسن بداند طله و رفع المذرات خدمت مولانا را ابن الصدیقین فرموده و ولادت
 آنحضرت در سنه یک هزار و یک صد و نسیب و پنج هجری بمقام اوزنگ باد واقع شد چون خبر ولادت
 آن معدن کرامت بسبب حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی قدس سره رسانیدند بطبوس خود
 برای آنحضرت فرستادند و به فخر الدین محمد موسوم کردند و به مولانا لقب فرمودند و ارشاد کردند
 که در شاه جهان آباد عالمی را بنور هدایت منور خواهد کرد چون آنحضرت به سن شانزده سالگی رسیدند
 والد ماجد آنحضرت خدمت مولانا را قانم مقام و خلیفه کامل خود ساخته بختی و اصل شدند آنحضرت بسبب
 سال از تحصیل علوم ظاهری فراغ حاصل کرده متوجه تبرک و تصفیه باطن شدند و وضع لباس
 آنحضرت جوانانه بود و می گویند که خدمت مولانا مامور بودند به پوشیدن آن لباس و الله اعلم بالصواب
 یا آنکه آن طبوس بنا بر اخفای حالات باطنی بود اما ظهور حق را بیجا حاجت لباس نشود جهان
 لباس بگرفته او ایثار وقت یگانه روزگار شدند و آنحضرت را از امیرالمومنین صدیق اکبر رضی الله
 تعالی عنه نیز نعمت باطنی رسیده چنانکه نقل است که در عالم رویا حضرت صدیق اکبر انگشت مبارک
 خود برهن حضرت مولانا دادند و آنحضرت نعمتها انان یافتند و هم آنحضرت را از حضور جناب سید
 الانبیا نیز طهارت و اسطه نعمتهای فراوان رسیده چنانچه بصحبت رسیده که حضرت سرور کائنات علیه

والله الصلوة والنجيات حضرت ایشان را در رویا بیچ دان بن عطا فرمودند چون حضرت
 ایشان بیدار شدند اندانه بیدست مبارک خود دیدند خواستند که بخورند حضرت
 مولانا شیخ نظام الدین والد آنحضرت را این معامله بنور باطن کشوف شد فرمودند که یا ولد
 تنها مخور حصه ما نیز در آن است پس مولانا سه دانه ازان بوال خود دادند و دو خود تناول
 فرمودند پس چندین برکات و کرامات و فضائل که حضرت مولانا راست همه فیض اندانه است
 و آن حضرت در تواضع و حسن خلق بر قدم جناب رسالت بودند و نظیر خود نداشتند اکثر
 از مشاهیر دینی براه بغض و حسد که خاصه نفس است بستان بالنسبت انجناب اقدس قائم
 کردند و بے ادبیا نمودند آنحضرت با تیلاع سنت سنیة نبویة بعوض آن بر انها شفقت می
 فرمودند و عطا بامی کردند چنانچه روزی زنی از زمره طوائفان با خواجی حاسدی بجای آنحضرت
 مولانا حاضر شد و در آن وقت کثری از امرای دینی مریدان آنحضرت هم حاضر بودند آنرا
 بمولانا خطاب کرد که حضرت اشب در خانه من ماندند و با جرت زر قلب دادند آنحضرت با نزن
 بشفقت تمام کلمات معذرت گفتند و بخادم فرمودند که این را از خالص بده خادم بداد
 او گرفت و روان شد مهنوز از آستانه شریف جدا نشده بود که در افتاد و هوش از سرش رفت
 اقربا او را بیدار نمانند شریف آوردند و عذر بیا کردند مولانا بحال زارش توجه فرمود
 او بیوش آمد و از افعال خود تائب گشت این هر دو روایت متذکره بالا را هر از اسرار بیگ
 صاحب از زبان شریف حضرت شیخ الاسلام هم شنیده اند و آنحضرت مصدر کرامات بودند نقل است
 که شخصی آنحضرت را ببیت الحرام دید و از وطن پرسید فرمودند که شاه جهان آباد او گفت که فضائل مولانا
 فی الدین بسیار شنیده ام تمنای قدمبوسی شان در سردارم ارشاد شد که بحیث من بروید تا بخدمت
 شان رسانم آنکس بیامی آنحضرت سمت هند روان شد در انما راه آن حضرت او را هر روز
 جهان طعام که در لنگر خانه حضور معمول بود می دادند تا آنکه بشاه جهان آباد آستانه مبارک
 رسیدند بده با و فرمودند که این سمت مکان مولانا برو خود از لاجد استند آنکس در آن مکان آمد

و از مردمان پرسید که مولانا با چه هستند مردمان با و نشان دادند چون او نگاه کرده دید که همان
 اس هستند که همپای نشان از حرم بیت الله شریف آمده بود به تخریب افتاد صورت و اقداب حاضران
 و انمود همه گفتند که خدمت مولانا با نجانته بودند سفر کرده اند پس آنکس بعد از آنکه و نیاز بعد قدوس
 حال خود عرض داد فرمودند که الله تعالی قادر و تواناست بر این که دیگری را بشکل من مخلوق
 کرده باشد که او ترا تا بدین جا رسانید همچنین بلکه پیش ازین کرامات آنحضرت بسیارست بخمال
 طوالت بر همین قدر اکتفا ورزیدم و فوات آنحضرت بتاریخ بست و هفتم جمادی الثانی است
 در سنه یک هزار و یک صد و نود و نه و مزار شریف ما بین مسجد و مزار پیرانوار قطب الاقطاب
 سیدنا خواجه قطب الدین بختیار او شمس است و در آن محل جایی قبر بنود سید شمس کی جالیکن است
 آنحضرت مردمان بکنندیدن قبر برداختند الله تعالی آن زمین مقدس را کشف کرده و آنچنان
 وسعت داد که بدین حضور وقتی نا فتاد و وسعت آنجا الان ظاهرست نیز و بنابر رضی الله
 تعالی عنه و ارضاه عنا و حضرت مولانا ظیفه خاص و عالم مقام والد ماجد و شیخ خود سراج المؤمنین
 فخر العاشقین زبده الاصفیاء قدوة الاولیاء امام العارفین سیدنا و مولانا شیخ نظام الدین
 رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت جامع علوم ظاهری و باطنی بودند نسب شریف از جانب
 والده ماجد حضرت شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی می رسد از وطن خود که از دهلوی جانب
 مشرق واقع است برای تحصیل علم ظاهری بدهلوی تشریف آورده بخدمت حضرت شیخ کلیم الله
 جهان آبادی پیوستند و بعد حصول علم شریف بیعت مشرف گشته خرقه خلافت پوشیدند
 و نعمتهای فراوان از شیخ خود حاصل فرمودند و با شیخ خود بمقام اورنگ آباد و کن قیام
 فرمودند و آنحضرت را پنج پسران بودند محمد عماد الدین و غلام معین الدین و غلام بهاء الدین
 و غلام کلیم الله و حضرت شیخ شیوخ مولانا قدس الله اسرارهم و فوات شریف آنحضرت بتاریخ
 دوازدهم ذی قعدة سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هجری است و قبر شریف در اورنگ آباد است
 بلکه دکن رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشایخ امام تمام

علامته الانام صاحب تصانیف کثیره و تالیفات لطیفه جامع علوم شرعیات و طریقت قطب الوت
 وارث حبیب المد حضرت شیخ کلیم الدین نور الدین صدیقی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت بعد
 تحصیل علم ظاهری ببلاد مدینه منوره علی ساکنها الوت التیحه و التنا بدست حق پرست شیخ نجی
 مدنی بیعت کرده خرقه خلافت کاتب جمیع سلاسل پوشیدند بعد به شاه جهان آباد تشریف
 آورده فی باین قلعه و جامع شاهجهانی اقامت فرمودند و اکثر مردمان را بشرف بیعت مشرف
 ساخته بمرتبه فضیلت رسانیدند و بمقامات عالیات فالتر ساختند در علوم عقلیات و نقلیات
 و سلوک و تصوف تصانیف بسیار دارند چنانچه کشکول و مرقعه شریفه و تفسیر قران العوان
 و غیر ذلک مشهور و معروف است و مکاتیب هم در سلوک که بحضرت سیدنا شیخ نظام الدین
 اودنک ابادی تفرموده اند بسیار مفید و معین طالبان حق بوده است یکی از ان تبرکات نقل کرده
 می شود و موبند عالم عرف حقیقت و محبوب فقرا مولانا نظام الاسلام و الدین از فخریه
 و هو اسیر سلام محبت انجام خوانند و مشتاق خود دانند غنیمه انیقه و ملاطفه لطیفه که از فخر
 محبت و استیلا می بودت قلم گیری صحیفه اخلاص و صحیفه اختصاص گردیده بود در اسعد
 اوقات قره العیون و شرح الصدور گردید توقع که تارفع جلیب دوری ظاهری مخبر احوال
 خیر نال خود باشند مرقوم بود که دل از اهل دنیا کشیده شد الحمد لله و المنة که شکر این نعمت کلیم
 زبان شرح توان کرد و آنکه دینار اینک شناخت گردان نگشته و اگر گشته نیک نشناخته شیخ تاج
 السیره الغریبه اکثر بر زبان در بیان خود می گزرا نید اللهم صبر اللدینیا بلحقها فی عیون
 عبادک و عظم و کبر جلالک فی عیون عبادک هر که با دنیا با لایده که با در دارد که او و اصل است
 شعر چیست دنیا از خدا غافل بودن بی تی تماش و فقره و فرزند وزن بی چون غفلت رفت
 و اصل است انقدر که منقطع از خیر و می است و اصل با دست این اصل کلی است فان الاصل
 عندنا هو الاقطاع عن هاسس الله به چند تحیر بیشتر کار بیشتر این و رقی نه جای شرح این سخن
 است مصرع رفتن از خود چه مبارک سفری است بی نیا گو گفت آنکه گفت شعر خود نه ای اگر سوس

خود نظر نکنند بلکه دل نرسمی تا نزد سفر نکنند و اما خوب معلوم نشد که اوقات گرامی بکلام
 توزیع مصروف است آیا بزرگ طالب العلمان یا درویشان یا نه ایشان او شان و بهر رنگ
 در اتصال نفع تجلی نرود گو شمال ان تود والا مانات الی اهله کون گرت فقط وفات شریف
 بوقت ثلث اول شب است و چهارم ربیع الاول است و مرقد منور مابین قلعه و مسجد جامع
 شاهجهان است نیز از و تبرک به رضی الله تعالی عنه وارضاه عننا و آنحضرت خلیفه اعظم حضرت
 قدوة العارفين امام الواصلین قطب المدينه الشریفه مقبول الحضره المحببیدین شیخ محمد بن ابی الدین
 ابویوسف نجفی مدنی ابن شیخ محمود هستند حضرت ایشان بعد تکمیل علوم ظاهری به بیعت شیخ خود
 مشرف گشته خرقه خلافت کامله جمیع طرفها پوشیدند و وطن شریف آنحضرت در مجرات است
 سلطان المعظم اوزنگ زینب غازی انار آمد برمانه چند بار خواست که از حضوری مشرف
 اجازت نیافت روزی بلا اجازت بخدمت عالی حاضر گشت و چیزی از اذکار و غیره پرسید
 آنحضرت ملائم حال یک آیه کریمه دو وصیث شریف نبویه علیه الصلوٰة والسلام آشنای
 زبان فرموده ارشاد کردند که بعد از این نزد من نائید و رند در حق شما بهتر خواهد بود آنحضرت صاحب
 سماع بودند روزی توالی سخا نگاه اجداد آنحضرت بیت مولانا ای جامی قدس سره میگفت دیو نهاد
 بیت می بود یارب که رود در شرب و بطمی کنم بگو که منزل دگر در مدینه جا کنم بگو آنحضرت را
 حالتی در گرفت و فرمودند فردا کنم بعد از ان بخدمت و الله خود آمده اجازت سفر خواستند
 جناب موصوفه اجازت دادند بدین شرط که بوقت آخر در تجنیز و تکفین من شریک نشود آنحضرت
 قبول فرموده وقت سفر بر بارگه عزیمت نماده در افضل البلاد مدینه طیبه قیام نمودند
 بعد شش ماه ازان و الله آنحضرت رحلت فرمودند حسب وعده حضرت بقام گجرات تشریف
 آورده به تجنیز و تکفین و الله ماجده پرداختند و پس از فرزند همون وقت مراجعت فرموده
 مدینه مطهره علی صاحبها الف التحیته و الثنا سکونت ورزیدند وفات آنحضرت بهتم مصروف
 ثلث آخر شب واقع شد و قبر بنیث به بقیع شریف زیر دیوار متصل روضه منوره حضرت

امیر المؤمنین سیدنا عثمان ذمی النورین پس پشت آنحضرت واقع است رضی الله عنه و قدس
 الله سره العزیز و لوجی از سنگ جانب راس مبارک بالای چپوتره مزار پر انوار نصب است
 بران اسم شریف مع القاب کند میرست بزار و تبرک به و آنحضرت خلیفه اعظم حضرت جد امجد خود
 قطب الاقطم شیخ الشیوخ العالم صاحب تصانیف کثیره سیدنا خواجہ شیخ محمد شمس الدین
 ابوالحسن رضی الله تعالی عنه هستند و آنحضرت جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده اند و
 خرقه خلافت کامله بجمع طرفها از دست و الدخود پوشیده هادی طالبان حق گشته
 نقل است که آنحضرت بعد وفات و الدخود اسناد معانی را که از طرف حکام وقت نزدیک
 آنحضرت بود برکناره نهری نشسته می ششسته شخصی پرسید که والد شما باین کمال ترا
 و تجربید اسناد را نزد خود داشتند شما چرا می شنوید فرمودند که پدرم مرد بود قوت دوزخ
 داشت مراد نقد ارقوت مردی نیست پس دایمی شویم و نیز آنحضرت مستفیض هستند از
 روحانیت قطب الاقطاب سیدنا مخدوم نصیر الدین چراغ دہلی رضی الله تعالی عنه
 پینا پنجم مرویست که آنحضرت چون برای زیارت حضرت مخدوم بقبیره شریفه
 ایشان داخل شدند قبر مبارک مخدوم شوق گردید و حضرت ایشان در آن داخل شدند
 و سه ساعت یا زیادہ از آن در آنجا ماندند و از نعمات باطنی یافتند آنچه یافتند و باز برگشتند
 و قبر شریف هموار شد چنانکه بود الا نشان آنشوق مثل خطی باقی ماند و گویند هنوز باقی است
 و آنحضرت در علوم حقائق و معارف تصانیف بسیار دارند چهل و دو نوشته که در مشایخ
 ما مشهور است از تالیفات آنحضرت است وفات شریف در سبت و نهم ربیع الاول است
 و مزار پر انوار در احمد آباد گجرات بر زاد و متبرک به رضی الله تعالی عنه و ارضاء عباد آنحضرت
 خلیفه اعظم و الداج خود شیخ المشایخ منظر آیات کبیره مصدر کرامات عظیمه قطب الایلیا سیدنا
 خواجہ شیخ حسن محمد ابوصالح ابن شیخ الجلیل احمد المشهور بیان جویون شیخ الاجل نصیر الحق
 والدین محمد بن عارف با صد مجد الحق الدین محمد بن شیخ سراج الحق والدین محمد بن شیخ الاقطم

حضرت کمال الحق الدین علامت العظمیٰ رضی الله تعالیٰ عنہم امین هستند آنحضرت بر دست
 عم خود بیعت نموده خرقه خلافت کامله بطرقتا پوشیدند و هم آنحضرت خرقه اجازت از دست والد
 ماجن خود شیخ احمد میان جوی و اوخان از والد خود قدس الله سرهم وارند و محبت آنحضرت خاصیت التبر
 عظم و ائمت برای طالبان خدا و فادات آنحضرت نسبت در ششم از بیعت الهی ارام کشیدند و در ششم
 و در تخریست و در تبرئین احمد آباد گجرات رضی الله تعالیٰ عنه و ارضاء عمنا و آنحضرت خلیفه عظم
 عم مکرّم خود امام الاولیا شیخ الاصفیاء سیدنا خواجه شیخ جمال الحق والد بن المعروف شیخ حسین حشمتی
 رضی الله عنه هستند آنحضرت خرقه خلافت کامله از دست والد ماجد خود که شیخ ارادت بودند
 یافته اند و هم آنحضرت خرقه تبرک پوشیده اند از دست عم خود شیخ نصیر الحق والدین ایشان
 از والد خود شیخ مجد الحق الدین و ایشان از پدر خود حضرت شیخ سران الحق والدین قدس الله سرهم
 حضرت ایشان هر چند که خود را استوار بحال می داشتند تا مابی اختیار خواری عادات از یتیم
 سر می زد و مریدان را در اندک مدت باصل الاصول فالتمی ساختند فادات شریفی بست
 و بیعت الهی است و مزار بر بانوار در احمد آباد گجرات رضی الله تعالیٰ عنه و ارضاء عمنا و آنحضرت
 خلیفه عظم والد خود قدوه اهل کشف و شهود امام الواصلین شیخ الکاملین سیدنا شیخ محمود
 معروف به شیخ راجح حشمتی هستند آنحضرت خرقه خلافت کامله بطرقتا از دست والد خود که شیخ ارادت
 بودند یافته اند و هم آنحضرت خرقه تبرک پوشیدند از دست شیخ ابو الفتح و ایشان از دست محمد
 صدیق الحق والدین سید گیسو در از حسین قدس الله سرهم و آنحضرت جامع علوم ظاهری هم
 بودند و کسیکه بعد تحصیل علم ظاهری به مرید می شد او را در اندک زمان بمقامات عالیله فالتمی
 ساختند و فادات شریف آنحضرت بست و دووم صفت ترویست که اولاً بعد وفات در
 احمد آباد گجرات دفن شدند و بعد پنج ماه از احمد آباد نقل مبارک را بر آورده برین شهر والد
 بسپرده مدفون ساختند با وجود در پنج ماه تغیری و تبدل در جسم شریف و کفن لطیف
 راه نیافته بود حالا قبر مبارک درین شهر والد است رضی الله تعالیٰ عنه و ارضاء عمنا

و آنحضرت خلیفه اعظم و الداجد خود شیخ المشایخ قدوه ارباب مکین اسوه احباب یقین سیدنا
 حضرت خواجه علم الحق الدین رضی الله تعالی عنه هستند حضرت ایشان در عبادات و ریاضات
 یگانه روزگار بودند و طالبان را اول علم شریعت تعلیم فرموده بعد علم طریقت تقسیم
 می فرمودند و هر که از علم شریعی بلی نصیب بودی او را صرف او را دو وظائف ارشاد
 میکردند و هم او را مجازا خدمت نمیکردند و هر که بر عبت خود اجازت می طلبید او را اجازت
 نمی دادند و هم آنحضرت خرقه خلافت یافته اند از حضرت خواجه سید محمد بنده نوار گیسو دراز
 و ایشان از محمد و منیر الدین چرخ دہلی قدس الله سرار هم وفات آنحضرت بست و ششم
 صفت و قبر شریف در بیران بن رضی الله تعالی عنه و ارضاء عناء آنحضرت خلیفه
 اعظم شیخ المشایخ صاحب تصرفات باہرہ و کرامات ظاہرہ سیدنا خواجه شیخ سراج
 الحق الدین هستند آنحضرت عزلت را بنایت مرغوب می داشتند و کشف و کرامت
 را بنایت مستور هنگام وفات خود حضرت کمال الدین علامہ ایشانرا بجلوت خاص
 طلبیدہ لبطای نعمات فرادان مشرف فرمودند بعد از آن بر بہر که نظر آنحضرت می افتاد
 ذوق می شد و هم آنحضرت خرقه خلافت پوشیده اند از دست مبارک حضرت قدوم نصیر الدین
 چرخ دہلی قدس الله سرار هم وفات آنحضرت بست و یکم جمادی الاوّل سنہ ہشت صد و
 ہفصد ہجری است و مزار مبارک در پٹن گجرات لازالت بجابرکات و آنحضرت خلیفه اعظم
 و الداجد خود شیخ المشایخ امام الواصلین فخر الکاملین سیدنا خواجه شیخ کمال الحق دالین
 علامہ الحقیقہ هستند آنحضرت در علوم ظاہری ہم یگانہ روزگار بودند چنانچہ بسیار
 از علمای کبار و فضلائی نامدار آنوقت شاگرد آنحضرت بودند در علوم باطنی مقتدا
 کالمین و اولیائی و اصلین هستند ہفت مرتب حج بیت اللہ شریف و زیارت روضہ مقدسہ
 بنی کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام کردند و بیت المقدس را ہم زیارت کردند و آنحضرت بیعت
 بست حق پرست حضرت سلطان المشایخ محبوب آبی رضی اللہ عنہ کرده اند و خرقہ خلافت

بمز دست مبارک آنحضرت پوشیده اند که کبیر و تخرن حضرت ایشان بر دست خالی خود حضرت
 مخدوم نصیر مدین الدین چراغ دہلی واقع شد و بعد وفات حضرت مخدوم چراغ دہلی صاحب
 سجاده آنحضرت ہم حضرت ایشان شدند ہمین وجہ حضرت ایشان شجر طیب بہ اسط
 حضرت مخدوم چراغ دہلی می دادند وفات شریف بست و ہفتم ذیقعدہ الحرام ۵۶ سنہ ہجرت
 صد و پنجاہ و ششش بحری است و عزار شریف پابن عزار پرنوار حضرت مخدوم دست فرخی
 تعالی عنہما و ارضا ہما عنی و آنحضرت خلیفہ و صاحب سجاده امام الا ولیا سید الاصفیا
 قطب لاقطاب فردا افراد غوث الوقت الملقب بہ ابراہیم شافعی سیدنا مخدوم نصیر الحق
 والدین محمود بن شیخ یوسف ابن شہر یار عمری فاروقی او دہی ہستند آنحضرت بمز بست
 و پنج سالگی از تحصیل علوم ظاہریہ فراغ حاصل کردہ صحبت با درویشان اختیار فرمودند
 و بریاضات کثیرہ پرداختند و بوجہ سالگی از او دہ کہ وطن اصلی آنحضرت ست بدست
 آمدہ لبشرت بیعت حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رضی اللہ تعالی عنہ شرف
 شدند و اشہد و اعظم خلفا حضرت محبوب الہی و صاحب سر و وارث احوال آنحضرت و صاحب
 ولایت ہند بعد از شیخ خود گشتند در جامع العلوم بفقوہ حضرت مخدوم جلال الدین بخاری
 معروف بنجدوم جہانیا جہان گشت مرقوم ست کہ شیخ مدینہ مکرمہ ابو السیادہ شیخ تنقیف الدین
 حافظ حسرین شرفین و شیخ المکملہ اعظم امام عبداللہ یافعی این ہر دو امام حرملین شرفین
 و حضرت مخدوم جہانیا ہر شب جمعہ دو و شنبہ آنحضرت را بجزمین شرفین زاد ہا اللہ شرفا
 و تقظیما دیدہ اند این مرتبہ لازمہ ولایت و محبوبیت ست و آنحضرت صاحب ولایت و محبوبیت
 بودند از حضرت بندہ نواز اگیسودراز سنقول ست کہ حضرت مخدوم می فرمودند کہ من
 کودک بودم و در مسجد پیش معلم قرآن مجید می خواندم و در انجا درخت ازاد بود زانعی
 آمدہ بران نشست ہر چہ زانعی گفت فہم می کردم و در غیر الحاسن آوردہ کہ آنحضرت
 می فرمودند کہ اگر در ولایت شب گرسنہ نغمتہ باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول آرد

و خلق باطن او به هیچ چیز نماندند زوال انوار بر او منسأبه کند خواه همین زمان کسی بزرگتر از علما نماند
 و مجاهده اختیار نماید این احوال پیدا شود در این شبتهی قیامت و این بیت بر زبان مبارک رانند میت نظر دیدند
 با ناقص نماند دست بود و گرنه یار من از کس جدا نیست با بعده فرمودند که اصل در این کار محافظت نفس است در
 حالت مراقبه باید که نفس را نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس را گذاشت باطن پریشان شود انتمی نقل است
 که حضرت مخدوم میفرمودند من چه لائق ام که شمی کنم امر و ز خود این کار بازی بچگان شده بعده این بیت
 شیخ ثنائی خواندند بیت سلمانان سلمانان سلمانان ازین آئین بیدنیان پشیمانی پشیمانی با و میفرمودند
 غم ایمان باید خورد و در پی کرامت نمی باید بود و میفرمودند حیرانم که خلق بی مشاهد جرمی زمیند و سبب
 شهرت آنحضرت بلقب چراغ دلی اینکه حضرت سلطان المشائخ بنین لقب آنحضرت رایاد فرموده
 بودند وفات شریف بیخبر هم رمضان المبارک شب جمعه در ششمه هفت صد و بیست و پنج عمری واقع شده
 هنگام وفات شریف مولانا زین الدین علی که مرید خادم آنحضرت بود عرض کرد و خلفای بزرگ
 و مریدان حضرت بسیار اندکی را از امان خرقه خلافت خاصه و جایشینه عنایت شهود ارشاد شد
 که اسمای همه نوشته بیارند آنچنان کردند چون اسما جمیده بشنیدند فرمودند با ایشان بگو که غم ایمان خود
 خورند چه جامی آنکه بار دیگر آن بردارند و وصیت فرمودند که خرقه خاص که از پیران عظام من
 رسیده در وقت دفن بر سینه من بگذارند و عصا را برابر من در سجده نهند و تشبیه را در انگشتان
 من بپوشیند و کاسه چوبی را در زیر سر بجای خشت و نعلین را در اخوش من نهند همچنان کرده
 شد مزار پر انوار در پیران بلده دلی است مقام مشهور و معروف است یزار و تبرک بر خدای
 تعالی عنه و ارضاه عننا و آنحضرت خلیفه خاص و قائم مقام امام الواصلین فخر الکاملین سید العظمین
 بر بان السالکین علامه الدوران قطب الزمان غوث الفرد و مرکز اولیای وقت سیدی سید
 مولانا خواجه نظام الحق ملدین سلطان المشائخ محبوب الهی سمی جیب المد محمد ابن احمد ابن علی
 موسوی رضوی المعروف نظام الاولیای رضی الله تعالی عنه و افاض علینا فیوضه و برکاته
 مهتد لقب آنحضرت سلطان المشائخ و نظام الاولیاست و وی از محبوبان و مقرران

بارگاه الهی است دیار مهند علومت از آثار برکات آنحضرت قطبیت و ولایت مهند و ستان بعد
 حضرت خواجہ گنج شکر حضرت ایشان رسید اولاً آنحضرت در مہر علی پیش شمس الملک کہ صد ولایت
 بود تلمذ کردند و علم حدیث خواندند طلباً آنحضرت را نظام الدین سجاٹ گفتندی بعد فراغ از
 تحصیل علوم ظاہری بشوق ارادت بمقام ابجدین بخدمت شیخ خود حاضر شدہ کتب تصوف
 خواندند و می فرمایند کہ چون سعادت پابوس حضرت خواجہ گنج شکر حاصل نمودم اول سخن
 کہ از آنحضرت شنیدم این بیت است بیت ای آتش فراقت دلہا کباب کردہ پی سیلاب
 اشتیاق جانہا خراب کردہ بعد از ان خواستم کہ شرح اشتیاق بخدمت عالی عرضہ دہم لیکن
 چنان دہشت شیخ الاسلام در دعا گو اثر کرد کہ نتوانستم عرض اشتیاق آنحضرت بر حال من گوی یافتہ
 بر زبان مبارک راند کہ آری اشتیاق شما ازین بیشتر است کہ در خاطر داری و این سخن بر زبان
 مبارک رفت لکل دہشت ہمان زمان بر بیعت مشرف شدم و کلاہ چارتری کہ دولت
 دین و دنیا ست در برفق مبارک دہشت بدست خود فرو داد و درہ بر سر دعا گو نهاد و خرقہ خالص
 و نعلین چوبے عطا کرد و این نیز فرمودند کہ مای خواستم کہ ولایت ہند و ستان بر گیرے
 بدہم ما شام در راہ بودید کہ در سر ماند ادا دند کہ نظام الدین محمد بدایونی می رسد این ولایت
 اوست با و بد ہی نقل است کہ روزی حضرت امیر خسرو دہلوی رحمۃ اللہ علیہ حسب الارشاد
 آنحضرت چینی بطور ہدیہ بخدمت حضرت شاہ ابو علی قلندر قدس سرہ بردند ایشان گفتند
 کہ خسرو من شیخ شمارا بدر بار برانوا حضرت رسالت نبی بنیم این سخن بر خاطر حضرت امیر خسرو
 گران آمد بحضور حضرت محبوب آئی و انمودند ارشاد شد کہ باز برو بہ ایشان بگو کہ حال ہر گاہ
 بحضور حضرت نبوت علی الصلوٰۃ والتیمتہ باریاب شوند تلاش من نمایند چنانچہ حضرت قلندر در
 سر ہنگام حضوری ہر جانب گران شدند از جناب اقدس رسالت خطاب شد کہ گرامی بگو
 عرضہ دادند کہ نظام الدین را حضور رسالت بدست مبارک پردہ برداشتند و فرمودند کہ
 بہین دیدند کہ درون پردہ مقامی است پس عالی و سلطان المشایخ در انجا نشستہ اند و

حضرت رسالت فرمودند که این معاصم محبوبان است دیگران را در اینجا راه نیست پنجمین دیگر
 روایات مکاشفات اهل قرب بر محبوبیت آنحضرت دلالت دارد و همین وجه محبوب الهی لقب
 دارند و آنحضرت وقت شب تنهاده خبر بود و در حجره بر خلق بسته و تمام شب بر از و نیاز
 گزاردی چون روز شدی و از حجره بدر آمدی هر که را نظر بر حال با کمال محنت افتادی تصور
 کردی که مگر بسته طایف است و چنان مبارک از شدت نماز محبت مرغ بوی گویند که امیر مکر شایسته
 انجمن بود همین مضمون بکلام خود فرموده است و در آن شعر تو شبانه می نمایی بر بر که بودی شب
 که هنوز چشمه مست است از رخسار و در میسر لاله ایاست حضرت محبوب الهی فرمودند که روزی
 بر من بجلی قمری شد و خطاب من نه آه و ما اذ صدناک الا رهجه للعلیین و هم در کتاب خود
 است که خواهد ضیاء الدین بیست و هفت نامه خود نوشته که روزی وقت صاف حضرت محبوب الهی
 بحس طرم گذشت که مشایخ سلف در بیعت گرفتن احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین اولیا
 بکرم خود عام و خاص را دستگیری می کنند خواستم که از خدمت شیخ بیبرسم در این باب آنحضرت
 بیخبره من واقف شد و فرمود هر چیزی را از من سوال می کنی و نمی برسی که بلافتیش حاجت
 آیندگان است بیست می هم بعد چند وجوه بیان کرده فرمودند که سبب اقوی این است
 که روزی شیخ من فرمودند که تعویذ بنویس و بجا بخت مندان بده ملول شد م فرمودند که تو باین
 قدر توجه جانب خلق ملول شدی روزی بسیار حاجت مندان بر در تو خواهند آمد حال توجه
 خواهد بشد من سر بر پای شیخ نهادم و بگریستم و عرض کردم که من از افتلا ط خلق متنفر هستم
 کار بزرگ اندازه من بیچاره نیست فرمود این کار از تو نیکو خواهد آمد من بارالحاج کردم خدمت شیخ
 را حال پیدا شد مرا از بیک تر طلبیده فرمودند اگر مسجود را بدرگاه بی نیازی آبروی خواهد بود
 با تو عدمی کنم تا دست گرفتگان بگفت بخوابم بر دپای بخت بخوابم نهاد محبوب الهی چون باین
 حرف رسیدند تبسم کردند و فرمودند که مشاهده کرده ام که شیخ من از و اصلمان در گاه الهی است
 پس چون و در حق مریدان من چنین فرموده چرا کسی را از بیعت مان شوم و حضرت محبوب الهی

فرموده اند که مراد واقعاً کبابی دادند در آن سوره است تا تو ای راضی بیل رسان که دل مؤمن
 محل ظهور نور الوهیت است می فرمودند که سلوک احد مرتبه نماده اند مفه هم مرتبه از ان کشف
 و کرامات است اگر سالک هم در این باندیه بنشیند و سه دیگر که رسد و فرمودند وقتی که خوابان
 مرا تشرف خلافت دادند فرمودند که حق تعالی ترا علم و عقل و عشق داده است هر که در وی این
 سه صفت بود شایان مرتبه خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید نقل است که آنحضرت
 پیش از رحلت چهل روز طعام نه چشیدند و در آخر زمان که استغراق غالب بود بار بار می فرمودند
 که وقت نماز آمده است و من نماز گزارده ام می گفتند که خدمت شیخ نماز گزارده اند می فرمودند که بار
 بزرگم و هر نماز را بکرات ادا می فرمودند این است حال اهل حق و صاحبان قرب در عین استغراق
 نسبت نماز و چون نباشد که سید عالم تنگ آری که تی مع الله و مسند نشین بساط و زینت بی فرموده
 است حق عینی و الصلوة و هم در زمان وصال موافق سنت سینه بنویه آنچه در خانه داشتند
 همه براه خدا النفاق نمودند تا آنکه بخادم خانقا و شریف فرمودند که خانه را جاروب ده اگر چیزی
 در خانه خواهد ماند فرمای قیامت عمده جواب حضرت رب العزت جل جلاله خواهد بود وفات شریف
 در سنه هفت صد و شصت پنج خجری امجد هم بیج الثانی یوم چهارشنبه بعد طلوع آفتاب
 واقع شد و مرقد اطهر بقام غیاث پور که سینه گروه از شاه جهان آباد است واقع است نیز ارد
 میرک بر رضی الله تعالی عنه و قدس الله سراره العلیاء جعلنا من المتقین بلکامه و ادابه و افان
 علینا بزرگانه و نهاده و حضرت سلطان المشایخ خلیفه خاص و قائم مقام حضرت سلطان المشایخ
 و الاولیا شیخ الشیوخ غوث الاعظم قطب الاولیا امام الوراثة شمس الشرعیة بدر الحقیقه برهان
 الطریقیه حریق الحبه السلیح فی عالم القدس انکاره البیاح بحجبه المرمون ان ره سیدنا خواججه مرتضی
 والدین مسعود گنج شکر ابن قاضی جمال سلیمان ابن قاضی شعیب فاروقی از اولاد فرخ شاه
 عادل کابلی هستند و خلافت سجاده از حضرت قطب الاقطاب که شیخ ارادت آنحضرت بودند
 یافته اند و از حضور خواججه بزرگ و ارث النبوی فی الهند هم نعمتها بانجناب رسیده و آنحضرت بقا

ریاضت و چاهه و دفع و کبر و غیره را بودند و در سفت و کرامت اینی بودند و در وقت و صبح
 سلامتی و کرم دست و انخامی حال می کشیدند و از شهر شهر می گشتند آخر بمقام اجدین که کسان
 اینجا به خود منکر در ایشان بودند محل سکونت خود قرار دادند تا کسی بحال نبوی رحمة الله علیه توجه نمود
 و خارج اوقات شریف کرد و بیرون انقبضه درختان کریر بودند زیر درختی که سایه دار بود و حتی
 شام می شدند در اینجا آنحضرت را فرزندان شدند و محنت می دیدند آخر چون بران توی
 داشتند پوشیده نماندند منقول است که چون آنحضرت خواستند که مجاهده نمایند بخدمت حضرت
 شیخ خود در این باب عرض نمودند ارشاد شد که صوم طری بردارید آنحضرت تا سه روز چیزی نخورید
 صوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش آوردند استند که از غیب است بدان افطار
 کردند درون آنحضرت بسبب صفا انرا قبول نکرد تمام و کمال بیرون ماند اخت این معنی
 خدمت قطب الاقطاب عرض نمودند ارشاد شد که مسعود بعد سه روز از طعام خار سه
 افطار کردی عنایت اینزدی در باب تو کارگر شد که انعام در معده تو جایی نیافت حالا
 برو مسعود روز دیگر صوم طری بردار و از غیب برسد بدان افطار کن سه روز دیگر طری نمودند چون
 افطار بشد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب گذشت و ضعف غالب شد نفس از حرارت
 غلغله و مسودت گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کردند چند سنگ ریزه بست
 آمد بدان مبارک انداختند آن سنگ ریزه شکر گشت چون این حال مشاهده شد بانو گفتند
 بدانند که این معنی از فریب مکر نفس بود از ذهن بیرون انداختند و بخی مشغول شدند تا نمی
 از شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگ ریزه دیگر از زمین برداشتند انم شکر شدند
 این را تا سه بار این کرامت معاینه کردند پس تحقیق دانستند که این از حق است چون روز شد
 بیست شایه قطب الاقطاب حاضر شدند خواجهم فرمودند نیکو کردی که بدان افطار کردی
 که آن از غیب بود و در هیچ شکر شیرین خواهی بود از انروز آنحضرت را گنج شکر خوانند که گدائی سیر الاولیا
 و در وجه شکر آنحضرت پیش گنج شکر عنان وجه و جوه دیگر نیز مشهور است و الله اعلم و هم نعمت

در چاه سبی جام حاج که در مقام اوج است چله سکوس کشیدند تا چهل روز هر شب در آنجا به نیت
 که بر آن چاه بود می او بخینند و چون روزی شد حضرت ایشان را بیرون می آوردند و آنحضرت
 می فرمودند که دوازده سال در عالم تحمیر بودم یادند ارم که در آن ایام وقتی پیلوی خود بر زمین
 راست کرده باشم نقل است که وقتی خادم برای خدمت آنحضرت نمک وام گرفته بطعام
 انداخت چون افطار طعام پیش آورد فرمودند که درین طعام بوی لقمه می آید روان باشد
 که این را بخورم و آنحضرت دائم الصوم بودند اکثر اوقات افطار بزرگ درختان صحرامی فرود
 و در علم ظاهری هم در عهد خود نظیرند اشتند و معتزای علما و فضلاء می وقت بودند و در آن
 با بهره و ریاضات شاقه آنحضرت زبان زد خلایق است و حزب المشرکین را می بلاد هبند
 و کتب با از ذکر آن هموسهت بظطلوالت بر زمین قدر اتقا کرده شد چرا که خورشید خود جهان را
 منور دارد و حاجت پر بیان کسی ندارد و روزی بجنور آنحضرت اختلاف علم ادب و حرمت
 سماع مذکور شد فرمودند سبحان صدی کی سوخت و خاکستر شد و دیگر می را هنوز اختلاف باقی
 است و فرموده انه لا فاقه فی التدیرو والسلامه فی التسلیم العلماء اشرف الناس
 و الفقهاء اشرف الاشرف و فرموده اند الفقیر بین العلماء کالبدین کوالکب السهوه و فرموده
 اند اذ ذل الناس من الله تغلی کل للباله نقل است که در شب پنجم محرم الحرام زحمت بر آنحضرت غالب
 شد نماز خفتن با جماعت گزارد و بیوشش شد و بعد ساعتی بیوشش آمدند و پرسیدند
 که نماز جماعت گزارده ام گفتند آری فرمودند که یکبار دیگر بگزارم که دانند که پیشوای مردم کت
 نماز گزارده باز بیوشش کردند و باز بیوشش آمدند و بیوشش نماز گزاردند و بعد و ایچ
 باقیوم گفته بمطلوب خود واصل شدند و وفات شریف پنجم ماه محرم الحرام سنه ۱۱۱۰ شریف
 و چهار سحر بیست و عمر شریف نود و پنج سال بود و مزار مقدس در مقدمه در پاک پین شریف
 زیارت گاه خلایق است هر سال هزار در هزار مردم از اطراف و کناف برای دخول در باب
 حنت حاضر می شوند و اندری است بزار منور که آنحضرت نسبت آن فرموده اند که هر که

درین باب در آید از دروغ بحیات یابد همین وجدان را باب بحبت می نامند زیرا در ویتیک یک
 و آنحضرت خلیفه فاضل و قائم مقام شیخ الاسلام و المسلمین قدوة الانام ذررة الاعلام من
 الاسرار طمع الانوار یتمتول محبت الجبار مقبول رسول الخمار قطب الاقطاب غوث زمان شریف
 سیدنا و مولانا خواجه قطب الحق و الدین بختیار اوشی کاکلی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت
 ولی مادر زاد بودند چنانچه پانزده پاره از کلام مجید در شکم و والده شریفه حفظ کرده بودند چون
 شریف آنحضرت اوش است که قبضه الیت از ماورالنهر و نسب شریف این است و الله آنحضرت
 سید احمد ابن سید کمال الدین ابن سید محمد ابن سید احمد ابن سید اسحاق ابن سید معروف ابن سید
 احمد رضی الدین ابن سید حسام الدین ابن سید رشید ابن امام تقی الجواد ابن امام علی موسی رضا سلام
 الله علیه و علی ابائمه و اولاده الکرام آنحضرت شب جمعه هنگام نیم شب متولد شدند تمام خانه از نور
 منور شد و آنحضرت سیر سبزه الله در می فرمودند و چون سر از سجده برداشتمند آهسته آهسته
 نور کم شد اول آنحضرت را بختیار نام نهادند هم در آنوقت از غیب آواز آمد که ای مادر قطب الدین
 نور می که تو دیدی در دل فرزند تو نهادم از آنوقت آنحضرت را قطب الدین نام شد و والده
 آنحضرت می فرمایند که هنگامیکه خواجهد در شکم بالود چون برای تجدد بر می خواستم خواجهد در شکم
 می بینید و آواز الله آمد تا یک پاس سبعمی رسید چون آنحضرت جوان شدند بر دست خواجهد بزرگ
 و ارش النبی فی اللند بحیت نمودند نقل است که روزی حضرت خواجهد بزرگ فرمودند ای قطب الدین
 چه نیک بختی که چهل روز ستواتر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در منام دیدم که ارشاد می کنند
 که قطب الدین دوست خدای تعالی دوست من است او را خلافت بده و خرقه گلیم بپوشان
 و هشب از جناب احدیت ارشاد شد که قطب الدین ما خرقه خلافت و گلیم بده که دوست
 صیب من است او را برگزیده ام و نام او بدوستان خود ثبت کرده ام نقل است که در آن ایام
 که خدمت خواجهد عازم دهلی شدند قاضی حمید الدین بخواب دیدند که آفتاب بخانه من فرود آمد
 چون میدار شدند تمعیر فرمودند که در ویشی در پنجامی آید که همچو فرشته روشن گه جان است

ز می دانم که آن درویش خواجه قطب الدین خواهد بود که بوی نجسیت او بر ما نمی آید و همچنان است
 که حضرت خواجه بمر بست سالی که بدین تشریف آید در بجانانها قاضی حمید الدین قدم رسیده
 افزون شدند آنحضرت بکمال تفرد و تجرید موصوف بودند و بیاد الهی چنان مستغرق می ماندند که
 کسی نمیدانست حاضر شدی زمانی بایستی تا آنحضرت بخود آمدی و جانب اینده متوجه شدی
 و بعد ادای تحیته فرمودی که مرا معذور دارید و باز بگو مشغول گشتی تا آنکه فرزند حضرت خواجه
 حاجت فرمود آنحضرت را بسبب استخراق ازان واقعه انگیز نشد و کالی آنحضرت بدین وجه می
 گویند که از کرامت خواجه برای متعاقبان قرص نان که آنرا کاک گویند هر روز از غیب می آید و در
 سلطان شمس الدین دنیا ریح بخیرت عالی نذر فرستاد آنحضرت و سپس گردند و فرمودند که با بگو
 که ترا دوست خود می پنداشتم الا دشمن خود یا فتم چرا که چیزی را که حضرت رب العزت بدشمنی
 یا دفرموده مرا می دبی نقل است که حضرت خواجه را روزی در حالت سماع بر این بیت عاشق
 رویت گجای بند بکس بلبسته موت گجایا بدفلاص به حالتی پیدا شد و بگریستند این حال
 داشتند که قوال این بیت برخواند گشته گان خنجر تسلیم را در هر زمان از غیب جان دیگر است
 حضرت خواجه متوجه شدند و تا سه روز بر این حالت بودند که الله می زدند و می پندیدند
 آخر کار از هر بن موخون جاری شد هر قطره که از جسم اطهر جدای گشت لفظ الله شنیده می شد و
 آن قطره بر زمین می افتاد و نقش آید بر زمین ظاهری گردید بجهه این حالت ندی شد که هر گاه قوال
 می گفت مصرعه اول مثل سیت به حرکت می شدند و چون مصرعه ثانیه می گفت باز تو اجه
 می فرمودند تا آنکه زمان و نسال آنحضرت که بعلم الهی بود در آمد و حاضران اهل باطن بنور باطن
 بر این حال مطلع شده قوالان را از گفتن مصرعه ثانیه مانع شدند پس آنشهید محبت بملوب پیوسته
 یعنی و اصل حق شدند حضرت محبوب الهی یعنی الله عنه نقل فرمودند که خدمت خواجه هم در آن حالت
 که سه روز بر زمان آخر بود هنگام نماز هر گاه که مؤذن بانگ نمازی داد و بوش می آمدند و صلوة
 فرقیه ادای فرمودند و باز همچنان متوجه می شدند یعنی سوال کرد که حضرت در این حال

خدمت خواهر چنان نماز ادا می ساختند فرمودند که آن حالت نیست که در آن امری از شرف
عزت شریف و الهی و اصلمان خدا که بکمال اتباع حضرت نبوی دولت شرح صدر از بارگاه آفتاب
پناه یافته اند همچنین باشد جامع بین الشریعیه و الحقیقه رضی الله تعالی عنه و ارضاء عنا و انما
بر کاه علینا و واقعه وصال الفاضل کمال الشبب چهارم و هشتم ماه مبارک ربیع الاول
سنة شش صد و سی و دوم بصری نبوی واقع شد و خدمت خواهر بدین اکتبه بجا لیکه خود خرید
و وصیت دهن خود در اینجا فرموده بودند اسوده اند قاضی حمید الدین می فرماید که بعد از وفات خواهر
ویدم که نگیرم بقرینت آمد و با ادب پیش شهید محبت الرحمن نشستند بعد دو فرشته آمدند
سلام حق تعالی جل جلاله خواهر رسانیدند و کاغذی دادند که بران بخط سبز نوشته بود که من از تو
راضی شتم و از یرکت تو عذاب از قبر عاصیان است محمدی برداشتم چون در زندگی بگردان
نفع می رسانیدی الحال از تو بجزندگان نفع رسانیدم و باز دو فرشته دیگر آمدند و از نگیرم
سختی که فرمان حق جل و علاست که من از قطب الدین خود سوال و جواب کرده ام شما از او
پرسید و نفس سست که شش می از مبارک آنحضرت چند روز برای حاجتی حاضر شد لیکن آن حاجت
والتشرفی کیوس شد و خدمت خواهر را بمجاوات دیگر تصور کرده مقصد بازگشتن کرد از وفات
مهر که ظاهر الفواحق است ندایر آمد ششم از منده چند چون خوشی تن با من آیم بجان گرفتار
سین و دهان زمان حاجت او هم بر آمد رحمت حق نثار ایشان یاده جائی در جوار ایشان
با و میند و کرم حضرت خواهر خلیفه خاص قائم مقام قطب الاقطاب و الاولیاسید الاتقیاء و الاصفیاء
الاسماء کرامه الاسمه مرکز و اولی ملک و المکوت حضرت شی العوالم باذن الهی الجوت غوث الانغوش
سید السادات مولانا اولیا نا حضرت خواهر بزرگ همین الحق والدین حسین ابن سید غیاث الدین حسین الرضوی هستند
رضی الله تعالی عنه حضرت خواهر در ولایت سجستان تولد شدند و در دیار خراسان نشو و نما یافتند عمر شریف
بازده ساله بود که پدر بزرگوار رحلت فرمودند و خواهر را باغی از میراث پدر رسید چند روز از آن
افالت تعلیق فرمودند بعد از آن چون حوصله عالی بود باغ و دیگر اماک جمل را فروخته براه حق تعالی نمودند

و به تحصیل علوم ظاهره مشغول شدند و بعد فراغ از آن لقب صبه برون که در اول آیتها پورست
 بر بیعت شیخ نمود و مشرف شده و در نیم سال بحدیث اینچنان جانفرا مانند و ریاضات ابکار بر بدن
 قطب لافضای بختیارا کاکمی فرمایند که سیر ریاضات بسیار فرموده چنانکه بعد از هفت روز سپاره
 بان که از پنج ششقال میش نمودی افطاری فرمودند و بعد ه خرقه خلافت از دست شیخ نمود و پسیده
 بزیرارت حرمین شرفین رفتند چون باستانه ملاک شیاخ حضرت سید الانبیا علیه السلام
 و الحیثیه و التنا حاضر شدند و سلام عرض کردند از روضه اطهر سلطان و این خطاب شد
 تو سعیدین ملی ولایت هندی بودم برو بمقام اجمیر که معدن کفایت قیام نماز فیض
 کفر هندی با بیان مبدل خواهد شد حضرت خواجه را حیرانی پدید آمد که اجمیر کجا است همان دم خواجه
 را خواب در بر بود در واقع دیدند جناب رسالت راصل الله علیه وسلم و آنحضرت پیشم
 از دن حضرت خواجه را از شرق تا غرب بنمودند و کوه اجمیر را نشان دادند و یک آنرا پشت
 عطا فرمودند و ارشاد کردند که برو ترا بخدا سپردم چون خدمت خواجه بیدار شدند بحال
 تن از دیاران خود قصد هندیستان نمودند چنانچه در حکومت راجه پتهور ادر اجمیر شریف
 و از کرامات با سهره تامی هندی از دولت اسلام مشرف فرمودند تامی دیار هندی است
 از آثار برکات امتدین کرامات هر که سه روز بخدمت آنحضرت حاضر می شدی گو فاسق بود
 از فیضان نظر کیمیا اثرنی الحال صاحب نسبت گردیدی و ذات بایرکات خواجه رحمت است
 در حق امت محمدی چنانچه خودی فرمودند که هرگز بای خودی بهشت نخواهم گذاشت تا مردان
 و فرزندان من و هر که بطریق شجره بمن برسد داخل جنت نشوند و شیخ خواجه حضرت خواجه
 قدس سره می فرمودند که سعید الدین محبوب خداست مرا از همیادی او افتخار است و خواجه خود
 فرموده اند که سابق من طواف کعبه می کردم و حال ا کعبه گردن طواف می کند از اینجاست
 که مولانا بروم نفس سهری فرمایند بیت : کعبه بنیاد غلیل از دست بر دل گزرگاه جلیل کعبه است
 نقل است که شب اشغال خواجه جماعتی از اولیاء الله حضرت رسالت بناه راصلی اند علیه وسلم

و سلم جواب دیدند که می فرمایند دوست خدا لعین الدین حسن می آید برای استقبال و
 آمده ام سبحان الله چه شفقت و کرم است بحال عاشقان خود شکر سلیمان حسن بیگویت
 ای وقت عشاق تو خوش بگویند از ایشان نسیم در کار ایشان کن و مرا در زمان وصل
 خدمت فواجی بجزه رفته درش بر روی خلق بستند و تمام شب و از پای مبارک بسج خادمان
 که قریب حجره بودند آمدند نشستند که خدمت فواجه در وجد هستند آخر شب او از پای مبارک بوی
 شست هنگام صبح خادمان بر در حجره دستک زدند صدای برنخ است مجبورانه در حجره و اگر در بند
 که قطب عالم بحق و اصل هستند و بر پیشانی انور بجز بنویسند نقش بویید است حبیب الله
 فی حب الله واقعه وفات انجیح البرکات به ششم ماه رجب واقع شد و هر قدر
 مظهر در اجبیر شریف زیارت گاه خلایق است و عالمی از ان استان عالی فیض یاب می شود زیرا
 و ستریک به اللهم اجعلنا من المتبعین بالحکام و امتنا فی حبه و احسن لعلت ترا اقله الامین و آنحضرت
 خلیفه خاص شیخ الاسلام امام الهام مقتدای اهل عرفان حجت الحق سیدنا فواجه عثمان هرونی
 هستند و آنحضرت از اکابر مشایخ طریقت و بزرگان اهل حقیقه اند نقل است که روزی آنحضرت
 را گزرافتند و بجا می که در آنجا آتشکده بود پس کلان چنانچه هر روز است ارا به مصیبت در ان
 می انداختند آنحضرت در حوالی ان بزیردختی قیام فرمودند فرخ الدین نام خادم آنحضرت خواست
 که قدری آتش از ان آتشکده بیارد و نان برای افطار آنحضرت بپزد جماعت مغان که
 در آنجا بودند مسلمانند دانستند که آتش از ان بگیرد خادم باز آنده حقیقت حال
 نمود فواجه وضو ساخته و دو گانه نازگزارده متوجه آتش که شده غنیمت نام که سرگروه مغان
 بود پیر سفت ساله در کنار داشت حضرت از او پرسیدند که خالق نام را گذاشته چرا انار
 می پرستی او گفت در مذهب ما آتش را بس بزرگی است پرستش او می کنم تا فرود ام نسوز
 حضرت فواجه فرمودند که چندین سال آتش را پرستی توانی که دست خود با آتش در آری و ترا
 نسوزد گفت نمی توانم که خاصیت نار سوختن است فواجه طفل را از او گرفته متوجه آتش شدند

و یازدهم آن است که ای شیخ چه می گویی آنحضرت سیم الله الرحمن الرحیم در ایام کرمه قبل بانار کرمه
 جزا و سلام علی ابراهیم بر خوانده در رون آتش در آمدند چندین هزار کس از مغان و غیر ایشان از مغان
 این حال جمع شده و فریاد می کردند بعد از آن مدید آنحضرت از آن آتش بر آمدند چنانچه خبر قدس بر
 و هم جامه آن طفل را اندر دو دهم فرسید بود مغان از طفل پرسیدند که در اینجا چه حال بود گفت که در
 اینجا چیزی که دیگر از آن دیدم و من در قدم شیخ تفریح می کردم مغان چون این کرامت مشاهده کردند
 همه بر قدم مبارک افتادند و ایمان قبول نمودند و خواجهدادی در اینجا اقامت فرمودند و وقتی سارا که
 پیر مغان بود تعلیم نمودند و شیخ عبدالعزیز نام نهادند و از او ایام وقت گشت و آن طفل را ابراهیم
 نام نهادند و نیز یکی از واصلان و اهل ولایت شد و آن آتشکده را خراب کرده عمارتی بر آن
 ساختند مقبره شیخ عبدالعزیز و شیخ ابراهیم در اینجا است قدس سرها و یا آخر عمر آنحضرت در که مظهر
 مستغف شدند و پیشتر شوال همان مقام مقدس وفات یافتند و در اثر شریف در که معظّمه متصل
 و ازه زیر دیوار شریف عون برادر شریف بعد از حرم واقع است و بقا آن هم از کرامات آنحضرت است نیز
 و تبرک به و آنحضرت خلیفه خاص شیخ المشایخ سلطان الاصفیا ملک لاولیا امام التارکین شد و به شفق
 سیدنا خواجهدادی شریف الزندانی هستن رضی الله تعالی عنه آنحضرت در ترک و تجرید نظیر خود داشتند
 چنانچه چهل سال در گم نامی و تجرید در صحرا بسر نمودند اکثر غذای آنحضرت برگ و دختان بودی و از فاق بس
 نفرت داشتند و چون غذا بهم می رسید رکعت شکرانه ادا می فرمودند نقل است که شخصی سلطان خجرا بعد
 وفات او در خواب دید از حالش پرسید که بعد موت چه دیدی گفت اولاد و فرشتگان عذاب میدادند و خوشبختند
 که مر عذاب کنند درین اثنا حکم حضرت الوهیت جل جلاله در رسید که این کس فلان روز در
 جامع دمشق سعادت صحبت حاجی شریف زندی در یافته است بگرگت آن صحبت این بابا میزیدم
 و عمر شریف آنحضرت یک صد و اوست سال بود و وفات آنحضرت بتاریخ سوم رجب
 و یا سیزدهم رجب اوست پیشتر صد و اوست هجری واقع شد و قبر مبارک در بلده زندند که در بغداد است
 زیارت گاه خلایق است و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشایخ سید السادات قطب الاقطاب و شاه عالم است

صدر شصین برهم کمالان دلیل عارفان خلق صدری اعلی سیدنا خواجہ قطب الدین بود و پیشی
 هستند حضرت خواجہ ولی مادر زاد بودند و قطب الاقطاب و قطب الدین لقب داشتند و عمر هفت
 سالگی قرآن مجید حفظ نموده بعمر شانزده سالگی فراغ از تحصیل علوم ظاهری حاصل نمودند همان زمان
 کتاب منہاج العارفین و خلاصه الشریعہ تصنیف فرمودند چون عمر شریف بدست سالکی رسید
 بعد انتقال پدر بزرگ وار که شیخ ارادت آنحضرت بودند صاحب سجادہ پیران چشت گردیدند
 و بهر دست خلق مشغول شدند از بیت المقدس تا بخارا و بلخ مسیر کرده اند مردان حضرت خواجہ را حدس
 نبود و خلقای آنحضرت ہم بسیار هستند و بهر جا که میریدی را مشکلی روی نمود برای حل آن مشکل همان
 جامی رسیدند و این کرامت هنوز باقی است که هر کسی که بر مزار رحمت مشارح می شود و هم او افضل
 خدا آسان می گردد و نقل است که هر گاه که خدمت خواجہ می خواستند در هو اطیران نموده فی الحال
 بهر بیت آمدند شریف می رسیدند و طواف و زیارت کرده باز جای خودی آمدند چون خواجہ را اگر در
 بلخ افتاد علمای انجا اجتماع نموده در مسئله سماع خواجہ در او میخندند خدمت خواجہ فرمودند که پیران
 ما خواجہ ابراهیم او هم البلی رضی الله تعالی عنه سماع می شنید من هم اتباع سنت وی می کنم علما گفتند
 که خواجہ ابراهیم بس شیخ کامل بود و هو اطیران می کرد و تمام گرامین مرتبه باشد البته شنیدن سماع
 سماع بود خواجہ فوراً در هو اطیران نمود چنانکه از نظر حاضران غالب گشت و بعد ساعتی باز مجلس
 موجود شد از معاینه این کرامت قریب دو هزار کس بدست حق پرست خواجہ بیعت نمودند لیکن
 حاسدان برانکا خود مانزند و گفتند که چنین شعبده جو گیان هم نمایند ان اگر سنگ کلان که بکسار
 حوض مسجد جامع نصب است بآید بر ولایت شما گواهی دهد البته پذیرانمایم خواجہ باگتت شهادت
 بدان سنگ اشاره فرمودند فی الحال آن سنگ از جای خود بجنبید و سلطان و سلطان بجنون خواجہ
 با و از بافت که ای خواجہ سوژ و دو ولایت شما و پیران شما هیچ شک و شبه نیست و قول و فعل شما
 موافق شرع بنویست از مشاهده این کرامت جلایه همه پیرای خواجہ افتادند و عفو خواستند
 و استیست که خواجہ یوم وفات ما را جانب در نگاه می کردند گو باک منتظر آمدن کسی بودند تا گاه

شخصی بمیل الباس لعیسی از در در آمد و سلام گفت و پا بر چهره بری کشیدند و بر آن بجز سینه را لم بود
 بخواجه خواجگان داد آنحضرت آنرا بر دیده نهادند و بچون دامن شدند بعد ببنی و بکفین چون قصه
 نماز کردند آوازی از غیب پیداشد بسین با بهیت که عاقران از ذوق این متفرق شدند بسین رجال
 الغیب در آمدند و نماز بر آنحضرت خواندند من بعد جماعت جنیان هزار دره هزار آمدند و نماز بر
 آنحضرت گزارند بعد مردمان کثیر بی شمار از میدان و خلفا و غیره نماز دادند و نمودند چون خلق از
 نماز فارغ شدند جنازه مبارک خو اجود بخود بر مواری و ان شد و بعد من شریف فرود آمد از شاه
 این که است هزار یا کافر مسلمان شدند و ولادت آنحضرت در سال چهارم صد و سه هجری بود و وفات
 بفره رجب سنه پانصد و اسی و هفت هجری واقع شد و مرقد نور در قصبه چیست بچه اربابای کرمان
 آنحضرت زیارت خلائق است رضی الله تعالی عنه و ارضاء عتقا و آنحضرت خلیفه و صاحب سجاده
 و الدراج خود شیخ المشائخ قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تصدیق ملک المشائخ اهل التلمیذین
 خواجه ناصر المکنه و الدین یوسف اچشتی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت خواهر زاده خوا
 ابو محمد اشته انز و والده باجده آنحضرت چهل سال از دنیا گذراری برادر خود و عبادت الهی بسیر نمودند
 و بسیل تزوج نداشتند شبی خواجه ابو محمد قاسم سره پدر خود را بخواب دیدند کسی فرمایند در لای
 شما مرگ است مسمی به محمد سمعان محمد بسیل علم ظاهری نموده بکمال صلاح و تقوی بسیری نماید خواهر خود
 بزکاح او بده خواجه ابو محمد حسب یامی پدر بزرگوار صباغ خواجه محمد سمعان را طلبیده خواهر خود را
 بزکاح ایشان در آوردی بهم در قصبه چیست سکونت در زید و خدمت خواجه متولد شدند خواجه
 ابو محمد آنحضرت را بجای بسیری داشتند و تعلیم راه حق می فرمودند تا آنکه از نعمت باطنی ما لا
 مال گشتند و بعد وفات خال مکر خود صاحب سجاده خواجگان چیست گشتند و روایت است
 که آنحضرت را در عمر پنجاه سالگی شوق انز و انقطاع کلی از خلق غالب شد خواستند که نزدیک
 خواجه حاجی بی که مردی بزرگ بود چرخانه در زمین تیار کنند الا آخریا اشاره غیبی مقامی را که
 الحال چرخانه آنحضرت است اختیار فرمودند چون بپل و کنگره حاضر آوردند زمین آنجا چنان گشت

بود که کسی کندیدن نتوانست آنحضرت بدست خود از چاشنگاه تا نماز پیشین جلوه خانه در دست
 فرمودند و مدت دو و دوازده سال در آنجا بسر بردند سکر و هجرت چندان بر آنحضرت غالب بود که
 گاه خادم آب برای وضو بردست مبارک ریختی در این حال خواجه از خود غالب شدی و
 بعد ساعتی یا پیشین باز بخود آمدی انگاه وضو تمام کردی هنگامیکه شیخ الاسلام حضرت عبید
 انصاری قدس سره بزیارت خواجه گان چشمت آمدند از آنحضرت هم ملاقات نمودند و اجماع
 بهرات در مجالس محافل خود در حضرت ایشان می فرمودند و مولانا می جامی رحمه الله علیه
 در کتاب نفحات الانس می نویسد که شیخ الاسلام حضرت عبید انصاری در حق حضرت
 چشمت فرمودند که آنمه از خلق بی باک و در باطن سادات جهان هستند و هم فرموده که چشمت
 خدا صفت یافتند این است بیان قوت فیضان پیران این سلسله علیه که بزبان حق بیان
 الاسلام ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم وارضاهم عنارایت است که روزی خواجه را در بیابان
 گرز افتاد موسم گرم را بود و هم ایان خواجه را تشنگی غالب شد بخواجه عرض کردند آنحضرت صفا
 مبارک برنگی زدند چشمه آب سرد از آن جاری گشت خدمت خواجه و هم ایان از نوشیدن
 و جمله سیراب شدند آنچشمه هنوز جاری است آبش در موسم گرم با سرد و در موسم سرما گرم
 می آید و گریستلای آب انزانی خورد شفا می یابد وفات آنحضرت بتاریخ سیوم رجب سنه چهار
 صد و پنجاه و نه هجری است و در قصبه چشمت اسوده اند رضی الله عنه و آنحضرت خلیفه و صاحب
 سباده خال خود سلطان الاولیا امام الاصفیاء العباد سیدنا خواجه محمدنا چشمت رضی الله
 تعالی عنه هستند چون والده آنحضرت خواجه حاطه شد از بطن خود او از لآل الله می شنید
 این حال بخیر مت شوی خود باز نموده فرمودند فروده با دم ترا که ولد صالح از تو بوجود خواهد آمد
 روز سه خواجه ابو احمد قدس سره در حالت حمل بجانب بلخ خود توجه نموده فرمودند
 السلام علیک یا ولی الله و خلفی خواجه جواب داد السلام علیک یا ولی الله و حضرت خواجه
 بادل شب ماه محرم ولادت فرمود در آن شب والده آنحضرت در راه و با حضرت جناب سالت

را دید که می فرمایند یا ابا احمد پس خود را بنام من موسوم کن همچنان کردند و وقت ولادت که خواجہ جبر
 دست دایه بود هفت بار کلمه طیب بر زبان مبارک برانند و ناده روز یعنی تا یوم عاشورہ ہر روز
 صائم ماند و در عمر و نیم سالگی کم می خفت و کم می خورد و بعد چار سالگی بکتاب بردند و تحت تفسیر
 آن حضرت نهادند بر آن تحت از غیب این کلمات ظاهر شدند بسم الله الرحمن الرحیم القرآن
 و ب لیسر و کاتفسرہ بنی علما و بانکہ زمان قدرت خواجہ قرآن شریف ختم کردند و در هفت
 سالگی نماز جماعت می گزارند و در خلوت می بودند و آنچه از زبان خواجہ بر آمدی همان بشدی
 در علم است و چار سالگی زیب ده سنند مشیخت شدند و گاہی پہلوی مبارک بر زمین نمی نماند
 و بعد ہفت روز بیک خرمد و جرعہ آب فطاری فرمودند و آنحضرت اہل سماع بودند در کلمات
 خواجہ منقول است کہ آنحضرت را خادمی بود او ستاد مردان نام سالها خدمت گزاری خواجہ
 نمود روزی خواجہ اورا بعطای خرقہ خلافت بنواختند و سمت و وطن بالون حکم رجعت دادند
 وی رحمت اللہ علیہ از غم فراق شیخ بسین زرزار گریست کہ تخلص باجدائی اندام خواجہ چون از راه
 بغایت مضطرب بید فرمودند کہ از خدا خواستہ ام کہ ہر گاہ کہ ترا آرزوی زیارت من شود
 حجاب جسمانی و مکانی از میان بر خیزد از استماع این خردہ دل وی تسکین یافت و راه
 وطن فرا گرفت چون بوطن رسید همچنان دید کہ خواجہ ارشاد کردہ بودند چنانچہ قول استاد مردان است
 کہ من از سیماں کہ وطن اوست چشت رامی نیم نقل است وقتی کہ سلطان محمود بگلگین بر عزم سوزنا
 رفته بود حضرت خواجہ را در واقعہ امر شد کہ بیدو گاری وی برد و خواجہ در سفر بنقاد سالگی با در
 چند بدان سمت متوجہ شدند و بنفس نفیس بامشترکان و عبدالاصنام مبادلہ و مقلانہ فرمودند
 روزی مشترکان بر مسلمانان غلبہ نمودند و نزدیک شد کہ مسلمانان بظہیت یابند خواجہ را
 مریدی بود و چشت محمد کا کو نام اورا آواز داد کہ کا کو دریاب فی الحال محمد کا کو آمد
 میار بہ نمود تا آنکہ حبش اسلامیان نصرت یافت و در آن وقت کا کو را در چشت دیدند کہ کلمہ
 اسپا برداشته بر دیوار اسپای زندان وی بر سپیدند کہ چشت این حال بہر قصہ بندگرہ

باز گفت و خواهر در ورع و تقوی بطریق خود استقامت و از دنیا و اهل آن پس منصرف و بجنبه دنیا
 و دیگر اثر او که به ترک دنیا تحرکین می فرمودند وی گفتند که چون اول و آخر تا ترک دنیا است
 پس خود را از خود دور فریب وی نگاه باید داشت و فایده حضرت خواهر خود در حبس سنه چهارم دست
 یک بجزی است و هزار شریف در قصبه پشت رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه و قائم مقام بنام
 ماجه خود شیخ المشایخ عمده الامیران و قذوة الاحیاء و مرکز دارالمرحمتیان و خواجه جگانه سیدنا خواهر
 ابو احمد الجیشیه رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت مقدم مشایخ پشت است و پسر سلطان
 فرسنا که کامیر آن ولایت بود و سلطان فرسنا فخر اهری داشت بغایت صالحه خواهر
 ابو اسحاق ششامی رحمة الله علیه در خانه ایشان آمدی و طعام خوردی روزی از وی فرمود
 که برادر ترا فرزندی خواهد شد عظیم الشان باید که در ایام حمل حرم برادر خود را محافظت کنی تا چیزی
 که در آن حرمی و یا شیمی باشد نخورد آن صالحه بوجوب ارشاد خواهر ابو اسحاق قدس سره در ایام
 حمل بدست خود در میان تیار کرده و آنرا فروخته از آن مایحتاج حرم برادر خود همیامی کرد تا آنکه
 دو قدم و ششست و ششش بجزی خدمت خواهر متولد شد انشاء الله خواهر را بجان خود پرورش
 می کرد و گاه گاه که حضرت خواهر ابو اسحاق بجان وی تشریف آوردی و حضرت خواهر را
 دیدی فرمودی که از این طفل بوی آن می آید که فاندان بزرگ از وی ظاهر خواهد شد و
 احوال عجیبی اما غریب از وی بظهور خواهد آمد روزی خواهر را در عمر سب سالگی همراه پدر خود
 بقصد شکار جانب کوه گذر افتاد در آشنای شکار از پدر خود و لشکر بانیان به جدا گشت و به
 کوه رسید که چهل کس از رجال غیب در آنجا بودند و خواهر ابو اسحاق هم در آنجا گشت بود و خواهر
 را از مشاهده اش تغییری بخاطر راه یافت از اسپ فرود آمد و بیای خواهر ابو اسحاق
 در افتادند و سپ و سلاح و آنچه از اسباب دنیا بود همه را گزاشته پیشینه پوشیده جمعیت
 خواهر ابو اسحاق روان شدند هر چند سلطان و جمله ملازمانش جستجو بکار بردند آنحضرت را
 نیافتند بعد روزی به سلطان خبر دادند که خدمت خواهر همراه حضرت ابو اسحاق در فلان

موضع بگوستان میامد ازند سلطان مبعی را از دست دادا حضرت را بسیار از بهرین در آن بخواهم
 بند دادند و جسد و گوشتش را بکار بردند نفع بخشید و خدمت خواججه بجا نبردند و تو جانشینان نقل
 است سلطان فرستاد را بخانه بود روزی خواججه در آنجا آمده و در آنرا حکم است نهما را می شنید
 و در مان این جبر به سلطان رسانیدند وی بر آن گفت و بکمال غنیمت منگی بر گرفت و از روز
 که بالای آن مکان بود بر آنحضرت پیغام و بر او املق ماند سلطان از شنیده آن متنبه گشت و بر دست خواججه
 تائب شد و نسب خواججه این است که خواججه ابوالاحمد ابن سلطان فرستاده این سیه ابر ایسم این سید
 یحیی ابن سید حسن ابن سید مجد المعالی المشهور به عبد المعالی ابن سید ناصر الدین ابن سید عبد العزیز
 محض ابن امام حسن بن علی ابن امیر المومنین امام الظاهرین سیدنا و مولانا حسن المجتبی سلام الله علیه
 و اولاده الکرام و فرمود است که خدمت خواججه بر سر که نظر انداختی او صاحب کرامت شد
 و اگر مریض بودی شفا یافتی و وقت سماع آنچنان نور از زمین مبارک طالع شدی که همه آن
 تا با آسمان رسیدی و وفات آنحضرت بفره جمادی الثانی سنه ۳۵۰ هجری و پنجاه و پنج هجری است و در
 قضیه حشمت اسوده اند اللهم انقذ ابادة طفلس علینا بركاته و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ
 المشایخ خواججه خواجگان قبله راستان سراج الیقین سیدنا خواججه ابوالاسحاق الشافعی حشمتی
 رفیقه تعالی عنه هستند آنحضرت در جماعت اولیا و وقت شانی عظیم داشتند نقل است
 که چون خواججه بخدمت شیخ خود پیوستند پرسیدند که چه نام داری عرض کردند ابوالاسحاق شافعی
 فرمودند از امر روز شمارا حشمتی خوانند و هر که بشما بطریق بیعت پیوید در دهم اورا حشمتی خوانند
 تا قیامت آنحضرت بعد تکمیل به علوم خرقه خلافت پوشیده بفضله حشمت شریف آوردند
 و خواججه حشمت لقب شدند و خدمت خواججه اهل سماع بودند هر که یک بار مجلس آنحضرت گذشت
 بار دیگر در معاصی گذشته و از تاثیر وجد آنحضرت تمام اهل محفل بوجد می آمدند و بیمار که در محفل
 شریف حاضر شدی شفا یافتی و وفات آنحضرت بتاریخ چهارم ربیع الثانی سنه ۳۵۰ هجری است
 و نهجری است و مزار بر انوار در شهر مکه که از بلاد شام است واقع است صاحب سیر الاقطاب

ای رسید که از پنجاه رسالت خواجگ بزرگواران بر سر مزار پیرانوار روشن می کرد و از
 باران و باو بیخ افقی با نامی رسد و آنحضرت خلیفه اعظم شیخ المشایخ شمس العفرا رسید
 خواجگ علو الدینوری رضی الله تعالی عنه هستند لقب آنحضرت که بم الدین است در مشایخ عراق
 بصاحب کشف و کرامت معروف بودند بیعت و خلافت از خواجگ همیره البصری داشتند و از
 خلفا حضرت شیخ معروف کرخی نیز در سلسله معروفی صاحب اجازت هستند بدین طریق
 که آنحضرت خلافت یافتند از شیخ عبد الله بن خفیف و وی از شیخ محمد رومی و دسه از خواجگ
 بنید بغدادی و وی از شیخ سری سقطی و وی از شیخ معروف کرخی قدس الله سره از هم نقل
 است که روزی که آنحضرت حرقه فقر از دست شیخ خود پوشیدند شیخ فرمودند که ای علو برو که کار تو
 بعلم رسید و ضو کرده بیا آنحضرت آنچه آن کرد حضرت همیره البصری روی جانب آسمان نموده گفتند که
 ای علو ای مقام درویشی برسان بگردان سخن خواجگ بی هوش شدند و بعد ساعتی هوش آمدند و باز
 بی هوش شدند و باز هوش آمدند همچنان چهل بار واقع شد بعد حضرت همیره البصری لعاب دهن خود
 در میان ایشان انداختند فی الحالت بخود آمدند فرمودند ای علو دیدار مطلوب دیدی عرض کردند که
 سسی سال ریاضت کرده ام و این سعادت نیافتم که امروز از توجیه و فیضان حضرت در چشم زدن
 نصیب ما شد پس خدمت شیخ خرقه که از شیوخ کبار رسیده بود با آنحضرت پوشانیدند و بر سجاده
 خود نشاندند و آیت است که روزی آنحضرت بزیارت جناب سید الانبیا علیه الصلوٰة و احوته در میان
 مشرف شدند و در باب سماع عرض نمودند ارشاد شد که اول از آغاز سماع و بعد ختم سماع قرآن خوانید
 روایت کردند این را امام باقری و امام غزالی قدس الله سره تا پس آنحضرت از الوقت همچنان کردند
 و همین طریق سیدی و سندی مولان و ملازمی حضرت شیخ الاسلام بود که قبل از سماع قدری از قرآن
 خوانده و تلاوت کرده سماع می شنیدید و بعد سماع هم همچنان می کردند و فریاد است حضرت خواجگ از ابتدا تا
 وفات دائم صامی بودند و وفات آنحضرت بتاریخ چهارم محرم الحرام سنه ۲۹۸ و صد و نود و هشت
 است و اصل تاریخ می گویند که علو دینوری از خواجگان بیست است و مشاهد دینوری ششمی است

از شیوخ سلسله سهروردیه امام حضرت شیخ الاسلام سید محمد بن محمد باقر مدینه مدینه در بیان عطا فرموده اند و در بیان
خواجده محمد شاد علوی دینوری تحریر است و الله اعلم بالصواب و آنحضرت خلیفه اعظم امام الکاملین کم
ابن الایمان سیدنا خواجده امین الدین سید ابوالحسن البصری رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت در او لیاکات
شانی عظیم داشتند در عمر مفیده سالگی از تحصیل علوم فراغ حاصل کرده بر ریاضت شاکسته روزی
روزی از وفور شوق حضرت ریال عزت جل جلاله گریه در آمدن ناگاه ندا از غیب در رسید
که ای سید پیر ترا بخیریم برود در خدمت خدیفه مرعشی و مقامات نفوذ ریاب پس آنحضرت حسب الامر
بخدمت شیخ خود بر می گشتند و بیعت نمودند چون که سی سال ریاضات کثیره کرده بودند در یک
صفت خرقه خلافت از دست شیخ خود پوشیدند و از آن روز تک و شکر جلالت دینا ترک فرمودند
و تمام عمر در یک عبادت خانه بسر نمودند و گاهی در خانه اهل دنیا قدم نه نهادند بلکه روزگاری در آن
بسم نمی دیدند و طعام اهل دنیا نمی خوردند وفات شریف بنا به بیخ هفتم شوال سنه دو صد و شانزده
و هفت هجری است رضی الله تعالی عنه و آنحضرت خلیفه اعظم تاج الهام الحین بر ایمان العاقلین
سیدنا خواجده سید الدین خدیفه المرعشی رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت کعبه و عالم وقت بود
و در طریقت رهبر کامل از مشایخ عظام سی سال وضو آنحضرت جز متوضا نشکست و بعد شش
روز افطاری فرمودند و از ارشادات آنحضرت است که غذای اهل دالان و قوت روح ایشان
لا اله الا الله است چون آنحضرت از علوم ظاهر و منسوخ یافتند بر میری خضر علیه السلام علیه
سلطان بر اسم او هم مشرف شده بهر شمش ماه تکمیل حاصل کردند نقل است که روزی آنحضرت
بجوف الهی می گریستند شخصی وارد او گفت که گریه از بهر چیست که فدای تعالی را بر چه می
منه بود که فدای تعالی می فرماید و فی الجنة و فی السیرانی و انم که از کدام منسوخ
هستم او گفت اگر انجام کار خود نمی دانی چرا از دیگران اند بیعت می کنی و راه ایشان
نیز نمی خواهی چون این بسبب لغو بود و از هوش رفت چون هوش آمد از غیب ندا دادند که یا خدی
ما ترا دوست داریم و در گزیده ایم و کوشتر از اصحاب جنت خواهی کرد و این ندا بسبع جمله

حاضران در رسید از وقوع این کرامت سه صد کس از کفار اسلام آوردند وفات آنحضرت تاریخ
 است و نهم شوال است و در سال وفات اختلاف است بعضی دو صد و هفتاد و شش من البرج و نهم
 می گویند و بعضی دو صد و پنجاه و دو و اولی علم و آنحضرت خلیفه خاص حضرت سلطان اسلم که بن
 الواصلین تبارک مملکت و السلطنة امان الارض سیدنا خواجه ابراهیم بن ادیم البلیجی رضی الله تعالی
 عنه هستند کنیت آنحضرت ابواسحاق است و نسب شریف این است سلطان ابراهیم بن ادیم
 ابن سلیمان ابن منصور بن زید بن جابر بن ثعلب بن سعد کما فی التمهید و حضرت خواجه
 سوامی شیخ خود از عمران بن موسی بن زید را می و از شیخ منصور سلجوقی و از خواجه اولیس خرنی فرات
 و تبرک ابوالعالم باطن نیز یافته اند حضرت سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه آنحضرت
 را سفایح العلوم می فرمودند پیر آنحضرت ادیم در ویشی بود و بر دفتر بادشاه باخ فریفته شد و از
 بادشاه خواستگار که کرد پادشاه از میوند دفتر خود با در ویشی عار داشت قبول نکرد لیکن آنرا
 بنده عشق صادق کار خود کرد و بعضی قدرت کامله الهی اند خیر بادشاه به نکاح حضرت ادیم
 و امین قصه و کتب تواریخ التشریح و بسطه رقوم است چونکه مدعی مایمان حال شیخ خود است ازان اعراض نمودم
 آنحضرت از بطن آنحضرت سلطان است و بعد جدا فاسد خود که پسری نداشت آنحضرت بر تخت حکومت و سلطنت
 اجلاس فرمودند و کمال عدل و انصاف در انتظام ملک پر داشتند ناگاه شبی استراحت می فرمودند
 که از سفت دولت سرا او از رفتار پای مردی بسبح عالی رسید آنحضرت بیدار شدند و هت نفسا کردند که بالا
 خانه کیست او از آنکه مسافری است شتم که کرده شتر خود را می جویم آنحضرت فرمود که ای دان شتر را برام خانه
 بجوئی شتر بر بالای بام چون آمد او گفت که تو از من نادان تری که در باد نشانی خدارا می خواهی
 آنحضرت را قفل انفال که از رجال غیب بود در دل جا گرفت و همون وقت ترک سلطنت کردند
 و کمال تجرید در طلب حق راه صحرای رفتند و محققان محدثان چنین روایت می کنند سبب ترک
 سلطنت که روزی آنحضرت بر اسب خاصه خود سوار بود ناگاه ازین اسب آواز آمد که ایابرای همین خلق
 شده ای ایابین باورستی آنحضرت از جرت هر سو نگاه کرد و گویند به نظر آمد و سه بار همین ندا کرد و بعد

خدا که همه برای این مخلوق شده ای و نه باین امور گشته اند حضرت را از استماع این کلمات عالی پیدا شد ترک سلطنت
 کردند و راه حمر افرا گرفته ذات بابرکات سلطان الواصلین در ترک و تجوید یگانه آفاق بود و عشق و محبت نظیر
 خود داشتند و عادت شریف آن بود که از صحرای پشتره به نیم بر سر اقدس نماده می آوردند شهر و آنرا فرخنده نزلان
 براه خدا اتفاق می نمودند و نیزه آن بصرف بایحتاج خود می آوردند روزی آنحضرت بنیم می فرود شدند که شخصی از بلخ در آنجا
 رسید و سلطان الواصلین را بشناخت و از ترک سلطنت و اختیار انحال ملامت کرده آنحضرت را حالتی پیدا شد
 بر پشتره به نیم نمادند از که است دست ببا کمان بنیم می نه در خالص گردید آنحضرت آنرا با دادند و فرمودند که از مشو
 ذکر سلطنت بلخ او و زرزق حلال آن تلف شد و روزی آنحضرت بر سر کوه ابو قنیس سسته بودند و زرقای چند
 حاضر بودند آنحضرت در شنای کلام فرمودند که مقبولان خدا اگر کبوه بگویند روان شو فوراً روان شود فی الحال کبوه
 آمد آنحضرت فرمودند که با جبل ساکن باش که من این قول تمثیلاً گفته ام و فعل میکنم که شیخ محمود فرزند سلطان که بعد
 ترک آنحضرت بخرت سلطنت مستکی بود بر آریات کعبه بنظر در که شریفه وارد شد و فرمودت که زیارت پدر علی مقام خود بخواند
 چرا که آنحضرت هم در آن ایام در مکه مخطوب بودند پس در آنوقت خدمت خوا به سمت بیت امیر شریف روان بودند و شنای راه شیخ
 محمود دولت زیارت انوالا مقام مشرف شد آنحضرت از فرزند پر رسیدن حال ویر گفت که علوم دینی حاصل کرده ام و حسب قواعد
 شرح شریف کمال عدل بنظام ملک میکنم آنحضرت از استماع حال نیکو کاری پسر حمد خالق جل جلاله بجا آوردند ناگاه انداختند
 گوی ابراهیم تو دعوی عشق میکنی و بنیم گفتات داری اگر ترا تعلق محبت بپسر نبوی چون از تحصیل کمال او سرور شد و شکر بجا
 آورد خدمت سلطان را از استماع این مذا حال برگشت و دعا کردند که خدا اینچو ام که در میان ما و تو حجابی بماند آنکه بپرسیم را
 بخود مشغول گردان را از زمینان بردار صاحبزاده عالم و عالمیان همچون وقت وفات یافت و آنحضرت بوقوع اینحال کبریا
 عزم پدید آورند و از آنقتول محبت بر کنار شهر مکه منظره بر سر راه بدرینه نظیره واقع است و مردان آنحضرت را بواب کعبه میگفتند
 نقل است که روزی در ویشی صاحب کشف و اوست بجزرت سلطان پیوست فرمودند که حال معاشنا چیست ای گفت اگر میباید
 میخویم و الا میسکیم آنحضرت فرمودند که اینکار ایسکان کویچه و با لار هم می آید کار است که گنایم صبر کنیم که اگر میباید از خدا
 ایشانرا بزم روزی شخصی از آنحضرت پرسید که بنده کیستی آنحضرت بر تو فرو فرمودند و بیوشش شدند چون بسو شمس
 آمدند گفتند ان کل من فی المنکون و الاله فی الاله استی التلخ من قبل الله عهده بر سر که اول

این خوابند آید فرمودند رسیدیم که اگر خود را بنده و الهی گویم حق بشم ای او انکوه ام دروغی نخواهد بود و اگر گویم
 کافر می شوم و آنحضرت را در حلیه اکل بودینی خدایه و عشی دو پیشه شقی طغی زرتی ام علیه اوقات آنسره حلقه اولیا نامدار
 بتاریخ نیست و هشتم جادی مالاولی شب جمعه واقع شد و در سال وفات آنحضرت اختلاف است و در شرحی در ملک شام است
 و عمر شریف یک صد و دو سال بود و وقت وفات آنحضرت از غیب نذایر آمده آیت الله امیر
 المومنین فاطمات رضی الله تعالی عندها و رضاه عنها و آنحضرت خلیفه خاص حضرت قطب المومنین
 امام الطریقه ابو الفضل و الفضائل و الدرر الیه سعید ناخواه فضیل بن عیاض رضی الله تعالی
 عنه هفتاد خدمت خواجه در ابتدای حال سردار قضا فاقان بود و در روزی بر سر قافله رسیدند تا قافله
 قافله بغارت بر بند شخصی ازان میان این ایه که میگوید آنرا ایان اللذین آمنوا ان کفتم
 قلوبهم یدک الله چون آیه و انی به ایسبح خواجه در آمدت شب شدند و قافله را گذاشته رو
 بعبر آنها و چون که جذبات آبی شامل حال بود بر ریاضات شاقه برداختند و روزی قافله را بدان کت
 گذر افتاد شخصه ازان گفت که ازان راه رو باید یافت که فضیل در این راه می ماند خواجه فرمود آگاه
 شوید که اول شما از فضیل می گزینید و آن فضیل خود از تمامی گریزد و بعد تو به حضرت خود
 جمله اسباب که بغارت آورده بودند با یک آنهارا سانسند و روزی جوادی بخدومت خواجه گفت
 که همیانی زدر ازان بنهارت برده آید خواجه فرمودند که بیاد من نیست معاف کن او گفت که حلف
 کرده ام که تا همیانی زریز گیرم راضی نشوم پس بر طاق این خانه همیان بر از طلا نهاده است
 شما بگیرید و بمن دهید تا حق من ذمه شما باقی نماند خدمت خواجه این همیان را بگیرند و بوی دادند
 چون آنجود همیانی را کشاد دید که بر از طلا خالص است بجزرت افتاد و گفت ای خواجه این همیان
 جز از ریگ بود برای استخوان توبه شما نهاده بودم چرا که در توریست خوانده ام که در است بنی اقران
 که بر تو بر بخورد خواهر که اگر بدست بیگ خواهد گرفت طلا خواهد شد چون این ریگ بدست دست شما
 طلا گردید استم که توبه شما بر حق است و زنده ب شما هم حق و بروست خواجه ایمان آورد و وی را
 مقبولان خدا کرد و گفت که چون باروان رسید بیکر رسید بجزت و نیز خود بجزت شایسته

طریقت برداشت اول بخدمت عبدالرزاق صنعانی حاضر شد و فرزند ذبح حضرت شان ادا
نمود. از آن بخدمت سفیان بن العبد سید و پاداشی و ام ایشان پرداخت بعد به بصلای
وزیر جانب خواجہ روان شد وقت شب بود و خدمت خواجہ در آن زمان بخواندن کتاب مختصر
بودنچه دیدند کسی نمی آید بجزه بستند و فرمودند کیست که در این شب تاری آید وزیر عرض
نمود که امیر المؤمنین بارون رشید است خواجہ چراغ را بگشت و در جبهه بکشد و درون درون
جبهه شریف در آید و خواجہ را بگفت تا دستش بر سیم مبارک رسید خواجہ فرمودند که بارون
دست های تو بسیار نرم است مبادا که منیرم و دروغ شود با من چون این بشنید بگریه در افتاد
عرض کرد که مرا نصیحتی بفرمایید فرمودند که جد تو عم جناب رسالت آب بود پس سعی نمائید
از پیر و عم خود شرم نده نباشی وی گفت بر این هم چیزی زیاده کینند فرمودند که از خدا ترس
و برین حق خدا رحمت کن و عزت آل و اصحاب رسول مختار نگاه دار بعد خلیفه عرض نمود که اگر بزم
خواجہ و امی باشد بفرمایند تا ادا کنم فرمودند که حاجی دارم که ادای آن خاص بزم من است
و آن طاعت الهی است بل جلاله بارون رشید از استماع این کلام برایت التیام گریه کرد
و مراجعت نمود ابوعلی را ز می فرمایند کسی سال خدمت خواجہ بجا آوردم گاهی آنحضرت را
ببسم ندیدم الا روزی که فرزند خواجہ که به علی موسوم بود و بر محبت حق پرست و خدمت
خواجہ سجدات شاق فرموده اند چنانچه صاحب الدهر بودند و بعد شیخ فاقه افطاری کردند و با
رکعت نماز هر روز می گزاردند و در تمام قرآن بتلخیص هر روز می گردند و آنحضرت سوامی شیخ
خود از شیخ المشایخ ابو عیاض بن منصور بن موسی کوفی نیز خلافت دارند و ایشان از محمد
بن مسلم و ایشان از محمد حبیب علم قرشی و ایشان از امیر المؤمنین خلیفه اولی سیدنا صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه و عنده نیز حضرت خواجہ قفیل خدی خلافت یافتند از حضرت امام
صادق و ایشان از امام محمد باقر و ایشان از امام علی ابن حسین و ایشان از امام الامام
امام حسین سلام الله علیهم تعین و نیز خلیفه اکسا بودند اول سلطان ایران بنام

دوم شیخ محمد شیرازی سوم خواجه بشیر حافی چهارم شیخ ابوجا عطار سی پنجم خواجه عبدالعزیز سیاری
 ششم عبدالعلیم وفات شریف خواجه سوم ربیع الاول سنه یک صد و هشتاد و هفت هجری است
 و فرزند پسر او در جنه المعامله متصل روضه مقدسه ام المومنین خدیجه الکبری است رضی الله تعالی
 عنهما و عنه و آنحضرت خلیفه خاص حضرت شیخ المشایخ قطب العالم و الشیخ الاعظم خیر الاحیاء زین العابدین
 الاابرار سیدنا خواجه عبدالواحد ابن زبیر رضی الله تعالی عنه هستند آنحضرت صائم الهی و قائم لیل
 بودند بعد سهر و زطعام می خوردند لیکن از سه لقمه زیاده نمی خوردند و آنچه از اسباب دنیا بود همه براه
 خدا ایتیار بدرویشان نمودند و اگر برای دادن گدای در هم می آیند یا در بست مبارک می گرفتند
 دست مبارک را چندان بآب می شستند که خراشیده می شد و آنحضرت سواهی شیخ خود از حضرت
 کیل ابن زیاد که وی رضی الله تعالی عنه نیز از خلفای نامدار حضرت و مقنوی است رضی الله تعالی عنه
 خلافت دارند نقل است که روزی خدمت خواجه در میان و غط فرمودند که شخصی که اسباب دنیا را
 آنچه در ملک خود دارد همه در راه خدا انفاق نماید الله تعالی او را در بهشت عطا
 می نماید نعمات فراوان می دهد بلکه وی جای خود که در بهشت مقر است در همین عالم ببیند شخصی از حاضران
 مجلس گفت که من جمله مال و متاع خود را براه خدا می دهم خواجه فرمودند که اول عمل نمابنده نزد من
 بیاید می همچنان کرد خواجه او را اسم اعظم بیا موزند و بجا آید اش مشغول ساختند در عین مشغولی
 او مکان خود را در فضل برین دید که از یک دانه مروارید ساخته اند و در صحن آن حوری بنحسب
 بخت زر نشسته است آن مرد چون حور را دید فریفته جمال او گشت و خواست که دست جانب
 وی دراز کند حور گفت که من از آن توأم لیکن در وصل من و تو فاصله یک پاس باقی است انظر اب
 نباید که هر مدهرین حالت وی چشم باز کرد و چون مرغ بسجل پدید خواجه فرمود اضطراب چیست حقیقت
 در وصل تو با وی یک پاس باقی است خاطر جمع دار در آن زمان کفار بر شهر تاخت آورده بودند
 و اهل اسلام محاربه برای دفع ایشان می کردند آنمزد نیز همراه مسلمانان بالفور و قاتله نمود و همین
 روز شهادت یافت خدمت خواجه بذات بابرکات به تجنید و تکفین وی سپرد ختم و در حق او

فاحتمل غير خوانه ند و ذرت خواج راه طيفه لوني سيدنا خواج به فضيل بن سياض و اولي خواج ابو الفضل
 زرين سوم خواج به يعقوب موسي و فوات شريف انحضرت در بست و هم مقام هاه صفر سنه يك صد
 و هفتاد و هفت هجری واقع شده رضی الله تعالی عنه و انحضرت خليفه خاص امام الاثني عشر
 و ائمه و ولايت نير بروج به ايت سرخسل اوليا و كبار قدوة علمای نامدار منبع الاسرار مطلع الانوار
 سيدنا تابعين سيدنا و مولانا امام ابو النصر الحسن البصري الانصاري رضی الله تعالی عنه
 انحضرت از کلمات تابعين سرور کائنات عليه و اله الصلوة و التحيات ست والده ماجده ان
 امام عالی مقام از مولای ام المومنين ام سلمه رضی الله تعالی عنها بود و رسال از خلفت حضرت
 خليفه ثانی باقی بود که انحضرت متولد شد انحضرت را بنحدرت شريف سيدنا فاروق اعظم
 آورد فرمودند سموه حسنا فان الحسن الوجه و در فخر الحسن امام الامام مولانا فخر الملة والدين
 رضی الله تعالی عنه در مناقب انحضرت می فرمايد قال الشيخ شمس الدين محمد بن يوسف
 بن علي الكرمانی رحمه الله عليه في الكواكب الدراري شرح صحيح البخاري في ترجمتها
 عن محمد بن سعد قال كان الحسن جامعاً لما فقيهاً ثقة عابداً كثيراً العلم فضيلاً اجل اهل
 البصرة اجتمع الامة على جلالته و عظم قدره علماً و زهداً و فصاحة و قال الخطيب التبريزي
 روى الحسن عن الصحابة مثل ابى موسى و انس بن مالك و ابن عباس و غيرهم
 و عنه خلق كثير من التابعين و تابعيهم و هو امام و فقه في كل فن و علم و زهد و ورع
 و عبادة و قال ابن الاثير روى الحسن البصري عن الصحابة مثل ابى بكر التقي و انس و غيره
 ابن سيد بن رضی الله تعالى عنهم و روى عنه خلق كثير
 من التابعين و تابعيهم و هو امام و فقه في كل فن و علم و زهد و ورع
 و عبادة و قال الترمذي في كتاب العلل من جامعهم
 حدثنا سوار بن عبد الله الغنيري قال سمعت محمد بن سعيد القطايعي يقول قال الحسن
 في حديثه قال رسول الله صلى الله عليه و سلم الا و جلا الاصل الا و جلا و حدثنا الشيخ جمال الدين الترمذي

في هديب الكلام كانت ام سلمة تخرج الحسن الى اصحاب رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم صغيرا وامه منقطعة اليها فكانوا يدعون له واخرجته في
 عمر بن الخطاب فدعا له اللهم فقهه في الدين وحببه الى الناس وقال
 حماد بن زيد عن عقبة بن ابي شيبة الراسبي كنت عند بلال بن ابي بردة
 فذكروا الحسن فقال بلال سمعت ابي يقول والله لقد ادركت اصحاب
 محمد صلى الله عليه وسلم فما رايت احدا اشبه باصحاب محمد صلى الله
 عليه وسلم من هذا الشيخ يعني الحسن وقال جرير بن حازم عن حميد
 بن هلال قال لنا ابوقتادة الزموا هذه الشيخ ما رايت احدا اشبه رايا
 بعمر بن الخطاب منه وقال هلال الراسبي عن خالد بن ديار الغدلي
 سئل انس بن مالك عن مسئلة فقال سلوا مولانا الحسن قالوا يا ابا حمز
 نسئلك وتقولوا سلوا مولانا الحسن قال سلوا مولانا الحسن فان الله سبحانه حفظ
 ما بين جاز كتاب بصوت تبرك انقل كروه شدة وبراى غنطت وجمال ان امام امام بن قدر
 اه في هت اگر کسی را زیاده ازین دریافت حال کردن بد نظر باشد فخر الحسن قول سخن شرت
 فخر الحسن بطالع نماید و آن امام امام از سفت سالکی نماز پنجگانه هر روز در مسجد نبوی بقیع
 سوم امیرالمومنین سیدنا عثمان غنی رضی الله تعالی عنه می گزارد و در وقت شهادت آن خلیفه
 بر حق چهارده ساله عمر داشتند و تا آنوقت بهرینه طیبیه علی ساکنها المسلمو اة لهم سلام و احمیه
 سکونت داشتند و بعد از آنان به بصره اقامت گزیدند و در زمان اقامت مدینه شریف شرفیبت
 جناب امیرسلام البعلی در یافتند و علوم باطنی از ان باب علوم مصطفوی اندک کردند
 و خرقه خلافت از دست حضرت خاتم الخلفا پوشیدند و هم حضرت امام حسن بصری را امام
 الائمة امام حسن مجتبی علیه السلام خرقه خلافت پوشیده اند اکثر سلاسل بران طریقت بجز آه
 ولایت ماب بود اسطغان امام عالی مقام می رسد و در حقیقت ذات انوار اصناف مرغ

جمیع اولیای است و کرامات کثیره از ان معدن فیوض ظهور کرده نام تمام ملوکست
 از برکات و فیضان آنحضرت رضی الله تعالی عنه در ایام شیرخواری روزی مادر امام همام
 بنا بر ضرورت رفته بود و آنحضرت بمقتضای خزر سالی گریستند ام المومنین ام سلمه رضی
 الله تعالی عنها بسبب کمال شفقت که آنحضرت داشتند بستان مبارک بدین آنحضرت از
 از قدرت کامله الهی چند قطره شیر برآید و امام همام آنرا نوشیدند می گویند که این همه برکات
 و فضائل که آنحضرت را بود از فیضان آن چند قطره شیر بود و حضرت مولانا قدس سره
 فی الحسن روایت می کند از یونس بن عبید که هر کسی که نظر بر جمال باکمال آنحضرت می کرد از ان
 نفع می یافت اگر چه نمی شنید کلام آنحضرت را دینی دیگر عمل آنحضرت را هم مولانا در کتاب موصوف
 می فرماید که حضرت امام الائمة سیدنا محمد باقر علیه السلام در حق آن امام همام می فرمودند که
 این شخص است که کلام دی مشابه بکلام انبیاست علیهم السلام و هم در کتاب است
 که گفت محمد بن سعد بن ابی بکر که آمدنشست بر سریر و جمع شدند مردمان زدوی پس
 حدیث فرمودند بانها بودند در انجاعت مجاهد و عطا و طووس و عمر و بن شیب پس گفتند
 مثل وی رضی الله عنه ابا قط یعنی هرگز و هم در کتاب موصوف است که گفت قتاده که ندیدند
 دو چشم من افقه از حسن رضی الله عنه و فاته شریف آنحضرت بتاریخ چهارم محرم الحرام سنه
 یک صد و یازده هجری است رضی الله تعالی عنه عن جمیع اجناسه و آنحضرت خلیفه حضرت
 سید الاولیا خاتم الخلفاء فاتح باب لاسیت صدر نشین بزم امامت باب علوم مصطفوی عالم
 لوامی محمدی قدوة السالکین و مملوکة السموات اعلا المتطینین فی اعلا المقامات
 المنزلة الیه حرقة کل طالب اسد الله الغالب ذی اللغافر و المناقب خیر
 الناس امیر المومنین امام العالمین سیدنا و مولانا علی البدری
 المرتضی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و وجه من رقی و جبر
 هستند کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو تراب است و سبب کنیت آنحضرت بابونرا

انجمن نوشته اند که روزی آن ولی الهی لود غلطی بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت
که با حضرت داشت با ابابکر البشیر فرموده و محققان وجه این کنیت دیگر هم نوشته اند چنانچه

خواججه باقی با بدرت الله علیه می فرمایند

عظمی غلک مدینه در کجا می در دیده من چرانه آنگاه ای از تو زمین درین خرد پدید ه شرف ابو ترابی
ای آمده نور آسمانی حاصل شده بر لایمکانی پس بیان در نسبت خاک با سرمان خلقت لافراک
او مسکال مصطفی بود و با این که نسبتش کجا بود و من حاصل این خطاب گویم مضمون ابو تراب گویم
خاکند جماعتی که مردند همتی بخدای خود سپردند از سطوت نور شکسته و از آب بقافرو نشسته
گروی نه به پشت پای ایضا که در کف پای خود چو مکان سر حلقه خاکیان علی بود سر سلسله جهان علی بود
زان بجد و نه تنه بکشو و یک حسن و جیب او در ده مرونی پیری ضعیف بود کازوی طوق کشیه که بشاد
یک سوی دیگر لطیف با مستور زیر پرده خاست پس بطین رسول وزین عباد پس با قر و صادق نکلوا
این سلسله از طلائی است و این خانه تمام آفتاب است و القصد ابو ترابی است و نقلی اشاره این چنین است
در زمان بعثت رسول کریم علیه الصلوة و التسلیم عمر آن ولی الهی نه ساله بود و جهان وقت ایمان آورد
و وی رضی الله تعالی عنه سابق الایمان است در اطفال و در ایام طفولیت آنحضرت در مکه مغفله
تحدی سالی بود حضرت رسالت بعثت و ابو طالب فرمود که می خواهم که بار از شما کم کرد یعنی فرزند
را از پسران شما من پرورش نمایم ابو طالب گفت که سوای طالب که کفیل مہات من است هر که
را خواهد بگردد پس حضرت رسالت مآب ولایت مآب را بخانه خود آورد و پرورش نمودند از
آن وقت تا زمان وفات حضرت نبوت بحضور حاضر ماندند و مورد عنایات و توجهات خاص
جناب سرور عالم بودند چنانچه ام المؤمنین ام سلمه روایت می کنند که چونیکه حضرت رسالت در
می شدند کسی را از اهل بیت مجال کلام بحضور نبوی نمی بود الا علی را و جناب رسالت در حق
ان امام الائمه فرموده اند اما مدینه العلم علی بابها و حضرت ولایت مآب در غزوات همراه جناب
رسالت کار می کردند که این اوراق گنجایش تحریر آن ندارد و جزای آن حضرت نبوت بشار تمایا فتند

چنانچه در روز وصیه الاجاب و مدارج است که در روز ۱۵ هرگاه جناب مقتضوی با تقارن قائل گردند
 و نه رحمت دادند ایشان را چه پیش از این علیه السلام بحضور رسالت عرض کردند که این چه جو امری
 و مواسات است که علی می کند آنحضرت در جواب فرمودند ان الله معي انا منه ليس من قبيل گفت و
 انما منكم الاتصال ولی با بنی از اینجا ظاهر می شود و هم می شان نقل می کنند که در روز وصیه
 رسالت فرمودند که ای علی می شنوی که رضوان منج تومی گنبد لا فناء له لا سبب له ولا فناء
 و در غرضه خندق چون آن ولی الله عمر و ابن عبید و در کشت و لشکر اعدا و لفرار نهاد رسول الله صلی
 الله علیه و سلم فرمود که مبارزت امروزه علی بته است از اعمال امت من تا روز قیامت و فتح
 خیر بدست حق پرست حضرت اسد الله شهور و معروف است و در آن روز بنی در شان او
 فرموده که او را فیروزاد و فتح قلعه خیر و حقیقت کرامتی از کرامات آن امام الا اولیاست و در روز وصیه
 الاجاب است که جناب رسالت بعد حجة الوداع مراجعت فرمودند چون بمنزل غدیر خم رسیدند
 نماز پیشین را در اول وقت گزارند و بعد از آن رو بسوی یاران کردند و فرمودند الله است اعلم
 بالموئین من انفسهم یعنی ایانستم من ولی بمومنان از نفس لای ایشان و در روایتی آنکه فرمود
 گوینا امر ای عالم بقا خوانند و من اجابت نمودم بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گزارم
 یکی از دیگری بزرگ تر است قرآن و اهل بیت من بنید و احتیاط کنید بعد از من که با آن دو
 چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق آنها چه کیفیت خواهد کرد از آن دو امر از یک دیگر
 جدا بر گزیند تا در لیب کوشمین رسد از نگاه فرمودند بدرستی که خدای تعالی مولا ای من است
 و من مولا ای جمیع مومنانم بعد از آن دست علی را بگرفتند و فرمودند من بکت مولا فعله مولا
 اللهم ان من دعا علی من عداة و اخلل من خلة اخصه فخط و اده الحق معه حیث كان
 قدوة الاحباب سیدنا عمر بن الخطاب گفت یا علی تو مولا ای جمیع مومنین در مومات هسته و بظا هر است
 در این ارشاد همین بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت به خود که بتعلیم آتی ما کان و یا یکن
 می دانست می دید که بعد من مردمان خواهند بود که از دست آنها منظره بر اهل بیت نبوت

خوابید و این امر باعث خرابی دایره ما خواهد شد لهذا بنحو ای رحمت عامه خود در آخر زمان خود را بجهت
 در بار حفظ حقوق اهل بیت طهارت و مولات و مواسات بحضرات آنها تأکید الیک فرمودند چنانکه
 خلفای جناب رسالت در عهد خود با بان پاینده ماندند و همیشه در تعظیم و توقیر و حفظ حقوق اهل
 بیت سیما حضرت اهل کسا سه من الله علیهم می کوشیدند تفصیل این در کتب معتبره اهل سنت
 واقع نوشته است و جمله اصحاب که اختیار امت اند بر این بودند و چنانکه کس که از اجابت صحابه
 بعد خلافت خاتم الخلفا سخافات انولای مومنان رفتند یا خرنادم شدند و از کرده خود تائب
 گشتند لیکن گروهی از شقیات امت بعد ختم خلافت راشده بان گروه پاک که قرآن در طهارت
 ایشان ناطق است جانم فدای علما انساب اذ پنجان من ظالم کردند که از کفار هم ممکن نبود
 غضب اند علیهم و جز گروه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم اورسیدان که بلا با فرزندان و برادرانش
 در بای فوات لشته کام داشته شد به دیگر دنیان تقسم بسیار در از دست نظر با خصما کتاب
 بهین قدر گفتا نموده و حال ما را شیوخ خود می نویسند و چیزی حسب وسعت خود از محمد آن
 سید الاولیا را و آخرت خود تصور کرده بخام می سپارم از ام المومنین ام سلمه رضی الله تعالی
 عنها و صحیح روایت است که چون آیه تطهیر نازل شد جناب سرور انبیا در یکم خود جناب
 سید الاولیا و سیده النساء و سیدی شباب اهل الجنة بسبطن طیبین را در آورد و آیه تطهیر را
 و گفت آئین این اهل بیت من اند پس طهارت اهل کسا از هر گونه جنس قطعی است و منکر آن
 منکر آیه و نیرت و همچنان که ایمان طهارت افاضوری است لعنوا ای الیک کریمه قل لا اسئلكم
 علیه اجر الا المودة فی القربی محبت و مودت آنها لازمه ایمان است و می
 است که حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة فرموده و حق حنین علیها السلام خدا یا من
 دوست می دارم ایشان را و پدر و مادر ایشان را تو هم دوست دار انار او دوست
 دار کسی را که دوست دار دانا را و عداوت جناب و رضوی را آنحضرت نفاق فرموده
 و من جبهه فضا کل بر لای باست که اول باشم از طرف من آنحضرت اند و در اصحاب نبوی بر زمین

و در ترک و تجرد ممتاز بود و وصی به کرام در خود با انوار الامتتام را اعلام می داشتند و بمجمله
 روایات با هرات آنحضرت که تا قیام ساعت باقی خواهد ماند فیضان ولایت خاصه است از
 آنحضرت با ولایت است محمدیه و این سلسله تا قیامت بجزوای حدیث نبوی منقطع نخواهد شد
 و جمیع اولیا مستفیض اند و خواهند بود و از آن نقطه دائره ولایت پناخچه مولانای جامی
 می فرماید شعر جامی از قافله سالاره عشق ترا بگو بپرند که آن کیست علی گوی علی بود
 اتباع آنحضرت عین اتباع جناب رسالت است و وسایجات بجزوای حدیث شریف مثل اهل بیت
 فیکه مثل سفینه نوح من بکجا بخی و من تخلف عنهما غرق آنحضرت سرگروه اهل بیت رسالت
 است صلوات الله وسلامه علیه و علیکم لیس برای اتباع و محبت او صلوات الله
 اجعلنا من الشیعین بالکفا و اجعلنا من آلکما و اجعلنا من آلکما روایت است در مدارج النبوة که چون رسول
 کریم جناب سیده را بنکاح جناب مرتضوی در دادند روزی حضرت سیده را منموم نمید
 حال طلال پرسیدند سیده عرض نمودند که زنان عرب می گویند که رسول مقبول
 ترا در نکاح در ولایتی داد آنحضرت فرمودند که کافی نیست ترا ای فاطمه که پروردگار
 تو بگزید و کس از عالم کی از آن پدوست و دیگری شوی تو و از امام احمد صنبل
 روایت می فرمودند که از صحابه کرام این قدر فضائل کسی بمن نرسیده که فضائل سیدنا
 و مولانا علی المرتضی کرم الله وجهه بمن رسیده اند باید دانست که فضائل و مناقب
 حضرت سیدالاولیا که حضرات مشایخ طریقیه که چاکران و خادمان اویند و با فقر
 بجا است و رببری او می روند در کتب خویش نوشته اند چنانکه مولانای روم میفرماید نظم
 او خواند اذنت بر روی علی با افتخار هر بنی و هر ولی بی او خواند اذنت بر روی که ماه
 سجده آر و پیش او بر صبح گاه بود جامی گفته شعر تا نبودی دست جید روز و وفقار بی کی شری
 الله اکبر آشکار بی و همچنین دیگر اقوال اهل طریقت که بعضی از آن درین اوراق هم نوشته شد
 تا واقفان اصطلاح و مذاق آن برگزیده بجان حق بران باخت تقضیات می نهند

حالا که جمله اقوال ایشان موافق احادیث نبوی است و نیست مخالف مسئله تفضیل شیخین
 که در کتب عقائد مندرج است آن مسئله تفضیل شیخین را هم تفضیلی است چنانچه حضرت
 محدث دهلوی در کتاب تکمیل الایمان آنرا نقل کرده که مراد از آن اشریت ثواب است عند الله
 و تفضیل جناب رفقوی را در جوده دیگر است که بعضی از آن شیخ رحمة الله علیه هم تکمیل الایمان
 نوشته است و احادیث نبوی هم بر آن شاهد است پس از جمع احادیث که در فضائل خلفا وارد
 اند ظاهر و هویدا است که یکی را بر دیگر بجمع الوجوه افضل نیست چنانکه بعضی تشبیهین براه
 تعصب نوشته اند و ادنا صحت داده و در حقیقت فضل کسی بوجهی مخالفت عقیده تفضیل
 شیخین که در عقاید مندرج است نیست چنانچه شیخ محدث دهلوی در تکمیل الایمان نوشته است
 که بعضی قائل هستند که من کسی را افضل نمی دهم بر فاطمه و ابراهیم که اجزای جناب رسالت
 اند و در تحت این قول گفته که مراد اگر ازین تفضیل فضل خان سبب نبوت حضور رسالت
 است نیست در آن خلافتی و نزاعی و اگر مراد از آن فضل کلی است البته این قول خلاف
 جمهور است پس فضائل خاص که جناب رفقوی راست سنائی مسئله تفضیل شیخین میگوید
 و سید اولیا بتاریخ نسبت و یکم ماه رمضان مبارک که شش ماه قدری کم در آن
 خلافت را شده که موافق حدیث صحیح سی سال مدت آن است باقی بود از دست ابن ابی سلمه
 که نفرموده نبی کریم شقی تر مردمان در این است بود بمقام کوفه بقره شهادت فالنرشه ند
 و بعضی اسک آیه کریمه نور علی نور این فضل دیگر بر فضائل آن جمیع کمالات افزود و آنمعدن سراسر
 و محزون انوار الهی را بمقام نجف اشرن حسب وصیت آنحضرت مدنون سائفتند اللهم
 از خزانة یتیمگاه الهی الماکرم و عترت الطاهرین و حضرت سید الاولیا خرقه فقر و خلافت یافتند از
 سید الانبیا امام المسلمین خاتم النبیین رسول الثقلمین نبی النافقین شفیع المذنبین رحمة
 العالمین باعث ایجاد عالم فخر نبی آدم المنصف بصفت الله المتعلق باخلاق الله المتصرف
 فی الاولیاء الم باذن الله اکرم الاکرمین المنوط باتباع محبت رب العالمین سیدنا و شفیعنا

اولاً و اذنا و بجانا و رسولنا محمد المصطفی و احمد المجتبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ذات بابرکات
 آنحضرت سبب آفرینش عالم است بلکه طایفه عالم پر تومیست از نور ظهور او در حدیث شریف
 واروست انامن لولله و الخلق کلهم من نورهای چنانکه آنحضرت در هستی خود محتاج اول تعالی
 است باینده موجودات در هستی خود محتاج و یم قال البوصیر راحة الله علیه شعها فان من جودك
 اللینیا و اضرتها و من علوه علم اللوح القلبي و محدث و هوی رحمة الله علیه و خطبه اخبار الانبیاء
 گفته اند که نور الهی را نام رسول منظر است و از خدا و پروردگزار او منشئی از او و جان مجده عالم و خلق
 سان شمار حق را بنیغیه و اسطر ذات او مجله حق در ازل برابر آئینه وجود آئینه حقیقتش آوده
 رو برو آئینه را مقابل آئینه چون نهند و اینجای لطیفه سیست اگر کشوی نکه با ازال آنچه در دم
 افتد بود و مجلس بیشتناس این دقیقه و آن مکتبگویی همینجا که حقیقت او برین خبری است بین الوجود
 و الامکان شخص او و وسیله است میان حضرت خالق و مخلوق بلا وسیله آنحضرت حصول تقرب
 الهی جل جلاله محال است انبیا علیهم السلام قرب حق بوسیله وی یافته اند چه جای دیگران هر که
 از دعوی قرب دم زند بلا وسیله او در حقیقت وی راه گم کرده است و نمی داند که قرب حق است
 قرب خدا همین قرب اوست صلی الله علیه و سلم آیه که می آید انما یابغونک انما یابغون الله
 ید الله فوق الایمانهم بر این معنی دلیل واضح است چرا که در بیعت رضوان صحابه بر دست مبارک
 جناب رسالت بیعت کردند و دست مبارکش بر دست انبیا بود و حق فرمود و آنها که بیعت
 تو کردند جز بر این نیست که بیعت من کردند دست من بر دست آنهاست و آیه وافی حضرت
 من ینظم الی و الخلق کلهم بر این دعوی برهانی است قاطع و قرب و انصالی که دی صلی الله
 علیه و سلم آنحضرت احدیت است هم قرآن مجید بران شهادت می دهد چنانکه ولیست در
 جنگ حنین چون لشکر پیام نهیست خورد و آنحضرت بروایتی تنها و بروایتی با چند کس زبال
 قرابت خود در زر درگاه باقی ماند شستی از خاک برداشته به لشکر اعدا زد آن خاک معجزه آنحضرت
 در چشم و زبان همه ها آمد اعدا نهیست خوردند و همین معجزه در جنگ بدر هم ظاهر شده حق تعالی آنوقت حضرت را بیان عبادت نمود

و ما میتلا رمیت و لکن الله عز و جل یغفر الذنوب ان راسنا انداختیم و اینچنانکه اول
 اورا صلی الله علیه و سلم رب العزت فعل خود خواند همچنان قول اورا بخود نسبت کرد و فرمود
 و یبسط عن الهوان هو الا و می نویسد و وی صلی الله علیه و سلم در حقیقت آئینه حق ناماست
 کما قال علی الصلی و السلام انی فقد مررت علی وجهی قصه اسرار عظمت و شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشان
 است و آفتاب الساعه و انشق القمر از قوت او بیانی و شرف و جلالت وی را در روز جزا
 عسرا نینفخک بک مقام همچو آنحضرت و شفاعت الشفیع المنبئین را برای عاصیان در یوم
 قیامت حدیث شریف شفاعت اهل الکبائر من امتی موضع مدعاست و مقبول است شفاعت
 طهر کرم از آیه کریمه لوانتم اذلوا انفسکم و کذا فاستغفر الله فاستغفر لکم الرسول الله ان الله اولی ان یتوب الیه
 و چون نباشد که حق تعالی رضا جوئی اوست صلی الله علیه و سلم کما قاله القادری و سواد
 یطیبک ذبک فترحموا آنحضرت بر ارحم و حرصین است چنانکه در کتاب الله است حرص علیکم بالحق منین
 رؤفا لرحیم پس هرگاه که وی صلی الله علیه و سلم بر ارحم و حرصین است عذاب الهی را بر گزیر ما
 نخواهد پسندید و ناپسندیده او را حق جل جلاله که اصدق القائلین است روا خواهد داشت الحمد لله علی ذلک
 بیان فضائل و کمالات آنحضرت نه در طاقت بشری است بجز کاسطری چند نگاشتم تا از آخرت من شود
 و این اوراق بزرگ گرامی او صلی الله علیه و سلم بفرمای آیه کریمه و دفعنا لک ذکرک و در جنس خود ذمت یابا
 در حقیقت آنچه از فضائل اولیا کرام که نوشته ام و خواهم نوشت همه تفصیل کمالات آنحضرت است صلی الله
 و سلم چنانچه محدث دلموی در اخبار الانبیا بعد بیان حضرت غوثیت رضی الله تعالی عنه گفته کمال کمال
 محبت و جمال جمال محمد صلی الله علیه و سلم و نسب آنحضرت اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
 ابن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانہ
 بن قریش بن ابراهیم بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس ابن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا نسب
 شریف ثابت است بر احادیث و بالای آن اختلاف است ثابت همین قدر است که عدنان از اولاد سیدنا
 اسمعیل بن سیدنا ابراهیم علیهما السلام است و وی از اولاد نوح و وی از اولاد شیت ابن آدم است

سلام الله علیه چون محل و محل او است که صفات المالیه خود را جلوه نمود بدقیقت محمدیه را که بعد
 اول عبارات از آنست از نو خود تعیین کرد و جمله موجودات را از آن بجز صده ظهور آورد بعد چون خواست
 که تحقیق الحقایق را در عالم شهود جلوه دهد با و م علیه السلام را آفرید و نور محمدی با و سپرد و از او
 آن نور را در اول ایجادش به ترتیب اجداد حضرت نبوت منتقل فرمود چنانچه بفرمانی آیه کریمه و
 نقلتک فی الساجده بود آن نور مقدس که دائم در اصلااب ظاهره و ارحام طیبیه انتقال می کرد
 تا آنکه از عبدالمطلب بن هاشم به عبدالمسئد از فضائل صوری و معنوی که عبدالمسئد را بود تمامی قریش دل
 محبت وی داده بودند و دستورات خود خوانان وصال عبدالمسئد بودند لیکن این دولت در حص
 حضرت آمنه خاتون بود آخر کار عقد نکاح عبدالمسئد با آمنه خاتون منعقد گشت و آن نور مبارک
 ز صلب پدر بر رحم مادری درآمد بخله شادمانی در زمین و زمان بلند شد و جانوران بقدرت آن
 گویا شدند و بوم دیگر مشرود و ولادت سرور داین رسانیدند تا آنکه زمانه حمل منقضی گشت بتاریخ
 و روز دهم ماه مبارک ربیع الاول در خیر البلاد که مغظم بنبران جاه و جلال و عظمت و اقبال از سر
 و دست رسالت و تیر اعظم ملک نبوت بشرف قدم این زمین تیره و تاریک را از انوار خشنودت
 ولادت آن نیر برج هدایت بیت النبوت مقام ابراهیم بسبجه و درآمد و گفت حمد رب کعبه
 را که مرا از شر و اصرانم پرستان نجات داد و اصرانم که در اینجا بودند همه بر و افتادند
 و تمام عالم از نور آنحضرت منور شد دانش تشکده فارس سرگردید و صد آیات
 و معجزات در آن وقت بوقوع آمده کتب اهل سیر و اهل حدیث مملو است از آنحضرت
 را اول توپه شیر داد بعد علیه سعیدیه باین دولت بهره ور شد و باین خدمت برکت بای
 سر او ان برداشت و والد آنحضرت هنوز که آن منظر ذات حق در رحم مادری بود
 در سفر بمقام مدینه منوره و وفات یافت و مادر وجد مجد آنحضرت هم در ایام طفولیت
 جناب رسالت را همی ملک ابقا شد و در غرض ازین واقعات این بود که گمان نیرند که
 آنحضرت به دو گاری اب و جد خود که سر در قوم بودند ترقی حاصل کردند بل ظاهر شود که بفرمانی آیه

از کعبه رسیدند و سیاف و کسے حق جل و علا محض بقدرت خود او را نصرت داد و بر هر
 شایان جهان او را غالب کرد و در تمامی عوالم تصرفات او را جا سے گردانید چه عالم
 سفلی و چه عالم علوی و چون عمر شریف به جبل ساگی رسید جبرئیل امین فرستاده حضرت رب العزت در
 نماز صبح پیش از آمد آیات اول سوره اقرآن تا عالم یعلیم رسانید و این اول ایام بود که روح الامین از جبهه
 حق تعالی با حضرت بعد از آن حضرت حق جل و علا آهسته آهسته در عرضت و سه سال تمام قرآن بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود و آنحضرت در حقیقت از قدیم نبی بود چنانچه فرموده است علیه الصلوٰه و السلام انی عبد الله
 خلقتم النبیین انتم الخ لعلکم فی طیبته و نبوت و رسالت آنحضرت عام است حق عز و جل می فرماید و ما
 لاسئلکم الا رحمة للعالمین یعنی یا محمد ما تر از رسول رحمت کردم برای تمام عالم چنان که خود را فرمود
 رب العالمین یعنی پروردگار تمام عالم پس چنانکه ربوبیت حضرت الوهیت عام است رسالت
 آنسور نیز عام است به لیل آیه قرآن مجید که منکران کافر و چون از عمر شریف بچاه و دو سال کامل
 شد الله تعالی جل شانده در کعبه معظمه آنحضرت را بشرف القرب خاص خود مشرف ساخت که کسی از
 سقران الهی اثری از آن دولت قرب نه دریافتند و بعینه شب بیدار و بقیع ماه رب انسور
 و این سید واری براق از خانات ام بانی ربه ان شد و جبرئیل مع گروه ملائکه کعبه کاب آنسور بود و
 بیست المقدس رسید و امامت انبیاء و نماز فرمود و بعد همت آسمان عروج فرمود و هفت سموات
 سماوی گروه و وزخ و جنت را مشاهده نمود و بالای عرش عظیم رفت و بمقام قرب که نمذنی اشاره
 باوست فالنگشت جامی فرماید لفظ بیست عرش تن چون خمرقه بگذاشت با علم بر اسکان بی خمرقه افتاد
 مکانی یافت عالی از مکان نیز بود که تن خرم نبود آنجا و جان نیز با قدم رنگ حدوث از جان اوشت
 و چون آرایش اسکان با اوشت با یکی مانده هم از قیدی یکی پاک با بسیار بی برون و از انکی پاک
 دیده از دیدن برون بود و پس بر سر از با کیفیت که چون بود و در صحیح مذهب همین است
 که حق جل و علا را که چشم ظاهر دید و این امر از خصائص العجوب حق است چشم مبارکش بیدار است
 می کرد و عاذاخ البصر و طغی بران دلیل است و در آن قرب هم سوالات اعاصیان است را فراموش فرمود

از پروردگار خود بزرگی است محتسبا خواست و آنچه خواست یاست بسزده سال در کربلا مطهره صلوات الله علیهم
 و برای رضای الهی از دست قریش آزاد را کشید بعد با امر الهی جانب مدینه منوره که ارض آن بقصیب یک
 محبت یغزست و گریه ای از سکنای اند با حبیب با حضرت ایمان آورد و بود و بجزرت فرمود و ده سال
 در آن بیده ایینه قیام فرمود الله جل شانہ وعده های نصرت که بد حبیب خودش داد و بود همه را
 در آن مدت بنظر آورده و در هر مقابل و مقابل که بکفار بخار واقع شد حبیب خود را غالب کرد تا آنکه در سن
 غزوه چون احد و حنین لشکر اسلام شهرت خورد و لیکن با خبر بعلو بهمت آن سرور بعد و گاری رب العزت
 که تا آنکه خود را برای نصرت محبوب خود فرستاد و بهر میت نصیب اعدا دین گشت و از سلطان این
 منطقه فرستاد و گردید صحابه که ارام که جان نثاران اشجوب پروردگار بودند آنچنان جان با نازان خود
 که جان خود را از راه خدا درین دوشسته از تقاضا کفار رومی گردانیدند حکمت در وقوع این امران بود
 تا مانند که مانا صخره سقیم بل بدانند که اتفاقا در توانان حسین و ناصر اوست و او در اعلامی گفته الله
 بجز اعانت حق پر دایمی کس ندارد و بجز خالق خود محتاج کسی نیست و مخالفان هم بینند که آنحضرت
 محض بقوت اعجاز و به اعانت پروردگار که وعده نصرت بابل حق کرده است غالب میشود و
 بقوت عساکر ظفر بیکر آید و انی بایه ان لم تنصروه فقد نصرنا الله موضع این مدعا است و
 این نصرت دین که از صحابه رضوان الله علیهم جمیعین بوقوع آمد محض برای فضل آنها بود
 که باین وسیله تقرب خدا حاصل کنند و بعد فتح که چون جناب سرور عالم حجه الوداع فرمود
 در ایام حج آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و انی راضی عنکم انزل شد راز داران صحابه
 دانستند که ظهور جناب رسالت برای تکمیل دین حق بود چون دین کامل شد وقت آن آید
 که حضور از خلق پرده کنند و رسول کریم از آنوقت آنچنان کلمات میفرمود که کسان بومی فرمود
 از آن می شنیدند الغرض همان سال غیرت عشق الهی که با آن تنگی از یک مجربیت بود نگذشت
 که اغیار رومی محبوب را بیند در سرایه وصال خود ان نیز بجز خوبی را مستوی ساخت یعنی
 تاریخ دوم ماه ربیع الاول یوم دوشنبه انشا جهان پناه از دربار غام کناره کرده بد با نوا

جلوه کرده در بده ایینه که همین عظمت حق جل و علا از قبل تقسیمش باید فرموده بود و در حجه و حج
 صدیقیه مجوبه خود سترحت فرمود و در و یار ناهد ارشش چنانکه در حیات ظاهری و احوال همراه آنسره
 بودند هم در آنجکه شریفه که شرف بر عرش اعظم دارد و در عقب مولای خود اسوده اند و نور آنجکه
 که آئینه جمال حق بود تا الی الآن از ان بقعه پر سکینه تابان و در خشان ست و ابواب رحمت
 و منفرت برای زایرانش مفتوح و کشاده ملائکه حفاظت و حرمت آتقام مقدس می نمایند
 و عاصیان خطا بهار رحمت از ان رحمت عالم شنوده اند و فی شغوند و جانوران تا این دم حاجات خود
 بحضور آن حاجت روائ خلق می برند و بمراد خود می رسند و آنحضرت همچنان هستند که در عالم
 بودند بل قوی تر و عظیم تر از ان حق عز اسمه می فرماید و لا اخره خیر لك من الاولی و معلم
 و مادی اندینه علوم خود پروردگار عالم است چنانچه خود فرموده احد بنی سراجی و حق تعالی گفته
 فی الایمینی الان كما جاء من عالم القدس یعنی از کسی تعلیم نگرفته چنانکه بودست و جبرئیل من
 مبلغ پیام الهی دست بل جلاله تعالی کبریا به و صلی الله علیه و آله و سلم بفضل تعالی رسیدند و شجره
 طیبه چشیده به نتهامی خود یعنی حضرت ربوبیت او تعالی بر کتف کاتب حروف را نیز همین مسائل
 با خود رساند این را با العالمین و اما سلسله علییه قادییه اسنادش نیکه از حضرت شیخ الاسلام تا
 بحضرت شیخ المشایخ شیخ حسن محمد قدس سر با همان اسناد است که در سلسله علییه چشیده مذکور شد
 و حضرت شیخ المشایخ حسن محمد رضی الله تعالی عنه خلافت سلسله علییه جلیلیه یا فتنه از شیخ المشایخ
 حضرت شیخ محمد غیاث نوربخش و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ محمد علی نوربخش و ایشان
 از سید السادات حضرت سید محمد نوربخش و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه اسحاق
 ابن مبارک شاه کسنی التملانی و ایشان از شیخ المشایخ قطب الاقطاب علی الثانی حضرت
 سید علی همدانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ محمود قانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت
 شیخ زکریا الدین علارالدوله سمنانی و ایشان از شیخ المشایخ شیخ نورالدین معروف بالکبیر
 و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ احمد جورقانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ رضی الدین

شیب بن الحسن المیزلی خرقه پوشیدند از شیخ المشایخ شیخ ابو یوزا و ایشان از شیخ المشایخ
 شیخ ابو شعیب یوب صنهابی الملقب بساریه و ایشان از شیخ المشایخ شیخ عبد الجلیل
 ایشان از شیخ المشایخ ابو فضل البحری و ایشان از والد خود شیخ المشایخ ابو عبد الحمید
 ابن بشر و ایشان از شیخ المشایخ ابو الحسن احمد ابن محمد النوری المعروف بابن البغوی
 و ایشان از سری سقلی و ایشان از شیخ المشایخ ابو محفوظ معروف الکرخی و ایشان از
 طریق است یغنیاب سالت کی آنکه ایشان خلافت دارند از شیخ المشایخ داود طائی و ایشان
 از شیخ المشایخ حضرت حبیب عجمی ایشان از امام الاثمه حضرت حسن بصری و ایشان
 از خلیفه رسول میر المومنین سیدنا و مولانا علی المرتضی ایشان از حضرت سید الانبیاء سیدنا
 و مولانا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و سلم و رضوان الله تعالی علیهم و دیگر آنکه حضرت
 معروف کرخی خلافت دارند از حضرت امام الاثمه امام علی موسی رضا و حضرت امام آقا پیر
 رسالت همان اسناد بطریق ابائی است که بسلسله علیه قادریه نوشته شد و حضرت شیخ الاسلام
 شجره که بر بیان میداند طریقه تحریرش این بود که اول نوشته میشد الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
 علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین با بعد نهد سلسله من مشایخی فی الطریقه فلان می نوشتند خواجه قادی
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بعده از نام نامی و اسم گرامی حضرت جناب سالت آغاز سلسله میشد بهم
 حضرت شیخ اکبر اختتام می یافت و بر سر اسم از اسما حضرت شجره الهی بحکم سطور می بود بعد اسم حضرت شیخ اکبر
 حضرت شیخ الاسلام این عبارت خود تحریر می نمودند الهی بکبریت و غزبت معدن المعاصی و مخزن الآثام
 خاک راه دردمندان محمد علی غفر الله ذنوبه و ستر عبوبه عاقبت فلان بخیر گردان بجهت و کرم

باب دوم در ذکر نسب شریف

حضرت شیخ الاسلام باید دانست که شیخ الاسلام از جانب ابو بن بنی فاطمه
 هستند نسب ابائی اینکه حضرت شیخ الاسلام ابن مولوی سید شمس الدین ابن
 سید محمد اسحاق ابن اولیای میان ابن نامی میان ابن مخدوم سید عیسی ابن سید مخدوم عالم

شیخ محمود راجی در این سلسله خلافت یافتند از شیخ المشایخ حضرت قارن الملة والدين
 ایشان از شیخ المشایخ حضرت قاضی علم الحق والدين و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ
 صدرالدين راجی و ایشان از شیخ المشایخ سیدالسادات حضرت سید جلال الدين مخدوم
 همايان بخاری و ایشان از شیخ المشایخ حضرت رکن الحق والدين ابوفتح ملتانی و ایشان
 از شیخ المشایخ حضرت شیخ صدرالدين عارف و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ بهار الحق
 والدين زکریا ملتانی و ایشان از شیخ المشایخ امام الطریقه شیخ شهاب الدين ابو حفص عمر
 سروروی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ ضیاء الحق والدين ابونجیب سروروی
 و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ وجہالدين ابو حفص عمر سروروی و ایشان از شیخ المشایخ
 حضرت شیخ نجیب الدين محمد ابن عبدالمد سروروی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ
 اخی فرخ زنجانی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ ابوالعباس نهاوندی و ایشان از شیخ
 المشایخ شیخ ابوعبدالله محمد ابن نجیب و ایشان از شیخ المشایخ حضرت ابو محمد جعفر و ایشان
 از شیخ المشایخ حضرت شیخ ابوتراب النقیبی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ حاتم اسم و ایشان
 از شیخ المشایخ حضرت تارک الملک و اسلطنه خواجه سلطان ابراهیم البیہقی با سنا و یک در سلسله
 پشتیه سلطه شد رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین اما سلسله علمیه مشیتیه و بیہناش
 از شیخ الاسلام بک حضرت شیخ ابوالفضل سنا و این سلسله بیلده است که مذکور شد و شیخ بکی المدنی در این سلسله
 خلافت یافتند از شیخ المشایخ حضرت سید محترم عبدالمتوکل علی المد و ایشان از شیخ المشایخ
 خواجه محمد سگی ده بیدی و ایشان از شیخ المشایخ خواجه شیخ ماشم ده بیدی و ایشان از شیخ
 المشایخ حضرت خواجه محمد کلان ده بیدی و ایشان از خواجه کلان جوی باری و ایشان
 از شیخ المشایخ حضرت خواجه غلامی و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه محمد ابن احمد قاضی
 و ایشان از شیخ المشایخ خواجه عبیدالله احمد و ایشان از شیخ المشایخ خواجه مولانا یعقوب چرمی
 و ایشان از شیخ المشایخ امام الطریقه حضرت خواجه بهارالدين نقشبنده و ایشان از شیخ المشایخ

حضرت عواجه سید امیر کلال ایشان از شیخ المشائخ حضرت عواجه محمد بابا سیاسی البخاری
 و ایشان از شیخ المشائخ حضرت عواجه علی ابی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت عواجه محمد
 و ایشان از شیخ المشائخ حضرت عواجه غارن ریوکری و ایشان از شیخ المشائخ حضرت
 عواجه عبدالحالق عجزانی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت عواجه ابو یوسف
 از شیخ المشائخ حضرت عواجه ابو علی فارمدی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابوالقاسم
 کرگانی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان از شیخ المشائخ سلطان العارین
 حضرت شیخ بایزید بسطامی و ایشان از امام الائمّه حضرت امام جعفر صادق و ایشان
 از شیخ المشائخ حضرت ابوبکر الرازی و ایشان از شیخ المشائخ حضرت قاسم ابن محمد و ایشان
 از طویل الاصحاب حضرت سلمان فارسی و ایشان از افضل البشر ابو الیاس با تحقیق
 حلیفه رسول الله امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدید رضی الله تعالی عنه و عنهم اجمعین
 و حضرت امیر المومنین از سید المرسلین خاتم النبیین سیدنا و شفیعنا محمد مصطفی و احد نبیین صلوات الله تعالی علیه
 وآله واصحابه وسلم اما سلسله شریفه مغربیه سخاوش اینک از شیخ الاسلام ناجیه
 مطلب الادیبا شیخ جمال الدین جبن همان اسناد است که در سلسله حقیقه تکریر و آمد و حضرت
 شیخ جمال الحق و الدین بر این سلسله علیه خلافت یافتند از قطب الاقطاب شیخ احمد کرکی و ایشان
 از قدوة الاعلام شیخ ابوسعاد مغربی و ایشان از قطب المودین نایب الصدق شمس الدین محمد
 کی مغربی و ایشان از شیخ النقیه ابوالعباس احمد بن قریش تلمسانی مغربی و ایشان از قطب
 الوقت ابو محمد صالح و کمالی مغربی و ایشان از شیخ کبیر شیخ ابو مدین شعیب بن الحسن المغربی از سید
 تم الیومی و ایشان از شیخ العالم علی ابن جرزنجری و ایشان از شیخ صلاح ابوبکر ابن الخیر و ایشان
 از شیخ الاسلام ابو طالب محمد ابن محمد ابن محمد الغزالی و ایشان از امام الحرمین ابو جری و ایشان
 ابو طالب کی و ایشان از ابو عثمان المغربی و ایشان از ابو عمر الزعاجی و ایشان از حضرت
 سید الطائفة ابو القاسم انجید بغدادی و ایشان از حضرت مسکری سیدنا و شفیعنا محمد مصطفی و احد نبیین صلوات الله تعالی علیه

سید بن الحسن المغزلی خرقه پوشیدند از شیخ المشایخ شیخ ابو یوسف و ایشان از شیخ المشایخ
 شیخ ابو شعیب یوسف صنہاجی الملقب بساریہ و ایشان از شیخ المشایخ شیخ عبد الجلیل
 ایشان از شیخ المشایخ ابو فضل البحری و ایشان از والد خود شیخ المشایخ ابو عبد الحمید
 ابن بشر و ایشان از شیخ المشایخ ابو الحسن احمد ابن محمد النوری المعروف بابن البغوی
 و ایشان از سری سقلی و ایشان از شیخ المشایخ ابو محفوظ معروف الکرخی و ایشان از
 طریق است یغنیاب سالت کی آنکه ایشان خلافت دارند از شیخ المشایخ داود طائی و ایشان
 از شیخ المشایخ حضرت حبیب عجمی ایشان از امام الامم حضرت حسن بصری و ایشان
 از خلیفہ رسول میر المومنین سیدنا و مولانا علی المرتضی ایشان از حضرت سید الانبیاء سیدنا
 و مولانا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم و رضوان اللہ تعالی علیہم و دیگر آنکه حضرت
 معروف کرخی خلافت دارند از حضرت امام الامم امام علی موسی رضا و حضرت امام آیتجا
 رسالت ہمان اسناد بطریق ابائی است کہ بسلسلہ علیہ قادریہ نوشته شد و حضرت شیخ الاسلام
 شجرہ کہ بریدان میداند طریقیہ تحریرش این بود کہ اول نوشته میشد الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
 علی سیدنا محمد و آلہ صحابہ جمعین ابا بعد فخذہ سلسلستہ من مشایخی فی الطریقہ فلان یعنی پشت پیچہ خواجه قادریہ
 رضوان اللہ تعالی علیہم جمعین بعدہ از نام نامی و اسم گرامی حضرت جناب سالت آغاز سلسلہ میشد ہم
 حضرت شیخ اکبر اختتام یافت و بر بر اسم از اسما حضرت شجرہ الی بحرت سطوری بود بعد اسم حضرت شیخ اکبر
 حضرت شیخ الاسلام این عبارت خود تحریر میفرمودند الکی بکرت و غرت معدن المعاصی و مخزن الامام
 خاک راہ دردمندان محمد علی غفر اللہ ذنوبہ و ستر عبوبہ عاقبت فلان بخیر گردان بمبتہ و کریم

باب دوم در ذکر نسب شریف

حضرت شیخ الاسلام باید دانست کہ شیخ الاسلام از جانب ابو بن بنی فاطمہ
 هستند نسب ابائی اینکه حضرت شیخ الاسلام ابن مولی سید شمس الدین ابن
 سید محمد اسحاق ابن اولیامیان ابن نامی میان ابن مخدوم سید عیسی ابن سید مخدوم عالم

ابن سید محمد و مستح ابو نوح ابن زبده الامم فی اقدرة الاولیا مخدوم سید نظام الدین عرف
 السدی یا خراسانی مولد او ضیاء ابادی مدفنا که از خلفای مخدوم شیخ سعد صاحب خیر ابادی بود
 و بعلم و تقوی و زهد معروف ابن حضرت سید میر اشید زانی کئی ثم سند یوی ابن سید محمود ابن
 سید ابو الحسن ثانی ابن سید عبد الوهاب ابن سید صفی السد ابن سید ابو الحسن ابن سید عبد الجبار
 ابن غوث الاعظم محبوب سبحانی قطب بانی پیر و تنگی سیدنا و مولانا شیخ ابو محمد محی الدین سید
 عبد القادر جیلانی ابن سید ابو صلح زین الدین ابن سید صفی الدین محمد ابن سید نور الدین موسی
 جنگلی دوست ابن سید عبد الصمد جلی ابن سید کی زاهد ابن سید محمد ابن سید داود ابن سید موسی
 ثانی ابن سید عبد الله ثانی ابن سید موسی جون ابن سید السادات سید عبد الله محض ابن امام
 حسن ثقی ابن امیر المؤمنین سیدنا امام حسن المجتبی ابن سید العالمین امیر المؤمنین سیدنا علی المرتضی
 و سیده النساء فاطمة الزهیری بنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین و هم نسب شریف پدری بدو طریق بطریق مادی بحضرت سید الشهدا امام المسلمین
 سیدنا امام حسین علیه السلام می رسد طریق اولی آنکه سید میر آقدس سره از طبق شریف بی بی هویدا
 بودند و انیده موصوفت سید طیمور شجاع ابن سید ابراهیم ابن سید ابوالقاسم ابن سید یثقب
 بهمدی ابن سید جعفر ابن سید حمزه ابن سید مارون ابن سید اسمعیل ابن سید عقیل ابن سید
 علی اصغر ابن سید جعفر ثانی ابن سید بادی طقب به علی ابن سید السادات امام الامم حضرت
 امام محمد تقی ابن امام الامم حضرت امام محمد تقی ابن امام الامم حضرت سیدنا امام علی رضی
 ابن امام الامم سیدنا امام موسی کاظم ابن امام الامم سیدنا امام جعفر صادق ابن امام الامم
 سیدنا امام محمد باقر ابن امام الامم سیدنا امام زین العابدین علی ابن امام الامم سید الشهدا
 سبط اصغر رسول الله سیدنا و مولانا و مرشدنا امام حسین ابن خلیفه رسول الله امیر المؤمنین
 سیدنا و مولانا علی المرتضی و سیده النساء فاطمة الزهیری بنت نبی الله صلی الله تعالی
 علیه و علیهم اجمعین و طریق دوم آنکه والده ماجده حضرت غوث الثقلین سیدنا و سندنایم محبوب

سبحانی سید عبدالهادی محمدی الدین جیلانی رضی الله تعالی عنه حضرت ام الخیر ائمه اجماع خاتون
 فاطمه ثانیة از اولاد اجماع و صاحب سید الشهدا بودند نسب شریفش آنکه حضرت فاطمه ثانیة بنت
 سید عبدالهادی صومسی ابن سید ابو جمال ابن سید محمد ابن سید ابو محمود و طاهر ابن سید ابو عطاء عبدالهادی
 ابن سید ابو الکمال عیسی ابن سید علار الدین ابن سید محمد ابن سید علی عریضی ابن سید السادات
 امام الائمة حضرت امام جعفر صادق نسب پاکش زینب ده عروس تحریر کرده سلام الله علیه
 امین این بود حال نسب پدری حضرت شیخ الاسلام آمانسب بادی انحضرت اینک والد
 حضرت شیخ الاسلام بنت مفتی سید ماه صاحب بودند مفتی سید ماه صاحب از اولاد اجماع
 مخدوم سید خورشید صاحب قدس سره که از خلفای مخدوم شیخ سعد خیر بادی بودند و در قصبه
 کبیری اسوده اندستند و آنحضرت از اولاد اجماع حضرت امام الائمة امام علی موسی رضا
 علیه السلام هستند سیادت و عظمت حضرت مخدوم سید خورشید در این دیار انظر من شمس است و نزد
 اهل علم محقق و مسلم نسب آنحضرت تفصیل من ز سید تاملین این کتاب اگر چه سید روح خواهد شد
 پس حضرت شیخ الاسلام زبده و دو مان مصطفوی و خلاصه خاندان مرتضوی هستند و آنجا که
 فضل حضرت این هر دو بزرگان عالم در ذات بابرکات نمودن کمالات جمع بود همچنان آنحضرت در طاهرین
 باخلاق دزد و دوزخ و تقوی و ترک و تجرید و اعلائی کلمه الله و انهدام کفر و بدعت قدم بقدم حضرت نبی ولی بودند
 صلوة الله علیه و رضی الله تعالی عنه تفصیل این اجمال در باب سیوم می آید انشاء الله تعالی
 باب سیوم در ذکر ایام طفولیت ریاضت معاملات بهجت و عادات و اخلاق شریف
 حضرت شیخ الاسلام را از ایام طفولیت شوق طلب الهی نبغایت بود و جذبات عنایت
 حضرت احدیت شامل حال و آله ماجد حضرت شیخ الاسلام میفرمودند که بایام طفولیت آنحضرت
 باختر شب برخواستیم بیاد حق مشغول می شدند از معانی این حال تصور دیدم که اگر مردان
 بر این حال وقوف خواهند یافت نشود که چشم بدرسانند لهذا من خود لبشب از چشم
 مردم جدا می شدم و از ایام خورشید و سالی آثار بزرگی بر جبین مبارک آشکاره بود

چنانچه نقل است که حضرت شاه کفایت امد صاحب قدس سره که صاحب کرامات باهره بودند چون شیخ الاسلام را می دیدند مثل هندی بر زبان می آوردند وان اینکه همون باربر و اکی بکنی مکنی پات و حضرت شیخ سلام را در خورد مسالی بعارضه جدری بینای در هر دو چشم ظاهری نمانده بود در بدایه خود فرمودند که مرا بفراداد امیان یعنی حضرت سید محمد مشتاق عرفت چهید امیان صاحب که برادری یعنی جد امجد حضرت شیخ الاسلام بودند و در قصبه کبیری اهوده اند برید دایه بجزا مبارک ان از مراد مبارک بسبب حضرت ندا آمد که فردا چشمان شما بینا خواهد شد حضرت کسی برین حال اطلاع ندادند و روز دومی آن باز بدایه فرمودند که مرا بفراداد مبارک داد امیان برید حاضران گفتند که بفراداد امیان چه خواهد دید فرمودند که خواهم دید و سبب کمال عالی ظرفی که داشتند حقیقت حال انمودند الغرض دایه حضرت را بفراداد مبارک برد حسب عده نوز بچشمان عالی باز گشت جمله اهل خانه مسرور شدند و این کرامت حضرت چهید امیان مشهور گشت لیکن شیخ الاسلام حال نماند بکسی نفرمودند میر محمد علی ناقل اند که آخر سفر تو سه شرفیه روزی در اثنای راه بقام فتح آباد مکان قاضی اینجا وقت درس شنوی شریف بنا بر تعلیم حاضران که اسرار حق و خاصان حق فاش نباید کرد شیخ الاسلام حال مذکوره بالا مفصل بزبان مبارک خود بیان فرمودند و ارشاد کردند که در آن وقت هم که زمانه طفولیت بود می دانستم که انهارا اسرار بزرگان بهتر نمی باشد و در ایام طفلی هم شیخ الاسلام چنان تابع شریعت بودند که مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند که میان جی غلام حسین صاحب ساکن کبیری گفتند که در ایام طفلی شیخ الاسلام روزی همراه مایان که هم عمر آنحضرت بودیم در جای رفیقیم که اینجا درختهای بید بود ما همه اطفال عمران از درختها برگرفیم و خوردیم شیخ الاسلام میل بان نکردند چون سبب پرسیدیم فرمودند که این درختها از ملک غیر هستند بدون اجازت مالک آن چون خورم الغرض چون ایام طفولیت تقضی نشد بعد حفظ قرآن مجید همت والا تحصیل علوم شرعیه گماشتند اولاد و خیر اباد از مولوی احمد صاحب نبره حضرت حاجی صفت امد صاحب که ایشان هم از اولاد حضرت

ببارس و ایام

مخدوم الصدوق استند تا شرح و قایم تحصیل فرمودند بعد و سفر فرمودند و بمقام شاه جهان پور نیز
 چیزی از علوم حاصل فرمودند نقل است که در شنباه جهان پور مسجد بیرون بلده شیخ الاسلام قیام
 پذیر بود روزی حضرت شیخ الاسلام چون نزد استاد خود تشریف بردند ایشان کمال تعظیم پیش آنند و گفتند
 که شب جمعه شما پیدا میان صاحب در رویا بمن فرمودند که نیره من در اینجا بیرون شهر سکونت دارد و تبارخیاش
 نیست من هر شب تکلیف بر خود میکشتم و همیشه بحفاظت وی می پردازم حال شما همین جا قیام نماید حضرت چون
 برین حال واقف شدند انعام و اداء نموده سمت دیگر روان شدند و میگویند که شیخ الاسلام تکمیل علوم در سینه
 شریف فرمودند حافظ عبد الغزیز صاحب گفتند که شنیدم از مولوی سخاوت حسین صاحب که شیخ الاسلام
 از شاه عبدالقادر صاحب شکوه شریف خواندند و از مولوی حسن الزمان شنیدم که در یکی از زمین شیرین
 سماعت صحیح بخاری فرمودند و توبه شریفه سماعت صحیح مسلم نمودند و ایت است که در وی شیخ الاسلام از
 مولوی عبدالقادر صاحب من نصوص آغاز نمودند بعد دو سه روز حضرت را تعلق گردید جهان حالت تپ بر او گذشت
 مولانا موصوف پو سندی مولانا گفته اند که شمار خواندن نصوص منرا و از نشه حضرت شیخ الاسلام میفرمودند که این
 قول حیرت رود و آنچه که گفته اند البلاد اوله با پس درین مرقم نامشرا و ارجحیت الغرض چند سخن خوانده بودند که مولانا گفته
 شما هست عالی و مستعد اقوی دارین تونم که شمارا درین هم شخصی دیگر بگوید و حضرت شیخ الاسلام در عنوان شباب
 جهادات کثیره و ریاضات شاقه پرداختند و دیگر ریاضات از میان آنجا غلام حسین بساکن کبیر که هم عمر حضرت
 شیخ الاسلام بودند روایت میکنند که حضرت شیخ الاسلام اول در حجره که با لین مزار حضرت
 جمید امیان صاحب قدس سره بود و چاکشی فرمودند و بعد به مزار حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
 قدس سره که صاحب لایت لکنه هستند ریاضات شاقه چون کشیدن آب برای مصلیان
 و طهارت پانخانه و غیره فرمودند چنانچه مزار سردار بیگ صاحب از میان حیدر بخش که از اولاد
 برادرزاده مخدوم صاحب هستند و نیز از برادرشان روایت میکنند که شب جمعه بود شیخ الاسلام
 بنادت مهور خود بعد نماز تجرد پانخانه صاف نموده در سجد پر میکردند و در آن اثنا کسی از بالای
 ان رفع حاجت کرد و آن نجاست یکی بر سر روی آنحضرت افتاد تمامی جسم شریف و بار خیران

نیز
 حضرت
 کرامت

مخلوط شد لیکن آنحضرت بکلی پانچانه را صاف نموده برداشتند و در جوی کوچکی انداختند غسل و طهارت فرموده بدرگاه تشریف آوردند بوقت نماز جمعه یک یک آنقدر بوی خوش از جسد مبارک شیخ الاسلام ظاهر شد که اکثر کسان حاضرین تعجب شدند که چنان خوشبوی پاکیزه مثل عطر از کجا می آید چون آنروز گذشت و شب درآمد حضرت مخدوم صاحب شیخ الاسلام امر فرمودند که بر مزار رحمت نثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکلی قدس سره الغیرین روانه شوید الغرض آنچنین ریاضات حضرت بدرگاه مخدوم صاحب فرمودند و نعمتهای فراوان یافتند بهین وجه شیخ الاسلام را با حضرت مخدوم شاه مینا صاحب خصوصیت بیفایت درجه بود اکثر بعد تکمیل نیز زیارت مزار شریف آنحضرت میفرمودند و در اینجا سکونت میداشتند نقل است که در ایام حضور ری اینجا حضرت شیخ الاسلام بعد نماز تہجد جانب مزار حضرت مخدوم متوجه میشدند روزی شخصی در آنوقت قریب مزار شریف حاضر شد دید که دروازه مزار شریف بدستور متفصل است چون قریب تر رسید او از حضرت شیخ الاسلام از درون مزار پر انوار شنید چنانکه آهسته بکسی تخلم میفرمایند در این اثنا موزن بانگ نماز صبح برداشت آنگس بخون حضرت بگریخت و بصفیل مسجد کوفتی گشت حضرت شیخ الاسلام نیز از جانب مزار سجد تشریف آوردند و از حضرت شیخ الاسلام در ایام ریاضت مزار حضرت مخدوم دیگر کرامات هم بوقوع آمده حالش در باب کرامت خواهد بود انشاء الله تعالی حضرت شیخ الاسلام بعد از مزار پر انوار قطب الاقطاب شهید المجهت سیدنا خواجه قطب الدین بختیار کاکلی قدس سره حاضر شدند در اینجا سموات آنحضرت آن بود که هر روز شک بردوش مبارک نماده بر سر راه آیندگان و روزنگان را آب می نوشانیدند و آب مبارک وضوی مصلیان در مسجد حضرت قطب الاقطاب هر دو وقت یعنی صبح و شام در ظرف آب پر میکردند و بعد از آن آب بر اجرت در چند مکانات آنجا میدادند و از حصول اجوره اش نان خشک فقط تکلیف بلا قبل میسار کرده یکوقت بعد نماز عشا از آن افطار میفرمودند و همواره داعیه الصوم می بودند و شب بعد عشا دست حق پرست بر دیوار مزار پر انوار نموده ختم

در ایام حضور

در ایام حضور

یک فرزان میمیدی نمودند و پانچا نهما صدام ستانه عالی هم صان میفرمودند حتی بیچینین ریاضات بسفر نمودند
 و نعمتها از حضور حضرت قطب الاقطاب یافته بودند و آن هزار رحمة شمار غوث الاغواث سلطان
 الهند حبیب الله سیدنا خواجہ بزرگ رضی الله عنه وارضاه عنا باجمیر شریفین که خاک انجا طالبان
 حق را کحل الجواهر است تشریف بردند و دوازده سال در مسجد کبکمال انخام مقیم ماندند تا آنکه سے
 مذہب است که حضرت درویش زاد و بعضی میگویند که ہفت سال در آن بقعہ شریفہ فروکش ماندند
 و مرزا سردار بیک صاحب از میان میدرخش و برد نشان و نیز از صاحبزادگان انجا نقل
 میکنند کہ حضرت شیخ الاسلام ہزار حضرت قطب الاقطاب قدس سرہ شش سال سکونت
 داشتند و بہر عزای پر انوار حضرت خواجہ اعظم قدس سرہ شش سال قیام فرمودند و مرزا صاحب
 تصبیح این روایت میکنند و اللہ اعلم لفضل است کہ در ہنگام قیام آنحضرت در آن مقام متبرک
 ترسیم چہارہ شریفین شد آنحضرت بیعت مزدوران در آن جا کار می کردند و وقت تقسیم اجرت
 میرفتند روزی مہتمم آنحضرت را بگرفت و گفت کہ شما اجرت خود چہرانی گیرید آنحضرت فرمودند
 کہ من اجرت خود از خدمت خواجہ بندہ نواز خواہم گرفت و نیز حضرت شیخ الاسلام در انجا فریض
 دیگر مجاہدات بجا بردند و نعمتہای فراوان از اندر گاہ والا نیز یافتند بعدہ ہزار پر انوار فرود الاقطاب
 قطب الاقطاب سیدنا خواجہ فرید الدین مسعود قدس سرہ العزیز حاضر شدند و در انجا نیز نعمتہا
 یافتند الغرض مدتی ہمین نظیر ریاضات و مجاہدات بکمال ترک و تہجد بسفر نمودند و متلاشی شیخ
 کامل بودند آخر کار بر بنہونی جذبات عشق محمد و اوصاف حضرت شیخ اکبر شنیدہ بارادہ بیعت
 متوجہ توبہ شریفہ شدند و میر محمد علی صاحب میگویند کہ حضرت بر جملہ مزار باجمہ حاضر شدند و بیعت
 شیخ اکبر نیز باہم حاضر گردیدند حضرت شیخ اکبر قبل از تشریف اور شیخ الاسلام اکثر میفرمودند
 کہ محمد علی بند و ستانی می آید چون شیخ الاسلام حضرت شیخ اکبر پرستند انکمال ادب و تمنا شنائی زبان نفرمودند
 و حضرت شیخ اکبر نیز متعظا حکمت کہ سالک بخیر بود زراہ و در سوز نما بظاہر متوجہ بحال آنحضرت نشدند یکسال بخیر
 حج منقطع گشت شیخ الاسلام فرمودند کہ بہر یکسال روزی بدلم آمد کہ حیث حضرت بحال من توجہ ہم نشدند

همون وقت شیخ اکبر فرمودند که با کسی که مرا تعلق میدهد بطاهر یا تو بجهی نماید بدین قول ما
 شیخ الاسلام سکون یافت و یکسال یکسومین طوز بگزشت روزی بلا اختیار لغره اشده از آن
 حضرت مرزوم شیخ اکبر فرمودند که من همین قدر وسعت ظرف بود حضرت شیخ الاسلام از وقوع
 این امر بغضی آنکه نزد یکان را پیش بود حیرانی گوا این فعل به اختیار می بود از کمال ندانست
 رو بصورت آنها ندانند و الوقت حالت جوش بر آن حضرت انچنان غلب بود که هر وقت تعاقب
 بروی مبارک میداشتند و اگر ارجحاناً نظر کسی یا اثر بر درختان سبزی افتاد خاکستری شد
 شش ماه همین حالت ماند بعد ان سکون شد آن حضرت بخدمت شیخ اکبر باز پیوستند چون
 چند ماه دیگر بگذشت روزی شیخ اکبر فرمودند که طالب تا جان نمیدهد بخت و اصل نمی شود
 شیخ الاسلام باستماع این کلام بدایت التیام بالامی گوی رفته دوست و پای مبارک برین محکم بسته
 بغضی فتنه و اموت انکنتم صادقین بقصد هلاکت خود را بر زیر کوه انداختند این فعل در محبت بود بوقع آمد
 شیخ اکبر بتمام خود که از آنجا با صلاقتا کرده و در دست مبارک فراز کرده فرمودند که محمد علی شاه جان داد و بودند
 جل جلاله بفیضان حضرت شان چنان کرد که بچک گزندی شیخ الاسلام نرسید و باز
 بخدمت شیخ اکبر حسب الطلب حاضر آمدند شیخ اکبر بعد چندین مدت و این چنین یافتند شیخ الاسلام
 مخاطب شده فرمودند که شما از والده خود اجازت بیعت گرفته اید عرض کردند نه ارشاد شد
 که بر وید و اجازت گرفته باز آئید در ان زمان این سفر هم ریاضتی شاقه بود شیخ الاسلام بطن
 شریف آوردند و از والده صاحب اجازت گرفته باز بخدمت عالی پیوستند چون شیخ اکبر
 آنحضرت را در راه محبت ثابت قدم و بطلب حق کامل و اتم یافتند و خل سلسله نموده همون
 بطعامی خرقه خلافت کلام مشرف فرمودند و حکم حاضری آستانه ملک شیبانه حضرت خواجنگر
 رضی الله عنه دادند چه عادت شریف شیخ اکبر چنین بود که بعد عطای خلافت و اجازت حکم
 زیارت خواج میر فرمودند الغرض چون شیخ الاسلام مقصد روانگی امیر شریف نمودند راه امیر
 شریف در ان زمان از تو سه مرتبه که بسیار دشوار گزار بود مسافر آب و دانه میرسنه نشد

مخاطب شده فرمودند که شما از والده خود اجازت بیعت گرفته اید
 عرض کردند نه ارشاد شد که بر وید و اجازت گرفته باز آئید در ان زمان این سفر هم ریاضتی شاقه بود
 شیخ الاسلام بطن شریف آوردند و از والده صاحب اجازت گرفته باز بخدمت عالی پیوستند چون شیخ اکبر
 آنحضرت را در راه محبت ثابت قدم و بطلب حق کامل و اتم یافتند و خل سلسله نموده همون
 بطعامی خرقه خلافت کلام مشرف فرمودند و حکم حاضری آستانه ملک شیبانه حضرت خواجنگر
 رضی الله عنه دادند چه عادت شریف شیخ اکبر چنین بود که بعد عطای خلافت و اجازت حکم
 زیارت خواج میر فرمودند الغرض چون شیخ الاسلام مقصد روانگی امیر شریف نمودند راه امیر
 شریف در ان زمان از تو سه مرتبه که بسیار دشوار گزار بود مسافر آب و دانه میرسنه نشد

چیرا که ملک یگستان بود و ابادی در راه بسیار کم و نادر بود و نزدیک الاسلام سامان سفر نمود
 و قبل آن شیخ اکبر وقت روانگی حضرت پیمان باران صاحب قدس سره که اول خلیفه شدند
 سمت اجمیر شریف خود سامان سفر میافرموده بودند بدین جهت خادم عرضه داد که حضرت بر آ
 شاه بهوری صاحب نیز درستی سامان سفر خواهد شد ارشاد شد که او خود غنی است او راحت
 بسامان نیست چنانچه شیخ الاسلام میفرمودند که از آنوقت بر حاجتی که مرا پیش می آید بگفتن
 خود روانی شود و حاصل حضرت شیخ الاسلام سمت اجمیر شریف روان شدند محمد عظیم خان که
 سال شان آینده بیان خواهد شد ناقل اند که من همپای حضرت بودم در آن سفر در آشنای راه
 حضرت از من پرسیدند که قدری آب نرود شما هست عرض کردم بلی آنحضرت آب طلبیدند
 بدلم گزشت که اگر بارچه نان بهم رسیدی چه خوش بودی هنوز همین تصور بودم که حضرت بمن
 فرمودند بنیدر شایکه پاره نان در راه افتاده است چون بان نزدیک شدم دیدم که نصف گرده
 نان تازه گرم افتاده است آنرا برداشتم بخدمت حضرت آوردم فرمودند که این قدرت الهی است
 بجای آن قدری از آن خود تناول فرمودند و باقی بمن دادند و چون باجمیر شریف رسیدند بعد
 استمانه پوسی حضرت خواهر غریب نواز بروز دوم قصد مراجعت فرمودند خادمان در گاه عرش
 اشتباه مانع آمدند که طی مسافت بعیده نموده آید چندی باسائید حضرت شیخ الاسلام فرمودند
 که چرا مجال فریانی شما نیست الامجورم که زیاده از یک روز حکم قیام نیست باز از خدمت حواجر
 بنده نواز ارشاد شد که شما همان من هستید از حکم من سه روز قیام دارید حسب الحکم سه روز قیام است
 مراجعت فرمودند و بعد حصول خرقه خلافت بر توبه اول که شیخ الاسلام به هند وستان تشریف
 آوردند بقضای احتیاط احدی را داخل سلسله ننمودند چون بار حضرت شیخ اکبر رسیدند شیخ اکبر استفسار فرمودند
 که چرا مردمان داخل سلسله نمیکنید عرض کردند که اینها بنده بنایت بتلائی معاصی هستند بدین سبب
 داخل سلسله نگردم ارشاد شد که شما را از این چه کار من اجازت داده ام نیک خواه بدر هر چه خواهند
 از آن من خواهند بود و از آنوقت هر که خواست شیخ الاسلام او را داخل سلسله فرمودند تا آنکه سرانجام

از سکنای هند و پنجاب بلکه اکثر خاص سکنای نوسه مترقیه بدست حضرت شیخ الاسلام دحل سلسله
علیه گشته و طوق ارادت با خناق خود با انداختند و شیخ اکبر آنحضرت را لمبوس خود رد ا
و پایاچه و کلاه و قمیص عنایت فرموده اند چنانچه آن تبرکات هنوز در کسیری موجودست اهل
نیز بدست حضرت شیخ الاسلام بیعت نموده اند چنانچه بعد تکمیل جوان حضرت شیخ الاسلام زیارت
حرمین شیرینین او بهما التذشیر فاولیکر تارفتند در آن زمان در مکه منظمه مجذوبی بود که اهل کله اورا
بمخون می پنداشتند روزی انجذب برد و کان نان بزرگتست بود هر که اندو کانش شور با
می خرید وی دست بر ظرف زده می اندخت چون این فعل بکرات از وی ظهور گرفت آن نان بر
ظرف خود میگو نگاه کرد و دید که ماری در شور با بخت شده است دست که این فعل انداختن
شور با از کرامات وی بود از آن وقت اهل مکه متعقد وی شدند و او را صاحب تصرف می دانستند
چون وقت وصال انجذب رسید بجا حاضران نصیحت کرد که روزا مقال من شخصی سید و حافظ
بدین صفات از بند خوا بد آمد باید که نماز جنازه من او گذار و هر گاه که انجذب بر رحمت حق
پیوست همان زمان شیخ الاسلام بشهر مکه منظمه اخل شدند حاضران از علاماتی که انجذب نشان
داده بود ایشانند و حال وصیت وی عرض کردند شیخ الاسلام امامت نماز جنازه انجذب
کردند اهل عرب از وقوع این حال بزرگی و جلالت شیخ الاسلام ظاهر و اشکارا گشت و متعقد آنحضرت
شدند و بعضی بدست مبارک بیعت هم کردند شیخ الاسلام حج بکرات و عرات فرموده اند چنانچه
قبل از تکمیل نیز در آن دیار پر انوار حاضر شده قیام نموده ریاضات شاقه و مجاهدات کثیره مثل
نوشانیدن آب ره روان را فرموده اند و یک مرتبه بعد تکمیل با هم حضرت شیخ اکبر تشریف برده
وده سال در ملک حجاز قیام داشته بانی میر محمد علی صاحب فیصله اش انیک شیخ اکبر صلحی که بجز بکمالان سی از اند
اول بگرم میدان خود را که حجاز و صاحب نسبت بودند امر روانی سمت حرمین تشریفین او اند بهر باغ
کردند که حضرت مایان را قوت بجای آوردی این امر نیست بلکه باختر شیخ اکبر شیخ الاسلام امر فرمودند
حضرت که سراپا ادب بودند عرض کردند بنده را مجال نداشت می روم الا ایمان خود بوجوه حضرت

بیسپارم ارشاد شده که بر دیدار الله تعالی حافظ است القصه شیخ الاسلام شریف بودند و بعد از مدت قیام طبرستان
 آن بودند و جهت سمت بندرستان کردند و در آنجا در آن فرمودند که وقت روانگی حسین شریفین نذر کرده بودیم
 که اگر با ایمان از آنجا بازیم یک کور و ولست و پنج کاس مرتبه در و در شریفین خواهیم خواند حال آنکه قوت ادای آن نذر
 با هم نمیدانستیم با هر که تواند بخواند اکثر خادمان آن مقدار را بخورد با تفسیر کرده و سعادت خود پنداشته از جانب
 شیخ الاسلام آن نذر را دادند و الله اعلم که درین چه میبود و زنده قبل آن چند بار حضرت زیارت حسین
 شریفین کرده بودند و بنابر چنان مفهوم می شود که خدمتی خاص در آن وقت تقویض می شد که در ادای آن خدمت تمام
 آداب بجا می نمود باشد و الله اعلم و میان غوث محمد ساکن کبیری روایت کردند که زنی حضرت شیخ الاسلام
 در حال سفر حجاز فرمودند که من از کله منظمه سمت مدینه نوره پیاده می رفتم و از منزل مشک پر آب کرده
 بخودی بروم و در راه تشنگان آنیم جر آب میدادم و آن آب تا منزل دیگر تشنگان الکفایت میکرد
 اندر این روایت هم اظهار کرده است حضرت شیخ الاسلام است و هم بیان ریاضت آنحضرت اما که است
 آنکه در آن سفر هزار بار مردم در قافله می باشد چنانکه بعضی امرای عالی بهت برای نفع مردمان شتر بکلیه
 میگیند و بر آن شکهای پر از آب بار میکنند و در راه تشنگان می دهند آن آب کثیر در آن قافله کفایت
 میکنند پس این چنین قافله کفایت کردن یک مشک آب صحیح خرق عادت است و سراسر که است
 و اما ریاضت آنکه در راه مابین بیت الله و بیت النبی جهان کوهستان است که پیاده رفتن همراه قافله
 در آنجا دشوار است بچشم دیده و شد که پاهای روزندگان از سنگ های آه مبرج میشوود و بعضی مردمان
 می افتند و سرور و هم مبرج میشوود پس اندر آن راه دشوار گزار مشک پر از آب بردوش نهاده قوز
 چه ریاضت شاقه است این کابیر مردان خدا از کسی است نمی آید و این پیاده روی خدمت شیخ
 نه از تنگ دستی و افلاس بود بل بنا بر ریاضت و مجاهده فی سبیل الله بود چرا که هم در این سفر راوی
 مذکور از خدمت شیخ الاسلام روایت میکنند که آنحضرت فرمودند که اندرین سفر بنجاه کس را روزمره
 طعام می خوردیم بدین وجه مردمان قافله میگفتند نسبت من که این مرد کمی است از صبح هر دو
 روایت ظاهر میشود که طالبان خدا را بخورد و با خلق خدا این چنین باید کرد تا بخدا وصل شود و در جهان

در دست شیخ الاسلام بیعت نموده اند چنانچه روایت است که بر شخصی همی مسلط شد حاجش من غیرت
 راوی که از مردمان آنحضرت است با وی سخن گفت و در شت گفت جن جوان اد که شمار برادر دینی
 من هستید ورنه بعض این کلمات بشما کردمی آنچه کردمی دی گفت که شمار بر دست حضرت
 صاحب بیعت است جن گفت بل دی گفت که حال شما را خاطر داری من باید که ما و شما خواهان شما
 پس من خاطر من اینکس را بگریزید جن فوراً او را بگذشت و در فضائل شیخ الاسلام مرویست که روز
 میان عماران صاحب قدس سره در مجلس خود حالات و فضائل برادران دینی میگفتند
 از حاضران پرسید که حضرت حال حضرت شاه بهوری صاحب بیعت نظر خود ندارد شاد گردند من چه گویم
 حال شان او کسی است که شنیده ام از زبان حضرت شیخ خود که میفرمودند که شاه بهوری صاحب
 از بیعت نمودم اسرافرا کردند و تم نقل است که اگر حضرت شیخ اکبر را از حضرت شیخ الاسلام مستفسار
 امری منظور میشد میفرمودند که شاه بهوری صاحب در این امر چه میفرمایند و دیگر اولیا وقت نیز
 مداح ووصاف آنحضرت بودند چنانچه بصوت رسیده که حضرت شیخ الاسلام صحبت مولانا انوار الحق
 قدس سره را که از اکابر اولیا رنگنوسهند دریافت اند و آنحضرت مولانا موصوف را شبی وقت
 فرموده اند مولانا موصوف حضرت شیخ الاسلام بغایت در بیعت میکردند مولوی حسن الزمان صاحب از مولوی احمد
 فتوحی شنیده روایت فرمودند که روزی حضرت شیخ الاسلام در صحبت مولانا بودند شخصی درآمد و از حضرت مولانا
 که مولانا شیخ الاسلام اشاره کرده از وی فرمودند که بدست این کس بوسه ده که شیعری است و دیگر بسیار کلمات در حق
 حضرت فرمودند و مولانا را در آنوقت حالت جوشش بود شیخ الاسلام تصور کردند آنچه آنکس من در دست
 حال خود میگویم بخلاف آن حضرت مولانا اظهار میفرمایند چاره کار جز این ندیدند که از اینجا بگریزند
 و بگریختند و مظفر ظلیان همشیره زاده نواب شرف الدوله بهادر مرحوم نقل میکنند که مولوی الی حسن
 مسانی که از مردمان مولانا انوار الحق صاحب قدس سره بودند بن بیان کردند که روزی ندید
 مولانا عند الذکر نسبت شیخ الاسلام فرمودند که حافظ صاحب ولما بین او بر هم سب براتی چنانچنان
 کلمات چنانکه شنیدم بیان آید او در وقتیم و تم نقل است که روزی شیخ الاسلام در رسیده

در دست شیخ الاسلام بیعت نمودند
 مولانا انوار الحق صاحب
 در دست شیخ الاسلام بیعت نمودند

شاه کفایت کند صاحب اندر دادند شاه صاحب از آنجا دم خود دادند و فرمودند که نزد خود نگاه دار
 و از این روی میرا الفریقه نظر علی بنان دایت میکنند که شخصی از مولوی عبدالرحمن صاحب قدس سره حال شیخ الاسلام پرسید
 فرمودند که حافظ صاحب سلطان المشعل محمد خود هستند و شیخ الاسلام در حیدرآباد دکن سالها
 تشریف داشته اند و هزارها مردم اندیاری بردست حق پرست شیخ الاسلام توبه نمودند و اکثر امور
 ما مشروح مثل استعمال نازی و غیره که در اینجا بنحیث شائع و رایج بود که مردمان اینجا این فعل را
 از ممنوعات نمی استند از تعلیم و برکت آنحضرت بسیار دفع شد نقل است از اکثر شفا که در حیدرآباد
 حاضر بعد دیوان چند و لعل راه چهارمینا قریب مسجد جمعه معبد نبود و در اینجا پرستش اصنام
 بسیار میشد و شرکان جانوران را بر اصنام خود بسیار سیکتند چنانکه مسلمانان ادراک و رفت
 تکلیف میشد اکثر شرک خون بر جامه های اقا و چونکه حاکم و رئیس غافل بود و دیوان مذکور نمیدانند
 بر ملک سلطان کسی اجمال آن بود که شرکان را مانع آید اکثر مردمان بزرگان آند بزرگکایت
 بر زد و اعانت خود استند کسی بخوف دیوان با وجود دعوی خدا پرستی توجیه در دفع این بلا نگزید
 آخر کار روزی پنجدهت شیخ الاسلام حقیقت این واقعه دانمودند حضرت بنا بر تالی تبکده مستعد
 شدند و شاید که فرمودند من تدارکش میکنم در آنوقت اکثر امرای اندیاز مثل محی الدین و مرحوم و یک صاحب
 از اقربای نواب زنت الملک بهادر مرحوم و سید ابراهیم از اولاد حضرت بنده نواز قدس سره
 و ملک اعظم مرحوم و غیره مردیان شیخ الاسلام حاضر بودند و شیخ الاسلام وضوئی نظیر سید فرمودند
 همه با عرض کردند که هرگاه دستی این کار از ما غلامان نشود حضرت را اختیارست ما میان بیفیع
 این فعل قبیح کوششها خواهم کرد شیخ الاسلام نظر بر سکوت و رزیدند الا چونکه خاطر شریف
 توجیه تخریب دیر بود و سامانش از توجیه آنحضرت بدین مظهر صمد ظهور پیدا آمد که دو کس را از
 مردیان شیخ الاسلام تبصرت آنحضرت بمیون وقت جوشی بدل سر زد بلا اطلاع احدی استند
 و بیازار که گزرگاه بنه بود نشستند چون شرکان سامان پرستش خود درست نمود با عیانت
 کشید و آنجا رسیدند آن هر دو کس نظر بدین گفته و جماعت شرکان در آنجا آمدند و آنجا عیانت ابراز نمودند

و همون وقت در کامی شهر خود بخود مسلمانان را بخواستن پیدا شد لفظ دین بر زبانها جاری بود و دیر
 را خراب میکردند تا آنکه طفلان که در مدرسه بخوانند و قریب مدرسه میری بود آنرا خراب کردند و
 اکثر طفلان دیر را خراب کرده بخدمت شیخ الاسلام حاضر شده چیزی دادند که فلان میر را بر باد
 کردیم گوید ابدال ایشان القا کرده بودند که این فعل توجیه خدمت شیخ است اندکنا بر خوشنودی مزاج
 شریف بخدمت اقدس حاضر شده خبر برآوردی و میدادند و غنیمت بطور بدیه پیش میکردند الهی حاصل
 در یک دو ساعت جمله عابد شهر خراب شدند و هنوز آن امرای شهر که ذکرشان سابق گزشت
 حاضر بودند که این امر را هم فیضان حضرت در این زمان قلیل انجام یافت اکثر مشرکان آنحضرت توجع
 این کرامت مینه و تصرف حضرت که در یک ساعت بخاطر اهل شهر اثر خوش آنمایه پیدا کرد که بنا بر تحریک
 طاهری خود بخود دستبه تحریک عابد مشرکان شده این کار را هم را انجام دادند و مقروضه عظمت
 و جلاله شیخ الاسلام شدند تا آنحضرت توفیق اولیا الله انجا که ارواح بایان در اجساد و مایان
 تصرف میکنند ارواح پاک و مبارک اکرام بقوت حضرت الوهیت در تمامی خلایق تصرف می نمایند
 چنانچه بعضی اهل معرفت فرموده اند که در رویش بعد طی مقامات فنا چون مرتبه بقا بالاهی میرسد
 تمامی خلق عین او میگردد و بعد آن برآوردی و دیوان چند و لعل نیز از ناراضی اینحضرت گردید و انکار
 از مشرکان با یکدیگر پاک گشت ذکرش در باب کرامات خواهد آمد بحواله الله و قوت و شیخ الاسلام در آن
 بلده بجله اردو قیام داشتند چنانچه تا این زمان خانقاه حضرت در آنجا زیارت گاه خلایق است تصرفات
 شیخ الاسلام در آنجا هنوز جاری است و حضرت شیخ الاسلام در عهد شباب متاهل نشدند و کمال ترک
 تجرد بر ایضات شاقه بسر نمودند چون زاینه جوانی گزشت و مرتبه تکبیل هم حاصل شد بنا بر ادای سنت نبویه
 نبویا و اولاد ملک عرب متاهل شدند و بعد نکاح ان بی بی صاحبه مروه که هندی نژاد بودند همپا سے
 شیخ الاسلام به بند شریفان آوردند از لطف حضرت ایشان شیخ الاسلام را دو فرزند که یکی از آن
 بسید محمد دینی موسوم بود و یک خواه دو دختر تولد شدند و همه در غرض و سالی بر حمت حق پیوستند
 و آنخانوان مروه نیز در پرورش شیخ الاسلام در شهر لکنو ملک بقا یافتند و در گورستان که بر کنار

در ایام کومخی واقع است و حضرت شاه دوست محمد عرف شاه دومی صاحب ان اسوده اند
 انفرجوه هم خفته اند بعد ان شیخ الاسلام در حیدرآباد در کنیز عقد نکاح با یک خاتون بستند و بعد ان
 ایشان اطلاق دادند چنانچه مرزا سردار بیک صاحب نقل اند که آن بی بی صاحب تا گل برگه شریف
 همسایه شیخ الاسلام آمدند و چون انحضرت قصد هندوستان نمودند ایشان گفتند که من هندوستان
 نخواهم رفت پس انحضرت ایشان اطلاق دادند ایشان در حیدرآباد آمده چندی بیکان مرزا حسن
 قیام داشتند بعده قریب مکان مذکور در جرحه مدتی بقید حیات ماندند و گاهی از حجره بیرون
 نیامدند الا برای ضرورتی و بعد ان شیخ الاسلام یک نکاح بدی شریف فرمودند و ان بی بی صاحب
 بعد وصال حضرت مدتی بقید حیات ماندند و چند سال است که بچیدرآباد و کن حسب الطلک عضو
 مریدان خاندان حافظیه تشریف بردند و همان جا بر حمت پیوستند و این زوجه اخری نهایت
 مغلوب الغیظ بودند و حضرت شیخ الاسلام اکثر کلمات گستاخانه و بی ادبانه میگفتند و سومی
 مرزایی ماتی نمودند بنایت درجه و انحضرت بکمال حلم تحمل میفرمودند و بخادمان بنا بر تعلیم میفرمودند
 که زوجه پنجمین با یک تدارک نفس کند یعنی چون بیرون مردمان حضرت گویند و پابوسی نمایند هرگاه
 بخانه آید زوجه بکلمات سقیم و حرکات ناپایم بدل آن نماید تا نفس لذت مدح باقی نماند و بجز زوجه
 اولی حضرت را از کسی ولاد نشد و شیخ الاسلام در باب مناکحت اتباع کامل حضرت نبوت فرمودند
 تا آنکه طلاق هم دادند که این فعل اهل هند بنایت بیحیوب می دانند تا اینجا که گویند از زوجه پنجمین ان حضرت
 بوقوع آید که در آن طلاق دادن ضروری باشد هم طلاق نمی دهند بلکه فاعل آن زطلالت می نمایند
 حضرت شیخ الاسلام را چونکه در اتباع نبوی بسیار کرد و گوشش بوج و دوام در ایجا سنت سنیه نبویه
 و انندام رسومات و اطمینان مستعد و آماده می ماندند فعل طلاق که انهم امر لیت شرعی بعمل آوردند
 و دوام انحضرت همچنین مخالفت برهان هند که مخالف طریقه اسلام بود و فرمودند چنانچه از میر محمد علی دوست که چون زوجه
 اولی شیخ الاسلام وفات فرمودند بعد بجز و تکفین انحضرت اراده روانگی سمت قصد همان فرمودند
 که در آن قصد عرس بزرگی باز اجداد انحضرت که در آنجا اسوده اند بود کسی از حاضران گفت که حضرت

تقرب سیوم بی بی صاحبچه خوانند فرمودار شاد گردند هر جا که خواهم بود فاخته خواهم کرد و که عرض این
 ایصال ثواب است و آن از هر جا ممکن پس چه ضرورت که همین جا فاخته سیوم کنم و در تقاریب
 شادی نیز همین عادت شریف بود که بجز ضروریات شرع با سبب زوائد نظری و استبدال زسوبات
 قبیه کمال متصرف بودند چنانچه از حضرت حافظ صاحب قبله منقول است که خدمت شیخ صاحبزاده حفظ
 جمال الدین رانا گاه در شبی بغیر چیزی از سامان که خدای که در بند وستان راجع است
 بخانه عروس بردند و هر چند که اولیا عروس عذربی سامانی پیش آن دروند پذیران فرمودند و ارشاد
 کردند که آنچه حکم خدا و رسول است موافق آن ببل باید آورد و چون که از بهیبت آنحضرت کسی مجال
 انحراف از حکم آنحضرت نداشت ناچار موافق قواعد شرعی عقد مناکحت بسته شد و هم در اینست
 که وقت نکاح حافظ تراب علی صاحب برادر زاده شیخ الاسلام آنحضرت بنا بر شرکت بختیار ابا و
 تشریف آوردند و در بنگله واقع آن حاظ که الحال در اینجا فرار پر انوار است قدم رنج فرمودند و در
 کلامی کاغذ که اهل بند و تقرب شادی برای آرایش میامی سازند برای تقرب که خدای
 صاحبزاده صاحب موصوف نهاد و بود چون نظر آنحضرت بر آن افتاد پس بر آشفند و فرمودند
 که این بزرگ زادگان هستند و این چنین مراسم چه میکنند و فرمودند که من و چنین تقاریب شریک
 نمی شوم و اینجا را ترک کرده بکانات مولوی عبدا الرحمن قیام فرمودند و هم در ویست که و اجد علی
 خان صاحب مرحوم بخدمت شیخ الاسلام حاضر شدند تا آنحضرت را برای انعقاد عقد مناکحت خود
 بخانه عروس برند حضرت در تخلیه بودند و از معمولات در آن روز در تخلیه بدیدارند آنحضرت
 حافظ صاحب قبله دام بر کاتم بعضی ساینده که حضرت و اجد علیخان حاضر اند و تقرب عقد
 ایشانست فرمودند که در این زمان مهر انجمنان قرار می دهند که ادای آن ناممکن می بود و این
 افزار و است پس در چنین تقاریب نکاح من شریک نمی شوم خانصاحب موصوف عرض کردند
 که در خاندان ما همینست و آن نزد خود دارم و اگر اولیا عروس را باده نماهند گفت پس بر تقرب
 مهر قرار خواهد یافت همچون وقت پیش حضرت حواله خواهم نمود و بشنیدن این کلام حضرت مستند

شدند و تشریف بردند و اگر در قریب رقص و سرود و خوش می بود حضرت هرگز در آن قریب مسوا
مغفل رقص هم نوعی شریک نمیشدند بلکه جمله اقوال حضرت شیخ الاسلام است که روزی فرمودند که کسیکه
در محفل رقص شریک شود مرا از او سر و کاری نیست نفوذ باشد من فرماید که اگر از آنکس صلوة بسیار نازش
میشدند و بعد از آن بنا بر ادای صلوة بسیار تاکید میفرمودند و هم در این خصوص ارشاد کردند که اگر در رقص
سیر عرش کند و خلاف شرع تشریف با شیبیج نیست و از آنحضرت گاهی در سفر و مضافی مستحب هم
ترک نمی شد و لباس حضرت نه در ویشانه می بود و نه عالمانه بسبب که در کوششیکه در دست حالات
نمود میداشتند التیبه طیبوس آنحضرت بوضع ثقات زانمی بود و عادت تشریف بود که طیبوس خود و خادم
و عزیزان جلایز یک نوع پارچه که گنده و کم قیمت نور با فان این پارچه می بافند تیار می ساختند و
و اگر کسی طیبوسی نذر میکرد بهر نوع که می بودی پوشیدند و می فرمودند که در ویشی مقیم بلهاسی نیست بهر نوع
که میسر شود بپوشد و عبا و قمیص و مثل آن که در آن اهلما تشریف است گاهی بپوشیدند و در اکل و شرب
نیز مقید بودند هر چه از قسم حلال هم می رسید بخوردند چنانچه حضرت حافظ صاحب میفرمایند که مدتی حاضر
خدمت شیخ الاسلام بودم مرا معلوم نشد که حضرت بکدام شی رغبت میدارند روزی این امر بخیا لگشت
که چسبیت که حضرت بچیزی رغبت میفرمایند خدمت شیخ همون وقت این بیت ثمنوی تشریف شنیدی
را بان کرامت بیان کردند شعری که یکی لقمه از آن کول نورده خاک بریزی بر سر نان تنور بده
و هم نقل است که زنی از مردمان شیخ الاسلام در دلی تشریف دعوت حضرت کرد و شیر برنج نخت مسوا
مونس قندنگ که کوفته نهاده بود در آن اندخت وقت اکل همراه طعام دیگر آنرا هم پیش کرد شیخ الاسلام
بی تکلف آن شیر برنج را تناول فرمودند قدری از آن که باقی ماند بعد فراغ از اکل تبرک آن زن را میسر
بخورد از شدت نمک گلکوشش فرزند کمال شرمند شد و بخدمت حضرت سعادت کرد که سهوا از آن
این خطا سرزد حضرت بخوابش فرمودند که مرا معلوم نم نشد و هم عادت تشریف بود که وقت اکل طعام
بر کنار مسلمانان حاضر می بود او را شریک طعام میفرمودند و فرق میان رزیل و تشریف و غنی و فقیر
میکردند حافظ صاحب قبل میفرمایند که روزی میان بار علی صاحب برادر زاده حضرت با مصححان

خود گفتند که حالا بروی دسترخوان باقی مانده حضرت صاحب همه کس را بر دسترخوان خود جای میدهند
 و شریک می سازند اتفاقاً همون روز وقت تناول طعام بر دسترخوان جلا حاضران نشستند
 و صاحبزاده موصوفت برابر حضرت در پهلوی بودند ناگاه نظر حضرت شیخ الاسلام بر کفش و زاققاد که
 نعل میان سلم صاحب سید و نخت با دفرمودند که دست خود بشو و بسپا و بخور صاحبزاده صاحب صوت
 عرض کردند که حضرت جای تنگ است طعام این کس ادا شده شود که علمیده بخورد حضرت فرمودند که نه
 جای هست و در پهلوی مبارک میان خود و صاحبزاده مدح ویرانشانیند و طعام خورانیند صاحبزاده
 بعد فراغ از حافظ صاحب قبله گفتند که حالا گاهی چنین قول نخواهم گفت که امر و زو خوب سناری نشد
 و طوطی خاطر شریف می ماند که طعام پیش همه کسان یک سان باشد اگر کسی چیزی قلیل خواهد کثیر خواه
 برای حضرت می دزد آزار جلا حاضران بجهت مساوی تقسیم میفرمودند و اگر سالن از یک دو قسم قلیل
 می بود که تقسیم آن دشواری نمود همه ابدال مخلوط کرده همه تقسیم میفرمودند الغرض در جلا امورات
 فرق و تمیاز میان خود و دیگران روانیداشتند تا آنکه اگر میضی عرض میکرد که حضرت بر ما دم فرمایند
 یا کسی آب می آورد که بر آن دم کنند حضرت بر آن دم میفرمودند و از جلا حاضران میفرمودند که بر آن دم
 نیند و گاهی نمونیدی کسی ندادند روزی شخصی بسیار خواستگار ترموید شد و کمال الحاح نمود و عادت
 شریف بود که بسبب کمال رحمت خاطر شکنی کسی که قبلاً الام می بود گو روانیداشتند ناچار شعر مولانا را
 قدس سره ششهرم دعا از تو اجابت هم ز تو بده ایمنی از تو مهابت هم ز تو بده بر کاغذی نوشته با دزد
 و هم عادت شریف بود که چون در محفل قدم رنج میفرمودند بر کناره مجلس در جای خالی می نشستند
 لیکن چونکه هیبت و عظمت الهی از چین مبارک تابان بود همان جاصد مجلس میشد و میر محمد علی صاحب
 در اخلاق شریف میگویند که رحمت و شفقت حضرت بر جمله مریدان عام بود اینجا که زاهدان تو میفرمودند
 بجان باصیان هم همچنان تو بیداشتند و بسبب کمال استغنا آنحضرت را از زاهدان و عابدان فرمودند
 و نه از عاصیان عار و ننگ بهرین محل وایت کردند که در توسعه شریفه مستجاب اگر از هم باصیان
 آنحضرت بود و او تو فرمایان و راضی است و بسبب شد خاطر او زبان اردو هم خوب نمیدانست و در آنجا

کلام بزبان پشتو میگرد چون در این ابتلا حالش بجای رسید که قریب مرگ شد بخدمت شیخ الاسلام
 حالش عرض کردیم فرمودند که این را بخدمت شیخ اکبر بریدید او را به سهری انداخته بخدمت شیخ اکبر بردید
 فرمودند که کیست عرض کردم حضرت تراب خان است و قریب مرگ فرمودند که نزد شاه سهری
 صاحب بریدید و بگویند که تراب مردن نتواند بازش آوردیم و ارشاد حضرت شیخ اکبر عرض کردیم
 حضرت فرمودند اکنون چه خواهد مرد او هنوز زنده است اگر حضرت برده میفرمودند زنده میشد
 الغرض و راهمان وقت صحت شروع گردید هنوز او را قوت کامل نداده بود که در آن میان
 خدمت شیخ چند عدد اشرفی پاکه برای ادای قرضه مولوی نهاده بودند بن دادند که امانت
 من ببل خود تصوریدم که من برای آوردن گاه و غیره بیرون آبادی میروم چنان نشود که
 کسی مرا از این وجه آزاری رساند و اشرفیها بگیرد پس روزی عرض کردم که اگر ارشاد شود
 این اشرفیها در سوراخیکه بدیوار بیت الخلالی آنحضرت واقع است نهاده از گل خندان بندهم
 حضرت پسندیدند چنانچه چنان کرده شد و کسی سوای من و حضرت از این حال واقفیت نداشت
 هر روز دیگر که حضرت برای رفع حاجت تشریف بردند نظر حضرت بر آن سوراخ افتاد و دیدند که سوراخ
 و است شیخ الاسلام آن اشرفیها را بردار آورند و شمردند چهار اشرفیها در آن کم بود حضرت حاشا
 من فرمودند سخت ناوم شدم چرا که کسی بجز من از این حال واقف نبود در این طلال نشسته بودم
 که بنا خان آمدند و مرا حاکمین دیده گفتند که چرا ملول هستی صورت عالی ایشان و انوم ایشان گفتند
 که بجز تراب کسی نگرفته گفتیم که او را هنوز قوت نشست و برخواست نیست و زینهم در اینجا نبود او
 بچه طور روزی الغرض خان موصوف در اسبابک که نهانه شخصی دیگر نهاده بود تلاش کردند چهار
 اشرفی برآمد بخدمت حضرت آوردند و صورت واقعه و نمودند و روز خان موصوف باهمدگر
 گفتند که بسبب عنایت آنحضرت این مرد در ذیل پایان برابری میکرد و حالا حضرت هم از او ناراض
 خواهند شد که چنین فعل بد کرده است الغرض چون روز گذشت و شب آمد حضرت شیخ الاسلام
 در انشب تراب فرمودند که ایام مراسم است و تو بپوشیم هستی و لباس هرهای کافی نزدت است

بسیار بستر من بحسب پیمان کردند که او را برابر خود خوابانند و رضای خود پوشانند و هم فرمودند
 که تراب خوش مردی است که سراغ اشرفیاد او را قلم گوید غفر الله ذنوبه چونکه دلش از حصول این امت
 ربیبده بود و دست شیخ او را با لطافت خاص خواستند تا ملاقی غم او شود و هم صفت ستاری نظام
 کردند که بدیگران تفصیح او نگردد و در حقیقت این فعل آنحضرت تعلیم بود برای مایان تا کسی را چشم
 حقارت نبیند و بر شرافت نسب که بفرجی آید که عمیه کا انساب بینیم یومئذ فانی خواهد شد
 و بر اعمال نیک که این جمله از توفیق الهی است نه از خود سرور نشویم که این همه کبر است و کبر باعث
 محرومی و مقهوریت مولانا روم رحمه الله میفرماید ششهر بر بدیهای بدان رحمت کندند
 بر سنی و خویش بینی کم تنیدند پس مبادا غیرت اید از کین بد سنگون افتید در قعر زمین
 بحق فعل خاصان بر هر کمال میباشند و هم عادت شریف بود که در سفر و حضر موافق سنت سنیه
 بنویسد در کار و بار با خادمان شریک می بودند حافظ صاحب قبله می فرمایند که در آخر سفر دکن می
 شیخ الاسلام بودم و بچتن نان نمی توانستم در منزل آرد آب می شستم و حضرت بدست مبارک
 خود نان می بخندند و میر محمد علی صاحب نیز بچنین روایت میکنند که بجام توسته شریفی باه صیام
 وقت سحر حضرت پراتها بدست مبارک خود می بختند و خود از آن می خوردند و بمن هم عنایت
 میفرمودند و بدرگاه حضرت چهیدامیسان صاحب در قضیه کیری چون شیخ الاسلام سجد بنا
 کردند همراه خادمان در تیاری و بر داشتن خشته خود هم شریک میشدند و تخطیم شاعر الله بدانامیه
 ملحوظ خاطر شریف بود که خشته سالی سجد را فقط در نیمه پزایندند هر چند که واقفان این کار عرض
 نمودند که حضرت بغیر پاچک غیره خشته بخت نمی شود و الله شهنده که در شیخ شست های سجد بختند
 و از تصرفات شیخ الاسلام بود که خشته با وجودیکه بسیار کلان و گنده بود در خالص نیمه پیمانان
 بختند که در فرم نمی آمد و اگر کسی در سجد میدوید ناخوش میشدند و مانع می آمدند که بی ادبی است و اگر
 کسی شمس از دست خود سجدی انداخت ناراض میشدند و اگر کسی وقت تلاوت قرآن مجید یا پرورد
 شریف قیام تطهیر حضرت میکرد مانع میشدند و میفرمودند که این حال تظلم کسی نیست و اگر کسی وقت

تلاوت فرقان حمید چنانکه عادت تالیان است می حمید میفرمودند که نباید حمید خلاص ادب است
 جنبیدن وقت تلاوت و خلق آنحضرت بچنان وسیع بود که جمله حاضران میدادستند که حضرت بر ما
 از دیگران مهربان تر اند و گاهی حضرت نسبت کسی فرمودند که مریدین است اگر حال کسی پرسیده میشد
 میفرمودند که یار من است و یامی فرمودند که داخل سلسله است در اصطلاح شیخ الاسلام ابن الفاظ
 کنایه از مریدان بود و گاهی لفظ فقیر نسبت خود فرمودند و نوشتند و در آخر خطوط از دیگری می نوشتند
 اگر کسی واقف لفظ فقیر نسبت حضرت در کتابت می نوشت وقت ملاحظه بقدر خود بجای فاجسا
 می نوشتند یعنی فقیر و هم در این باب مرزا میرزا بیگ صاحب وایت میکنند که شخصی در شیخ الاسلام
 حاضر شد و خواهان سعی درباره روزگار خود گردید شیخ الاسلام بولوی امانت علی صاحب فرمودند که
 بواجب علیخان رقعہ درباره سعی از جانب من بنویسید بولوی صاحب حسب الحکم رقعہ نوشتند و بلاخطه
 عالی گزرایند در آن رقعہ لفظ فقیر و دعا گو نسبت حضرت شیخ الاسلام نوشته بود حضرت از معاینه
 آن ناراض شدند و بجای فقیر که نوشته و بجای دعا گو که دیگر تحریر فرمودند آن کلمه را یاد نیست
 و بعد فرمودند که دعا گو کجا هستند دعا گو ایشان هستند که مستجاب له دعوات اند و در کتابت با مریدان
 و مستقدان و غیر ایشان بهین یک القاب آداب تحریر میفرمودند که مفرمای نیازمندان فلان
 از عثمانیکم بعد سلام مسنون آنکه حاصل کلام اینک حضرت شیخ الاسلام در بیج امری خود را از دیگران
 بی در قول و چه در فعل ممتاز میکردند و بنوعی اظهار شجاعت نمی پسندند بلکه بچنان تواضع که در آن اظهار
 ترک و تجرید شود بهتر می دانستند چنانچه چند روایت بنا بر کشف این مطلب تم کرده میشود و مرزا میرزا بیگ
 صاحب میفرمایند که از رنگ خانه شیخ الاسلام یک تہ بند و یک چادر مرعاشد بخیال میل خوردش
 وقت در شست و شوی آن بزرگ گل لسانی آنرا رنگ کردم و در مسجد حضرت شیخ الاسلام واقع
 سری از آن شک میکردم شیخ الاسلام برای نماز ظهر تشریف آوردند حاجی سید امام بهیامی آنحضرت
 در آن چون نگاه آنحضرت بر آن پارچه رنگین افتاد فرمودند که ام کس این رنگ کرده است و آنقدر
 رنگ کردم که این بنده رنگ کرده است فرمودند بخوابند مشایخ نشوند من آن پارچه را شوی کنایم

و نیلگون کردم شیخ الاسلام آنرا دیدند و سکوت فرمودند و هم از صاحب باقل اندک از انگر خانه
 شیخ الاسلام هر ایک انگر که و یک پانچامه یک کلاه عطا شد پوشیدم و بسبب بخت و ن پوششی دیگر
 آن پارچه با نهایت میل خورده بود و روزی در مسجد مخدوم سید نظام الدین صاحب قدس سره
 شیخ الاسلام درین نظر کردند و فرمودند که پوشش را چرا این قدر میل خورده و ایدرینشاید بنحو امید
 فقیه نایب عرض کردم که بجز یک پوشش دیگر پارچه نیست فرمودند که از دست خود بشوید عرض کردم
 که از شستن خود صاف نمی شود فرمودند نزد گادر زرقه و یک پارچه برای ستر خود گرفته دیگر باو
 به سید که بشوید روزی میر محمد علی صاحب بر بانها که ازان سیر می یافتند و در زمین نماده بودند شب
 و نظر شیخ الاسلام بر ایشان افتاد فرمودند که چنین فعل نباید کرد که مردمان دانند که این کس با
 متواضع و منکسر است و روزی میر محمد علی صاحب رضای خود به مسکنی دادند حضرت ناخوش شدند
 و فرمودند که در این فعل اظهار است که این کس چنان با خداست که یک رضای نزد خود داشته
 از اہم در راه خدا داد و محافظ صاحب قبله سفیر مانند که حضرت ارشاد فرمودند که ترک اہم باید ترک
 کردن را تم گوید غفر الله ذنوب اہم و از این قول ترک التکر است که اصطلاح اہل طریقت است و آنکه
 چیزی که در ظاهر از لوازم ترک است و فعلی که در ان اظهار ترک است از اہم ترک کند و نیز خد شیخ الاسلام
 بجز اوقات مخصوصه سبعم بدست مبارک نمیداشتند و نماز اہم بجاعت میگزارند لیکن خود اہم
 نمی فرمودند الا بجزوری که کسی لوقت قابل اہم است حاضر نمی بود و بعد نماز صبح تخلیه می فرمودند تا نماز
 اشراق و ضعی و همان وقت تلاوت درود مستغاث و دلائل تہرات می فرمودند و بعد ان درس
 منوی شریف میدادند و بعد نظر خرم خواجگان حجت که از معمولات خاندان سلیمانیه است میخواندند
 و بعد ان تلاوت قرآن مجید می فرمودند میر محمد علی میگوشید که دیده ام هر گاہ که آنحضرت تلاوت کاظم
 میکردند اکثر آثار سرت بر زمین مبارک نموده میشد چنانکه بتسم میشدند و گاہ آثار حزن چنانکه لون
 شریف متغیر میشد لاجرم این حالات از مضامین آیات قرآن خواهد بود و بعد تلاوت باز درس
 منوی شریف می فرمودند و بعد عصر او را در صورتی میخواندند و می فرمودند که بعد عصر تا مغرب را و بار

دنیا بنیاید که در این وقت نگاه و تهمت دل است بیا و خدا و بعد مغرب باز تخلیه میفرمودند و از تسبیح
 تا صبح نیز در تخلیه می بودند و باقی همه اوقات را در یاد الهی بسر میفرمودند و اکثر اوقات آنحضرت در سر
 شنوی شریف مولانا می روم رحمته الله علیه میفرمودند و باین کتاب شریف شیخ الاسلام الکمال
 تعلق محبت بود و معانی و مطالب این کتاب کسی در آن زمان همچو آنحضرت بیان نمیکرد و در مجمل
 کرامات آنحضرت بود که وقت درس شنوی شریف هر صاحب حاجتی و طالبی که حاضر می بود جواب هر یکی
 بلا سوال و قابل تسکین او در بیان مطالب شنوی شریف میفرمودند چنانچه مرزا سید در بیگ صاحب
 از سید ابراهیم صاحب حیدرآبادی ناقل اندر اوستی اول میگویند که من در امورات ناشروع
 اکثر قبلا می بودم چون وقت درس شنوی شریف بمسجد اردو حاضر میشدم شیخ الاسلام فی الفوق
 بدرس شنوی شریف زبر و توفیق بر خطای که از من سر می زد بیان می فرمودند از استماع آن
 نامد میشدم و آخر الامر ترک آن افعال قبیحه کردم و درس دیگر کتب تصوف مثل فصوص و فتوحات کی
 و لوح شریف و غیره نیز میفرمودند و اکثر اهل علم بدان بستند که خدمت شیخ الاسلام در علم
 تصوف نظیر خود نداشتند مولوی فضل حق صاحب خیرآبادی رحمه الله که از علمای نامدار هستند
 بودند و در علم معتول در عهد خود امام فن بخدمت شیخ الاسلام خواستگار خواندن فصوص شدند
 و چند سبق از کتاب موصوف بحضور آنحضرت خواندند روزی خدمت شیخ الاسلام فرمودند
 که شما را بسبب کثرت مراد و لغت فنون فلسفه استعداد و درک این علم شریف نیست چنانچه در
 مولانا می مدوح از برکت تعلیم شیخ الاسلام این اثر بود که میگفتند علوم مقولات که در درس
 و تدیس است همه قشر است و علم تصوف مغز لیکن عقل را قوت درک آن نیست و محفل آنحضرت
 مجلس وعظ و پند بود و هیچک جلسه آنحضرت قلیل و کثیر خالی از یاد الهی جل جلاله نمی بود وقت
 شستن و برخواستن چند کلمات تسبیح و تهلیل ضرور بر زبان مبارک میرفت و در طهارت آنحضرت
 بسیار کرد و گوشش میفرمودند و از کمال حیا از نگاه مردمان علمیده شده بول میفرمودند و کلونج
 میگفتند و در آن زمان بس فرمودند و در سفر و حضر مقید اسباب نبودند میر محمد علی صاحب ایت

میکنند که حضرت شیخ الاسلام آخر سفر توسه شریفه که فرمودند قبل آن پنجاه ضعف توانائی
 بر آنحضرت مستولی بود که در بیت الخلاء رفتن و در اینجا شستن باعث اضمحلال خاطر خاطر
 میشد و از مقام خود تا بدرگاه حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره العزیز که فاصله چندان
 بسیار ندارد بر سواری میانه نیزه خاطر شریفین گران می آمد ناگاه خادم اسپ حضرت
 شیخ اکبر صلی الله تعالی علیه و آله در شهر لکنئو گذر افتاد و آنحضرت نیز در آن زمان در شهر لکنئو تشریف
 میداشتند خادم موصوف با آنحضرت پیوست شیخ الاسلام بسیار تعظیمش فرمودند چون خادم
 موصوف رخصت خواست ارشاد شد که باش من هم همراه شماره توسه شریفه خواهم بمیرم
 روزی واقع تاریخ ۲۵ ذیقعد ۱۰۲۵ هجری شیخ الاسلام بلا سامان سفر از درگاه حضرت
 شاه مینا صاحب قدس سره حسب معمول فاتحه خوانده جانب اکبری دروازه پایباده تشریف
 می بردند ناگاه زیر اکبری دروازه رحمان خان رئیس قصبه سندیله که بخدمت شیخ الاسلام
 بس عقیدت داشتند بر سواری بهلی بحضرت شیخ دوچار شدند آنحضرت از ایشان پرسیدند
 که کجا میروید عرض کردند که بوطن میروم فرمودند که من هم میروم پس ایشان شیخ الاسلام را
 بر گاوی خود سوار کنانیدند الغرض بهمان سواری تا سندیله تشریف بردند و همون روز در
 سندیله یک ماده اسپ خرید فرمودند و یک ماده اسپ چودهری اینجا بخدمت حضرت نذر
 گزاینند بروز و وی آن شیخ الاسلام مع چند خادمان که راوی نیز از آنست توسه
 شریفه روان شدند راوی بند کور میگویند که ظاهرا معلوم میشد که آن خادم شیخ اکبر بنا بر طلبت اسلام
 آمده بود و الغرض چون خدمت شیخ بمقام فرخ اباد رسیدند بوادی سید شریف من صاحب گران رسیدن شیخ اسلام
 بودند دعوت آنحضرت کردند و دو دو جفت طبوس برای هر یکی از خادمان آنحضرت میساکر کردند
 چرا که کسی بجز طبوسی که در بر بود چیزی دیگر نداشت خدمت شیخ در اینجا نیز با او خریدند و از آنجا هم
 روانه شدند و هر روز دو منزل راه ملی میکردند چرا که عید اضحی قریب بود و شیخ الاسلام اراده داشتند
 که نماز عید بدلی شریف بگزارند روزی در آشنای راه طریق دلی را که غرب جانب بود گذرشته

سمت جنوب متوجه شدند خادمان عرض کردند که حضرت این راه دلی است فرمودند شما چه دانید
 دیگر کسی را مجال انکار نبود همه با اتباع شیخ الاسلام بدان سمت متوجه شدند چون دو
 روز گذشت بر دز سیومی قریب یک قصبه رسیدند شیخ الاسلام وقت عصر را وی یعنی
 میر محمد علی صاحب را پیشتر روان فرمودند که تا فرودگاه تجوین بماند و تدبیر طعام و دیگر
 ضروریات کند میر صاحب چون در آن قصبه رسیدند مسجدی دیدند بر شاه راه در آن
 مسجد نماز گزاران در نماز ایستاده بودند که در اینجا مسافران را حکم قیام نیست میر صاحب
 موصوف مسجدی دیگر که شکسته بود و از راه جدا برای قیام تجوین نمودند و بعد تدبیر ضروریات
 دیگر باز بهمان مسجد که بر شاه راه بود آمدند با انتظار حضرت شیخ الاسلام آنحضرت هنگام
 نماز مغرب تشریف آوردند و بهمان مسجد نماز مغرب گزارده با دایمی نوافل و او را دو اذکار
 حسب معمول خود مشغول شدند تا وقت نماز عشاء رسید بعد فراغ نماز عشاء خدمت شیخ
 حال فرودگاه پرسیدند میر صاحب حقیقت حال بعرض رسانیدند الغرض خدمت
 شیخ الاسلام در آن مسجد کنته تشریف بردند و قیام نمودند در آن سفر عادت تشریف بود
 که بعد فراغ نماز تجوین روان می شدند در آن شب بوقت معمول بعد درستی سامان سفر
 چون میر صاحب برای روانگی استفسار نمودند ارشاد شد که امروز نماز صبح همین جا
 خواهم گذاشت و بعد نماز با مداد بگوشه مسجد بیاد آبی مشغول شدند و حسب حکم آنحضرت
 خادم پرده بردار مسجد بانداخت که انوقت تخلیه حضرت بود هنوز آنحضرت در تخلیه بودند
 که چند کس از سکنای آن قریه درآمدند و خواهان ملازمت شدند خادمان گفتند که این
 وقت تخلیه است بعد اشراق القبیه ملازمت ممکن است آیندگان تمینای حصول دولت
 قد مبوسمی بهمان جا نشستنند بعد چند کسان دیگر آمدند و نشستند و بهین غرض
 بسیار کسان آمدند تا آنکه تمام صحن مسجد از آیندگان پر شد بعد نماز اشراق شیخ الاسلام
 پرده برداشتند و منتظران را از مشاهده جمال با کمال که ظهور حسرت حضرت ذوا کمال

در آن بود شرف بخشیده اند اینده گان خواستگاری بیعت شدند شیخ الاسلام ایشان اول
 سلسله فرمودند در آن وقت انجمن کثرت طلبان بیعت گردید که تا زوال شیخ الاسلام
 بجز گرفتن بیعت کاری نکردند تا آنکه طعام هم نخوردند وقت ظهر میر صاحب عرض کردند که
 حضرت هنگام نماز پیشین تنگی می شود خدمت شیخ آن وقت ترک بیعت گرفتند
 فرمودند میر صاحب قدری شربت حاضر کردند شیخ الاسلام از آن نوشیدند و قدری
 قیلوله حسب معمول خود فرمودند و بعد نماز ظهر گزارند و باز از آن وقت تا عصر بیعت
 گرفتند و بعد نماز مغرب مردمان اینجا عرض کردند که حضرت زنان هم مشتاق دخول
 سلسله علیه هستند شیخ الاسلام بیعت آنها بکافی تشریف بردند و بگرفتند بیعت از زنان
 مشغول شدند بجمع زنان انجمن بود که شب از نصف تجاوز کرد و فراغ دست نداد
 میر صاحب عرض کردند که حضرت شب از نصف تجاوز کرد و چونکه تا آن زمان طالب
 بیعت بسیار باقی بودند شیخ الاسلام دو پشه خود انداخته فرمودند که کلمه طیب خوانده
 همه با دو پشه را بگیرد شما را داخل سلسله نمودم و چون بدین طور هم فراغ حاصل نشد
 بفرمودند که شما را اعتقاد صحیح است جمله شما را داخل سلسله نمودم باین طور فراغ
 حاصل کرده بفرودگاه تشریف آوردند در آن روز صد باکس شرف دخول سلسله
 یافتند شیخ الاسلام بعد نماز تجمه مصلا بردوش مبارک انداخته و لونه مسی بدست
 گرفته بخادمان فرمودند که من می روم شما بعد نماز صبح بیاید اگر این وقت همراه
 من خوابید رفت مردمان بر حال و انگلی من اطلاع یافته مانع و خارج خواهند شد
 الغرض شیخ الاسلام از اینجا روانه شدند هنگام نماز صبح مردمان حاضر شده و حال
 روانگی آنحضرت دریافت بشوق زیارت روان شدند و خادمان شیخ الاسلام
 نیز موافق ارشاد درخت سفر برداشتند راومی گوید دیدم در انتهای راه که حضرت
 بر سایه درختی نشسته اند و مردمان گرد آنحضرت مجمع کرده اند ناگاه شخصی از سکنای

ان مصیبه کاغذی بخدمت شیخ الاسلام پیش نمود و عرض کرد کہ حضرت نیز بر این
قرطاس دستخط فرمایند و آن کاغذ خلافت نامہ بود کہ بران اکثر مشائخان دستخط
کرده بودند حضرت این چنین امورات را ناپسندیده می دانستند بعد ملاحظہ خلافت
را چاک فرمودند و ارشاد کردند من چنین کس را داخل سلسلہ ہم نمی گنم ان بیچارہ
پریشان و از کردہ خود ناموس و تائب گشت چونکہ ندامت بر معصیت باعث
نزول رحمت است و اولیاد امت محمدیہ مطاہر رحمت ہستند شیخ الاسلام
عفو فرمودند و انکس تجدید بیعت کرد و خدمت شیخ از انجا براہ راست دہلی
روان شدند آن وقت خادمان دانستند کہ سعادت دخول سلسلہ علیہ
حافظیہ نصیب مردمان انجا بود موافق ارادت اللہ شیخ الاسلام راہ دہلی
گزاشتہ بدان سمت قدم رنجہ فرمودہ بودند و ہم میر صاحب نقل میکنند کہ در راہ
روزی خدمت شیخ مناخان را کہ مرید و ہمسفر آنحضرت بودند بر با خود سوار کردند
و خود پیادہ راہ طلی می فرمودند من از روای خود بر سر حضرت سایہ کردم چند کردہ
راہ حضرت پیادہ رفتند عرض کردم کہ حضرت حالا سوار شوند کہ باین ضعف
پیادہ چند کردہ راہ طلی کردہ اند حضرت بچراہم فرمودند بلایت وعدہ وصل چون شود نزد کاش
آتش شدت تیزتر گردد و القاص شیخ الاسلام اولاد دہلی شریف رونق افروز شدند
و نماز عید در انجا گزاشتند و از دہلی بہارون شریف تشریف بردند و خدمت
شیخ اکبر نیز در انجا بودند پس از ان بیعت شیخ اکبر بہ پاک پٹن رفتند و بعد فراغ از
عرس حضرت قطب الاقطاب سیدنا فرید الحق والملمتہ والدین رضی اللہ تعالی
عنه داخل توسہ شریفہ شدند میر صاحب ناقل اند کہ در توسہ شریفہ زنی بود از
مردمان شیخ الاسلام او را حاجتی پیش آمد و خدمت شیخ در ان وقت بہ ہند و نشان
بودند آن زن بخدمت شیخ اکبر حاجت خود عرض کرد شیخ اکبر چیزی با تو علیم فرمودند

که از خواندنش حاجتش روا شد باز او را حاجتی پیش آمد بخدمت شیخ اکبر حاضر شد
 و خواست که باز اجازت شود تا طریق ارشاد وی سهل آرد شیخ اکبر فرمودند که الحال
 شاه بهوری صاحب بعین جا هستند از ایشان دستوری خواه آن زن بخدمت
 شیخ الاسلام حاضر شد و حال خود و انمود انحضرت فرمودند که حضرت صاحب
 فرموده اند همین کافی است آن زن مثل سابق بخواند اثر نکند این حال را بخدمت
 شیخ اکبر عرضه داد شیخ اکبر فرمودند که از شاه بهوری صاحب اجازت گرفته بودی
 وی گفت عرض کرده بودم فرمودند که حضرت فرموده اند همین کافی است شیخ اکبر
 فرمودند که باز برو از ایشان اجازت حاصل کن تا بزبان خود نخواهند گفت
 که اجازت دادم اثر نخواهد کرد الغرض آن زن باز بخدمت شیخ الاسلام حاضر
 شده اجازت حاصل کرد انگاه مدعای او بر آمد هم در این باره مرزا صاحب
 نقل می کنند که میر عبدالمصاحب از مریدان و اهل قرابت شیخ الاسلام
 بودند خبر تشریف آوری شیخ الاسلام در توسه شریفه شنیدند از دلی تشریف
 برای حصول دولت ملازمت انحضرت سمت توسه شریفه روان شدند چون
 در آن مقام رسیدند معلوم شد که خدمت شیخ از وطن سمت حیدرآباد و کن بخت
 سفر پر بسته اند ایشان را حاجتی بود بخدمت شیخ اکبر عرض کردند حضرت شیخ اکبر
 فرمودند که الله الصمد بخوان و هم ارشاد کردند که اجازت این اسم شریف از شیخ
 خود یعنی حضرت شیخ الاسلام باید گرفت میر صاحب روایت میکنند که شیخ اکبر حضرت
 را از مریدان خود برای امامت مسجد خود برگزیده بودند امام موصوف وقت تشریف آورد
 شیخ اکبر مسجد حاضر شده سلام بآید و انمود و قیظ حکمی مانند و هر گاه که شیخ اکبر اشاره
 برای امامت می فرمودند بجزاب قدم نهاده باز سلام بآید تمام مود ساخته بنامی پرداختند
 و حالتی از این خدمت بر ایشان طاری بود که مثل مرضاضعیف ناتوان بودند و دائم در نماز و سوره

که معمول کرده بودند بزبان سورنی آریکرمی خواندند و استاد اعلم که در این چه سر بود روزی چند علما
 از مریدان شیخ اکبر با خود با کشتگو کردند که دو سوره را مخصوص کردن برای صلوة کرده است
 چنانکه این امام میکند شخصی از ان علما گفت که من از حضرت در این خصوص سوال خواهم کرد
 الغرض از روز جمعه بود چون خدمت شیخ اکبر برای نماز جمعه مسجد شریف آوردند بان امام
 همین اشاره امامت فرمودند وی بر جای خود ماند و شیخ اکبر بجانب همان علما مترقیین
 مخاطب شده فرمودند که از شما هر که عالم تقیر باشد امامت کند همان که قصد سوال کرده بود
 پیش قدمی نمود و بالای منبر رفت و بنحو اندک خطبه پرداخت میان خطبه شیخ اکبر بجانب
 وی نظر فرمودند و از مویش رفت و از منبر بر زمین افتاد از معاینه این حال بیستی بر خطبه
 حاضران تاری شد و کسی را از علما بارای امامت نماند شیخ اکبر بحضرت شیخ الاسلام
 فرمودند که شما امامت کنید حضرت بالای منبر استاده خطبه بخند و شیخ سعد قدس
 سره خواندند و اشعار منوی مولوی منوی قدس سره شتل حقائق و معارف در ان
 فرمودند و بعد خطبه طویل نماز بجهت امامت گزار وند شیخ اکبر از این کرامت دوام ظاهر
 فرمودند کی عجز عقول علمای ظاهر از حالات اولیا کرام که بلا واسطه از حضرت رسالت
 تعبد گرفته اند و بی کمال قوت باطنی و وسعت ظرف شیخ الاسلام رضی الله تعالی
 عنهما و هم میر صاحب تامل اند که در توسعه شریفه خدمت شیخ الاسلام بجا از ضد تب لزه شدید
 مبتلا شدند در عین شدت مرض بمن میفرمودند که برو و بخدمت حضرت شکر بیا دان
 و چون برای ادای پیام بخدمت شیخ اکبر می پیوستیم حضرت نیز کمال شوق خود
 بخدمت شیخ اکبر حاضر میشدند و قدس بوس می کردند و شیخ اکبر میفرمودند که الله خیر خواهد کرد
 روای موصوف میگوید که شیخ الاسلام آخر کار از شدت مرض چنان ضعیف لاغر گشتند که خداوند
 بکنار گرفته تابیت الخلامی بردند برای رفع ضرورت و خدمت شیخ نماز بر جای خود نشسته
 ادای نمودند و در ایام غلالت شیخ اکبر هر روز لبس خورده خود یک پارچه نان و قدری

متوجه برای شیخ الاسلام علمای فرمودند چون آن پس خود ورامی آوردم شیخ الاسلام کمال
 تعظیم و تکریم آنرا گرفته بر سر چشم نهاده تناول می فرمودند و بسبب ضعف در آن ایام با کل جهان
 تبرک اکتفا می نمودند الفرض شیخ الاسلام بهمان مرض وضعف مبتلا بودند که ماه شعبان پنجم رسید
 و نادت شیخ اکبر آن بود که اگر در رمضان شریف شیخ الاسلام در توبه شریف میباید آنحضرت نماز
 تراویح و ختم قرآن مجید با قدامی شیخ الاسلام ادا می نمودند چون که در آن سال خدمت شیخ طویل
 بودند خادمان پرسیدند که حضرت امسال کدام شخص قرآن شریف در تراویح خواهد خواند فرمود
 شاه هوری صاحب موجود اند آیا ایشان نخواهند خواند حاضران عرض کردند که ایشان آنگنان
 ناتوان هستند که فرض ششست میگزارند شیخ اکبر بخادمی فرمودند که برو نزد شاه هوری صاحب
 و از ایشان پرس چون پیام پیام شیخ اکبر بسمع مبارک شیخ الاسلام رسانید فرمودند که مراجع
 یارای عذر الاحالم بخدمت حضرت عرض باید کرد آئینده واپس رفت و باز آمد و گفت که حضرت
 می فرمایند اگر مرضی شناست که بخوانید الله تعالی فضل خواهد کرد شیخ الاسلام فرمودند که بهتر ختم
 بعبده بر او می فرمودند که از چند ماه بسبب علالت نوبت تلاوت قرآن مجید نرسیده شما یک بار
 پاره از قرآن شریف بخوانید تا بشنوم چرا که مرا توت دوره کزان نیت میر صاحب می گویند که
 پاره اول خوانده بودم که شیخ الاسلام بسبب ضعفی که داشتند فرمودند که قوت ساعت نهم نیت
 پس کنید وقت شب فمیده خواهد شد هنگام شب خادمان شیخ الاسلام را بکنار گرفته بسجده
 درازند به ازان شیخ اکبر شریف آوردند شیخ الاسلام بنا بر تعظیم برخواستند و بعد نماز عشاء با
 شیخ اکبر بست رکعت تراویح و یک و نیم پاره قرآن مجید بقیام برخواندند و اثرش از ضعف
 در آن وقت یافته نشد و بعد فرغ چون شیخ اکبر بحججه خود شریف بردند شیخ الاسلام راهمان
 ضعف و ناتوانی که سابق بود لاحق گشت خادمان آنحضرت را برداشته بمقام خود آوردند
 بهین طوره صیام تمام شد که بروز ضعف و ناتوانی بود و وقت عشاء صحیح و قوی می شد لیکن
 کسی را مجال آن نبود که از آنحضرت پرسد که این چه مرض است الله تعالی زانا است که در این

چهارم بود هم راوی میگوید که در ایام ملائت بوقت شدت مرض حضرت شیخ بار بار میفرمودند
که محمد اسلم آمده اند از اینجا شفقت و رافت حضرت شیخ بحضرت حافظ صاحب قبله دام برکات
ظاهر و هوید است و راوی میگوید که هنوز شیخ الاسلام را از عارضه لاحق و ضعف نجات
کلی حاصل نشده بود و که ایام عرس شریف حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب قدس سره
قرب رسید و حضرت شیخ اکبر حسب معمول اراده سفر فرمودند شیخ الاسلام نیز بخاندان ارشاد
کردند که سامان سفر همیا کنید و خود حضرت بمقام مشکو طه که از توبه شریفه بفاصله سه کرده واقع
است و در میان شیخ الاسلام در اینجا سکونت داشتند تشریف بردند که از ایشان ملاقات کنم
و رند آنها چون خبر رفتن خواهند شنید افسرده خاطر خواهند شد چون از اینجا باز آمدند توبه شریفه
بسبب کسل راه از شدت ضعف تب لاحق گردید چنانکه بیهوش شدند شیخ الاسلام همین حال
بودند که خادم شیخ اکبر پیام آورد که حضرت می فرمایند شاه هوری صاحب پیش از روانگی
من روانه شوند شیخ الاسلام عرض کنانیدند که من علیل هستم بعد از حصول صحت حاضر خواهم
شد شیخ اکبر فرمودند که اگر علیل هستند بر شتر صاحبزاده سوار شوند چون این پیام شیخ اکبر
رسید آنحضرت فرمودند که من هنوز زنده ام حضرت اگر بمرده حکم فرمایند روان شود مگر بسبب
کمال اداب سواری بر شتر صاحبزاده صاحب گواران فرمودند و سواری دیگر خود خریدند پس
شیخ اکبر بجزار مبارک حضرت خواجه نور محمد قدس سره الغریز حاضر شدند بعد فراغ عرس شریف
صاحبزاده عالم و عالیمان مخدوم و مخدوم زاده جهان و جهانیان حضرت کالے میان خان
صاحب بنیره قطب الاقطاب سیدنا و مولانا فخر الملة الدین رضی الله تعالی عنهما را که بنا
استر شاد و استفاضه بخدمت شیخ اکبر پیوسته نعمتها سے فرادان حاصل فرموده بودند حضرت
شیخ اکبر سمت دہلی شریف رخصت فرمودند و شیخ الاسلام ارشاد کردند که شما همیاسے
صاحبزاده صاحب تادہلی بر دید راوی تا نقل اند که وقت رخصت کیفیت غریب بود که گفت
راست نمی آید خلاصه آنکه چون وقت روانگی صاحبزاده صاحب و حضرت شیخ الاسلام

در رسیدن مردان بر سر راه دور ویه استاده بودند لبوق نظاره بقول حضرت خسرو
علیه الرحمه بیت سلطان خوبان میروند هر سه مجوم عاشقان + چابک سواران کپرت میکین
که ابا یک طرف + ناگاه حضرت شیخ اکبر نیز برای رخصت صاحبزاده صاحب تشریف آوردند
احمد قوال در آنوقت این دو بیت که حسب حال بود بنغمه بسراید و هو ندامت سخن از بهر
گوینده نواز + نیست این فال نکوبنده نواز + من همان بنده که بودم هستم + مگر آن فضل
تو گوینده نواز + بجز دساع این بتین حاضر از حالتی پیدا آمد که از نهاد هر یک شورا
و فغان برخواست در آن حالت شیخ الاسلام نیز گریه کنان سر بر قدم شریف شیخ اکبر نهاد
و حضرت شیخ اکبر نیز حالتی بود که از حاضران چند بار کمال شوق فرمودند که شاه آه
کجاست و هر بار عرض کرده شد که اینک بر قدم مبارک سر نهاده اند لیکن بسبب غلبه حال
شیخ اکبر التفات بر آن نشد آفرید استند و سر مبارک شیخ الاسلام را بر قدم خود دیده بدست مبارک
خود برداشته معانقه فرمودند و رخصت کردند هر دو بزرگان سمت هندوستان روان شدند و تا ختم
منزل که نسبت و پنج گروه بود گریه بر همه با غالب ماند را وی میگویند که از دیدن این حال
همان وقت بدلم این خیال درآمد که عجب نیست که بعد ازین باهد گریه بزرگان درین حالت
جهانی نشود و همچنان شد و هم را وی موصوف روایت می کنند که وقت واپسی از توبه نیز
روزی شیخ الاسلام بمقامی فرودکش شدند چند زنان از سکنای آن قریه حاضر آمدند و عرض
کردند که بروقت تشریف بری حضرت مایان بشرف دست گرفتنی حضرت مشرف شدیم لاکن
نوبت استفسار او را دینامد که حضرت تشریف بردند روزی حضرت در رویا مایان از چند اوراد تعلیم
فرمودند آنرا می خوانیم و آن او را در پیمان نمودند ارشاد شد که همین او را بخوانید را وی میگویند
که آن زمان همان او را که شیخ الاسلام بمیدان تعلیم میفرمایند بیان کرده بودند و شیخ الاسلام
اوب و ادب کننده را بسیار دوست میداشتند گاهی آنحضرت اندران فرار او لیا کبار هم
نمی رفتند آستانه بوسی نموده متصل فرار جانب قبله استاده فاتحه میخوانند نیز محمد علی هاشم اند

نور تمام عمر کبار و دیدم شیخ الاسلام را که زود بچینه اندرون فرار پرانوار سیدنا فرید المله والدین
 قدس سره الغر نیز حاضر شده فاتحه خواندند بظواهر عرض از این دخول بدر بچینه خواهد بود و در
 اعلم بحقیقه ورنه عادت شریف اینچنین نبود روزی مولوی داد بخش بحضور شیخ الاسلام
 رحمة تبار سلطان المشایخ سیدنا نظام المله والدین محمد محبوب الهی درآمدند آنحضرت بکمال تعجب
 ارشاد کردند که مولوی داد بخش چه سان بی تکلف اندرون فرار حضرت محبوب ساله
 در می آید حضرت حافظ صاحب قبله دام برکات تم روایت می کنند که در حیدرآباد دکن روزی
 شخصی هندو مذہب بجز حضرت شاه یوسف صاحب درآمد و از دور پاپوش از پا کشید و حالاً
 دیگر مردمان در اینجا تعلیم می آمدند خدمت شیخ فرمودند که بنیادین هندو را که ادب اولیا
 چه سان می کنند همین ادب حق تعالی و خاصان حق را پسندیده و مقبول است و از اکثر
 نقات بسع رسیده که روزی بجز حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره طوافی که با امیر
 از امر می کحضو تعلق پیدا داشت بر مخالفه سوار بے محابہ درآمد نظر حضرت شیخ الاسلام بر او افتاد
 بنصب درآمد و فرمودند بخادمان که کسی نیست که این فاحشه را بزند و بدر کند مردمان باو گفتند
 که از مخالفه بدر آخیرت بهمین است ورنه ذلیل دخوار خواهی شد او را همیت شیخ الاسلام در گرفت
 و از آن بی ادبی باز آمد روزی شیخ الاسلام بجز قطب الاقطاب سیدنا خواجہ قطب المله والدین
 بختیار قدس سره الغر نیز حاضر شدند دیدند که قریب فرار شریف بر باهما قناعتها استاده است و طناب
 آنها جانب فرار مبارک است پرسیدند که این قناعتها از کجاست گفتند که برای محلات شاه دہلی است
 شیخ الاسلام بر آنشفتند و فرمودند که این طناب ہارا قطع کنید کہ قناعتها بر افتد این کمان بجز ادبی
 است و نظر بر آن فرمودند کہ معالہ بادشاہ است مردمان بکلم حضرت طنابا برابریدند و قناعتها
 بر افتاد کسی از ہمیت و جلالت شیخ الاسلام دم نزد این جا است ہمیت ہمیت حق است
 این از خلق نیست ہمیت این مرد صاحب دل حق نیست ہم در این خصوص روایت است
 کہ در توبہ شریف روزی شیخ الاسلام درس شنوی شریف میفرمودند و قریب آن غسلخانہ بنزد

نجفگان بیان دادند ناگاه صاحبزاده خرد حضرت شیخ اکبر یعنی میان خیر محمد صاحب که صغیر بود
 برای گرفتن کنجشکان در آنجا تشریف آوردند و نگار با که از قسم دامست در آنجا نهادند و خود بمقام
 نشست گاه آنحضرت بنا بر اخفا تشریف آوردند شیخ الاسلام بنا بر تعظیم برخواستند صاحبزاده با
 بدست تشریف بردند و باز آمدند و بهین خطبات چنانکه عادت اطفال است صاحبزاده صاحب
 آمد و رفت فرمودند و شیخ الاسلام هر بار قیام میکردند خواننده عرض کرد که حضرت صاحبزاده صاحب
 خرد سال هشتاد بار تشریف خواهند کرد اگر حضرت هر بار قیام خواهند کرد و بر سر ثنوی حضرت
 حج خواهد شد شیخ الاسلام فرمودند که اگر صاحبزاده هزار بار خواهند آمد و هر بار قیام خواهند نمود
 تا هم حق تعظیم او را خواهم کرد و نیز آداب آنحضرت میر صاحب نقل میکنند که خدمت شیخ هرگاه
 که بخدمت شیخ اکبر حاضری شدند بکمال ادب در پایین محفل شریف بگوشه می نشستند و هر کس
 میگفتند که یکبار بر پیش اکبر شریفی سوار شدند و بر کنار شتی که جا بلند باشد نشستند و من زبان جانستم حضرت شیخ
 چون آن شتی سوار شدند جانب همان راه در زیر شتی نشستند و خاتم کزاز با لایزیم شیخ الاسلام مانع آمدند
 فرمودند که همان جا نشسته باین زمین جانفت و بنویس بود که تا پیش شیخ اکبر تعظیم آنحضرت نه نمایند او گوید که ناچار
 بنحو آلا فوق الادب سه مادم و هم بر کنار آنجا بلند نشسته بود پا خود زیر شتی کرده و پای او بار
 باری جنید و تا سراسر قدس شیخ الاسلام میر سید چنانکه سر شریف ازان گزندی می کشید من با
 گفتم که پای خود بالا کن حضرت فرمودند که هیچک ملوک که برای من بهین فخرست سبحان الله
 اینست شان تواضع و آداب اهل حق و میر محمد علی صاحب نقل میکنند که در ایام قیام تو سه
 شریفی روزی کسی بخدمت شیخ اکبر عرض کرد که حضرت شاه هوری صاحب اشرفیها برای آداب
 قرصه کسی جمع کرده اند و برای ادائیگی آن قصد هندوستان میدارند چون این خبر بسمع آنحضرت
 رسید پس اندو بگین شدند چنانکه نزار را میگیرستند و میفرمودند که من سگ هستم چو از من سخن بگو
 حضرت کردند و بهین اندوه و ملال برخاستند و مصلی بردوش مبارک انگنده و مطهره در دست
 بدست گرفته بجانبی روان شدند و من و منانخان همبای حضرت رفتیم با نهای راه بایان

فرمودند که عقب مرا بگذارید و نزدشان بروید که زان ایشان هفتصد تن پیام بودم پیام شماست
 الغرض مجبورانه واپس آمدم و گریان و نالان بخدمت شیخ اکبر رسیدیم و بر قدم مبارک آن حضرت
 سر نهادیم فرمودند چه حال است صورت واقعه و انمودیم بخدمت خود فرمودند که بر در شاه هورستان
 را بسیار بگو که مراد گرفته گویند یقین و اعتبار نیست الغرض چون پیام شیخ اکبر رسید خدمت شیخ
 باقر آمدند بظاهری و به طلال حضرت چنان معلوم می شود که نزد ارباب طریقه بجنهور شیخ خود قصد
 کردن با مرگ و تبریاش تا هم ادبی است صرح کفر است در این مذهب خود بینی و خود را می بود گویند
 همین اظهار کرده بود که شاه هورسی صاحب قصبه هندوستان دارند لهذا خاطر خاطر خرن در
 طلال روداد و اسد اعلم بالصواب و هم شیخ الاسلام تعظیم آثار اولیا و الصدیقین بسیار می فرمودند
 عادت شریف بود که بقایات سکونت عبادت اولیا و الصفا می خواندند چنانچه هرگاه مزار خود شیخ سعدی
 خیر آبادی قدس سره می آمدند بجزیره محمد شیخ صغری صاحب در اینجا است هم فاتحه می خواندند شیخ
 انجمین پسر منشی امیر احمد مرحوم نقل میکنند که در وطن ما یعنی قصبه گوپامو مقامی بود که
 آزادالان بی بی می گفتند اکثر زمان انقصبه در تقاریر گاه گاه در اینجا می بردند و فاتحه می کردند
 لیکن کسی از حقیقت حال آنجا آگهی نداشت یک مرتبه شیخ الاسلام در قصبه مذکور قدم نهاده
 فرمودند روزی از منشی صاحب موصوف مرحوم فرمودند بایکدی که درین قصبه چه حضرت مخدوم
 نصیر الدین چرخ دلی است قدس سره الغریر در اینجا حاضر شده فاتحه بخوانند منشی صاحب بسیار
 حضرت شیخ روان شدند شیخ الاسلام در اینجا می موصوف حاضر شدند و فاتحه خواندند
 و آن مکان شریف شکسته بود چندی در آن قصبه قیام فرموده بدست خویش آن مکان
 متبرکه را تعمیر فرمودند و هم در این باره حضرت حافظ صاحب قبله دام برکات تم نقل میفرمایند که
 روزی در حیدرآباد دکن شیخ الاسلام بجزیره حضرت شاه یوسف صاحب تشریف فرمایند
 صاحب اطوار الفی از ملازمان دالی ملک رخص میکرد و همراه آن جماعتی از فوج سرکاری
 بود و کو تو ال شهر دیگر مشائخان نیز حاضر بودند شیخ الاسلام از کو تو ال فرمودند که این

بی ادبی است که طوائف در هزار بزرگے رقص میکنند اور از این فعل منکر بازدارا عرض کرد
 بہترست الاسباب ملازمت والی ملک نتوانست کہ آن طوائف را از رقص بازدارد
 آخر کار حضرت خود برخواستند و فرمودند کہ من خود این فاحشہ را از اینجا بدر می کنم از ادراک
 این حال آن طوائف را آنچنان ہیبت در گرفت کہ رقص را موقوف کرد حضرت در محفل
 تشریف آوردند و بہ مشائخان فرمودند کہ این مولیٰ ریش ہای شما نیست تا رہای زنا باز
 است بر ہزار اولیاء الدین چنین فسق و بدعت میشود و شما می بینید و همچنین دیگر کلمات ارشاد کردند
 سرفرد کردند و کسی از شیخان و ملازمان دم نزد و میر محمد علی صاحب نقل سے کنند روزی شیخ
 الاسلام بقام لاہر پور پیر شاہ عبدالرحمن جان باز قدس سرہ حاضر شدند دیدند کہ در قرب ہزار
 غلیظ اسپ افتادہ است پس برآشتند و از حاجی میان صاحب پیر زادہ آسجا فرمودند کہ شما سید
 مزاج اولیاء اللہ بعد انتقال نازک تر شوید ایشان عرض کردند کہ حضرت من انتظام این امر
 کردن نمی توانم چرا کہ از این راہ مولوی فضل سے آیند ایشان نخواہند گذاشت کہ من این
 راہ را مسدود کنم پس خدمت شیخ خود در اینجا قیام فرمودند و آن راہ را مسدود کنانیدند و نیز راہ
 موصوف روایت می کنند کہ در توسہ شریفیہ جگہ میدان حضرت شیخ اکبر اداب شیخ الاسلام بسیار
 و کسی را در بر و آنحضرت مجال دم زدن نبود شخصی از مریدان شیخ اکبر صاحب حال بود چون
 بجلوس حضرت شیخ اکبر حاضر میشد بے خودانہ می تمپید روزی در آنحالت چون وی در اقاد پایش
 جانب شیخ اکبر گردید شیخ الاسلام بمشاہدہ این حال پس برآشتند و بانصاحب حال فرمودند
 کہ این چہ حرکت بے ادبانہ است اگر طاقت ضبط نداری چرا بخدمت شیخ حاضر میشوی کہ چنین
 بے ادبی سزمی زند و در توسہ شریفیہ اگر کسی بران مان کہ از لنگر خانہ شیخ اکبر عطا میشد اکتفا میکرد
 و خود تدبیر دیگر طعام علیحدہ می نمود از او ناراض سے شدند کہ این فعل خلاف ادب است و وقت
 تلاوت قرآن مجید و دلائل الخیرات کسی مخاطب نمی شدند و نہ تعظیم کسی میکردند و میر محمد علی
 کہ ہر گاہ کہ حضرت دلائل الخیرات میخواندند آثار فرحت و انبساط بر چہرہ آن فرود می شد و اکثر

سرت رنگ رخساره مبارک سرخ میشد و بسم هم فرمودند آنچه آنکه دندان مبارک دیده میشود آن
 حضرت ارکان صلوة بآن حسن طریق ادا میکردند که ناظران را از معائنه آن لطفی حاصل میشد
 و می دانستند که این ست نماز چنانچه از اکثر کسان متواتر بسمع رسیده که میگویند ندیدیم کسی را
 که نماز گزارد بآن حسن اخلاص که شیخ الاسلام میگزارد و جناب حافظ صاحب قبله میفرمایند
 که اکثر کسان طریق نماز حضرت دیده معتقد میشدند و حافظ عبدالعزیز در کتاب خود نوشته اند
 که در نماز همراه شیخ الاسلام عجب کثرتی حاصل میشد و شیخ الاسلام چون آواز اذان می شنیدند اگر
 عطییده می بودند بر می خواستند و اگر در راه می رفتند می استاذند و اگر کلام میکردند ترک نمی نمودند
 و آنحضرت را بطاعت کمال رغبت بود اکثر با سماع سماع مشغول می بودند وقت غلبه کیفیت
 حالیه پهره انور سرخ می شد و موئی لیمه مبارک راست می گشت و آب از دیده بر می آمد لیکن
 حرکتی و جنبشی نمی فرمودند و بخدا مان هم تاکید ضبط میکردند چنانچه روزی بپیر محمد علی فرمودند
 که وقت سماع چون قوت ضبط نماند بخواندن قرآن مجید پردازد و اگر باین طریق هم تسکین
 نشود باید که از محفل بر رود و محمد عظیم صاحب که از عاشقان آنحضرت بودند ایشان را در علاج
 کیفیت و حالتی پیش می آمد که در صورت وجدیه بر می خواستند و می پدیدند روزی شیخ الاسلام
 نسبت شان فرمودند که این فعل عظیم خان در اخوش نمی آید الا از سفیدی ریش شان شرم
 می آید که در بر نمی کنم روزی مولوی الهی بخش مرحوم که از مریدان آنحضرت بودند بر گاه مخدوم
 شاه مینا صاحب قدس سره متوجه شدند و نعره باز زدند و آنحضرت در مسجد بودند فرمودند کیت که
 نعره های بی ادبانه نهند حاضران عرض کردند که مولوی الهی بخش در وجد هستند و نعره میزنند شیخ الاسلام
 از استماع این امر برآشفقتند بعد فرغ حال مردمان حال ناراضی حضرت شیخ بسبع مولود بیضا
 رسانیدند مولوی صاحب مرحوم وقت شب عرض کردند که یا حضرت شنیده ام که مولا نا فخر صاحب
 رضی الله تعالی عنه تغظیم حالی بسیار میفرمودند تا اگر چه صبح هم نمی بود فرمودند بلای باز مولود بیضا
 گفتند که حضرت حال دروغ هم می شود فرمودند بلای چنانکه حال شماس است و بعد فرمودند که

امیر خسرو رحمة اللہ علیہ سی سال بود که از وضو عشا نماز صبح ادا میکرد و ند روزی در محبت سماع
 رو بر و حضرت سلطان المشایخ دست افشانی نمودند حضرت محبوب ارشاد کردند که خسرو بمنون
 بوی دنیا از شمار فتنه دست از کمی افشانی جایگزین مریدها بنحو خسرو باشد و شیخ چون محبوب الهی بنیت
 حال این باشد پس میان ما و شما کیفیت حال چه خواهد بود روزی در خیر آباد تقرب کدغی
 شخصی از مریدان آنحضرت بود و بزرگان او نیز داخل سلسله علیه حافظیه بودند و در نوشت
 شیخ الاسلام را بتقرب مانجه طلب نمود حضرت بسبب کمال محبت عنایت که نسبت او بود
 بخانه او روان شدند شخصی از خادمان عرض نمود که حضرت در اینجا امروز رنگ پاشی
 خواهد شد فرمودند باید دید که الله تعالی جل جلاله چه رنگ می کند الفرض خدمت شیخ در آن
 محفل رونق افروز شدند تقوالان حسب معمول بنیاد افتخار در آنوقت بسماع کیفیت پیدا
 شد که کسی را خیال امری از امورات رسیده باقی نمانده بظاهر عرض شیخ الاسلام از حضرت
 این تقرب همین بود که باین حیل مردمان از رسوم و اعیان بازماندند و دائم در محفل شریف اثر
 سماع همچنان پیدای شد و هنوز آن اثر در محافل سماع که باستانه ملک شایانه آنحضرت
 می شود باقی است و شیخ الاسلام از مجالست امر اکمل متفر بود و نگاگر امیری نمود حاضر می شد
 بقصد ضای خلق که سنت نبوی است صلی الله علیه و سلم ملاقات می کرده اند لیکن بقدر او امر اہم
 در ملاقات و ہم در معاملات فرق نمیکردند و اگر امیری از امر از خدمت شیخ بزرگ کسی فرخواست
 ملازمت میکرد منع میفرمودند چنانچه روایت است که ابو ظفر بنیاد در شاه انا ما بعد برهانه چند بار
 بخدمت شریف درخواست حضوری نمودند که کمال شوق و تمنای زیارت دارم حضرت
 بجوابش فرمودند که حاجت ملاقات نیست ماندن شوق بدل بهتر است تا آنکه پادشاه
 موصوف بخدمت صاحبزاده عالم و عالیمان حضرت کاسے میان صاحب در این
 خصوص طالب سعی شدند صاحبزاده صاحب متظروقت بودند روزی در زمانه محرس
 شریف حضرت قطب الاقطاب پید ناخواجہ قطب الدین نختار رضی الله تعالی عنہ

شیخ الاسلام بجد و ان استانه رومی افزا بودند صاحب جزاده صاحب ارشاد کردند که حافظ
صاحب بنا بر ضرورتی می رود تا حاضر نشوم حضرت بهین جا تشریف دارند الغرض حضرت
صاحب جزاده صاحب قبله بشاه دہلی خبر دادند که ملا بر خیزید و بیعت من بآئید که حافظ صاحب
در مسجد شریف تشریف می دارند تا ملاقات کنانیده و ہم شاه مدوح ہمای حضرت
صاحب جزاده صاحب قبله بقصد حضور می روان شد غلط از حاضران برخواست کہ پادشاہ
سمت مسجد تشریف می برند چون این صدا بسمع مبارک شیخ الاسلام رسید برخواستند و
بالائی دیواری بسته بیرون رفتند چون صاحب مسجد تشریف آوردند حضرت
را نیافتند از حاضران پرسیدند حاضران کیفیت واقعه وانمودند و در زمانیکہ شیخ الاسلام
در بلده حیدرآباد دکن جلوہ فرما بودند می الدولہ یعنی احمد یار خان مرحوم کہ مرید حضرت بنی
روزی بعرض رسانیدند کہ حضرت والی ملک راتنامی ملازمت بسیارست حضرت جویش
نمادند باز روزی عرض نمودند کہ حضرت رئیس راشوق ملازمت بسیارست فرمودند کہ
شما و ایشان ہر دو کاذب ہستید اگر اورا اشتیاق ملاقات بودی چرا نزد من نیامدی
ضرورت اجازت چہ بود بردن ابواب و حجاب نیستند در وایت است کہ تراب بہاول خان
رئیس بہاول پور کہ از مریدان شیخ اکبر بود خواہان حضور می حضرت شیخ الاسلام بود و حضور
میسر نمی شد روزی خان موصوف بخدمت فیض درجت حضرت شیخ اکبر عرض نمود کہ مرا
تنامی زیارت شاہ ہوری صاحب بسیارست شیخ اکبر چون وقت شیخ الاسلام را طلب
فرمودند حضرت چون بصحبت تشریف رسیدند بعد عرض سلام بردند شیخ اکبر متصل
زانو مبارک جانب خان موصوف پشت کردہ کہ او ہم رو بہ شیخ اکبر بفاصلہ شستہ نشسته بود
مالا نگہ عادت تشریف این بود کہ ہمیشہ چون بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند بر کنار محل سجای
خالی می نشستند الغرض بعد چند ساعت شیخ الاسلام از حضرت شیخ اکبر خست حاصل
کرده ببقام خود باز آمدند شیخ اکبر خان موصوف فرمودند کہ شاہ ہوری صاحب را دیدی

عرض کرد بوجه حضرت دیدم و در صحبت شریف بجز ذکر خدا و رسول و اولیای الله و مسائل
 شریعت و احکام طریقت ذکر سے نمی شد روزی در حیدرآباد بعضی بوجوه رسانیدند
 که حضرت شنیده ام که مولوی فضل حق صاحب خیرآبادی در رد احوال باطله
 مولوی اسماعیل تصانیف کرده اند و در آن تریه عقائد فرقه ضالک نجدیه بخوبی نموده اند
 از مولوی صاحب موصوف آنرا اطلب فرمایند حضرت بخواهش فرمودند این بیت
 ماقصه سکندر و در آن خوانده ایم با از با بجز حکایت مهر و وفا پرسید و صاحبزادگان
 که از آستانه های پیران عظام می آمدند شیخ الاسلام تنظیم ایشان بسیاری فرمودند
 اگر چه اکثر از آن با داخل سلسله علیه حضرت هم بودند و خدمت آنها هم از دست و پای
 بسیارک خود و هم از امداد خرج می کردند بلکه کسی از اهل حاجت از آستانه عالی محروم
 نمی گشت و در فواج اعراض بزرگان دین کمال اهتمام می فرمودند و طعام و شیر
 و غیره که برای فاتحه بزرگان می بود در آن کوشش می فرمودند که لطیف باشد
 چنانچه بزی بودنتی که حضرت اورا پرورده بودند کمال حسین و خوشنما و فریه بروز
 فاتحه سیدنا و مولانا امیرالمومنین علی مرتضی علیه السلام فرمودند که همان بزرگاف
 نموده طعام برای فاتحه میبایسازند کسی عرض نمود که حضرت این جانور بس حسین و
 خوشنماست اگر ارشاد شود جانوری دیگر ذبح کرده شود حضرت بخواهش فرمودند که
 صاحب فاتحه بسیار حسن و اجل است برای فاتحه آنفواج باب ولایت نیز شی اسمن
 باید و خدمت شیخ از حق کمال متفر بودند چنانچه روزی چیزی برایشان بزرگ از بزرگان
 دین می بختند میرا محمد علی صاحب قصد شرکت کار نمودند فرمودند که شامحه می کشیدند
 ازین بازدارید می فرمودند که کشیدن حقه مکروه است الا بدین وجه زیاده تر حاجت
 می کنم که چیزی که طبیعت بان عادی میشود وقت ضعف خواش آن زیاده تر
 غلبه می کند پس وقت مرگ که ضعف و ناتوانی غالب می شود در آنوقت اگر طبیعت

سب عادت بجانب شسته مکرره هم رغبت کرد خوب میست و خدمت شیخ
 از عملیات متنفر بودند و دیگر انرا نیز از ان مخالفت می فرمودند و از اوضاع
 کفار و تعلق آنها بر نوع که باشد کمال متنفر بودند چنانچه از پوشیدن بوٹ که وضع
 نصار است بسیار ناخوش می شدند روزی شخصی خطایر محمد حسین خان
 که از سرکار شاه اوده لقب کلکری گرفته بود نزد شیخ الاسلام در آورد و گفت که این تحریر محمد سین خان
 کلکری است با وجودیکه خدمت شیخ پاسبان خاطر خان صاحب موصوف بسبب انتساب اولادیت
 حضرت واجب بود و وحشتی رضی الله تعالی عنه بسیار طوطا داشتند از استماع لفظ انگریزی
 برآشفند و فرمودند که من خط چنین کسان نمی بینم که لفظ انگریزی شامل اسم خود می کنند
 و چون عم راقم و اجد علیخان صاحب مرحوم کو طمی تیار کردند حضرت شیخ الاسلام را تبرکادار گشتند
 آوردند حضرت بعد معاشنه امکان فرمودند که اجد علیخان مکان خوش بنا کرده اند الامرا
 پسند نام درهای ان بوضع درهای انگریزیست و بر حقوق خلق الله حضرت را چنان نظر بود که اگر کسی در
 سفر تمام راه بر سبب غیره سوا می شدند ناراض می شدند و فرمودند که قدر پیاده هم باید زنا با نوز سبب این باشد

باب چهارم در اقوال شریف و اوراد ارشادی

نشی امیر احمد را دیت می کنند که روزی در باب قلت نوزم پرسیده شد که بچه طور حاصل شود
 فرمودند که از قلت خوردن طعام و نوشیدن آب و استعمال قهوه و ادراک و قدسیاه
 بوقت شب و ذکر حدادی در این باب بسیار مفیدست پرسیده شد که در صورت قلت غذا
 از فرط ضعف دوران سر می شود و در نشست و برخاست و غیره تکلیف میرود فرمودند که
 اگر تاب اشتها نیست غذا آنقدر باید خورد که نگرانی پیدا کند در شکم و نه ضعف در اعضا و بدن
 و در باره تصور برین شیخ ارشاد شد که تصور شیخ در هر وقت می باید خصوصاً وقت ذکر و مراقبه
 بر ضرورت چه بود ان تصور شیخ ذکر و تامل فایده نمی بخشد الا در نماز عمداً تصور شیخ نباید کرد
 و اگر برین شیخ نمایان شود مضائقه نیست شخصی در باره آداب زیارت تصور بزرگان زمین

پرسید فرمودند که اگر اهل قبر از پیران طریقت زائر است یا آنکه در اسل پیران خود می دانند
 بوسه و در مضائقه ندارد و اگر زائر خود از اهل دل است و جنگام زیارت عالنی وی را پیش
 پس بقتضای حالت آنچه خواهد کرد در او خواهد بود و اگر نه فاتحه خواند و بس در باره سبب
 فاتحه عرس فرمودند که در تفسیفات سید الطائفه حضرت خواجه جنید بغدادی قدس سره
 نوشته دیده ام که یوم انتقال اولیا و استرگوم راحت و مسرت ایشان می باشد الموت
 یوصل الحسب الی المحبوب پس برود عرس توجه ارواح ایشان نسبت دیگر ایام نماید
 نرمی بود و بدین سبب فاتحه اولیا استرگوم عرس مقرر کرده اند و باره غلطان بر قبور از ائمتین و در زمان
 بزرگان دین چیراغان کردن استفسار رفت فرمودند که در حدیث طیبه دیده ام که برودنه مقدسه
 نبوی صلی الله علیه و سلم هر روز چیراغان می افروزند و بر مزارات صحابه و ائمه استخوان
 استخوان عظیم جمیعین غلطان می اندازند ماضی گفت که در حدیث شریف مانعت افروختن
 چیراغان بر قبور آمده است فرمودند بلی چونکه رسم کفار بود که بر قبور بزرگان خود چیراغان
 می نهادند لهذا بسبب مشابهت فعل شان حضرت رسالت منع فرمودند پس از حدیث شریف
 مانعت نهادن چیراغان بر قبور ثابت می شود و در حوالی قبور که فعل اولیا و الله است شخصی
 در سلسله جبر و اختیار پرسید فرمودند که تیز این مسئله اهل بصیرت و ارباب کمال راست لیکن آنرا
 که خبر شد خبرش باز نیامد بهر که از آن آگاه شد صم و بکم کردید شخصی همین این شعر شنوی شنید
 پرسید مقصد هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بار بار دیده ام فرمودند که بار بار دیده
 عبارت است از تغییر حالات و تجلیات عارف از حالی بجای دیگر آن بطرز نو که کسی را
 یاد دیگری مناسبتی نمی باشد و مقصد هفتاد قالب عبارت است از کثرت تعینات در عصر این کلمات
 خادمی شکایت قرضداری کرد فرمودند که توکل بر رزاق مطلق باید کرد و هر لسان نباید بود و در تعقیبات
 و توکل اعلی است و هم در این باب روایت فرمودند که نباشی بسلسله بیعت حضرت باینکه بسطاقوت بر سر
 در آمد و نائب شد حضرت باینکه فرمودند که تو درین بیت چند در گذار کنی زنده نگشت کنی زنده نگردد گذار

چه حال دیدی گفت ردی همه با از قبله برگشته دیدم مگر یک مرد را که رویش سمت قبله بود
فرمودند که آنکس را نظر بر زانی رزاق مطلق بود دیگران پابند اسباب بعد این روایت
فرمودند که قرض هرگز نباید گرفت اگر برای نان خورش نمک میسر نشود بے نمک باید خورد
و قرض نباید کرد زیرا که در عهد حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم جنازه شخصی
برای نماز بحضور آوردند آنحضرت با صحابه کرام ارشاد کردند که شما نماز بنماز بگیراید من نخواهم
گزارد که او مقروض است و هم در این باب فرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند
که شیخ الاسلام در گل برگ شریف بتقریب عرس حضرت خواجہ بنده نواز قدس سره تشریف فرزند
و ششش بوم در اینجا قیام و زیدند اخراجات لکن ذمه من بود من از اقبال پروزا اول
نرخ غله طی کرده هر روز غله من آوردم هر روز و لکنه براس حساب فمی نزدش فرستم
خدمت شیخ فرمودند که وزا صاحب کجا هستند خادمان عرض نمودند که براس حساب
و کتاب بدو کان رستارفته اند چون حاضر خدمت شریف شدم فرمودند بچه کار رفته
بودی عرض کردم برای حساب غله که ذمه من بود فرمودند چرا هر روز نقد نمی گیرند
و قرض می کنی عرض کردم اول روز نرخ غله طی کرده روپیه نزدش نهادم هر روز
انچه ضرورت بود بدیعه آدم می طلبیدم و بعد مغرب خود رفته حسابش می کردم فرمودند
که قرض یک یوم هم نارواست روزی در باره تاثیر اذکار و اشغال فرمودند که در زمانه
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم صرف در نماز تجلیات فراوان و رکاشفات نمایان
می شد بعد از زمانه تبع تابعین و اولیا امتا فرین امتیاج یادکار و اشغال افتاد و الحال در
این زمان اشغال و اذکار در کتب اسلاف بسیار مندرج است اما نفع نمی بخشند
روزی خادمی عرض داد که وقت سماعت ذکر قلب تصوف قلب نیز باید کرد یا نه فرمودند
که ضرورت ندارد و آنرا که شاکل قلب میگوید قلب نیست بلکه فرع آن است و قلب چیز
دیگر است که آنرا این مضمعه ربی بسیار است باز عرض کرد که در ذکر دل صیغه نشیند

ایند انترک کردم فرمودند که دل چسبے شود یا نه ذکر کردن ضرور باید روزی شصت مرتبه
 کرد که ارواح را با قبور مناسبتی می باشد یا نه فرمودند بلی می باشد و روح را بسیار
 قوت و وسعت حاصل می گردد که جمله حال آن گرفت مردمان و غیره معاینه میکند
 شخصی پرسید که در فتوای قتل منصور علاج علما عند الله ما خود خواند شد یا نه فرمودند
 که حال علما اظہار در باب علما باطن همچو طفلان نابالغ است که محض نادانسته اند
 اگر در حالت بے علمی از اصل حقیقت بے نیت بجا آورے حکم شریعت قتل منصور
 کردند ما خود نیستند سائل باز پرسید که حضرت جنید بغدادی سے قدس سرہ چہ فتوے
 قتل منصور نوشتند فرمودند که اول از علما اظہار بدون تحریر فتوای نجات ندیدند
 دوم منصور خود از آن حضرت مہر شد بر تحریر فتوے قتل خود سوم حکمت در تحریر فتوے
 اظہار صداقت منصور بود بمقابلہ دعوی علما اظہار خادمی عرض کرد کہ عقیدہ مسلک
 وحدت وجود یقین کامل بر احوال طائفہ صوفیہ بلاشود و تمجید ہم مفید معاملات اہل
 بود یا نه فرمودند کہ البتہ مقلد عن الیقین از دیگر دنیا داران شکرین ضعیف الاعتقاد
 بشرت خادمی پرسید کہ ذکر و فکر چیست فرمودند ذکر و فکر ہر دو متحد المانع ہستند
 یعنی مشغول بیاد حق بودن اما علما معنی ذکر ذکر لسانی و معنی فکر ذکر قلبی قرار داده اند
 و بقول صوفیہ ذکر لسانی دیگر نیست چرا کہ ذکر را ہم تعلق از قلب است و ہم فکر را
 پس نشاء و مبداء و احد گردید روزے در بارہ نماز جمعہ ارشاد شد کہ چون شرط نماز
 جمعہ تمامہ و بالاستیعاب یافتہ نیست و لهذا فرض ظہر ہم خواندن بہتر است و ہم دین
 باب مرزا سردار بیگ صاحب روایت می کنند کہ ملک اعظم صاحب از شیخ الاسلام
 پرسیدند کہ بسبب فوت شدن شرط جمعہ فرض ظہر باید خواند فرمودند کہ خواندن نماز
 ظہر جمعہ از زمانہ حضرت محبوب الہی تا این زمان جاریست روزے در بارہ
 دیدن مرشد عالم رویا ارشاد شد کہ شیطان را در ہر خواب مدخلی است مگر اگر شد

کامل است البته شیطان را در آن مدخلی نمی باشد و هم درین باب مرزا صاحب روایت
 می کنند که شخصی بر سید از خدمت شیخ الاسلام در مقدمه رو یا فرمودند که شیطان را
 بر صورت شریف حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم مدخلی نیست هر که آن حضرت را
 دید حق دید و هم بر صورت شیخ کامل شیطان را مدخلی نیست روزی خادمی عرض کرد
 که بر اے سماعت ذکر قلب که ارشاد شده بود مرا از بند کردن چشمان و مشتقی
 می شود در پیشه نمی گردد فرمودند نباید کرد و بجایش شغل دیگر فرمودند و آن اینکه بد
 نماز شب زیر آسمان رو بقبله استاده سرسوسه آسمان کرده بگوید آنت فوقی و تا
 عرش خیال کند و بعد روطرف زمین کرده بگوید آنت تحتی و تا تحت الشری خیال
 نماید و علی نذار و جانب مقابل کرده بگوید آنت امانی و رو بجانب پشت کرده
 آنت قفائی گوید و رو جانب راست کرده آنت یمنین و جانب چپ کرده آنت
 شمائی گوید و بعد به ضرب جانب قلب گوید آنت فی شوائم الجہات فینک سه بار
 گفته بطور طواف بگردد و بگوید ایستائو کونفرت وجهه الله بن شغل پنج بار کند
 و اگر خوف بیدارے مردم نباشد با و از بلند باید گفت تا این جا جمله روایات
 منشی امیر احمد صاحب هستند سوای چند روایت که راوے آن مرزا صاحب
 هستند و میر محمد علی صاحب می گویند که روزی خدمت شیخ الاسلام ذکر مومنون الذکر بران
 فرمودند و ارشاد کردند که تا که انتظار شاکر کرده شود گوا این ذکر برای مقتدیان است الا بشما
 سبکیم که بکنید روزے خادمی عرض کرد که گاهی با وجود تصور بر رخ شیخ پیش نمی آید
 و باعث خلجان می شود فرمودند مضائقه نیست روزے در باره بیوض از قبور شهدا
 ارشاد شد که از قبور شهداے بالنسبت فیض بسیار می شود گسائیکه فقط شهدا هستند
 از آنها چند ان نمی شود و روزے عند التذکره فرمودند که الکلمین مکاشفات کون
 امثل کشف قبور و کشف قلوب و غیره شرک می دانند آنها را مکاشفات الالباب

نسخه

می باشد و همین مرتبه اعلی است و هم ارشاد شده که حجاب عبودیت و معبودیت از
 میان عبود و معبود مرتفع نمی شود زیرا که ظهور خدا فی شتعلق از وجود عبودیت است اگر عبودیت
 نباشد خدا فی کجا مثلا اگر مومنان نباشد باو شاهی چون بود اگر گاهی اندک حجاب برای
 ساعتی مرتفع می شود عبودیت حق گویان می گردد روزی در باره خواندن درود شریف
 بر سوار و بر سر بر نشسته و در اثنای راه رفتن ارشاد شده که منع نیست البته
 جانی پاک در هر صورت می باید مرزا صاحب می گویند که هم در نیاب و حیدرآباد غصه
 بر رسید فرمودند که در شهر اگر سوار باشد مضائقه نیست و در بیابان بهر طور که باشد
 بخواند جانی پاک باید روزی شخصی اصنبی بوضع اهل سیف حاضر شد و عرض کرد که شنیده ام
 که خدمت شیخ کیمیای دانند مرا تعلیم فرمایند ارشاد شد کیمیای خواصی گفت البته
 فرمودند برو و درود شریف بخوان که همین کیمیاست آنکس فوراً برت گویا جواب شانی یافت
 روزی شخصی در باره خواندن اشعار یفا که حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم رضی الله
 تعالی عنه پرسید که آیا ارشاد حضرت غوثیه است فرمودند بلکه ساخته دیگران است فائمه
 چنانکه براسه دیگر بزرگان می خوانند براسه آنحضرت نیز باید خواند رضی الله تعالی عنه
 بلکه حضرت مولانا نادر الملک و الدین محمد قدس سره اکثر فائمه هم می کردند و بی فائمه
 تقسیم شیرینی و غیره می فرمودند سببش انیکه نیت کافی است و در باره ترکیب
 فائمه بر فرزات حضرت اولیا الله ارشاد شده که سوره های قرآن شریف باید خواند
 مثلا سوره اخلاص که سه بار خواند نش ثواب ختم قرآن مجید است و سه بار سوره کوثر
 و سوره الملکم و سوره اذا زلزلت و درود شریف و بقدر تعداد درود شریف ارشاد
 نشد روزی فرمودند که افلاس و تو نگر می از دل است اگر دل انسان از عشق
 الهی معصوم است خوب می داند که هر که رزق امر و زاد فردا هم خواهد رسانید
 و بران خاطر جمع و استقلال داد آن تو نگر است و هر که در فکر امر و روزی است

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

مجلس سست روز سے ارشاد شد کہ شیخ کامل بروقت بیعت گرفتن ایمان مرید را بجا طاعت
 خود میگیرد وقت آخرش سے سپار دتا با ایمان ازینجهان برود و سہم فرمودند کہ شیخ کامل
 مرید خود را وقت آخر بچو خود می سازد میر محمد علی صاحب عرض کردند ہر گاہ کہ عمر بعصیت گذر
 و باخیر مشرف شد بدان مانند شخصی را اول ذلیل و خوار کنند بعدہ خلعت دہند
 فرمودند اگر نہیے با تشرفتا سوخته آتش شد باز اگر کسی اور اینہرم گفت نادان باشد
 و سہم در بارہ بیعت ارشاد فرمودند کہ چون کسی بارادہ بیعت بخدمت شیخ کامل سپرد
 شیخ حالات اور ابکا ششفہ دریافت می کند ہر گاہ می داند کہ گو بالفعل مبتلائے
 فسق است لکن وقت آخر تائب خواہد شد اور داخل سلسلہ میکند و یا آنکہ بر
 خود فضل و کم حضرت احدیت آنچنان می بیند کہ اگر چنین فاسقی را شفاعت خواہد کرد
 پذیرا خواہد فرمود تا ہم اور اشرف بہ بیعت می نماید والا لا وہم حکایتا فرمودند کہ
 چون شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ حضرت شیخ نظام الدین اور نگ آبادی
 را خلافت و اجازت عطا فرمودند شخصی پرسید کہ انما کہ بدست اولیاء اللہ بیعت
 سے کنند سزا سے بدافعالی خود خواہند یافت حضرت شیخ فرمودند کہ اگر سزای کردہ خود
 بیابند باز بیعت باچہ حاصل و ہم بنا بر ثبوت و تصدیق این قول فرمودند کہ
 طوائف بر دست حق پرست حضرت مولانا فخر الملئکہ والدین محمد قدس سرہ
 الغزنی بیعت کردہ بود چون اورا وقت آخر رسید و کیفیت ترغظا ہر شد علی از مریدان
 حضرت مولانا نجیال نسبت اخوة دینی بر بالین اورفتہ کلمہ طیبہ تلقین نمودند آن
 چشم باز کرد گفت ای مولانا چرا مراد اثبات و نفی می اندازی شیخ من پیش من
 موجود است و مرا از تقیید این دان رہانیدہ بحق رسانیدہ ست روز سے پیش
 مذکرہ فرمودند کہ شخصی بخدمت مولانا انوار الحق قدس سرہ آمد و عرض کرد کہ برادر
 بجاالت احتضار است و فریب تراست کہ ازین جہان رحلت نماید حضرت اورا داخل

شیخ کامل
 مرید خود را
 وقت آخر بچو
 خود می سازد
 میر محمد علی
 صاحب عرض
 کردند ہر گاہ
 کہ عمر بعصیت
 گذر
 و باخیر مشرف
 شد بدان
 مانند شخصی
 را اول ذلیل
 و خوار کنند
 بعدہ خلعت
 دہند
 فرمودند اگر
 نہیے با تشرف
 تا سوخته آتش
 شد باز اگر
 کسی اور اینہرم
 گفت نادان
 باشد
 و سہم در بارہ
 بیعت ارشاد
 فرمودند کہ
 چون کسی بارادہ
 بیعت بخدمت
 شیخ کامل سپرد
 شیخ حالات
 اور ابکا ششفہ
 دریافت می کند
 ہر گاہ می داند
 کہ گو بالفعل
 مبتلائے
 فسق است لکن
 وقت آخر تائب
 خواہد شد اور
 داخل سلسلہ
 میکند و یا آنکہ
 بر
 خود فضل و کم
 حضرت احدیت
 آنچنان می بیند
 کہ اگر چنین
 فاسقی را شفاعت
 خواہد کرد
 پذیرا خواہد
 فرمود تا ہم
 اور اشرف بہ
 بیعت می نماید
 والا لا وہم
 حکایتا فرمودند
 کہ
 چون شیخ کلیم
 اللہ جہان آبادی
 قدس سرہ حضرت
 شیخ نظام الدین
 اور نگ آبادی
 را خلافت و اجازت
 عطا فرمودند
 شخصی پرسید کہ
 انما کہ بدست
 اولیاء اللہ
 بیعت
 سے کنند سزا
 سے بدافعالی
 خود خواہند
 یافت حضرت
 شیخ فرمودند
 کہ اگر سزای
 کردہ خود
 بیابند باز
 بیعت باچہ
 حاصل و ہم بنا
 بر ثبوت و تصدیق
 این قول فرمودند
 کہ
 طوائف بر دست
 حق پرست
 حضرت مولانا
 فخر الملئکہ
 والدین محمد
 قدس سرہ
 الغزنی بیعت
 کردہ بود
 چون اورا
 وقت آخر رسید
 و کیفیت ترغظا
 ہر شد علی از
 مریدان
 حضرت مولانا
 نجیال نسبت
 اخوة دینی
 بر بالین اور
 رفتہ کلمہ
 طیبہ تلقین
 نمودند آن
 چشم باز
 کرد گفت
 ای مولانا
 چرا مراد
 اثبات و نفی
 می اندازی
 شیخ من پیش
 من
 موجود است
 و مرا از تقیید
 این دان رہانیدہ
 بحق رسانیدہ
 ست روز سے
 پیش
 مذکرہ فرمودند
 کہ شخصی
 بخدمت مولانا
 انوار الحق
 قدس سرہ آمد
 و عرض کرد
 کہ برادر
 بجاالت
 احتضار است
 و فریب تراست
 کہ ازین جہان
 رحلت نماید
 حضرت اورا
 داخل

سلسله فرمایند و آن بزرگوار را بجان خود برود و تشریف برآید فائز بیعت پیش آورد
 مولانا موصوف فرمودند که برادر ترا با کسی بیعت است او انکار کرد باز فرمودند که یاد کن
 شاید که برادر تو با کسی بیعت کرده است باز او انکار کرد و گفت که از صغر سن برادرم
 از من جدا نشده پس چنان بیعت کرده که در علم من نباشد شیخ مدوح فرمودند که از او
 پرسید چون پرسیده شد گو او در حالت نزع بود جواب داد که من هم یاد ندارم که بیعت
 شخصی بیعت کرده باشم الا پدر بزرگوار را بخدمت قطب الافطاب حضرت مولانا محمدا
 والدین اراده بود و می گفت بمن که ترا نیز بصغر سن بیعت مولانا صاحب داده ام
 شیخ موصوف فرمودند که راست میگوئی و ترا حاجت بیعت دیگری نیست آثار
 فیض و عطاے شیخ آنچه نتیجه بیعت میباشد این وقت بر تو می بینم این گفته فراغت
 کردند حاجی سید امام این قدر در این روایت زیاده کرده اند که شیخ الاسلام میفرمودند
 که من نماز جنازه دهنی سب وصیت او خوانده ام روزی در باره ترک دنیا
 فرمودند که بیعت اهل دنیا را که برآید دنیا یعنی راحت خود هم دنیا را نمی گزیند
 و روزی فرمودند که تکلف از تکلیف است هر که تکلف کرد تکلیف یافت روزی
 مفتی عبدالواحد صاحب سجاده نشین حضرت مخدوم سید نظام الدین عرفان دیوبند
 قدس سره بخدمت شیخ الاسلام بفرموده است که گفتند که دستار مخدوم بر سر من بسته
 اند شیخ الاسلام فرمودند که ازین چیزی میترسد و صد سال دستار حضرت مخدوم در خدمت
 مانده بید که او هم زکی شود ما و شما حکم مجاد داریم در این راه قابلیت و انسانیت
 شرط است روزی شخصی عرض کرد که سیلان برکت علی صاحب قومی میکنند فرمودند برترین است هر که بیاز
 و سیر خام نخورد و نغمه میکشد او را زیارت حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم حاصل نمیشود در روایتی از
 صاحبزادگان آستانه فیض کاشانه حضرت خواججه بنده نواز سیدنا خواججه بزرگ عین الحق والدین رضی الله تعالی
 عنده بخدمت شیخ الاسلام بیعت طالب اجازت شدند هر چند که شیخ الاسلام از این

بزرگوار
 فرمودند
 که بیعت
 اهل دنیا
 را که برآید
 دنیا را نمی
 گزیند

چہنیں امورات ناراض سے شدند الا پاسب خاطر صاحبزادہ صاحب سکوت فرمودند
 باز چون صاحبزادہ صاحب امر نمودند فرمودند کہ باستانہ حضرت خواجہ شہ
 حاضر شنوید آنچه مرضی آنحضرت باشد همان بہتر باز صاحبزادہ گفتند کہ خدمت مولانا
 قدس سرہ والدہ اخرقہ عنایت فرمودہ بودند انجناب ہم چیز سے بمن عنایت
 فرمایند حضرت شیخ الاسلام کلاہ مبارک عطا فرمودند مردم دانستند کہ حضرت شیخ
 صاحبزادہ را اجازت دادند روز سے حضرت مولانا حافظ محمد سلیم دام بر کاتم خدمت
 عالی عرض کردند کہ فلان صاحبزادہ مجاز شدند حضرت فرمودند کہ ایشان را اجازت
 اجازت چیست از بطن مادر پدید آئے شوند و با ہم اطراف اہمیر شریف را تقسیم
 کردہ اند ہر کہ از طرفی حاضر آستانہ عالمی شود صاحب الفنون اوراد داخل
 سلسلہ میکنند و حکایتا فرمودند کہ چون مولانا فخر الملتہ والدین حاضر آستانہ
 ملک آشیانہ حضرت خواجہ بزرگ شدند یکے از صاحبزادگان باین ہمہ فضل و کمال
 کہ حضرت مولانا را بود دست مولانا گرفتہ بگوشہ بردند و گفتند کہ داخل سلسلہ شنوید
 روزی فرمودند کہ بزرگے از خاندان چشتیہ با بزرگے از خاندان نقشبندیہ گفتند
 کہ سماع شنوید ایشان عذر کردند کہ چگونه بشنوم نقشبندیہ سے ہم نامان دم حضرت
 خواجہ بہاء الدین نقشبندیہ قدس سرہ تشریف آوردند و اجازت دادند کہ شہ اسماع
 بشنوید روز سے در سماع شہ متنوی شریف کہ مضمونش این است پیران کامل
 در پناہ خود و مردان خود را سے دارند ارشاد شد کہ در پناہ دخل نفس ست
 نہ دخل شیطان روز سے شعرے بزبان مبارک رفت کہ مضمونش این بود کہ اولیایا
 اللہ نزد خود کہم باد ازند کہ قلوب مردم را بطرف ایمان می کشند اگر ایشان کہم
 خود را جدا سازند ایمان تو کفر گردد و بعدہ بزبان مبارک رفت زیرا کہ خازن کار
 خانہ الہی ایشانستند در خاطر کاتب المحروف میگردد کہ شاید شعرے کہ را می مضمونش

از خانہ الطوفان جمع کردہ حافظ عبد العزیز صاحب اہمیر شریف

گفته این شعر مولانا روم قدس سره باشد که با و از ند چون پیدا کنند با گاه هستی ترا شیدا کنند
 با که با سه نویسی که پنهان کنند با زود هستی ترا طغیان کنند با روزی ارشاد شد
 که حضرت مولانا می روم رضی الله تعالی عنه در ابتداء حال بر کناره جو خوش نشسته
 بودند و کتب بسیار نزد آنجناب نهاده بود حضرت شمس تبریز آمدند و فرمودند
 که این چیست مولانا فرمودند که این قال است ترا باین چه کار حضرت شمس تبریز هم
 کتب را در جوش انداختند مولانا بمانع آن مترد شدند که بعضی کتب درین جمیع
 تضعیف و الودین بود که اکنون نقاشی بجای دیگر نیست حضرت شمس تبریز دست مبارک
 در جوش انداخته همه کتب را صحیح و سالم بر آوردند مولانا پرسیدند که این چیست فرمودند
 که این حال است ترا باین چه کار شخصی از عربیان هر روز اول وقت آمده پای مبارک
 می بوسید روزی فرمودند که ای این ذنوت بت است که فخر بر خواسته مثل
 هندوان این چنین میکیه و بهر دو دست مبارک اشاره شکل ذنوت کردند و فرمودند
 که آمده السلام علیک کرده باید نشست راقم الحروف غفر الله لوفیه می گوید که فی الواقع
 عادت حضرت قبله همین بود اگر کسی بقصد قدم بوسه می کرد از هر دو دست خود
 میسرش را بر سر داشتند و مانع هم می شدند الا بر اسه نواص که اهل خلوص بودند
 رواجم داشته اند چنانچه مولوی حسن الزمان صاحب می فرمایند که چون اول
 بار در کبیر حاضر شدم در خاطر م بود که بر قدم شریف بوسه دهم و این جنیال
 هم بود که بسااد حضرت منع فرمایند الا چون حاضر شدم و بوسه بر قدم شریف دادم
 مانع نشدند روزی ارشاد کردند که اگر حرف از غیر مخبر هم بر آید نیاز دست می شود
 روزی ارشاد شد که یکی از عربیان حضرت عوث الاعظم رضی الله تعالی عنه نزد بزرگ
 رفت آن بزرگ گفت که مرشد شمار ادر باب القدره نزدیکه ام چون آنکس نزد حضرت
 حاضر شد این قول را نقل کرد ارشاد شد که مقام من از باب القدرت بسیار

بالا ترست بدین سبب مراد را نماندیده اند فلان خلعت که بران ایچنین نقوش بود و پیش
 رسیده بود بوسیله من رسیده بود و روز سه بخورش شیخ الاسلام مذکور شد که شاه
 کفایت اند صاحب گفتند که براس سلامت فلان کس یک بز سباه رار با
 کنید همچنان گردید همان روز آنکس از اسب افتاد و اسب بالا می اوشید لیکن
 هیچ صدمه با و نرسید شیخ الاسلام نیز به شنیدن این حکایت براس شخصی بمن
 حاتم فرمودند عرض کردم که در راه کردن جانور یعنی بدون دادن بغیرے نیز فائده
 می شود ارشاد شد که فائده موقوف بر زبان این کسان یعنی اولیا الله است
 هر چه ایشان بگویند در آن فائده می شود روز سه ارشاد شد که باد شام اراده
 حاضر شدن خدمت حضرت سلطان المشایخ رضی الله تعالی عنه نمود آنحضرت شب
 از شهر تشریف بردند باد شاه استفسار کرد که خبر آمدن من باحضرت که رسانیده
 معلوم شد که حضرت امیر نسرو ممتد انجناب را خبر کرده اند چون ایشان را گرفتند
 و سبب پرسیدند گفتند که اگر باد شاه از من ناراض می شد بیش ازین نیست که جان من
 می رفت و اگر مرشد من از من ناراض می شد ایمان من سلب می شد لغو بماند
 من ذلک روز سه این شعر بزبان سباک رفت لغوه اسے دار گوئی است ای سلیم
 نفوت فرعون زبوسی کلیم با و ارشاد شد که در حقیقت حقیقت موسی از فرعون متغیر بود
 لهذا ایمان نیار د اگر انجناب علی بن نبیا و علی الصلوٰه و السلام بدل توجیه می فرمودند
 لاجرم وسے ایمان می آورد آنحضرت محض به پند و وعظ ظاهرے گفتامی فرمودند
 و در ایام مرض باحق ارشاد شد که سبعت عشر که بعد فجر و عصر از معمولات مشایخ
 است اگر مہمی در پیش آید در وقت سیوم نیز بخواند براسے صحت من در این هر دو
 وقت و بوقت سیوم نیز بخوانید و نیز در همان ایام مرض باحق در جمیع غلامان
 ارشاد شد که کتاب حضرت مخدوم سید اشرف جہانگیر قدس سرہ عالما آندہ بود

در آن نوشته بود که سوره فاتحه برای کفایت مهمات ناچهل روز بخواند هر روز با این
سنت فجر و فرض فجر میل بار با وصل سیم الرحیم بلام الحمد و کلمه الرحمن الرحیم سه بار گویند
بر اے صیحت من این را بخواند روزی یک مرتبه شریف مذکور شد که حضرت سلطان المشایخ
رضی الله تعالی عنه حضرت امیر خسر و رحمة الله علیه را خلافت ندادند ارشاد شد که
در خلافت یکی خلیفه می باید دیگرے مستخلف و امیر خسر و عین حضرت سلطان المشایخ
بودند خلیفه که می کرد و گرامی کرد روزے ارشاد شد که حضرت سلطان المشایخ
رضی الله تعالی عنه می فرماید که روز خلیفه شب است و شب خلیفه روز اگر وظیفه
شب تقضا شود انرا در شب ادا کند روزی در ذکر بزرگی ارشاد شد که یک از امیران
ایشان نزد بزرگے دیگر رفت و گستاخے نمود آن بزرگ گفته فرستاد که شام میدان
خود را تقسیم نمی کنی که در خدمت بزرگان گستاخی می کنی منور نفس ایشان
نمرده است آن بزرگ جواب فرستاد که نفس او همان جا ماند و نفس شما تا با بنجار رسید
ان بزرگ چون این بشنید متبته شد و بر اے تصفیه خود یک پله نموده مشق فنا کرد
پس صاف شد روزے ارشاد شد که نزد سالک کار دو غیره نباید نهاد بسیار
که او را قبض شود و خود را بلاک سازد روزے فرمودند که بصحبت شیخ چیزی مشغول
مرا از چیزیے کشود باطن خواه لذت بیاد حق است و انده اعلم لیکن این نباید
دانست که ولی شدم منور دلی دور است روزے در ذکر بزرگے ارشاد شد
که در ایام طفلی با حضرت سلطان المشایخ رضی الله تعالی عنه بیعت کرده بود بعد وقت
انجناب خواست که بخدمت بزرگے بر اے استفاضه برود انجناب در خوایش ارشاد
کردند که همان دست گرفتن ما کافی است ریاضت کنی بقصد خواهد رسید مولوی
بدایت الله صاحب می فرمودند که بخدمت حضرت صاحب قبله عرض کردم
که فلان درویش را چند اعمیه و وظائف آموخته است خوانم یا نخوانم

ارشاد شده که اگر با مردم خود اعتماد را منح است و دل خردش کند این چنین تماشا با به دست
 بار که نیست و نیز مولود صاحب موصوف می فرماید که بجز حضرت شیخ الاسلام عرض کردم
 که فلان در ویش مرا گفت که هر چه خواهی طلب کن بگویم تا ما شدن کافی است ارشاد شده که
 گردید و اگر آئینده این چنین اتفاق افتد بهتر است که بگویند که ما از شما طالب نیستیم لیکن شما را
 اختیار است و نیز مولود صاحب مدوح می گفته که حضرت شیخ الاسلام در باب شخصی
 فرمودند که بعضی کسان از ستر یا پنجس اند و از طعام خانه به بیاری احتیاط می کنند
 چنانکه سگ خود پنجس است و پابر داشته بول میکند و نیز مولود صاحب موصوف
 می فرمودند که بجز حضرت شیخ الاسلام عرض کردم که از فوائد سر بر زمین نهادن پیش
 بزرگان معلوم می شود ارشاد شده که آری طریق پیران همین است عرض کردم آنجا که
 خداست تعالی را سجده می کنند ارشاد شده که لایکه قدیموس باید شد کاتب الحروف
 گوید که از ارشاد حضرت شیخ الاسلام ظاهر شد که مراد از سر بر زمین نهادن همین قدیموس
 است و هم مولود صاحب موصوف فرمودند که در باب اهل ملامت استفسار کرد
 ارشاد شده که موقوف بر استعداد است هر نوع استعداد که در شد کامل می بیند موافق
 آن بگردی تصرف می کند یعنی اگر در کسی استعداد آن می بیند که طریقه ملامت او را عقیده
 خواهد شد در باطن بچنان تصرف میکند و همان مذاق او را عنایت می فرماید روزی
 در باره یوم چهارشنبه ارشاد شده که اهل ظاهر این را نخستین دانند اهل باطن عرض کردم
 که در حدیث شریف آمده است که بلائیکه بر حضرت ایوب علیه السلام نازل شد درین
 روز بود ارشاد شده که بلای که رسید فقط بر جسم رسید از آن چه شد روزی ارشاد شده که در
 صورت انسانی نیز با صورت هستند و کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب می بند
 انصورت از زمین بخش بر سر آید که جسم اصلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره
 و اینجاست بعد ازین باب حکایت بر زبان مبارک رفت که شخصی در جای نشسته بود

صورتی بود باشد و اورا نصیحت کرد تمام قصیدایست این قدر زیاد است که انصورت
 از همین شخص پیدا شده اورا نصیحت کرده بود و دیگر نبود روزی جامه بار یک پوشیده بجنون
 آنحضرت حاضر شد فرمودند که شما اینچنین دیدار هستید و جامه بار یک می پوشید این گروه
 است یک جامه دیگر همراه آن بکنید تا کراهت دفع شود روزی ذکر در کراست
 افتاد فرمودند که حضرت صاحب یعنی شیخ اکبر از اظهار کراست بسیار ناراض
 می شوند اگر از کسی اینچنین اظهار می شود بسیار ناگوار خاطر اقدس می شود مولوی
 سخاوت حسین صاحب که از مریدان حضرت شیخ الاسلام هستند و در حسن عقیدت
 و ارادت با پیران طریقت در ابنا جنس ممتاز روایت کردند که چون مولوی
 عبدالرحمن صاحب خیر آبادی که از اهل برادری حضرت شیخ بودند از خدمت شیخ الاسلام
 در خواست بیعت نمودند وقت اخذ بیعت شیخ الاسلام حسب عادت خود فرمودند
 که بگذارم سلسله بیعت نخواهید کرد مولوی صاحب موصوف عرض کردند که در
 سلسله قادری شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که این سلسله الذبیبت را تم کویم
 غفر الله ذنوبه که چون که درین سلسله عالییه حضرات الله اطهار داخل هستند بدین وجه
 شیخ الاسلام این سلسله را سلسله الذبیبت فرمودند چنانچه حضرت باقی با
 رحمة الله علیه نیز نسبت این سلسله بعد ذکر اسماء اهل بیت رسالت فرموده
 اند که این سلسله از طلای ناب است این خانه تمام افتاب است عاقط عبد العزیز
 صاحب نقل می کنند که در نوبت ارشاد شد که در زمان حضرت حمید امیان صاحب رضی الله
 عنه در ویلشی آمده بود گفت که در خانه فلان کس دختر خواهد شد و در خانه فلان کس پسر
 چون حمید امیان صاحب این سخن شنیدند فرمودند که لا در خانه فلان کس عوض
 دختر پسر خواهد شد و در خانه فلان کس عوض پسر جن آخر الامر بخیران شد که حمید
 میان صاحب فرموده بودند و جن که متولد شد بر تمام جسم موسی داشت و وقت

اودت چنان بانگ بزد که همه ترسیدند و دست و پای بگریزید آخر او را در ظرفی گلی
 بند کرده و دفن نمودند و هم در روز که چیدامیسان صاحب قدس سره ارشاد شد که پسر
 فرمودند و در آن بسیار کم خوردند چون از چله برآمدند بسیار فریب و ستاوری بودند فرمودند
 که این چله زمان نبود اکنون چله مردانه خواهیم کرد و باز چله کردند و در آن هر روز یک
 نیزه نماند که بسیار می خوردند و چون از آن چله برآمدند بسیار لاغر و نحیف
 بودند بعد از آن حضرت شیخ الاسلام فرمودند که این کمال روح است و
 در روح کامل شده هر قسم تقصرت که می خواهد در جسم می کند و هم نسبت حضرت حمید امیسان
 صاحب فرمودند که بعد از انتقال آنجناب در وی نشانی آمدند بر قبر آن جناب حراقه نمودند
 و با او همان فرمودند که شمارا مبارک باد که تقصرت حمید امیسان اکنون زیاده شده
 و زسته ارشاد شد که در اجتهاد این حال در وی نشانی را دیدیم با من مخاطب شده
 این سخن بخواند که کسی این بر حسی و نبودند و در او یک کمال و بی تیری غفلت سوا
 ایمان که نشانی از او در آن روزی در باب محبت اهل و عیال ارشاد شد که چون
 معلوم شد که مظهر عین ظاهر است پس وجه تنفر از این چه باشد روزی در باب
 رقص و احشاش که در هندوستان رسوم است بسیار شد و در مشق و حرمت آن فرمودند و ارشاد کرد
 که در شاه جهان آباو این رسم نیست بعده در باب غنائی و دهنیان که رسم هند است فرمودند که این
 درست است بی غیر صلی الله علیه و سلم شنیده اند و حضرت عائشه صدیقه کبری را شنیده اند و میگویند
 عائش غلام محمد را و بی بی الحان علی بن ابی طالب فرمودند و فرمودند او ازین قول حضرت یا تغنی آن دو جاریه است
 و روم عید که قصه آن در بخاری شریف و دیگر کتب صحاح منقول است بقیصیل خواه این حدیث
 است که شیخ کمال الدین جعفر بن ثعلب که از کبار ائمه شافعی است در کتاب خود که در حدیث سماع
 نوشته از امام ابو عبید الرحمن نسائی با سند صحیح آورده که زنی نزد جناب سالت
 صلی الله علیه و سلم آمد آن جناب فرمودند ای عائشه این را میشناسی گفت فی بابی الله فرمود

که این قیینه یعنی کتیر معنیه بنی فلان است می خواهی که پیش تو سر ای پس آن زن پیش
حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما بسر کنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شیطان
در هر دو پره بینی او در دیده است امام نسائی این حدیث را درین باب آمده که مرد را
جائز است که زوجه خود را بشنیدن سرود و دف اجازت دهد و سندن حدیث صحیح
است و لفظ قیینه دلالت می کند که غنا و سرود و صفت او بود چرا که لفظ قیینه درین
معنی مشهور است تا این جا است کلام مولانا کمال الدین چونکه این همه جاها پر شده بن
و با عصمت بودند و ذومنیان هم محصنه و با عصمت می باشند فقط لغتی پیشم کرده
اند پس هر دو یکی هستند چرا که فرقی و امتیازش موافق اصول شرح میا
انسانیت لهذا شیخ الاسلام فرمودند که آنحضرت غنای آنها شنیده اند این بحث
بر اسے دفع او بام عوام نوشته شد که گمان نبرند که ذومنیان در عرب نبودند این لفظ
هندیست و تقریفش همین است که عورت مغنیه با عصمت و همین وصف در اینجا میهم تومی دره نفس
و غنا طو الف بزرگ شخصی که از هریدان آنحضرت بود ارشاد شده که وی در محفل که در اینجا رقص
طو الف بود شست مردم بروی معترض شدند جواب داد که ما پیشته هستیم
مارا و است بهان محفل اخر کار با هم نزاعی شد و نوبت بجدال و قتال رسید
نیز مجروح شد و بان جراحت با از آن محفل نماند مرد از این ارشاد این است که چونکه
او ان فعل حرام را حلال پنداشت و هم بجانب پیران طریقه بی ابله کرد که جواز
چنین فعل قبیح را با ایشان نسبت کرد فوراً سزا یافت و بعد بیان حالش فرمودند
که رقص طو الف حرام است و هم درین باب کاتب الحروف بگوش خود شنید بیان
اسلم صاحب قبله فرمودند که روزی شیخ الاسلام فرمودند هر که شریک محفل رقص
شود او را باید که با ما علاقه ندارد و تری و زسه در ذکر روح ارشاد شده که روح در
بدن آدمی کے آمده است که بیرون خواهد رفت را و سے این حافظ عبد العزیز

می گویند عرض نمودم که در احادیث اطلاق خروج بر روح آمده است فرمودند این از ان
 قبیل است که می گویند سیر فی الله حال آنکه حق تعالی منظور نیست و حق تعالی میفرماید ما لکم من
 نعمه فمن الله حال آنکه حق تعالی ابتدا آغاز نیست و فرمودند که اموران عالم در الفاظی بنجد و ارشاد کردند
 که بهیچ جهت نزد اهل طین زبان گفتن گناه است و در باب حدت وجود فرمودند که نشان بیچم وجه بر آید مگر بهیچ
 ازین هیچ نشانه نیست که محبوب صورت خود را در اینگونه مشاهده نمود و فرمودند که همین
 جهت بود خلقت انسان خلقت برایشان تمام شد ظهور بر تو ذات و صفات حق تعالی
 در بنی آدم بدرجه کمال شد روزی شخصی پرسید که عوام که گفتگو در وحدت وجود میکنند
 چگونه است فرمودند که الحاد در زندقه است و خلاصه این کلام آنکه مسائل وحدت وجود گفتن
 و شنیدن بدون حال ممنوع است و مدیرین باب ارشاد شد که بزرگ در آنمور ساله
 در وحدت وجود تالیف کردند شاه کفایت صاحب بایشان پیام فرستادند که شما
 را حال نیست بدون حال چرا این رساله تصنیف می کنید پس هر که آن رساله را دید
 کرد چرا که مقبول نبود روزی شخصی عرض کرد که مردم در درگاه مولوی عبدالرحمن
 عجیب عجیب امورات می کنند چنانچه سجده میسکتند فرمودند که این همه بسبب جهالت
 است و گفت که آنها جاهل نیستند اهل علم اندار شاد شد که جهالت یک قسم نیست
 جهالت را اقسام بسیار است در آن وقت بدلم گذشت که در طریق جناب سید تقی
 رواست چنانکه در فوائد الفوائد مذکور است تعجب که حضرت در اینوقت خلاف آن سخن
 شیخ الاسلام روی مبارک بجانب من کرده فرمودند که آنچه بزرگان کرده اند انظر دیگر است
 و این امور که عوام می کنند همه گناه است روزی در ذکر مولوی نور احمد صاحب که
 که از میان مولوی عبدالرحمن صاحب قدس سره بود ارشاد شد که ایشان
 با من گفتند که در محفل سماع میبایند که برشته شرط سماع در آن موجود است یعنی
 زمان و مکان و اخوان چون در اینجا رفتم گفتیم که فی الواقع هر سه شرط موجود

زمان بعد عصر است که شایخ در آن وقت کلام نمی گفت و مکان بازار است هر که خواهد
 بیاید و اخوان همین هندوان اند که نشسته اند روزی در خراباد شریف شیخ الاسلام در
 محفل سماع نشسته بودند یک بیراگی از هتود پیش نظر مبارک آمد آواز بلند فرمودند
 که دور دور در ذکر و هابیان چند بار این کلمه فرمودند که برو هابیان چه سوئوت است
 اهل نظام آنقدر که هستند حال ایشان همین است و هابیان قدرے زاید افراط نموده اند
 روزے شخصی نسبت و هابیان پرسید که ایشان مسلمان بودند ارشاد شد که ارے
 بود و ساکنل پرسید چگونه بودند فرمودند که ملا گویند بنده عاصی غلام محمد و یعلی الحی فظلی
 غفر الله لهما به این ارشاد حضرت نسبت و هابیان آن زمان بود و الحال عقائد این فرق
 بسیار خلافت عقائد اهل سنت است و هم شنیده ام از زبان چند برادران دینی خود
 که از خادمان خاص آنحضرت بودند که آنحضرت فرمودند که و هابیان از روافض بدتر
 هستند چرا که در روافض بوی محبت است و در آنها اثری از محبت نیست این ارشاد
 شیخ الاسلام سوانق حدیث نبوی است صلی الله علیه و سلم و آن اینکه تفاوت انسان
 فی الایمان علی قدر تفاوت و تصد فی محبتی و یفا و تون فی الکفر علی قدر تفاوت
 فی بغضی الا لا ایمان من لا محبت له خلاصه این حدیث شریف این است که انسان در
 ایمان خود تفاوت دارند بقدر تفاوت آنها در محبت من و تفاوت دارند در کفر
 چنانچه تفاوت دارند در بغض من آنگاه باشید بدانید آنرا که محبت من نیست
 او را ایمان نیست را تم گوید که روافض را هم جناب رسالت محبت صحیح نیست اگر محبت
 صحیح بودی با یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم بغض نمی داشتند چرا که محبوب را هر
 نسبت محبوب محبوب می باشد الا با حضرات البیت محتمی دارند و آن محبت راجع است
 بحدت جناب رسالت و فرقه و هابیه را حضرت رسالت پناه نه محبتی است و نه بکسی
 از منتسبات جناب رسالت انتہی اگر فی الجمله هم محبت می بود و همچنین شدت و منع

تعظیم حضور و مقربان حضور نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی دلیل بی محبتی است روزی ارشاد شد
 که بعضی را عرفان حاصل می باشد و بعضی را علم عرفان چنانچه مولوی عبدالعلی صاحب
 قدس سره را بود روزی در ذکر مولانا انوار الحق صاحب فرمودند که در ولایت حضرت
 شاک نیست روزی شیخ الاسلام کشکول شریف را جستند خدا مان عرض کردند
 که میان اسلم صاحب بنگلان کس داده اند شیخ الاسلام بسیار ناخوش
 شدند و فرمودند که این کتاب با قابل آن نیست که نقل مجلس کرده شود و در
 در ذکر وحدت وجود فرمودند که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلم
 توحید هر کس را نیا نونته اند و فرمودند که احوال صحابه رضوان اللہ تعالی
 عنهم اجمعین هم مختلف بود و بعضی از ایشان مسئله توحید منکشف بود
 و بر بعضی منکشف نبود و درین امر زیاده از همه سیدنا و مولانا علی مرتضی علیہ
 السلام را داخل بود روزی در ذکر حضرت شیخ اکبر رضی اللہ تعالی عنه
 ارشاد شد که بخدمت آنجناب کسی را مجال آن نیست که جاسه بار از گمین سازد
 پس می باید که خود را در عوام مخلوط دارد و خود را گنه گار داند روزی
 در ذکر مولوی حسین احمد صاحب محدث رحمة اللہ علیہ ارشاد شد که مردی در پیش
 هستند و بسیار خوب اند روزی قوالی دستار معصفر بسته بود
 فرمودند که شما قوال مشایخ هستید دستار سرخ بسته اید و دستار دیگر
 مرحمت فرمودند و ارشاد کردند که این دستار سرخ بیندازد و فرمودند
 که قوال را باید که با شرع باشد یکے از میدان شیخ الاسلام نقل
 می کرد که جناب پیر و مرشد بر حق روزی فرمودند که فلان کس
 که را قضی است نزد من خواهد آمد بر اے حاجتی که او را در پیش است
 من با او خواهم گفت که منت حضرت معاویہ رضی اللہ عنہم بر خود متفرگن

تا حاجت تو بر آید عرض کردم که خدمت شیخ معاویه را حضرت می گویند ارشاد شده که هر
 نگویم که هیچ ولی بر تبه ایشان یعنی صحابه نبی رسد عرض کردم که حضرت محبوب سبحانی رضی
 الله تعالی عنه فرمودند که ایشان هم بر تبه حضرت معاویه نمی رسند و هم در ذکر حضرت
 معاویه فرمودند که شیخ عبدالحق محدث دهلوی نوشته اند که وقتیکه ذکر جناب باری تعالی
 علی مرتضی علیه السلام باشد در آن وقت نام ایشان به تعظیم نباید گفت روز
 در ذکر بزرگے شما که جناب مولانا فخر الملتی والدین محمد باشند ارشاد شده که بر سه
 طلب باران دعا فرمودند باران بنبارید کناسی طعن کرد که اینچنین بزرگ هسته که از
 دعائے ایشان باران بنبارید ^{بیتفاخر} جناب بومی فرمودند که شادمانند شایده که بر دعائی
 موقوف باشند آن شخص دعا کرد باران بارید روزی در سنه الولاية افضل من النبوة
 فرمودند که ولایت بنی افضل از نبوت اوست نه آنکه ولی از نبی افضل باشد بزرگ
 ولایت صفت خداست الله ولی الذین آمنوا ونبوت صفت بنده و صفت خدا افضل
 است از صفت بنده و نیز نبوت را انقطاع است ولایت را انقطاع نیست عرض کردم
 اکنون که فیضان آنحضرت جاری است فرمودند که این فیض ولایت است روز سه
 عرض کردم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب جبرئیل علیه السلام در باب
 تعیین قیامت فرمودند که مسؤل از مسائل اعلم نیست فرمودند که حق تعالی را منظور
 است که این چنین امور مخفی مانند همین مرضی خداست و همین مرضی پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم نه اینکه معلوم نباشد روز سه در ذکر شاه کفایت الله صاحب نبوتند
 که سیاحت کنی کردند و آن قدر صاحب زور بودند که در فغانهای گندی بدند در مقام
 ضعف بسیار لاحق شده که بر زمین افتادند دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 طبق جلو ابدست مبارک گرفته تشریف می آرند ایشان عذر کردند که یا رسول الله
 من طاقت بر تهاستن ندارم ورنه قدمبوس می شدم حضرت صلی الله علیه وسلم

فرمودند که نطلبیده باش من براسه همین آمده ام پس بدست مبارک علوا خوار شدند
 صلوات علیہ وسلم روزی شخصی از پس خورده شیخ الاسلام احتراز کرد شخصی
 گفت که این شخص عمل می خواند ارشاد شد که در حدیث شریف آمده سوره المؤمنین شفا
 و اکثر جاهلان در خواندن عمل از سوره المؤمنین احتراز میکنند و قتیکه عمل بر خلاف حدیث
 شریف شد خواندن عمل بجه کار خواهد آمد روزی شخصی از هنو در بجهت کاری برای ملاقات
 احقر آمد از خدمت شیخ الاسلام برنماسته بیرون دولا با و کلام کردم او از من اجازت
 گرفته براسه زیارت حضرت شیخ الاسلام اندر آمدنا مثل استفسار فرمودند نام خود
 بیان نمود و قتیکه او رفت بعد دیری همان روز یا بروز دیگر خدمت شیخ بسوی احقر
 متوجه شد فرمودند که شما این چنین دیندار هستید و با منو ملاقات می نماید بعد با او از شدت
 فرمودند که این کسان ترک ملاقات نمایند روزی فرمودند که شخصی در حق نصرانی
 نوشته بود صاحبان عالیشان و در متع این کلمه بسیار تشدد فرمودند و ارشاد کردند
 که این کجا آمده است در قرآن مجید یاد حدیث شریف روزی فرمودند که عالمی دختر
 نصرانی را تعلیم می کرد و از اثر تعلیمش آن دختر مسلمان شد چون وقت موت دختر
 رسید او ستاد خود را وصیت کرد که بعد دفن مرا از قبر بر آورده غسل و نماز بطریق
 سنته محمدیه بمن بکنید او ستادش بعد دفن و سه چون قبرش بشکافت دید که سه
 در قبر نیست و شخصی دیگر در آن نماده است که از دوستان این کس بود از علمای بودان عالم قرار
 شد نموده در خانه آن دوست خود آمد تا دریافت حال کند معلوم شد که سه مرد از نو پیش
 استفسار عملش کرد و سه گفت که اکثر چون بفرورت غسل می نمود می گفت که در دین ما
 بسیار مشکل است غسل و وضو بسیار است و دین نصرانی بسیار آسان است این
 چنین شست و شو در دین ایشان نیست از این ارشاد حضرت شیخ الاسلام معلوم
 شد که ناپسندیدن احکام شریعتیه نبوی و پسندیدن افعال کفار باعث نقصان

ایمان باشد نفوذ باطن من ذلک روزے ارشاد شد که زنی تره فروشی با بزرگ مزاج
سیگفت که دم گاو من بهتر یا ریش شما جویش نمی دادند و می گفتند که روزے جویش
خواهم گفت چون آن بزرگ بحق پیوست و جنازه روان شد زن مذکور گفت شما مرد
کرده بودید که جواب سوال تو خواهم داد ایستان از جنازه سر بر آورده گفتند اکنون
ریش من از دم گاو تو بهتر معلوم می شود یعنی خاتمہ با ایمان شد روزی ارشاد شد
که محمدؐ در معنی این حدیث شریف لاصلوٰۃ الاباسترة ایچنین سیگفت که نماز بغیر تره
نمی شود من گفتیم که این معنی چکوتہ باشد زیرا که نماز بدون ستره هم صحیح می باشد پس ستره
در اینجا یعنی حجاب است تا وقتیکہ در میان بنده و حق تعالی حجاب نباشد نماز که خواند
و برای که خواند روزے در ذکر طالب علمی ارشاد شد که او گفت هر که خواهد با من مقابله
کند مرشد او دید که این را عذر علمی دانسیگر شد پس علمش را سلب نمود این حکایت
بعینہ حسب حال راقم بود بعد لخطه فرمودند که باز علم او از سابق هم بیشتر شد کتابے
در علم حدیث شریف تقصیف کرد روزے فرمودند که بزرگ فرموده اند کسی که منتهی
می باشد او را در سماع حرکت جسم نمی شود بزرگے دیگر این را شنیده فرمودند که انتها
کجا است تا وقتیکہ جسم را حرکت نشود لفظا بعد یا نیست که چه فرمودند مگر مطلب
بہین بود کہ حرکت جسم منافی کمال نیست روزے شخصے در وقت درس مشنوی
شریف وجد و حال آغاز نمود شیخ الاسلام بسیار ناخوش شدند و فرمودند کہ درویش
را باید کہ حالت خود را ضبط کند و فرمودند کہ نزد مرشدان ما این ہمہ امور شرک است
روزے قوالی ابن رباعی می خواند در مسجد عشق جزنگو را کشند با زاغ صفتان ز
خورانک شدند مگر عاشق صادق ز کشتن نگر نیز ہر مردار بود ہر آنکہ اورا نکشند
در معنی این ارشاد کردند یعنی کسی را کہ تجلیات قتل نکنند روزی مذکور شد کہ مردان
در نوشتن القاب ادب مبالغہ می کنند حضرت فرمودند کہ در صحیح بخاری شریف

آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمان که بجانب پادشاه روم نویسیان زیاده
 در آن همین قدر القاب است الی هر قتل عظیم الروم زوزی در باب و سوسه اشکا
 کردم ارشاد فرمودند که نزد ما نیست که بین طرک خیالی نکند و الله احد کند و هم
 فرمودند که حال قلب مثل طشت پر آب است و قتی که باد باخوابد و زید موجهازان
 خوابد بر قیامت و فرمودند که این خیالی باید کرد که کدام خطره نظر کدام اسم است
 مراد ازین ارشاد این است که در آن ذکر مانده و خطرات چونکه از شیوانات حضرت
 بحت ظاهری شود و آنچنانکه موجها از جنبش باد لهذا بدان باصلش راه برد
 نه آنکه باخطرات پیچیده و از اصل دور اند و اندر علم بالصواب روز ارشاد شد که غلام
 ظاهری دانند که مطالب الصلوات علی اهل البیت بجانب اجسام است اینچنین نیست بلکه ارجح
 مخاطب هستند مراد آنکه اصل عبادت عبادت رومی است نه آنکه بر همین عبادت
 جسمانی اکتفا نماید و از عبادات باطنی محروم ماند و این مراد نیست که عبادت
 جسمانی چیزی نیست بلکه در این باب حضرت بسیار تاکید فرموده اند و آن از دیگر
 ارشادات شیخ الاسلام ظاهری است و در این ارشاد شده که ابتدا شخصی از من طالب
 دخول سلسله شد من اینکار کردم که مرا اجازت نیست چون دوباره بخدمت حضرت
 قبله رفتم هر چه حکم بود بجا آوردم راقم عاصی غفر الله ذنوبی گوید که شیخ الاسلام
 را اجازت و خلافت از وقت بیعت بود لیکن بسبب کمال اعیان طدر ابتدا بیعت
 نمی گرفتند این مضمون در بیان حالات در باب سابق بیان کرده ام اهل حق این چنین
 بوده اند و ای بر حال آنها که بلا اجازت این چنین کار مهمی کنند و تعلق با همراه خود رضایات
 می اندازند زوزی این ذکر بود که حضرت شیخ اکبر گویند اجازت می دهند ارشاد شد که بسیار شود
 نمی کنند باز خود بخود دشواری شود زوزی ارشاد شد که جناب حضرت مولانا فخر الملتی
 والدین محمد رضی الله تعالی عنه شخصی را چیزی آموخته بودند بر آن شخص حالتی طاری شد

فریب بود و فکر که از زبان مشهور برآمد و بود از بابا شمس برآمد نور انوار حضرت مولانا انشعاب نور بود
 و فرمودند که ما اینچنین نگفتیم بودیم مجرد این کلام حالت آن شخص سلب شد و فرمود که بعضی کلمات
 که از زبان مشهور برآمد و قوت بر حضور نسبت اینچنین حالت بر همه ما می گزرد و در وی تو کرمی زوی
 فرمودند که از مریدان حضرت مولانا رضی الله تعالی عنه بود و شاید این هم فرمودند که در راه پستیده
 می داشتند بعد در ایضا مبارک را ندانند که در مریدان حضرت مولانا تا که او می برد ولی تامل است
 شرع فاشده است و در وی این شعر که از حضرت شمس تبریزی بحال است مستی بر آن خوانند و در
 شعر آدم نمودن بودم عالم نبودم من بودم با او هم نبودم من بودم من بودم برینده ام با حضور شمس
 فرمودند و قتی که ذات پاک حضرت احدیت بود و دیگر هیچ از عقایدات نبود اطلاق فاشده بود
 بر ذات پاکش نبود و قتی توان گفت که دیگری هم باشد که او را او گوید و در وی ارشاد شد
 که بزرگی فرمود کان الله ولی یکن مع منی بزرگی دیگر جواب داد هو کان ما کان حضرت شیخ
 الاسلام اکثر در نماز عصر تا خبر می فرمودند زنی عرض کرد که شخصی قول حضرت نقل می کرد
 که تا خبر نماز عصر نزد حضرت صوفیه از تعبیل اولی است حضرت انکار کردند که من نگفتم ام و فرمودند
 آنها که صاحب کمال هستند در اختیار خود نیستند و قتی که ندای تعالی می خواهید می خوانند حضرت
 شیخ بسبب مصلحت وقت سویی بر تمام سر داشتن را هم بسیار نمی فرمودند چون موسی سر میزد
 دیدند بر سپیدند که موسی بر تمام سر است و چون موسی بر تمام سر دیدند هیچ نفرمودند بعد در بعضی
 کسان گفتند که اگر حضرت شیخ الاسلام خواهند دید بسیار ناخوش خواهند شد تا درستی هیچ نفرمودند
 روزی فرمودند که این سویی بر سر هر کس داشته آید بعد فرمودند آری خود را بجلای چینی تسمه
 سازید کسی بچکاف چیزی نمی شود کسی را که حق تعالی چیزی می سازد و چیزی می شود و بعد چندی
 در وزیر شخصی دیگر در این باب تشدد می فرمودند و باین تقریب نسبت من فرمودند که ای
 این هم هستند که نشسته اند و زوی دیگر در حضور نشسته بودم در دل من کوشش حضرت
 شیخ محدث دهلوی نوشته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوائی هم و عهده هلقه نفرمودند

اند و سنت همین است و حضرت ثبوت التقلید رضی الله تعالی عنه در عقیده الطالبین در باب
 گذاشتن سوی بسیار تاکید فرموده اند و ترک حلق را اولی دانسته اند همین تصور
 بودم که شیخ الاسلام چرا این چنین تشدد در منع گذاشتن سوی فرمایند ناگاه به غضب آمده
 با او از شدید فرمودند که سوی سرچرا افزوده آید اگر سوی خشک خواهد ماند غسل درست نخواهد
 شد بعد فرمودند که جناب سیدنا علی مرتضی علیه السلام از حضرت جناب رسالت آب علیه
 الصلوٰة والسلام روایت فرمودند اند که زیر سر سوی جناب است و حضرت سیدنا
 و مولانا علی مرتضی می فرمایند که همین جهت با سوی سر عداوت داشته ام این روایت بیان
 فرموده ارشاد کردند که اصل سنت همین است چونکه خدمت شیخ این چنین تشدد فرمودند در
 دل نیت بزم کردم که اکنون حلق می کنم لیکن دل باین جانب جوع نکرد و در دل چنان گذشت
 که چون که شانه نمی کنم سوی سر پریشان می ماند و این هم خلاف سنت است باعث غضب حضرت
 شیخ الاسلام شاید که همین باشد همان شب در خواب دیدم که شیخ الاسلام بر سر مبارک موی
 با بسیار دراز دارند چون روز شد شانه کردم و چادر بر سر بسته موی سر را پوشیده نزد حضرت
 شیخ الاسلام رفتم بعنایت فرمودند که شما حلق نمودید موی را یا شانه کرده آید فرمودی شما
 بسیار پریشان بود و فرمودند که حضرت صاحب قبله یعنی شیخ اکبر ناخوش می شوند و بعد شش
 ماه عدالت می شود یعنی موی سر میدان را حلق می کنند حضرت حافظ محمد اسلم صاحب
 عرض کردند که ایشان را چنین عارضه است که گذاشتن سوی سرفاقد خواهد کرد و فرمودند که
 کدام فایده الغرض در این روز هر چه فرمودند بکمال ملاحظت و عاطفت فرمودند دانستم که
 آن عقاب وی روز بسبب خطر و قلب من بود که گمان می نمودم که حضرت قبله چرا ترک سنت
 می نمایند از این جهت این تشدد فرمودند که این را داخل ترک سنت نباید دانست بلکه این هم
 سنت است حبیب علی شاه نقل فرمودند که محی الدوله ببادر حرم بخدمت حضرت شیخ الاسلام
 عرض نمودند که مولوی فضل حق خیر اباهی در فرقه و با بینه نجدیه خوب نوشته اند اگر حضرت

بایشان تحریر فرمایند تصانیف خود را اینجا بفرستید حضرت بجوابش فرمودند ما قصه سگند رود را
نخوانده ایم تا زمانا بجز حکایت مهر و فاطمه پسر غر زوی شیخ الاسلام در کتب مجله ما تشریف و در
بعضی کسان عرض کردند که فلان مولوی اراده زیارت حضرت دارند فرموده که اگر مولوی
مرا خفتان میشود و نیز بهرین تقریب فرمودند که بزرگی فرموده اند که لباس و وضع علمای این
زمانه اختیار کنید اگر ایشان لباس علماء پوشند شما لباس سپاهیان اختیار کنید راوی گوید که آن
مولوی که ذکر او آمده بود این چنین گمراه بود که کسانی را که احمق می دید آنها را مسائل دروغ می نوشت
مثلاً شخصی را بیا میخست و قتی که بی وضو باشی بجانب چپ استاده شود و بلا وضو نماز کن یا بیست خواهد
و بر حاشیه شرح و قایه نوشت که اگر کسی در ایام سر ما بسبب عذر سر ما سه روز غسل کند و بیست نماز
کند در و است چون این حاشیه مولوی نور الحق قدس سره دیدند بسیار غضبناک شدند مولوی انگار
کرد که من نوشته ام الغرض اینچنین سخن را در مسائل دین بسیاری کرده اند که از کلمات حضرت شیخ الاسلام است
که گویند اشک طهارت سبحان عالی نرسیده بود و به شنیدن آتش نور باطن بر خیزانست آن واقف شده از انجا
او بیزار شد در رضی الله تعالی عنه این روایت قابل اندراج در باب کرامت بود درین باب
بدین وجه درج کرده شد که ارشاد حضرت تعلیم است که هر که با حکام شرح شریف تمسخر کند
اہل حق را از او احتراز باید نمودی معین الدین صاحب گوپا سوی بیان کردند که بخدمت حضرت
شیخ الاسلام چند سوالات نوشته فرستادم در آن سوالات این سوال هم بود که فاتحه خواندن
بر تعزیه درست است یا نه همچنین سوالات بود شیخ الاسلام فرمودند که برین سوالات این سخن
نمائید حدیث از مطرب وحی گوید و از از هر کس جزوی که کس نکشود و نکشاید بکفت این ما را پوشیده
که شخصی از علماء در باب تعزیه داری اعتراض کرد فرمودند که این قدر بدانید که این تعزیه روی
روح نیست روزی شخصی سوال کرد که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی در حق حضرت
غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه که قدمی بزه علی رقبته کل ولی الله فرموده اند می نویسد که این
از ستراق نفس است حضرت شیخ الاسلام فرمودند که نفس کجا بود و فرمودند که بزرگی در باب

شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه فرموده اند که لیکن عشق ندارد روزی در وصال متوفی شریفین
 این شعر بود آمی بسا ناورده استنما بگفت باجان او باجان استنماست جفت بودین آفرین
 حکایت فرمودند که شخصی را خوف گرفتاری یا بی ابروی بود نزد بزرگی رفت و التماس
 نمودن بزرگ بر کاغذ نوشته داد که فلان بجاییت من باشد را تم گوید که این حکایت را
 باشعر مولانا این ربط است که بظاهر بزرگ گو لفظ من گفت لیکن بدل و جان چون باحق
 متصل بودان من گفتن من حق گفتن بود روزی این ذکر بود که در سلسله هاری اندازند این
 مشابعت به بنود است حضرت شیخ الاسلام فرمودند که این سخن کسی نگفته نه امام اعظم و نه شاکر و نه
 امام عسکری کرده شد که در این مشابعت بنود است و حضرت رسالت علیه الصلوٰة و التمتة
 فرموده من تش به قوم فهو منم ارشاد شده که تشبه آنست که نیت تشبه باشد عرض کردم که
 این چنین باور کردن چه ضرور فرمودند که مکردن آن چه ضرور است چون آن مجلس برخواست
 شد فرمودند کجاست حافظ محاسب ما روزی ارشاد شد که شخصی بخدمت شیخ ابرو عرض کرد
 بزیارت حضرت حفصه علیه السلام مرا مشرف فرماید روزی حضرت شیخ ابرو سوار بودند که بزرگ
 نورانی تشریف آوردند و با حضرت ملاقات کرده روان شدند شیخ ابرو سوار بودند که بزرگ
 در تمام مشاق ایشان بودید من هستم ملاقات نماید وی عرض کرد که خضر اشما بستیید روزی
 وقت اکل طعام فرمودند که بردست خیران آب نباید نهاد که از این افلاس می آید و نام بزرگی
 شاید که حضرت فرید الدین عطار باشند که ایشان چنین فرموده اند و بر محمد علی صاحب نیز چنین
 روایت میکنند روزی ارشاد شد که اول نزد اهل دلی شاه غلام علی صاحب یا شاه
 عبدالقادر رفته بودم ایشان بزی ذبح کرده دعوت من نمودند چون مطلب من شنیدند گفتند
 که این مقام مرشدان ما را هم حاصل شود این مقامی است عالی در این زمان کسی نیست که او را
 این مقام حاصل باشد بعد از ارشاد فرمودند که ایشان را کشت کونی و غیره بود لیکن ازین
 چه فائده نسبت یا کتوتن می باید روزی در ذکر این کلام قدسی کشت کنزاً خفياً فاجبت الخوف

خلقت الخلق فرمودند اجابت از باب افعال است و بر مبالغه دلالت می کند و همین را عشق
 می گویند و نولو می حسن الزمان صاحب در قول مستحسن نوشته اند که حضرت شیخ الاسلام می
 فرمودند که سادات وقت آخر با ایمان می رویدم چند کمال ایشان خراب باشد و برین امر
 این حدیث است لال فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد نکل حضرت سیده فاطمه الزهرا
 رضی الله تعالی عنها بر ایشان آب پاشیدند و عا فرمودند که الی من این را و اولاد این را درینا
 تو می و هم از شیطان البرجم چند بار از زبان مبارک سموع شد که شیخ اکبر مریدان خود را با هم انما
 کردن می و چند گروه انابر او در دینی باشند حبیب علی شاه می گویند که زید را آباد تقوی بی نمازی بود و
 مردمان را می گفت که نزد ما بیاید و زیارت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه کنید چون کسی نزد
 او می رفت و سفر فرودی آورد و شکلی تشریح نمود او می شد و کسی که بملقه او می نشست نماز او ترک
 می شد بسیار کسان معتقد او گشتند و روزی این ذکر بگفتند حضرت شیخ الاسلام آمد بسیار ناخوش شدند
 و نسیه نمودند که بر حضرت عمر چو ش آنحضرت نظر باید کرد چگونگی باشد که آنحضرت رضی الله تعالی
 عنه در بر رفتی صبی تشریف آرند و او تارک صلوة باشد نزد این شخص عمل هر از دست شیطان نزد او
 می آید ملاقات حضرت عمر آسان نیست روزی آن شخص نزد شیخ الاسلام آمد حضرت بسیار ناخوش
 شدند و فرمودند که نازبان را تارک نماز کردی روزی کلام در خلاف فقها و محدثین رحمة الله علیه
 گفتا و فرمودند که کتب اعدایت بعد چهار صد سال جمع شده اند و در زمان ائمه اربعین قدر اعلا
 جمیع نبی و نطق تعالی و ردل ایشان القامی نمود موافق آن حکم می نمودند و اهل حدیث چون که کثرت
 سادات دیدند اجتهاد و قیاس را ترک کردند و محض بر قول و فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم مدار
 کار نهادند و نیز ارشاد شد که بسیار چیزها اند که نزد محدثین مسلم اند و فقها آن را مسلم ندارند و بسیار چیزها
 اند که نزد فقها مسلم اند و محدثین مسلم ندارند بعد از آن ارشاد شد که این با هم خوب اند و آنها هم خوب اند و هم از آن
 شده که اول باطن و چنین مقدمات اینست مسائل مختلف فیها بر شایده خود عمل می کنند که در حقیقت اجتماع
 اصل و صورت در یک چیز ممکن نیست باطل خواهد بود یا حرام بنده عامی غلام باد علی عفر الله ذلوی به

می گوید که در قول حضرت شیخ الاسلام مراد از فقها الله مجتهدین مثل امام اعظم ابوحنیفه ریح و امام الشافعی و امام شافعی از غیر هم و از محدثین الله محدثین مثل امام بخاری و امام مسلم و ترمذی و غیر هم و از اهل باطن الله اهل طریقت مثل ابراهیم ادهم و جنید بندنادی و حضرت غوث الاعظم و غیر هم بوده اند که در فهم معانی قرآن مجید و حدیث شریف تابع فهم صحیحی به کرام اندر رضی الله عنهم که نبی کریم صلی الله علیه و آله را نجوم هدایت فرموده و اختلاف آنها همان اختلاف صحیح است و این همه از اهل حق هستند و بر سر وجوه و حالات حضرت ایشان اجماع است و آن از قبیل قطعیات است پس اختلاف آنها موجب نیست و حق دران با و در مراد از قول شیخ الاسلام فرقی غیر متعلدین این عصر نیستند که در فهم معانی قرآن حدیث صحیحی به کرام نمیکند و بسیار از عقاید ایشان موافق معتزله و خوارج است نه در ایشان از زندقه و بدعت و قتل نبوت است که معانی صحیحی کتاب و حدیث را از نبی بر آنها منکشف شود و نه در انبیا از ترک و تجرد و عشق محبت حضرت الوهیت و جناب نبوت ظهور نیست تا ابواب متعلق و معارف بغیض جناب سالت بر ایشان گشاده گرد و بلکه آنها منکر فیوض حضرت اند نقطه نظایر چند کتب حدیث دیده بر عم خود محقق گردیده و دعوی نامیزینند و محض برای آنها فضل کمال خود بر مجتهدین اعتراضات میکنند و راه اجماع پسیل سومنان که استماع آن لغو ای آیه کریمه و بیخ غیر سنین المؤمنین قولهم ما قولی و فعلهم جهنم و آیت صید و حدیث نبوی بقول السواد کلا عظمه بر جمله مسلمانان لازم و واجب است گذشته حسب رای خود در ای سیدای کنند که فی الحقیقت آن راه جهنم است و حق تعالی در آیه موصوفه بیانش واضح فرموده و خود هم همان راه ضلالت می روند و خلق را نیز دران راه بخوانند بقول شخصی او خوشیستن کم است کرا بر سیری کند و از چنین کسان شیخ الاسلام متنفر بود و در چنانچه از حضرت حافظ صاحب قبله دام برکات هم دیدی که خواجیه تاشان خود که همه با اتفاقات بستند خود شنیده ام که روزی در مسجد درگاه حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب قدس سره مولوی المی بخش در نماز مغرب امامت کردند حضرت شیخ الاسلام هم در اقتدای مولوی مذکور ناگزاردند بعد فراغ از حضرت حافظ محمد اسلم صاحب قبله فرمودند که از ایشان پرسید که متعلق کدام امام هستید مولوی جواب داد که من

عمل بالحدیث میکنم شیخ الاسلام مجازان فرمودند باینکه تا نماز خود باز بزرگواریم و اعاده نماز فرمودند
حافظ عبیدالفرز صاحب نیز این روایت را از شیخ الاسلام نقل کردند این الفاظ در روایت شان
زیاده است که مولوی گفت که من قرآن و حدیث می دانم دیگر چیزی نمی دانم حضرت فرمودند
که شفا خود در آنه حنفی گفتند نه شافعی و اعاده نماز کردند پس از جمیع قول و فعل حضرت ثابت شد که در
عمل بقرآن و حدیث اتباع فهم صحابه که امر شرط است و الله حدیث که اروع و اتمی است بودند برین
قاعده بودند و این کسان که بواسطه فهم صحابه و مجتهدین عمل بالقرآن و الحدیث می نمایند مسل
مطلب قرآن و حدیث نیستند ازین جهت در فعلالت افتاده اند روزی در باره خواندن
در و شریف و رحالت جناب استفسار رفت فرمودند که حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه
در راهی می رفتند بحضرت صلی الله علیه وسلم ملاقی شدند حضرت صلی الله علیه وسلم بایشان
صافحه فرمودند ایشان عرض کردند که یا رسول الله من جنبستم فرمودند که مومن نا پاک نمی
شود بعد از آن حضرت شیخ الاسلام ارشاد فرمودند که تعظیم و محبت بر تعلق قلبی دارد و ایمان عبارت
از آن است روزی کلام در نوبت ان صلی گفتن در نماز وقت شروع نماز افتاد ارشاد شد
که این همه بی وقوفی است پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاهی نوبت ان اصلی فرموده و نه کسی از اهل
صحبت آنحضرت اینچنین گفته روزی ارشاد شد که بعض کسان تعیین روز وفات بزرگان را
برای فاتحه بزرگان ممنوع می دانند پس اگر سندی درین باب از قرآن شریف یا حدیث صلی
کهیم علیه الصلوة و التسلیم یا اقوال صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین یا اقوال مجتهدین
بیانند و اگر باجتهاد خود میگویند اجتهاد مقلد تسلیم نمیکنیم زیرا که مدار کار بر همین چیز است
یعنی قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال صحابه و اقوال مجتهدین که لابد از اہم اصلی میباشند و
و ازین قول حضرت نیز حقیقت مجتهدین و اتباع حضرت ایشان و مخرج ایشان را ثابت می شود
و نیز ارشاد شد اگر وقت وفات مرشد معلوم باشد فاتحه او همان وقت اولی است بعد از
بار کشیدن تلیان ارشاد شد که احادیثیکه در مخالفت آن نقل کرده اند همه موضوعات اند یعنی غیر

صلی الله علیه وسلم کسی نمیتواند که چیزی حرام سازد و یا حلال سازد پس تسبیح علیان فعل لغو است
نه حرام دیگر آنچه درین باره فرموده اند در باب سوم آن را نوشته ام در اینجا باید دید آوی یغنی
حافظ عبد الغزیز نقل می کند که روزی حاضر بودم از شاه شد که بزرگی نقل می کرد که بروز عاشورا
بر سر راهی استاده بودم و تعزیه می گزشتند ناگاه تعزیه را دیدم که روح پاک جناب سید الشهدا
علیه السلام و الحیة به راه آن بود دیدن این امر وقت بر من طاری شد آنجناب علیه السلام
از شاه کردند که دست که ام کس بود و بر که ام کس دراز شد مولوی الهی بخش صاحب جوم
نقل می کرد که روزی در کبیری بایام عاشورا بخدمت حضرت شیخ الاسلام عرض کردم
که یا حضرت آیا تعزیه شبیه روضه مقدسه حضرت سید شهید علیه السلام است فرمودند ای حضرت
طبیعت حضرت حافظ ما قبیله ام بر کاتب می فرمودند که روزی حضرت شیخ الاسلام از درگاه مخدوم
شیخ سعد صاحب تشریف می آوردند و ماه محرم بود و علمها را حسب کم هند مردمان گشت می خوانند
فقط سواد که بر علمها افتاد فرمودند که دل می خواست که همراه اینها روم مگر علما معترض خواهند شد
و سبقت و ولت خانه تشریف بردند و حاجی سید امام نقل می کرد که ماه محرم بود شیخ الاسلام در
کشتو قیام فرما بودند شخصی پرسید که حضرت ماه محرم است حضرت شیخ کبیری تشریف نخواهند برد فرمودند
تخصیص کبیری نیست در هر ماه محرم است وی گفت در اینجا تعزیه داری می شود شیخ الاسلام
پرسیدند و فرمودند که تعزیه داری دانی درین امر شکی نیست که چون شیخ الاسلام ماه محرم را دیدی
تشریف می داشتند و تعزیه که بدرگاه حضرت پیدایمان صاحب نهاده می شود شریک
می شدند و هم می فرمودند که اگر این کاری کنی با او بکنی پس ازین جمله روایات ثابت شد که هم
را ازین امور منع باید کرد و اگر کسی از خاصان خدا اینچنین کرده باشد بر او معترض نباید شد چنانکه
مولانا روم می فرماید سگ کار پاکتر از قیاس از خود گیرند اگر چه مانند در نوشتن شیر و شیرین روایات
نقد حافظ عبد الغزیز صاحب روزی در باب مزایر ارشاد شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دو تن شنیده اند و در ابتدای حرمت خمر البته مخالفت فرمایند و در شده بود که این موارد از کفر

چون حرمت هم در قلوب راسخ شد مزایم و غیره سوی اصل اباحت راجع شد در اتم الحروف بمقتضای
ذوق به می گوید که حضرت شیخ محدث دهلوی در مدارج پوصل تعنی بالقرآن این بحث را بکمال توضیح
نوشته اند هر که را در این سلسله شک باشد در آنجا بنماید و الله اعلم بالصواب راوی گوید بعضی از
ماضین عرض کردند که از حدیث شریف لا تجعلوا قبری عبدا هم اجتماع بر قبر بزرگان مفهوم
می شود و ارشاد شده بی اگر ایوب عید برودند و اگر به نیت عبرت و زیارت مجتمع شوند پاک نیست
راوی در تحت این ارشاد می نویسد که ایوب عید رفتن کنایه از اظهار خست و سر و تکلف
و زینت نخواهد بود و زیارت قبور موضوع برای یاد کردن موت و دل از دنیا برکنان
است فاقم ذلک عرض کرده شد که از حدیث شریف لعن رسول الله صلی الله علیه و
سلم زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج عدم جواز چراغان بر قبور بزرگان
مفهوم میشود و ارشاد شده که در حدیث شریف لفظ علیها وارد است نه لفظ جوها چراغان نمودن
بر قبور عبارت از نهادن چراغان است بالای قبور که آن رسم شرک است و قریب قبور چراغان
افزودن برای شستن مردمان بیج مضائقه ندارد و نیز فرمودند که ما می دانیم که هر چه اولیا الله کرده اند
عین موافق حکم خدا و رسول است صلی الله علیه و سلم و اگر این چنین نمی دانستیم در سلسله ایشان چرا
نظم میشدیم روزی ارشاد شده که سلسله وحدت وجود را که متاخرین اظهار کرده اند بخلاف
متقدمین که احتفا میکردند این اظهار خلاف مرضی جناب رسالت مآب نیست بلکه ایشان با سوره
یا اهلها اند بجهده ارشاد شده که اهل طاهر بندارند که با انتقال جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم
صدور احکام آنجناب منقطع شد و حال آنکه این چنین نیست بلکه اولیا الله در ادوار هر زمان موافق
مصلحت آن زمان احکام از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم صادر می شود و روزی در ایام
گیاورد آفتاب نشسته و وضو کردم ارشاد شده که در آفتاب نشستن و شریع شریف منع است
بعد مدتی در سنن بود او حدیثی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه می خواند که
شش خطمی آمده در آفتاب بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند تا او را در سایه

او در دهم روزی در باب شجره ارشاد شد که کسی که بعد عشا بخواب رفت هر وقت که بیدار شود
 اگر چه بعد عشا یک دو ساعت گذشته باشد او را خواندن نماز متبوعا برست زیرا که معنی تجمد
 از خواب بیدار شدن است و کسی که بعد عشا بخواب نرفت تجمد بعد نصف شب بخواند میبوی
 حسن الزمان صاحب می فرمودند که در حیدرآباد از خدمت شیخ الاسلام شنیده ام که بر قبور بزرگان
 که گنبد بنا کرده اند آن بزرگان از بانیان آنها ناخوش اند ولیکن چونکه این امر از ایشان بجهت
 حسن اعتقاد واقع شده اند اضررتی بایشان نرسیده را تم گوید غفر الله ذنوبه که ناخوشی
 بزرگان بسبب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بنا کردن بر قبور نمی فرمودند لیکن این نبی
 برای کرامت است برای حرمت نیست پس این چنین افعال چونکه ناشی از محبت است و از چنین
 امور و رونق مکانات متبرکه در نظر عموم زیاد میشود عدم منع از تخمین کرد و مات النسب است و بعد
 علم بالصواب روزی شخصی عرض کرد که غلام در اعراس پیران سلسله دعوت اجاب غیر عمومی نماید و طعام
 بخورد درین باب چه ارشادی شود فرمودند که اگر ایشان متقی و دیندار باشند بهتر است باز عرض
 کرد که مقصد غلام این است که اگر ارشاد شود محتاجان و مساکین باطله انحصار دعوت کنم و اگر ارشاد شود
 همه کسان را طلب نمایم فرمودند که درخور اندین مساکین ثواب بسیار است باز عرض کرد که
 بنده اجباب و غیره هم را طلب مینماید ارشاد شد که خوب است بعد از آن ارشاد شد که محبت اخلاص
 بسیار در دوزی کلام در بقره سید احمد کبیر قدس سره افتاد که بعضی میگویند که اگر ذابحین را ارادت الله
 بغیر الله منظور نیست چرا دعوت گاو و اگر کسی لحم گاو بدید قبول ندارد ارشاد شد که فوج بنام خالق
 میکنند بنام مخلوق نمیکند و بهر عمل که مشروع است در آن ثواب است خواه آن ثواب را
 برای خود دار و خواه به روح کسی ببخشد در این صورت ثواب ذبح لاله و ثواب تقسیم لحم هر دو در روح
 پاک جناب سید احمد کبیر قدس سره میرسد را تم گوید غفر الله ذنوبه که باین نیت که حضرت شیخ الاسلام
 فرمودند در ذبح بقره بلاشک موافق اصول شرع شریف قباحتی نیست الا اگر بر ذبیحه دیگر امور
 ممنوعه که از علامات چهارم می باشد مثل بار گل و غیره کردن ذبیحه انداختن کرده خواهد شد

در تحت ایگر میوه و ناز و صبح النصب داخل شده مسجع خواهد بود و پس عوام را از افعال فیه مذکوره
 منع باید کرد نه از فرج بقره و فرستادن قوا بش بر روح ولی از اولیاء الدنیا که این همه جائز است
 روزی عرض کرده شد که مثلاً اگر شخصی در سلسله چشمتیه بیعت دارد و هنوز بجز تبه کمال نرسیده
 و در بعضی امور موافق حضرت نقشبندیه عمل نماید چه حکمت ارشاد شده که بیعت در سلسله که
 شده اگر به ترجیح انتقال کند باک نیست را وی میگوید که مقصود حضرت آن بود که در سلسله
 که داخل شد داخل مانند یک اگر در بعضی امور بر همان طریق دیگر نزو او ثابت شود در آن امور
 بطریق دیگر عمل نمودن رواست باز سائل عرض کرد که مثلاً شخصی بیعت در سلسله چشمتیه دارد
 و نمی گوید که سماع حرام است نمی شنوم فرمودند که چنین نگوید بلکه بگوید که استعداد من ناقص است
 ازین باعث نمی شنوم و رد و قبح نه نماید که بر هیچ یکی از بزرگان و الله اعراض جانز نیست
 و نیز ارشاد شده که یکی از فرزندان شاه عالم که مرید حضرت مولانا فخر المله و الدین محمد قدس
 سره العزیز بود و وفات یافت نزد یک قبراه مزار رسید خوشخوار بود که یکی از اولیاء الابرار بودند
 مردم تعویذ مزار شریف ایشان برداشته بر قبر شاه زاده نهادند شاه زاده مذکور به شاه عالم
 پدید و بجا گفت که لازماً وقتیکه این تعویذ بر قبر من نهاده اند صاحب این قبر گردن آتش افروخته است
 لیکن بسبب در حضرت مولینا قدس سره ضرر بسبب نرسیده سرسوی از من نمی سوزد و صاحب این
 قبر جناب حضرت قطب الاقطاب قدس سره العزیز گفته بودند که تعویذ قبر من بر قبر این کس نهاده من این
 شخص را خواهم سوخت قطب الاقطاب قدس سره العزیز فرمودند که این مرید مولینا است این را بگزار
 باین سبب مومنم و الا معلوم نیست که چه می شد شاه عالم چون این خواب دید حکم کرد که تعویذ قبر
 بزرگ را از قبر شاه زاده برداشته بر قبر آن بزرگ مخرج نهادند روزی در ذکر مولد شریف
 ارشاد شده که هر جا که نام حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم باشد آنجا باید رفت بعد از آن
 مسجع خواهد بود قدس سره که مال ذوق بر زبان مبارک رفت مضر هم حیدر علی بن وه
 ابراهیم و در نماز که ناچار روزی عرض کرده شد که اگر مسکین فاتحه بزرگان کرد و تمام فاتحه بخورد

یا تقسیم نماید ارشاد شده که قدری تبرگها خورد و باقی تقسیم نماید عرض کرده شد که اگر نام خود
خورد ثواب نخواهد شد فرمودند که ثواب محبت خواهد شد بعد از این بیت بزبان مبارک رفت
ما برون را ننگیم و قال را انا ما درون را انا ننگیم و حال را انا بار دیگر عرض کرده شد که محبت
که هست موقوف بر این نیست و ثواب طعام بغیر دادن کسی چگونه خواهد شد فرمودند که اگر کمترین
خود نیز بخورد که قوت طعام را در عبادت حق تعالی جل شاناه صرف خواهیم کرد ثواب در خوردن خود
نیز خواهد شد روزی سائلی پرسید که در چاه نعلین افتاد چه حکم است فرمودند که وقتیکه نعلین از چاه
بر آمد در آن نجاستی بود یا نه بعد فرمودند که نزد بعضی چاه حکم حوض دارد بعد بهمین تقریب فرمودند
که مولانا راجامی قدس سره نوشته اند که بعضی مردم بغیر آب روان وضو نمی کنند این هم از قبیل
و سواس است زیرا چه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه نخبین جو ضمای کلان و تالاب ها
در حرمین شریفین نبودند روزی برای فرستادن طعام به بزرگی که از مدینه طیبه آمده بود حکم شد عرض کرده شد
که هنوز فاتحه نرفته است ارشاد شد و وقتیکه نیت کرده شد فاتحه شد باقی الحمد و اخلاص هر وقت که خواهد
بخواند را تم گوید غفر الله له و نوبه یعنی این ثواب دیگر است و آن ثواب دیگر هر دو خواهد در یک وقت جمع شوند
خواهد علاصه علاصه در آن باکی نیست روزی شخصی در باب مرثیه خوانی سوال کرد ارشاد شد که بعد
از انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابه کرام رضی الله عنهم مرثیه ها گفته اند و از ذکر بزرگان وقت دل
می شود اما آنچه بطریق و نیاداری باشد هیچ نیست روزی سائلی عرض کرد که در باب رنگ بازی
در کج و غیره چه حکم است فرمودند که از رسوم جاهلیت و اطوار کفار و مشرکین است چنانچه در سوره
می کنند روزی سائلی پرسید که رفتن در عیدهای کفار مثل هولی و غیره گناه است ارشاد شد که گناه
گناه گناه کبیره بلکه نوعی از شرک است زیرا که مسلمان چون رجم کفار بغیبت دل مشا به کرد در دنیا
و عمل افتاد روزی در باب کونج گرفتن بعد بول ارشاد شد که اگر کسی را خلل قطره نباشد اگر گلج
گیرد هیچ باکی نیست روزی مخاطب شخصی که در رعایت بعضی اسباب ظاهراً و حفظ بعضی متاع خود تصور کرده
بود ارشاد شد که خلاف حدیث شریف می کنی تو که ام تم در ویش هستی شخصی در خدمت آنحضرت

صلی الله علیه و سلم عرض کرد که یا رسول الله اعقل او تو کل ارشاد شد که اعقل و تو کل بعد از آن این
ایه کریمه بزبان مبارک رفت قل الله اعلم بحیون الله الی آخر لایه بیده فرمودند که اهل ظاهر شخصی را
که رعایت اسباب ظاهری کند بسیار مدح میکنند و کاملش میدانند لیکن در حقیقت الامر بسبب
اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی حاصل نمیشود و دعوی محبت الهی بی اتباع نبوی و دعوی
کاذب است و نظایر اتباع ظاهراً آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید کرد و در باطن اتباع باطن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم باید کرد و روزی در باب سماع ارشاد شد که کسی که دلش تشنیدن آن مائل بسوی خدا
تعالی شود در حق او سماع عبادت است و کسی که معاشش انجمن نباشد او را نباید شنید روزی ارشاد
شد که حضرت بایزید رضی الله تعالی عنه بخدمت بزرگی رفت و سلام کرد و وی جواب داد و علیکم السلام
یا بایزید حضرت بایزید فرمود که ما چون شناختی که بایزیدم آن بزرگ فرمود که با وجودیکه عارف هستی این
چنین می گویی چون خدای تعالی را که انفعی الاشیاء است و یا فتم دیگر که ام چیز از ما مخفی ماند روزی
ارشاد شد که بزرگی مریض بود یکی از مریدانش عرض کرد که فلان دو الاستعمال فرماید بچهره پشاش
شفا حاصل شد مردمان متعجب شدند که مرید را معلوم شد و مرشد را معلوم نگردید آن بزرگ جواب
داد که این مرید من در عالم ملکوت شنیده که خاصیت این دو ابیان می کردند و مقام من از عالم
ملکوت بالاتر است ازین باعث مانع نشده بود لوی هدایت امت صاحب فرمودند که بخدمت حضرت
شیخ الاسلام عرض کردم که با اتباع حضرت بر حبه چله عبادت حضرت مخدوم شاه صنفی قدس سره
فاخته بخوانم بعضی مردم دین باره کلام می کنند چو البشیر چیست فرمودند ثواب قرآن مجید خواندن
نزد جمهور با موات میرسد و در شریعت که ام محل و مقام در این امر متعین نیست که از فلان جا ثواب
خواهد رسید و از فلان جا نخواهد رسید و حدیث شریف آمده است چنانچه در حصن حصین موجود است
که کوه کوه را ندای کند که ای فلان ایاب تو کسی گذشته است که ذکر خدای تعالی کرده باشد ازین
حدیث شریف معلوم شد که مقامی که مرور ذاکران خدا بر آن می شود آن مقام بر دیگران گذشته
دارد چه جائی که ولی کامل در آن مقام بعبادت مشغول شده باشد فضیلت آن مقام بطریق اولی ثابت است

خواندن قرآن در انعامی که نصیبتش در شریعت ثابت شده نسبت دیگر ائمه افضل و اولی است پس در محل عبادت بزرگی قرآن خوانده شود بایش بروج آن بزرگ بخشیدم که انعام را شرفیکه حاصل شده بسبب همان بزرگ حاصل شده در این امر که ام قباحست لازم آمد روزی در باب اتباع سنت ارشاد شد که حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه نوشته اند که کسی که در اتباع ظاهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصور خواهد کرد در باطن او نیز منحل خواهد افتاد و روزی ارشاد شد که بحضور حضرت صاحب قبله یعنی حضرت شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه شخصی آمد و در مسئله از علم میراث استفسار کرد و گفت که این سسایه در میان علما بسیار بسیار اختلاف دارد من بر کدام عمل نمایم خیر ام آنحضرت فرمودند که فلان را این قدر و فلان را این قدر باید داد آن شخص را تسکین شد و رفت بعضی از عمیدان آنجناب بخدمت شریفین یک فتاوی در این بطن و یک فتاوی در این بطن و یک فتاوی در دست شاگردی و یک فتاوی در دست شاگردی دیگر برین صورت حاضر شدند و گفتند که چیزی که حضرت ارشاد میفرمایند مخالفت این فتاوی است میترسم که اهل طاهر تراض نمایند آنحضرت فرمودند که این کتاب بارالهیوزانید آنچه گفته ایم موافق حکم خدا و رسول صلی الله علیه و سلم گفته ایم و در آن ایام آنحضرت کاتبی را ترجمه صحیح بخاری شریفین برای نوشتن داده بودند کاتب مذکور گفت که جمله اول تمام شده است اگر جناب جلد ثانی را بر طالب علمان تقسیم فرمایند انشاء الله تعالی جمله تمام خواهد شد آنحضرت همین کردند مقام کتاب الفرائض و حصه انکسار افتاد که وقتی آنحضرت متروک بود و در همان مسئله برآمد ترجمه بخاری شریفین شیخ نورالحی قدس سره در اینجا نوشته بود که در این مسئله بسیار خطا کرده اند و مذنب صحیح امام اعظم فرمودند که این چنین است و آن مطابق فرموده آنحضرت بود بجز در دیدنش مبتدیه گردیده بخدمت شریفین حاضر شد و گفتند که اگر فرمایید این فتاوی بهما را بسوزیم ارشاد شد که اینچنین مکنید بعضی کسان طالبین چنین کتب نیز هستند برای ایشان بگذارید روزی در ذکر بزرگی ارشاد شد که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی برای زیارت ایشان رفتند ساعتی بهم نشستند و هر دو خواهر

مانند و چیزی نگفتند بعد حضرت شیخ بزخسته رفتند مردم اران بزرگ پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت که کبری در خاز است که در اتباع سنت ظاهری آنحضرت صلعم غرق است مردم گفتند که چگونه دانستید بانکه ایشان خبیثه گفتند و شنیدید فرمودند که ما اهل حال هستیم ما را باقال پنج حاجت نیست و از حضرت شیخ نیز مردم سوال کردند که آن بزرگ را چگونه یافتی فرمودند که کجوف خاز است دیدم که در اتباع باطن آنحضرت صلعم غرق است گفتند بی اینکه از ایشان چیزی شنیدید چگونه دانستید فرمودند که اهل حال هستیم ما را باقال پنج حاجت نیست مولوی هدایت الله صاحب نقل کردند که روزی خدمت حضرت شیخ الاسلام حاضر بودم شخصی برای بیعت آمد آنحضرت نماز خیر خواندند بعد از آن مخاطب شده بانگس ارشاد فرمودند که بر شریعت قائم باش در خود را محبت خدا و همچنین دیگر کلمات که بوقت بیعت معمول بود ارشاد کردند آنکس خواست که بیعت را بدست شریف نهد آنحضرت دست کشیدند حاضران التماس کردند که این را بی بیعت هم شرف فرمایند فرمودند که بیعت حاصل شد باز عرض کردند همان ارشاد شد وقت دیگر عرض کردم که حکمت دین را چه بود ارشاد شد که بیعت عبارت از عقد قلب است و دست بدست گرفتن امری محسن است شرط صحت بیعت نیست در حدیث شریف خوانده اید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با زبان مصافحه نفرمودی بی بیعت زبانی گفتند فرموده و نیز در حدیث شریف دیگر آمده که شخصی مجذوم برای بیعت بخدمت اقدس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را از آمدن نزد خود منع فرمودند و ارشاد کردند که ما بتو بیعت کردیم باز گرد و زوی ارشاد شد که شخصی در کبیری آمده بود و بیعت نزدش بود که آزادی نوازید و میگفت که من میروم حضرت قبله یعنی شیخ اکبر مستقیم من بر تو شکست میخوردم و گفتند که این را بشکنید این می حضرت صاحب قبله نیست و آن جناب هرگز او را برای نواحقن طلبند و اجازت نداده اند که طلبند و دستار بر برای عاشقان است نه برای ملایان براسه ملایان همین رکوع و سجود است روزی شیخ الاسلام حال طفولیت خود که نورد و چشمان مبارک نموده بود و بعد مدتی کبر است حضرت چیدامیسان صاحب باز آچنانچه حالش مفصل بفریدتجیر سابق در آمده بیان فرمودند و ارشاد کردند که آن وقت میناشد که مردمان خیراغان بغارت می بروند و این رسم است در شب عرب چیدامیسان

صاحب قدس سره چنانچه فرمودند که من از ابراهیم خود دیدم و نسبت غارت چراغان آنوقت این
 ارشاد شد که حضرت حمید ایسان صاحب در عرس شریف حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی
 عنه و عن مجبه روشنی میکردند روزی فرمودند بجای آن که چراغان را بخانه خود برید که بخانه بای شما
 برکت خواهد شد از آنروز رسم غارت کردن چراغان شروع شد مولا حسن الزمان فرمودند که
 بخدمت حضرت شیخ الاسلام ذکر حدیث شریف انا احمد بلاسیم آمد ارشاد شد که این حدیث تصحیح
 کرده حضرات است عرض کردم که کشف فرمودند آری و راوی گفته که من هم زبان حضرت این
 قدر شنیده ام که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند انا احمد بلاسیم و نیز مولوی حسن الزمان صاحب
 فرمودند که در وقت درس فصوص شریف بخدمت حضرت صاحب قبله از زبان مبارک حدیث
 می شنیدم که در کتب سنی نیافتم بعد از آن چون اتفاق سیر کتب دیگر افتاد آن احادیث بر آمدند
 بعضی در سند امام احمد و بعضی در سند بزار رحمة الله علیهما و هم مولوی صاحب مدوح میفرمودند
 که از حضرت صاحب قبله در باب حدیث خواندن اعرابی این شعر را نقل است حیاة الهوی کبیری
 فلا طبیب لها ولا سراقی : الا الجبیل الذی شغفت به افعدنا مرقیتی و تدبیراتی
 سوال کردم که مکشوف حضرات در باب این حدیث چیست ارشاد شد که ثابت است عرض کردم
 که حضرت شیخ الشیوخ می نویسند که فی قلبی منه شیء ارشاد شد که کشف هر کس موافق مذاقش
 میباشد یعنی چونکه مذاق سماع نداشتند این معنی برایشان منکشف نشد از روزی در ذکر شیخ
 ابراهیم کردی محدث رحمة الله علیه ارشاد شد که نهایت صاحب کمال بودند و حضرت مولانا
 فخر الملة والدين علم حدیث از یکی شاگردان ایشان اخذ کرده اند روزی ارشاد شد که حضرت
 صاحب قبله در مسئله از معاملات موافق مکشوف خود اتفاق فرمودند عرض کردم که در حدیث سیر
 وارد است که من قطع لم من حق اخیه ثیبا الحدیث ارشاد شد که این کلام بطریق فرض محال است
 چنانچه گویند لو کان فیما الله الا الله کفسته بالبعثدی در شرح نسای تالیف مولانا سیوطی رضی الله
 تعالی عنه قریب بهمین مضمون دیده شد از روزی ارشاد شد که فلان کس سگوبر که سالک را در بعضی

مقامات احتیاج بوسیله رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی باشد بجهت شیخ الاسلام در رد این سخن
 خبیث بسیار مبالغه فرمودند و اشاد کرد و ندکه همه کائنات خود در وجود خود محتاج بوسیله آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اند پس ان مقام کدام است که در آن بوسیله آنحضرت احتیاج نباشد بعد از آن
 این مصرعه بکمال ذوق بر زبان مبارک رفت **س** نخستین جلوه حسن قدیمی عالم آرای باشد بجهت
 کلام در باب یا رسول الله گفتنی افتاد و عرض کردم که در حدیث شریف آمده است **س** اسمع الطیط السما ایحد
 پس شنیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض ما از قریب و بعید بطریق اولی ثابت شد اشاد
 فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنیکه فرموده اند احوال سبع ظاهری خود بیان فرموده
 اند که این قدر وسعت دارد و حال باطن آنحضرت از آن بهم بالاتر است صلی الله علیه و سلم قدر
 علوه و کماله روزی کلام در مسئله متکلمین افتاد اشاد شد که در مکمل نظایر حضرت خدیجه پیش از نبوت
 مثل اول می شود و مسئله متکلمین غلط است ثابت نیست بجهت این حدیث شریف که قطعه حدیث
 امامت جبرئیل است بر زبان مبارک رفت **س** کل شیء مشکور و زی در مرض بشخصه اشاد شد که
 بر مزار مولانا انوار الحق قدس سره برای من دعا کن او عرض کرد که دعای من پیشین دعا
 آنجناب چه چیز است اشاد شد که چند آنکه وسالط بیشتر می باشد نزول رحمت الهی بیشتر می باشد بجهت
 اشاد شد که در احادیث و اخبار و تفرقه که وسالط بیشتر می باشد نزول رحمت الهی بیشتر می باشد و روزی
 عرض کرده شد که اگر مرشد در حالت عدم ادراک و حواس باشد بصیحت صحیح است یا نه اشاد شد
 که اگر حواس ظاهر نیست حواس باطن موجود است روزی اشاد شد که مولانا جامی قدس سره چون
 قریب مدینه طیبه رسیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگی را آورد و یا اشاد فرمودند که عاشق
 مائے آید او را بگو میسد که باز گردد اگر در اینجا خواهد آمد من از قبر بیرون خواهم آمد و این مصرعه
 بر زبان مبارک بکمال ذوق و رقت رفت **س** نان جام دمام مست دو والد دارد و بجهت والد صلی
 الله علیه و سلم نیز عرض کرده شد که بعضی فقها جانوریکه برای فدیة جباران می کنند می گویند
 که یک حصه با همیان و یک حصه بر پرندگان و یک حصه به سگ و گربه برهند ایان چیزی هست

ارشاد که در روایت حدیث نیست فقط رسم است بساکنین باید در روزی ارشاد شد که تا وقتیکه
 اولیای امد بر روی زمین نوبهت ماند قیامت قائم نخواهد شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند
 لا تقوم الساعة الا بعد ان یقضی الامر لکماله ارشاد شد که امد امرتیا کید گفتن عبارت از گفتن اهل امد است
 و امد امر گفتن دیگران امد امر گفتن نیست روزی ارشاد شد که دو کس از اهل باطن بخدمت
 مولانا فخر المله و الدین رضی الله تعالی عنه آمدند و آنحضرت برای وضو نشسته بودند آن دو کس
 بیفتادند و بیوش شدند چون با فاقه آمدند مردمان از ایشان پرسیدند که سبب بیوشی شما چه بود فرمودند
 دیدیم که یکی از عزیزان مولانا رضی الله تعالی عنه مرده بود و روح او را ملائکه عذاب می بردند
 جسمی دیگر از جسم آنجناب پیدا شد و بجانب آن ملائکه برای استخلاص آنشخص رفت ملائکه گفتند
 که این گفتار است فرمودند اگر چه گفتار است مرید ما است گفتند که با حکم الهی آمده ایم فرمودند که
 ما هم حکم الهی آمده ایم هر چند که او شان زور ملکیت صرف کردند سودی نکرد و آنشخص را از ایشان
 خلاص فرمودند روزی ارشاد شد که از طرف عمل داری نصاری می آمد چون از دریای گنگ
 این طرف یعنی ملک او ده شدیم و سه کس که همراه ما بودند گفتند که درین میدان نسبت انظرف
 برکت معلوم می شود چرا که در اینجا حکومت کلمه گو است روزی شخصی برای بیعت آمد عرض کرده شد
 که این کس خواهد که در سلک غلامان داخل شود فرمودند که من خود غلام ایشان هستم بنیوا هم که
 بر او و منی چنین باشد که دام فکر و عمل او مقبول شود بسبب او من هم مقبول شوم از اینجا است تو آن
 زگردن فرزندان نکوست بلکه اگر تو اضع کنده می او است بر روزی ارشاد شد که امام فخر الدین رازی
 رحمه الله علیه برای حج می رفتند در راه بشهر یک حضرت نجم الدین کبری رضی الله تعالی عنه
 ساکن بودند رسیدند یکی از شاگردان ایشان متعقد آنحضرت بود عرض کرد که چنان توجه فرمائید که استاد
 من نیست آنجناب مشرف گرد و در سلک معتقدین داخل شود چون امام رازی رحمه الله علیه
 خدمت آن حضرت حاضر شد فرمودند که شب بر آستانه ما بنحسبید و صباح بر آس
 حج بروید همچنین کردند چون از حج فارغ شده بوطن خود آمدند وقت موت رسیدن سلطان جهیم آمد گفت

که سزاوارند و اندام رازی هزار دلیل بر وجودانیت ان بیگامی مطلق جلت عظمت بیان نموده
آن مرده و دوباره راز در جواب از ایشان مکن نشد فقط کلمه طیبه الله الله محمد رسول الله را می ماند و در
حضرت نجم الدین کبریا رضی الله تعالی عنه را غیرت آمد و صورت پر نور خود بر ایشان ظاهر
ساختند شیطان از دیدن آن صورت و لرزید و باز شهر بیرون گریخت آنحضرت فرمودند چنانی گوی که خدا را
پی و دلیل شناختم همچنین گفتند و خانه ایشان بجز شد بدست گیری در شکال و مرزا صاحب هم این
روایت است شیخ الاسلام بروایت دیگران نقل می کنند و بر این مضمون زیاد می کنند که گفتند
در بیان شیطان و اندام نظر الدین رازی سوال و جواب می شد حضرت نجم الدین کبریا و نموی که در زمین
نور قلب بر این حال مطلق شد چند چهره مبارک شان سرخ گردید و طرقتی گوی که آن وضوی که در بر او رزق
و فی القور صورت شریف شان بر امام ظاهر گشت و ایشان را تعلیم کرد همان که مذکور شد روز سه
ارشاد شد که کمال الدین شاگرد ملا نظام الدین قدس سره اعتراض می نمود چرا می حضرت سید شاه بهد از آن
رضی الله تعالی عنه که آنی محض هستند شده اید روزی کتاب نفوس شریف مطالعه می نمودند
سقا می مشکل بود حل نشد بدل گفته که اگر بجز و تصرف سید صاحب قدس سره این مقام بر من حل شود
البته مرید ایشان شوم ناگاه دیدند که بر دیوار حاشیه نوشته است بدین آنحاشیه آن مقام حل شد
وقت صبح آمدند و بیعت نمودند آنجناب فرمودند که ملا نظام الدین بر اے در
تسا کافی اند هر بار از حواشی بخوابید نویسانید و بولانا نظام الدین ارشاد فرمودند که امروز کبر
بزرگ را در انداختیم عرض کردند که آنکه ام است ارشاد شد که شاگرد کمال الدین ایشان شکر الله
بجا آوردند روز سه ارشاد شد که بحضور بیولانا فخر الدین محمد رضی الله عنه در روز عرس ختم کلام الله
شریف و صبح بخاری شریف می شد روز سه ارشاد شد که مرشد از اخیال میدان می ماند چنانکه ماور
را خیال نسرزدان می ماند و هر دم و می گفت او می گوشتند اگر چه نفرزند اند روزی ارشاد
شد که هر که بعد نماز عصر پنج بار سوره عم تیسالون بخواند از عاشقان الهی شود وقت دیگر عرض کرد
که اگر طالب عشق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد فرمودند و ه تو ایک هستی باستت همین

سوره بعد نماز عصر پس از مسبوعات شنبه بخوانید کتاب الحروف عن عمر بن الخطاب گوید که من دیدم
 پیغمبر خود بقا خاض شیخ الاسلام بهین تا سوره موصوفه در او را نوشته و هم میر محمد علی صاحب نیز
 از شیخ الاسلام چنین روایت کرده اند راوی گوید که روزی در شرح این بیت تنبوی شریف سه
 تا صحیحین و احادیث و روایات بلکه اندر چشمه آب حیات ببرزان مبارک رفت که حاجت صحیح چهار
 و صحیح مسلم بهیست و حاجت راویان هم نیست انتقی کلامه رضی الله تعالی عنه و ارضاه غنا سبحان
 اندر این است شان اهل قرب **۵** رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست بلکه در میان من
 و تو همین من و تو بسیم تا روزی ارشاد شد که بزرگه در شهر یک حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره سکونت
 داشتند آمدند و برای ملاقات حضرت مخدوم زرفتنه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب ایشان
 ارشاد فرمودند که تقابلت شاه مینا صاحب بر آسمانها نواخته می شود و تو برای ملاقات
 ایشان نمی روی صبح آن درویش برخاستند و بخدمت آنجناب آمدند آنجناب فرمودند که از خود
 نزد من نیامده اید تا وقتیکه از جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما مورشید روزی عرض کردم
 که می گویند حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دلی رضی الله تعالی عنه سماع نمی شنیدند فرمودند که غلط
 محض است ایشان سنت پیر خود را چه گونه ترک می نمودند بلکه اول یکسکه جمع محفل برای سماع کرده است
 ایشان هستند و نیز ارشاد شد که اینکه می گویند که تاب بچندین هم غلط است ایشان از عبادت
 چگونه تو بهی نمودند روزی ساعی در باب قرآن فاطمه خلت الامام سوال کرد ارشاد شد که نزد امام
 شافعی رضی الله تعالی عنه می خوانند عرض کرد که حضرات ما می خوانند فرمودند که نعم بعضی صوفیه
 میخوانند بعد ارشاد شد که حضرات سلطان المشایخ رضی الله تعالی عنه میفرمایند که از آن باز که از
 حدیث شریف شنیده ام که لا صلوة الا بقائه الکتاب قرآن خلت الامام در نماز سه
 و جهری ترک نه نموده ام و نیز ارشاد شد که اکثر محدثین و اکثر ائمه سواهی امام اعظم رضی الله تعالی
 عنه بهین قائل اند و امام محمد رضی الله تعالی عنه که شاگرد امام اعظم اند قرآن فاطمه خلت الامام در نماز
 سری تجویز کرده اند روزی کلام در میاه افتاد ارشاد شد که پسر میر صلی الله علیه و آله و سلم خود

در باب چاه سه که در مدینه طیبه بود و بود و لسا را در آن خر قه های بیض می انداختند ارشاد فرمودند
 که طهارت شخصی عرض کرد که آن چاه کلان بود بزبان مبارک رفت که ما خود دیده ایم ده در نزد
 عرض کرد که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلان خواهد بود و فرمودند که بنای او گاهی تغییر
 نیافته عرض کرد که عمل بالا عوط به صورت اولی است ارشاد شد که این عوط ناشی از زمین
 است که ام آیة شریف یا حدیث شریف بخوانید در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین
 تا لاب های کلان و جوض های کلان کجا بود عرض کرد که فلان کس در باب میاه بسیار
 احتیاطی می کند ارشاد شد که بنده امام مالک رضی الله عنه عمل میکند عرض کردم که امام غزالی
 رحمه الله علیه در احیاء العلوم در باب میاه بسیار تأیید مذنب امام مالک رضی الله عنه
 فرموده اند بزبان مبارک رفت که امام غزالی رحمه الله علیه خود مجتهد هستند کاتب الحرمه
 گوید غفر الله ذنوبه اینکه حضرت شیخ الاسلام در باب طهارت میاه فرمودند مخالف مذنب
 امام اعظم رضی الله عنه نیست بلکه موافق است چرا که امام اعظم رضی الله عنه در باب طهارت میاه
 ما کثیر بخوبی فرموده اند و ان راحدی در قول امام و شاگردان امام مقرنیت و مسئله ده در
 که در بعض کتب فقه تحریر است بنظر احتیاط برای تسلیم عوام که ما کثیر را اندازه کردن نمی توانند
 بعض فقها نوشته اند و آب چون باین حد رسد در طهارت بیحی کی را از فقها و محدثین کلام نمی
 مانند آنکه کمتر از آن قطعی طهارت است و الله اعلم بالصواب را وی گوید که در روای شیخ الاسلام
 را دیدم و بن اموی فرمودند چون خدمت شریف پیوستم قصه خواب خود را در دل مقرر ساخت
 عرض نمودم که مضمون حدیث شریف من سرائی فی المنام فقد سرائی قال الشیطان
 لا یتشبه بی مخصوص است باحضرت صلی الله علیه و سلم یا همه بزرگان همین حکم دارند ارشاد شد
 که شیطان بصورت کاملین متمثل نمی تواند شد و از دیدن ایشان در خواب شکل صل می شود
 علی الخصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اکمل الالکین اند و زسه ارشاد شد که شخصی در جمع
 کثیر بر دست شیخ اکبر بیت نمود آنحضرت فقط کلمه طیبه خوانانیده رخصت فرمودند آن شخص را عرض

جوع البقر بودمان بقدر یک سبد کلان و موافق آن ذال سخن رو بعد بیعت چون طعام خورد و تلبیل
 خورد و ویر شد یعنی آن فرض به برکت دست مبارک زائل گردید نیز ارشاد شده که شخصی از اهل غیرت
 بخد مت قبله عالم حضرت خواجه نور محمد آمد که ناز نمی خواند سببش این بود که مرضی داشت که وضویش
 قائم نمی ماند و وی سلسله سعد و زنی داشت آنحضرت خواستند که سلسله خود او را تعلیم فرمایند تا گاه
 از زبان مبارک برآمد که هر پنج ناز یک وضو خوانده باش فرضش زائل شد به برکت کلام پاک آنحضرت
 و اینچنان شد که به یک وضو نماز پنجگانه می خواند روزی عرض کرده شد که اگر بخدمت اولیا از کسی
 بی ادبی واقع شود ایشان غالباً عفو خواهند کرد که شان رحمت اند ارشاد شده که ایشان اگر عفو
 نمایند خدای تعالی را غیرت می آید بعد از آن ارشاد شده که شخصی بخدمت بزرگی انکار داشت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بخواب دید سلام کرد آنحضرت جواب سلامش ندادند عرض کرد یا رسول
 الله چه قصور از من سرزده ارشاد شده که تو از معشوق من انکار کردی من هم از تو بیزار گشتم روزی
 ارشاد شده که قطب المشایخ غریب نو از وارث النبی فی الله حضرت خواجه معین المده والدین
 رضی الله تعالی عنه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدند که ارشاد می فرمایند تو مسین
 دین من هستی و منی از مسنت های من یعنی نکاح را ترک میکنی خدمت خواجه صلیح چون
 بنامستند به نکاح پرداختند روزی ارشاد شده که بخدمت اولیا الله کسی بی کشتش ایشان فتن
 نمی تواند روزی ارشاد شده که محبت الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه و سلم که بدل می آید بوجه
 مرشد می آید و این می دانند که خود بخود آمده است روزی ارشاد شده که یکی از علمای بزمینده بنیارت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفتند و عرض کردند که یا رسول الله چه چیزی از مذاق تصوف عنایت شود داد
 شد که در دلمی نزد مولوی فخر الدین بر چون بخدمت مولانا رضی الله عنه حاضر شدند وضع آنجناب ایشان
 نمودند که موی سر دراز است و کلاه کج بر سر اقدس نموده و دیگر امور نیز مثل این پس اعتقاد بدل سال
 مقرر نشد باز در دیدینه حاضر شدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز ارشاد فرمودند که در همان جا برو
 ما سفارش شما کردیم تقصیر شما مان شد باز آمدند و مطلب رسیدند روزی در باره تشریف بری

حضرت محمد باران صاحب قدس سره بامر شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه بولایت چغان بر زبان
 مبارک رفت که مردم آن اضلاع نهایت سخت می باشند بایشان بسر بردن بسیار مشکل است
 هر کسی که امری خلافت رای ایشان می کند هر چند که خیلی درویش و بزرگ باشد او را قتل میکنند
 چنانچه دو سه کس را بچنین گشته اند که قبور ایشان در آنجا موجود است و فرمودند که در آن شهر محمد
 بود که آمدن حضرت محمد باران صاحب قدس سره الغزیز روی گران گذشت و دولت که ایشان
 برین حاکم شده آمده اند در عزی مجذوب موصوف نزد آنجناب آمد و چنان تصرف کرد که در شک
 آنجناب در دیدار شد آنحضرت صبر فرمودند لیکن برادر آنجناب بجانب توبه شریعت رخ نموده
 عرض کرد که اینحضرت برادر من بکلمه شما در اینجا آمده است درین وقت در نماز فی الحال در
 زائل شد چون حضرت محمد باران صاحب مراجعت نموده بخدمت شیخ اکبر پیوسته متذکر این حال
 عرض نمودند آنحضرت بهم فرمودند بجز توبه در آنجا ولایت آن مجذوب سلب شد و مجذوب
 موصوف بخانه میان محمد باران صاحب آمد و رفت می کرد و می پرسید که آنجناب کس تشریف بخانه
 آورد چون محمد باران قدس سره باز در آن شهر تشریف آوردند مجذوب حاضر شد و گفت که بر من
 چرا تصرف کردید و عرض نمودند چرا بر او اقبال من نمودید خنده ایشان برق بود که هر چه نزد من بود
 شد و بسوخت آنچه از من رفته است اگر با من عطا شود در این شهر نخواهم ماند آنجناب آن مجذوب
 را در حجره بردند و فرمودند که دو رکعت نماز بگزار و بعد بجانب توبه شریعت رو کرده عرض
 نمودند که اکنون این شخص توبه می کند آنچه از او سلب شده است باز عنایت شود فی الحال دولت
 رفته او باز آمد و از زمان سابق هم فایده یافت شد و موافق وعده از آن شهر بیرون رفت روز سه
 ارشاد شد که شخصی از مریدان شیخ اکبر از آنحضرت اذن خواست که برای خواندن منطلق در ایبه
 برود ارشاد شد که برو از آنجا رام رام گوین ما در گردن انداخته خواهی آمد آن شخص توبه کرد
 و از آن عزم باز آمد روز سه ارشاد شد که حضرت مولانا فخر الملام والدرین محمد رضی رساله اعلی
 فرموده اند درین باب که جناب غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در غنیة الطالبین فرموده اند

و منہما حنفیہ یعنی حنفیہ را در فرق مرجیہ ذکر کرده اند و بعضی میگویند که این کلام آنحضرت نیست بلکه از لطقات است لکن مولانا صاحب قدس سره اثبات فرمودند که فی الواقع این کلام آنجناب است رضی اللہ تعالیٰ عنہ از لطقات نیست لیکن مراد آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ آنست درین اثنا فرمودند که مراد اینست شاید که اینچنین رقم فرمودند و اندک فرقه مرجیہ در غلبہ رحمت الہی تعالیٰ بسالغہ بسیار نموده اند و ضعیفین غضب را فراموش نموده اند و حنفیہ نیز فی الجملہ رحمت را غلبہ می دهند و این امر از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است سابقست جهت علی غنصی بسبب این مناسبت حنفیہ را در اتسام فرقه مرجیہ ذکر فرموده اند لیکن حنفیہ القدر رحمت را غلبہ نمی دهند که دیگر فرق مرجیہ می دهند برین سبب زان عن الحسنیستند اگر چه ذکر ایشان باین مناسبت در فرق مرجیہ نموده شد روزی ارشاد شد که خدمت حضرت مولانا محمد فخر الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ در لباس سپاهیان نزد بزرگی تشریف بردند و خود را چنان اخصا فرمودند که آن بزرگ ہم نشین و گفت اگر خواهی شمارا در جای نوکر کنم بعد تا ل چون حال مولانا دیدند از اجرات خود استغفار نمودند روزی کتابی در حدیث شریف در دست داشتند ارشاد شد که این کتاب است عرض کردم که کتاب است در حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد شد که این حال حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکه قال آنجناب است علیہ الصلوٰۃ والسلام و حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اهل حال را میگویند لیکن متبذرا باید که اولاً اتباع قال نماید تا برکت آن حق تعالیٰ حال ہم عنایت کند روزی شخصی برای نوشتن شجره عرض کرد بزرگوار مبارک فرست که از نوشتن بر کاغذ بیخ نمی شود روزی ارشاد شد که سید هر گاه می میرد با ایمان می میرد روزی ارشاد شد که شخصی در بسوی مولانا محمد فخر الملة والدین می ماند و حقہ میکشد و توشه جناب شاه عبدالحمق قدس سره می خورد روزی در خواب دیدم که بزرگ نیزه در دست گرفته می آید وی فریاد که قلیان ہم می کشی و توشه ما ہم بخوری اگر در مسجد مولوی صاحب ساکن نمی بودی نیزه می زدیم آن شخص چون بیدار شد قلیان ترک کرد روزی ارشاد شد که از نوشتن بقیه آب و فوض صغای قلب حاصل می شود روزی ارشاد شد که تیرا گنوا شود آن

را قضا باین خواند نیز مکمل بحجت الهی کرده شد آن را ترک نباید کرد روزی ارشاد شد که شخصی مرید حضرت
 شیخ البرزخی اندر تالعی عنه بود بعبده در ویشتی دیگر آمد کسی گفتش که مرید اقمان گشتی آنکس مرید اندر پیش
 شد وقتی حضرت شیخ البرزخی اندر تالعی عنه در سفر بودند به شخصی که همراه آنجناب بود نزد آنکس شخصی را
 زوینا سیر و شیطان ایمانش را سلب می نماید من دعای کنم و تو آیین بگو و موهای کیمه شریف داده
 شد و بعد از آن شیره شریفه نقل آنشخص که مرید ویشتی دیگر شده بود رسید چون آنجناب در تو سه
 شیره شریفه آورد آن شخص همراهی آنجناب از حال آن شخص دعوت او تقصص نمود معلوم شد که ریوش
 سیاه شده بود و اگر کسی کلمه طیبه پیش او می خواند روی خود می گردانید عاذا نا الله من ذلک شخصی در
 مسجد ساکن بود و در کعبت نماز بگزارد و بخدمت شیخ ابرار استشفاع کرد که اگر آنکس تصور واراست
 لیکن دست گرفته جناب است بجز در این امر رویش سفید شد و گفت که مرشد من حاضر اند و کلمه
 طیبه بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد و سبحان الله فرمود در آن مردی نور سلیمان مردی بی نور
 ارشاد شد که حضرت فاطمه سام قدس سرها مریده حضرت خواجگنج شکر رضی الله تعالی عنه که
 از کلمات نسبا بود و در چون وقت وفات ایشان رسید ملک الموت علیه السلام نزد آن ولیه
 آمدند ایشان گفتند که در میان من و او وعده است که تا او نخواهد آمد نخواهم رفت درین اثنا حضرت
 سیده النساء علی ایمنها و علیها الصلوٰة والسلام بموجب حکم تشریف شریف ارزانی فرمودند
 آن ولیه فرمود بر قدم حضرت سیده رضی الله تعالی عنها مناده عرض کرد که من کین شام
 لیکن در این امر امید آن دارم که حضور و نعل نخواهند فرمود چرا که میان من و او همین وعده است
 که تا او خود نخواهد آمد نخواهم رفت پس برقی از بالای عرش عظیم در رسید و روح پاک آن برگزیده
 یزدی همراه آن رفت سبحان الله شعر نکوید کس که مردی در کفن رفت بود آن مردانگی کان شیر
 زن رفت بی روزی ارشاد شد که رحمت بزرگان نسبت رحمت عموم خلایق کلمات بفرق دارد
 و همین تقریب فرمودند که یکی از مریدان شیخ البرزخی اندر تالعی عنه از کیمه بحجت شریف آنحضرت
 جدا افتاد و بفسق و فجور مبتلا شد چون ذکر او بحضور آنجناب می آمد ارشاد می شد که اگر چه فاسق

و نروایاتی است هر چه است از آن من است و حتی آنحضرت برای زیارت هزار بزرگی رفته بودند
 در آنجا آن شخص شمارم بود و آن شخص استاد و تاشائی دید حضرت پریشسته او رفته چشمش اینست
 بسیارک بند فرمودند آنکس دانست که کسی از اشنایان من است شکر کرد که مرا بگذارد و تاشائی من مثل
 انداز شش و چون پس شش گاه کرد آنحضرت را دید هر دو قدم مبارک انداخته آنجناب مویزه
 نه شامی دانید که بسبب افعال شما آنحضرت مستمیر بدن وجه نروای آید شما خوب میدانید که چیز
 بر عمر از شکر نیست اگر شکر کنم نخواهد کرد و در آنجا خواهد بود و پیشین است بجه خواهد کرد و از
 شما بجزمیره دل نخواهیم شد که نظر با انجام کار است نه بزرگان حال آن شخص را این شخص چون
 شکر کرد که نور از اعمال بی تو بی نفعی کرد و روزی در ذکر بزرگی فرمودند که بر قبر فلان بزرگ
 شش لفت برود و بجه وقت خود کسب و ولایت آن صاحب قبر فرمودند و مقام ایشان از سابق بسیار
 بالا تر گردید حال آنکه از وفات وی مدتی گذشته بود و روزی ارشاد شد که بعضی بزرگان که فرموده اند و
 وصال نمی مانند حال خود فرموده اند چرا که بعضی بزرگان را دوام وصال هم بوده است و بعد فرمودند
 که حضرت صاحب قبایع یعنی شیخ اگر را آنجناب دیده ام که حال آنجناب هر دو هم یکسان می باشد نیز
 بزرگان مبارک رفت که بعد از وصال هیچ خوبی و خطری نیست روزی شخصی عرض کرد که زبانی
 حضرت شنیده ام که هر مردان کامل همه بخلافان خود را معاد نظر تو چه خودی دادند فرمودند که
 آری کسیکه فانی فی الله باشد و مرتبه استسراق در ذات احدیت او را حاصل بود او را توجبه
 یک جانب مانع از توجبه جانب دیگر نمی باشد روزی ارشاد شد که در وقت قتال جنگستان
 جاعتی از اولیا در مقام بی زنگی نشسته بودند سلامی بر آنها کارگرنی شد حضرت خضر علیه السلام
 تشریف آوردند فرمودند با او من گوئید که اذان بگو چون بوزن گفت اشهد ان محمدا رسول الله
 آن به بوش آید در سلام بر ایشان کارگر شد و بدرجه شهادت رسیدند روزی ارشاد شد که
 ملائکه در باب بنی آدم گفتگو نمودند از حضرت حق جل جلاله ارشاد شد که بایزید بنده از بندگان
 است و در مسجد قبل از همه می آید و بعد از همه می رود او را بینید فرشته در آن مسجد رسید

و ندین مبارک آنحضرت گرفت و در گوشه مخفی شد آنجناب بعد فراغ نماز در عهد با حضرت
آسمان و زمین نظر فرمودند نخلین خود را بنیافتند فرشته را بگفتند که نخلین من نزد دست فرشته
بفضیلت ایشان بر خود اقرار کرد که چون از آسمان بر زمین می آیم هم حال اینجامی پییم و شما
همین جامی مایند و از جای خود حرکت نمی کنید و حال همه عالم می بینید و نیز از زبان مبارک مسوع
شده که لوح محفوظ قلب عارت است حضرت باین روی فرمایند که اگر آسمانها و زمینها و همه کائنات
در گوشه از گوشه های قلب عارف باشد مخفی گردد و نیز از زبان مبارک مسوع شده که علم
نه فی همه اولیا راجعی باشد روزی ارشاد شده که فلان بزرگ نوشته است که همه محبتات
که از انبیا علیهم الصلوٰة والسلام صادر شده اند طاعت آن سرولی راجعی باشد زیرا که
سبکه از ذات و کمفات خود فانی شده و مظهر جمیع صفات الهی تعالی گشت لا بجمع نواع
خرق عادات از او ممکن است زیرا که او خلیفه الهی است اگر مظهر جمیع صفات الهی باشد
نیاست کامل نیست روزی ارشاد شده که چون بنکر و نیکر نزد حضرت محبوب سبحانی غوث مظهر
رضی الله تعالی عنه آمدند و سوال کردند آنجناب فرمودند که جواب سوال شما بسیار سهل است
سلامان ما هم می دهند لیکن از شما می پرسیم که چرا بر حضرت حق اعتراض کردید که گفتید استجلی فیها
من یفسد فیها آن برود و فرشته نزدیک رفتند و عرض نمودند که بزرگه از امت پیغمبر علیه
الصلوٰة والسلام اینچنین می فرماید ارشاد شده که آری راست می فرماید شمارا بگرم خود بخور
داشتم و الا قصور شما بود چون باز نزد آنجناب آمدند و اظهار مذمت کردند آنجناب فرمودند
که برو دستداران من تشدد و ستمو امید کرد باز بخاطر شرفیت آنجناب رسید که اگر شفاعت
جمیع امت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام می کردم چه خوش بودی ناگاه حضرت رسالت
پناه علیه الصلوٰة والسلام خود تشرف آوردند و فرمودند که غم این مخورید هر که امتی ما است
دوستدار شما است روزی ارشاد شده که دختر فلان بزرگ در نکاح بزرگه بودند چون
آن مرحومه انتقال کرد آن بزرگ خواست که خواهرش را در نکاح آورد و باید ریش درین

عرض کرد وی انکار کرد باز عرض کرد که در لوح محفوظ بنگر که کجای من با او نوشته است آن بزرگ بس
 ساعتی فرمود که اکنون در لوح محفوظ بزمین چون دید هیچ نبود معلوم شد که محو شد و نیز از زبان مبارک
 مسموع شد که زبانی حضرت صاحب یعنی شیخ اکبر شنیده ام که بعضی امور از لوح محفوظ
 باقی مانده بود ارشاد شد که این را بگذارید که موقوف بر زبان دوستان است روزی
 ارشاد شد که بزرگی را دردی پیدا شد کسی را نزد طبیب فرستاد بزرگس با دو راه
 ملاقی شد و فرمود که علاج دوست خدا از دشمنش کنا نید این آیه را نوشته بپرسند و بالمحتی نزل
 و بالمحتی نزل معلوم شد که آن بزرگ حضرت خضر علیه السلام بودند روزی ارشاد شد که
 که در وقت اهل قبال بسبب اهل حال است که ایشان فیضان الهی را بلا واسطه می گیرند و
 و هر کس را موافق استعداوش می دهند روزی ارشاد شد که بحضور شیخ اکبر نزل
 شد که بعضی درویشان می گویند پنجهان اولیا اکبار که در زمان سابق بودند در این زمان
 نمی باشند ارشاد شد که غلط محض است آنچه در آن زمان بود درین زمان هم هست همان
 مقام جناب غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه در این زمان هم مراولیا را حاصل است
 انتمی سبحان الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله
 خیر احم اخره روزی در باب صفی از صفات آنحضرت علیه الصلوة والسلام استفسار
 رفت که این صفت اولیا را هم می باشد یا نه فرمودند که در خلیفه صفت مستخلف میباشد
 روزی ارشاد که شخصی مرید یکی از خلفای مولانا محمد فخر الملة والدین رضی الله تعالی عنه
 بود در لکنو آمد و راضی شد روزی مرشد خود و خدمت مولانا را بحجاب دید که مولانا
 صاحب قبله بمرشدش فرمودند که بیا و اقامت بیا و آب انداز تا من دل این را بشویم پس
 آب انداختند و خدمت مولانا دلش شستند چون صبح برخاست سنی کامل بود
 روزی در باب تفصیل جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه ارشاد شد که حضرت
 یعنی شیخ اکبر فرمودند که آنجناب پیرو مرشد همه اولیا هستند چگونه از همه کم خواهند بود

و این امر بامشرف است امتی و بر زبان مبارک رفت که بنای تفضیل نزد اهل ظاهر بر اهل باطن
دیگر است و نزد اهل باطن بر رفیع حجب و مقامات باطن است را تم گوید غیر از آنکه بنویسد که ازین
ارشاد حضرت شیخ الاسلام که تفضیل قول حضرت شیخ اکبر است اختلاف اهل ظاهر و اهل باطن
برخاسته است چرا که تفضیل را نزد اهل ظاهر و حجبی دیگر است و نزد اهل باطن و حجبی دیگر نه اهل باطن
را در تفضیل ششیم بوجهی که علمای ظاهری دهند نزاعی است و نه علمای ظاهر را به تفضیل حجاب
مرتضوی بوجهی که عارفین است قائل اند خلافی است چرا که در فضل جناب ولایت آتاب باین
وجه که آنحضرت پیرو مشد جمله اولیا است و رهبر باطن بوده و هست و سبب توسل
آنحضرت کسی از است بقامات عرفان فالز نشده و وی رضی الله عنه اعلم الاصحاب است و
صاحب سر مصطفوی و وحی جناب نبوت کسی را از اهل سنت و الجماعت اختلافی نیست و ثابت
است این مضمون با حدیث صحیح و من آنرا مختصر برای دفع او با هم می نگارم اما متصف بودن
آنحضرت بصفت هدایت از لسان نبوت این جریر و این مرد وید در تفسیر خود با و این اعراب
و ابونعیم در کتاب المعرفه و ویلی در سند الفردوس و ابن عساکر و ابن بخار در تاریخ خود با از ابن
عباس روایت می کنند که گفت ابن عباس لما نزلت انما انت منذر و لكل قوم
هادی وضع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدیه علی صدره فقال
انا منذر و اوحی بیدک الی منکب علی رضی الله عنه فقال انت الهادی یا علی علیه السلام انت الهدی
من بعدی یعنی هر گاه که نازل شد آیه کریمه انما انت منذر و لكل قوم هادی یعنی خیرین
نیست که تو هستی ترساننده و برای هر قومی رهبریت نهاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
دست خود بر من بر مبارک خود پس فرمود من منذر هستم و اشاره کرد بدست شریف خود جانب
شمال علی رضی الله عنه پس فرمود تو با دی هستی یا علی تو هدایت یابنده هدایت یابنده گان بعد من اگر
از هدایت همین هدایت ظاهری مرا و دیگر نه جمله صحابه آن متصف اند لبسان نبوت تخصیص جناب
امیر بان نیست پس ضرورت است که مراد این هدایت که مخصوص است بجناب ولایت آتاب هدایت باطن

و هم فرموده است بنی کریم علیه الصلوة و التسليم ان تو فرما ابا بکر تجرد و امينا از اهدا از اهدا فلان
 را نسيان که گفته و ان تو فرما و اعلم تجرد و قويا امينا که گفته ان في الله لوصية
 که فرمود ان تو فرما و احبها و ان لا تفرقوا علي بن محمد و لا هاديها كما ياتها بكم الطريق مستقيم
 ان حدیث زیدی کند در سب زینب و خروج را جناب نبوت هر یکی را از خلفای خود جدا جدا
 بصفتی که گایه نبوده و در اینها هم حضرت مرتضوی را بصفتی که بر گفته و پس معلوم شد که
 آنحضرت در این صفت و صیبه که هم متمناز بود و امام موسی و صاحب سر نبوی بودن آنحضرت رضی
 الله عنهما بطریق است و در عجم کبر و ان مرد و عید از ابی سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله عنهما
 مروی است که در اندان و حدیثی در وضع سرای و خلیفه من اتواک بعدی
 و نیز حدیثی در حدیثی که بنی علی بن ابیطالب تحقیق و صی من و جای نهادن
 سر من و بیشتر آنکه که از مردم بیده خود و وفا کند و عهد مرا و او کند و این مرا عند این ابی طالب
 است و امام احمد در مناقبت از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت انس گفتیم از
 سلمان پرس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گیت و صی او پس گفت سلمان
 یا رسول الله من و منی که قال یا سلمان ان من کان و صی موسی قال یوشع
 بن نون قال فان و صی و و اسرائیل یعقبه حینی و یخیر موعدی علی بن ابیطالب
 یعنی یا رسول الله گیت و صی تو فرمود و منی موسی که بود گفت یوشع بن نون فرمود و صی من و و
 سر پران او کند که من و وفا کند و عهد مرا علی بن ابی طالب است و اما آنکه آنحضرت به ارث علم نبوی
 بود و شیخاناه علیه السلام و علی بن ابی طالب که حدیث مشهور است بران شاهد است و هم در حدیث موناخه
 از زینب ان ابی اونی رضی الله عنه مرویست ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال لعلي انما انت اخي و و اسرتی قال و ف ارث منك یا بنی الله قال ما و ارثتک لا انبیا
 من قبلی قال و ما و ارثتک لا انبیا من قبلك قال کتاب ربهم و سنده تینیه
 یعنی تحقیق فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از علی رضی الله عنه تحقیق تو برادر منی

و وارث من هستی گفت وارث کدام شی خواهم شد از تو فرمود بجزیکه وارث شده اند انبیاء
 قبل از من گفت و چه چیز را وارث شده اند انبیاء قبل از تو فرمود کتاب رب خود با دست
 پی خود با روایت کرده این با ابن عباس که در ابوعبید بن جریج روایت است ان علیا کان
 یقول فی حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذکره الی قوله و الله الی الاخره و ولیة ابنته و وارثه
 یعنی تحقیق بود علی رضی الله عنه که می گفت در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس
 ذکر کرده تا قول وی رضی الله عنه و الله تحقیق من برادر اویم و و سر او و ابن عم او و وارث
 و روایت کرده این را احمد در مناقب و نسائی در خصائص و طبرانی در کبیر و حاکم و لفظ
 و این است وارث علیا یعنی وارث علم آنحضرت ام مبین و جوہات بفضل جناب تعوی
 ز زبان نبوت مروی است روایت کرده طبرانی و خطیب در مشفق و مفترق و حافظ
 عمر ابن محمد و در سیرت خود از ابن عباس و حاکم از ابن عباس و ابو بیره بر دوست
 ان النبی صلی الله علیه و سلم لما زوج فاطمة من علی قالت فاطمة یا رسول الله
 من جنتی من رجل فقیر لیس له شیء فقال لها النبی صلی الله علیه و سلم اما اتولین
 یا فاطمة ان الله عز وجل اطاع علی اهل الارض فاختر منهم رجلین احدهما ابی القحطیب
 تحقیق نبی کریم هر گاه که نکاح کرد فاطمه را از علی گفت فاطمه یا رسول الله نکاح کرده ام از
 رجلی فقیر که نیست نزد او چیزی فرمود آنحضرت از سیده آیاز رضی الله عنها یا فاطمه تحقیق الله
 عز وجل مطلع شد بر اهل ارض پس برگزید از آنها دو مرد و یکی از آن پدرتست و دیگر شوهر
 تو و در روایتی است که فرمود اسلام او از همه پیش است و عرفان او از همه بیش و هم بر اس
 اظهار عظمت آنحضرت رضی الله عنه فرموده ابن عساکر از انس رضی الله عنه آورده
 که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست کسی از انبیاء مگر آنکه برای او است
 نظیر در امت من پس ابو بکر نظیر ابراهیم است و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر یارون و علی نظیر
 و هر که خوش آید او را که نظر کند سوی عیسی پس باید که نظر کند جانب الی در دین حدیث آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم حضرت رضی الله عنه را الطیخود فرموده از اینجا قرب وی رضی الله
 عنه بحضرت الوصیت و منتصف بودن وی بصفات کمالیه محمدیه باید فهمید چونکه در حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم جمیع اخلاق انبیا جمع بود و آنحضرت رضی الله عنه منظر آتم حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم بود لهذا نبی کریم فرموده ابوالمحرم فوعار وایت کرده که هر که اراده
 کند که نظر کند جانب آدم در علم او و جانب نوح در فهم او و جانب ابراهیم در علم او و جانب
 یحیی این زکریا در زهد او و جانب موسی در بطش او پس نظر کند جانب علی ابن ابی طالب
 اخراج کرد این را قزوینی و حاکی برای اهل انصاف همین قدر کافی است برای صحت آن عقیده
 که اهل باطن دارند و شاه ولی الله صاحب که در تفصیل کشمین بسیار غلو دارند و رسائل
 درین باب تالیف کرده اند ایشان هم در تفصیلات نوشته اند علی رضی الله تعالی عنه
 و رتبه یافت از نبی صلی الله علیه و سلم حکمه کامله باز رفت تا قرب ملکوتی باز نزول کرد در شرح رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم برای شرح و وطن گرفت در آن و برای این بوسوم کرد و نفس خود را
 بالوصی و همین است و وصایت و گفت لابد است هر نبی را وصی و چنین است و نصیته نزد
 ماحکمه و باز تحمل شرع نبی و علوم او و تکفل برای امت او بالذم و منصب و ایضه و وصی
 این که بود او خازن علم نبی در امت وی و حامل وحی وی و شاه عبد الغزیز صاحب در فتح
 الغزیز در تحت آیه کریمه انما لاطغنی الماء حملناکم فی البحار لیتجعلها لکم ذکرا و تیبها
 اذن و اعیة یعنی تا بگردیم انکشته را برای شما یادگار و هر جا که خوف غرق داشته باشند
 و خواهند که سطح آب را قطع کرده از لکه بلکه و از کنار سبکناری انتقال نمایند همین
 قسم خانه روانی از اجسام نباتیه خشبیه درست کرده بکار برند و به تامل عقلی پی
 برند که نجات از ثقل طبعی گنایان که مانند آب غرق کننده اند و در قعر آبی می اندازند
 بدون آنکه توسل بکسان کرده آید که خود را طرف آن لطیف اللطفا ساخته باشند
 مانند چوب که خود را طرف بوائی لطیف کرده است ممکن نیست پس به نفع که ممکن باشد

خود را در دل آن ظرف لطیف جایباید داد که برکت آن لطیف که نظرون انظرون است اتحاد ظرف
 بآن لطیف بهم رسانیم و خود را از ثقل گنایان و آرایانیم و آن ظرف لطیف در هر وقت کیاب و
 و نادر الوجود میباشد لاجرم در طلب تعینش آنها باید شد و بدل و جان در متابعت و معیت
 آنها باید کوشید که در دلهای آنها جا پیدا کنیم و برای این است موجوده نظرون لطیفه اهل بیت
 مصطفویه اند علیهم السلام که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد که
 در دلهای آنها اینکس را جای پیدا شود و چون اندلها از نور لطیف حضرت باری حل اسمه
 معمور و مملو است بسبب مشارکت ظرفیت و مجاورت مکان آن جناب بستی پیدا آید که در دفع
 ثقل طبیعی گنایان حکم تریاق دارد و لکن قبل توربی چاره هوس گرد که در کعبه رود و دست در پا
 کبوتر زد و ناگاه رسیدند و لکن از حدیث شریف وارد است که مثل اصل بیتی فیکه مثل
 سفینه نوح من زکیه النعمی من مختلفه عن خلف یعنی مثال اهل بیت من در شما مثال کشتی حضرت
 نوح است هر که سوار شد در آن کشتی از طوفان نجات یافت و هر کس باند از آن کشتی غرق طوفان
 گشت و وجهی تخصیص حضرات اهل بیت علیهم السلام باین مراتب و فضیلت آن است که کشتی
 نوح صورت کمال علی انجناب بود و حضرات اهل بیت را نیز حقی تعالی صورت کمال علی جناب
 خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقه است زیرا که کمال علی انجناب بدون مناسبت
 شخصی با انجناب در قوای روحیه و حفظ و فتوت و سعادت تصور نیست که در کسی جلوه گر شود
 و این مناسبت بدون ولادت و علقه اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال
 را با جمیع وسعت آن که معدن ولایات مختلفه است در این مجری جاری کردند و از همین دو
 ریختند و همین است معنی امامت که یکم در دیگری را از ایشان وصی ساخت و همین است
 سر آنکه این بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیای امامت شدند و هر که تمسک بجبل ادریس
 نماید چاره و ناچار سندا استغنا منه او باین بزرگواران منتفی میگردد و درین کشتی می نشیند
 بخلاف کمال علی انجناب که بشیر و صحابه کرام جلوه گر مانند زیرا که انطباع آن کمال را محبت

لمیند با ستاد نامدست در از و لفظن بر فضیلت او فراموشن آیین در حل مشکلات و استخراج
 مجهولات از ضرورات است و لهذا فرموده اند که اصحابی کالینجوم بایه ما اقتدیتم اهتدایتم
 و چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علی و جناح محمدی ممکن نیست مرد مسلمان را بهر
 دو جناح تسک ضرورتاً چنانچه قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم است
 توجه را از غیرت توجه امتیاز حاصل شود ممکن نیست و لهذا فرموده و تبیهما یعنی یاد دارد
 قصه این کشتی را و کیفیت نجات از غرق طوفان را که مؤمنین را باین تبریر حاصل میشود
 اذن و اعیان یعنی گواهی که یاد دارند این قسم امورست در حدیث وارد است که چون این
 آیه نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه
 را فرموده که سالمتی الله ان یجعلها الذی یطاعه و یطاعه حضرت امیر المؤمنین باین شرف
 و معرفت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسل حضرت امیر متصور
 نبود زیرا که اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قابل امامست این طریق بودند
 در آن وقت صغیر السن بودند و ترتیب ایشان دیگر سه حواله کردن متناهی شان کمال
 آنحضرت بود و لا جرم توابع نجات از قتل گنا بمان را بحضرت امیر المؤمنین القافر مودون
 و ایشان را امام ساختن و کمال علی خود را بصورت ایشان تصور نمودن ضرورتاً افتاد
 که ایشان بحکم ابوت آن کمال را اثر دازه بعد اجزاده ما رسانند و این سلسله تا قیامت
 بتوسل ایشان جاری ماند و لهذا حضرت امیر المؤمنین را یعیوب المؤمنین خطاب کرده
 اند و معتمد اجناب امیر سبب آنکه در کنار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافته
 اند و علاقه دامادی با جناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده حکم فرزندند
 بودند و بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسب کلی در قوای روحانی با جناب ایشان را
 حاصل بود پس حضرت امیر گو یا ظل و صورت کمال علی با جناب بودند که عبارت از ولایت
 و طریقت است و بدعا می آنحضرت آن استعداد ایشان تضاعف پذیرفت و به نهایت مرتبه

الحال رسید چنانچه آنان در ظاهر و باطن اولیا الله از هر طریق و هر سلسله طاهر و پدید است هم کلام
 پس خاندانین سلسله با هم نزاعی و اختلافی نزد اهل حق و الله اعلم بالصواب و آردی گوید که نیز بر زبان مبارک
 رفت که تا وقتیکه مرشد خود را افضل ندانند فیض او حاصل نمی شود و روزی ارشاد شد که این مرتبه
 که او ایما است آنحضرت رحمت صلی الله علیه و سلم اولیا است هیچ کی از انبیا علیه السلام
 بر او دست نداده زیرا که این چنین مرشدی کامل کاشفت حقائق کسی نیافته صلی الله علیه و آله و سلم
 قدس ارشاد داده در این مرتبه این مصرع شتوی شریف که این نجوم و طب وحی انبیا
 عرض کردیم چه سبب است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از امور حقن علم نجوم منع فرمودند
 از علم طب فرمودند که نا فهمان نجوم را موثر حقیقی غیر خدای دانند و در شرک گرفتار می شوند چنانچه
 سوره وحدت وجود که از قرآن وحدیث و اقوال بزرگان همین ثابت است که غیر حق موجود
 نیست لکن پیش عوام بنیاید گفت زیرا که فهم ایشان ناقص است احکام شرح شریف را مطلس
 نموده اند که در روزی ارشاد شد که مرزا عبدالقادر بنی دل حکایتی منطوم کرد که شخصی حضرت
 مولانا می روم را بخوابید دید و حال آنجا استفسار نمود فرمودند که عقبی چون دنیا است بی
 سینه درین بزم پیدا نشد و کسی واقف با بجز ما نشد و بعد در زبان مبارک رفت که در
 بقعه همین لشکر بای اهل دنیا می روند اولیا را جلوه کما حقه شناسند مگر کسی که از جنس ایشان
 باشد چنانکه لفظ اشاره بان می نماید روزی ارشاد شد که حضرت مولانا فخر الملة و الدین
 محمد رضی الله تعالی عنه در معنی حدیث شریف که الاحسان ان تقبل الله کانها
 ترا کافان لحو تنک ترا کافانه بیرا که ارقام فرمودند که خان لم تکن شرط است ترا بتر
 و باز ارقام فرمودند که اگر کسی گوید که درین صورت ترا مجزوم باید نه مرفوع جوالبش آنکه
 بتای این الف و حالت جزم هم آمده روزی در ذکر بزرگ ارشاد شد که سماع و و جویک
 ز گس و یگر ایشان گرانی فاطم داشتند روزی در حیره خویش مشغول بودند آوازی شنیدند
 که تو مرا و ارقصوا الله لاجل خواندند که و سوسته شیطان است مکرر کردیم نداشتند از فرزند

آن بزرگ شریف بردن ایشان از اندرون حجره نذر فرمودند و بموا و ارضوا الله ایشان اندرون حجره شریف بردند گرانی که از طرف ایشان داشتند دفع کردند روزی ارشاد شد که امام اعظم رضی الله تعالی عنه می فرماید نقلتے مسلمة القضاء والقدر روزی عرض کردم که اینکه بزرگان نوشته اند که غیر از آنکه بمشرب بالجنه اند کسی را جنتی قطعی نباید گفت حال آنکه در جنتی بودن اولیای کرام کدام شک است ارشاد شد یعنی کسی را بر اے خود چنین نباید گفت روزی نسبت این شعر منقوی شریف آن زمان که عشق می افزود در دو بیت مضمون شافعی وری نگر و عرض کردم که آیا این مجتهدین اهل باطن نبوده اند فرمودند که آری بودند اما کن بر تبه ابراهیم او هم در غیر هم نبوده اند چنانچه امام اعظم رضی الله تعالی عنه در حق حضرت ابراهیم فرمود رضی الله تعالی عنه فرمودند که سیدنا ابراهیم و امام حسین رضی الله تعالی عنه در خدمت بشرف حافی قدس سره می رفتند روزی فرمودند که بعضی کسان هستند که ظاهراً ایشان محال باطن است چنانکه علمای بی عمل و بعضی آنان هستند که باطن و ظاهر ایشان مساوی است و آن علمای با عمل اند چنانکه ائمه اربعه رضی الله عنهم و بعضی آنها هستند که ظاهر ایشان باطن باطن ایشان نسبتند نذر ایشان حضرت اولیا الله اند قدس سره اند اما سر ابراهیم روزی ارشاد شد که مولوی عبید الرحمن که یکی از خریداران مولانا نور محمد رضی الله تعالی عنه بودند در مسلمه و حدیث وجود رسالت لایق کردند و حضرت حضرت شایخ ابر قدس سره آوردند و بیان گمان که آنجناب پسند خواهند کرد و فرمودند و خواه شد اخبرنا از دیدن آن بسیار خوشش شدند و فرمودند که اگر شما بیره خود و مانند منصور قدس سره در آنوقت هم از زبان ایشان چنین کلام بر آید آنوقت دانیم که حالت شما صادق است و اولیا سابق که تصانیف فرموده اند هم حالت ایشان صادق بود و هم از جناب آلمه بودیدین وجه تعین فرموده اند مولوی موصوف عرض کردند امیدوارم چنان توجه بر من فرمائید که حالت صادق بسیار شود آنحضرت توجه فرمودند آن طالب صادق در یک روز جان بحق داد روزی

ارشاد شد که چون خدمت مولانا محترم الملة والدین محمد رضی الله تعالی عنه رساله محترم الحسین
 تالیف فرمودند مولوی رفیع الدین صاحب جواب آن نوشتن آنرا کرد و قتی که فرمود
 رامی دیدند بر نوشته نمودند می کشیدند و باز جوابش از سر نو می نوشتند و باز چون سائل
 موصوفه رامی دیدند همچنان می کردند آخر الامر جوابش ممکن نشد و مولانا عبد العلی بحر العلوم
 قدس سره چون آن رساله شریفه را دیدند فرمودند که بحسن اعتقاد می دانستیم که آنچه بزرگان
 نوشته اند حق است لیکن این تحقیق که مولانا نوشته اند ما را هم معلوم نبود و روزی در اجتماع
 درس کاشکول شریف ارشاد شد که هر چیزی که دلی را بخندار اغیب کند نزد صوفیه کرام در آنجا
 ذکر است اگر چه درس و تدریس ظاهری باشد یا سماع بود و اهل ظاهر چونکه از این نکته غافل
 اند حلال را هم حرام میدانند روزی ارشاد شد که امام غزالی رحمة الله علیه با سنا خود تا
 حضرت جنید رضی الله تعالی عنه روایت کرده اند که حضرت جنید فرمودند که بود و نه نام جناب
 الهی تعالی شانه همه صفت سالک می شود و هو بعد من غیر و اصل روزی حضرت
 حافظ محمد اسلم صاحب قبله دام برکاتم عرض کردند که شاه ولی الله صاحب دهلوی
 را بعضی مردم ولی می دانند بر زبان مبارک رفت که هر کسی که قائل تو سید جناب اسلم
 و رسالت حضرت رسالت پناهی است آن می است کما قال الله تعالی الله ولی الذین
 امنوا ایچهم من الظلمات الی النور لکن کلام در ولایت خاصه است روزی
 ارشاد شد که زنی معتقد بزرگی بود حاجت پیش ایشان برد فرمودند که بیرون شهر برو
 شهری است در آن شهر بردگان فلان مهاجرین برو این قدر زار و بگیران رفت
 و همچنان کرد بار دیگر حاجتی او را پیش آمد و بخدمت آن بزرگ حاضر شد فرمودند که آن شهر
 و مهاجرین و رو پیه کجا بود آنچه بود من بودم بخاطر تو شهر و مهاجرین و رو پیه شدم هر بار اینچنین
 نمی شود روزی آیه کریمه **وَمَنْ يُعْمَرْكَ نَسْكَسَهُ سَفَهًا مُّخْتَلِقًا** بر زبان مبارک
 رفت ارشاد فرمودند که حق تعالی درین کریمه سله تجرد اشغال بیان فرموده است

هو لوی بدایت امر صاحب مرحوم فرمودند که بخدمت حضرت شیخ الاسلام عرض کردم که نظر اولیای
 رحایت ساعات پنجم سے کنند فرمودند کہ این طریقہ حضرات شطاریہ است و ہر کسی کہ این را اخذ
 کرده است از ایشان اخذ کرده و ایشان در این باب بمالمتہ بسیار دارند و می گویند کہ ازین خدا
 یافتہ میشود عرض کردم کہ حضرات اہم می کنند فرمودند کہ لا روزی پرسیدہ شد کہ در وظیفہ کلام
 کردن چگونه است فرمودند کہ حضرت سلطان المشائخ رضی اللہ عنہ و ارشادہ عنامی فرمایند کہ
 بعضی درویشان از حکم در وظیفہ منعی کنند و نزد ما هیچ با کسی نیست ہر چه خواهد بگوید بعد
 شعری بر زبان مبارک رفت کہ مضمونش این بود کہ در مشرب زندان هیچ قیدی نیست روزی
 ارشاد شد کہ فلان درویش بسیار حال و قال می کردند چون در توسہ شریف رفتند فرمودند کہ چون
 بنظر تامل دیدم حالت طفلان اینجا از من بہتر است روزی ارشاد شد کہ بعضی احکام از جانب حضرت
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلافت ظاہر بفقرا ارشاد سے شوند ازین باعث در میان
 ایشان و میان اہل ظاہر مخالفت می ماند مراد از ظاہر اینست خلافت انصافی قاطعہ باشد بلکہ مراد آنست
 کہ آنچه از ظاہر انصاف منہوم می شود در حقیقت آخر آمو علی دیگر می باشد روزی ارشاد شد کہ کی از مریدان
 شاہ عبدالقادر صاحب در مسجد جامع دہلی شریف نزد انا شریف حضرت رسالت علیہ وآلہ الصلوٰۃ
 والسلام مراقبہ نمودند چون چشم بند می کردند چشم ایشان دایمی شد و نسبت ایشان در آنوقت کمتر
 نمی گشت فرمودند کہ در این وقت کسی از مریدان حضرت مولانا فخر الملتہ والدین در اینجا است
 مردم گفتند کہ علی حاجی لعل صاحب قدس سرہ در گوشہ مسجد وظیفہ می خوانند فرمودند کہ این فرخ خان
 اینچنان نسبت قوی دارند کہ نسبت آپیش ایشان مرکز نمی شود و روزی فرمودند کہ عاقلے
 در وعظ گفت و فتوح المال عجا جماً از این آیه کریمہ معلوم شد کہ محبت مال اگر قلیل باشد
 جائز است گفتیم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ الدینا حقیقۃ و حقیقہ قلیل باشد یا کثیر
 مطلق است و باز فرمودند کہ معنی این آیه کریمہ آنست کہ محبت مال قلیل ہمگی باید و شما محبت
 شیرہ مال می دارید و ارشاد شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود سے فرمایند

عالی وللدنیا روزگار شاد شد علمای ظاهرا و قیام کسی سماع علم ایشان نباشد از علم
 لذت نمی یابند و اهل باطن از علم خود و خود متلذذ می شوند خواه کسی شنود یا نشود و روزی ارشاد شد
 که کامین چون تربیت ناقص می کنند از مقام خود بسیار تنزل می نمایند و بسیار شقت بر
 ایشان می آید روزی ارشاد شد که این دو بیان که استعانت از اولیا منع می کنند با ایشان با گنجه
 که از او شاد چرا علم میخواهند این راهم داخل شرک نمایند و هم فرمودند که شخصی ایشان جواب خوش
 داد که شما هم غیر خداستید چرا مردم را وعظ و نصیحت می کنید این هم استعانت بغیر الله است
 و روزی در همین فکر فرمودند که این فرقه ایاتی را که در حق بتان وارد اند بر اولیا محمول می نمایند
 و استعانت از ایشان منع می کنند انتی کلامه راوی گوید چون در این ارشادات جناب
 رضی الله تعالی عنه تامل کرده شد نکته عجیب حل گردید و آن اینکه در قرآن مجید جاییکه
 خطاب با انگلسانست که بتان را خدای دانستند چنین ارشادی شود که معبودان شما
 نمی شنوند و نمی بینند و از خواندن شما غافلند چرا ایشان نمی پرستید و در جایکه خطاب با انگلسان
 که انبیا و ملائکه علیهم السلام را خدا یا فرزند خدا می دانستند چنین ارشاد میشد که انبیا و ملائکه
 بندگان من هستند و مخلوق من از من میسرند و بی حکم من چیزی نمی توانند کرد و انبیا علیهم السلام
 طعام بخورند شیر بوزند لکن گنجه ایشان خدا خوانند و پیش ما بیان در میان این هر دو قسم آیات
 تمیزی کنند و آیاتی را که در حق بتانست بر اولیا الله محمول می کنند و می گویند که ایشان چونکه
 مرده اند چیزی نمی شنوند و از خواندن مردم غافلند استعانت از ایشان اگر چه بالاستقلال
 نباشد شرکست سبحانک هذا استعانت عظیمم را تم الحروف گوید غفر الله ذنوبه که آیاتی که نسبت بود
 باطن مشرکین وارد است در آن الله جل جلاله فرموده است که ایشان نمی شنوند و نمی بینند پس این
 آیات نسبت انبیا علیهم السلام سبحانک سید الانبیا که حق تعالی بفرموده است که آیه کریمه
 لا یظهر علی غیبه احد الا هو یقینی من رسول اورا از علم غیب خاص نصیب و افرواده است
 چنانچه می شنید که از آسمان راوی دید آنرا که پس پشت شریف یا عبید از آن حضرت بود و بودی را

علم اولین و آخرین و اولیا است وی که از حدیث قدسی گنت سمعه و بصیرة الی آخر حدیث و دست
 سماعت و بصارت آنها ظاهر بود است چه سان راست خواهد آمد پس هر گاه که احدی جلالت آثار را
 از فضل خود این چنین قوت داد و مظهر خود ساخت استعانت و استغاضه از آنحضرات همان حکم داد
 که تعلیم از علماء و اعیان لاشک فیه و هم استعانت از بندگان خدا ثابت است از فضل
 پیمانچه طبرانی روایت کرده و آن اسرار عونا فلیق اعباد الله اعینونی باعباد الله اعینونی
 باعباد الله روایت کرده و آن اسرار عونا فلیق اعباد الله اعینونی باعباد الله اعینونی
 از سنکسای بدرون شریف بدرینه منوره علی منوره بافضل الصلوة و التسلیمات رفتند بدین غرض
 که بهمان مقام مقدس بمیرم و بعد زیارت دعا و دست کرده بوطن خود در آمدند و مان پرسیدند
 که سبب باز آمدن چه بود فرمودند که در اینجا نورا فزایشاده نمودم که ملائکه نقل از حضرت
 جل شانده نامور اندر که در جای دیگر میروند و تحقیق سکونت آن بلده لطیبه صلی الله تعالی علی من
 طبیبها و آلہ و سلم دارد و او را نقل کرده در آن مقام امن و امان بسرند لهذا باز آمدم که اگر تحقیق
 آن مقام عالی در من خواهد بود مرا هم خواهند بروروزی ارشاد شد که بزرگه را وقت اشتغال رسید
 قائم مقامی نداشت عرض کردند قائم مقام شما کدام خواهد شد فرمودند که نشاد و دل نشاد نامی گری کلان
 بود در شهر مردم دانستند که این کلام بیوتی است آخر الامر بعد انتقال آن را وصل حق روز سوم دل نشاد
 دو ان بروز مبارک اش در آمد و از قبر شریفش بچسبید و کلمه شهادت بر زبان آورد و کامل شده قائم مقام
 ایشان گردید سبحان الله تعالی شانده روزی ارشاد شد که بزرگه بنده و پسر و دید فرمود این بی الله
 آخر آن پسر زبان آورد و یکی از اولیا گردید روزی ارشاد شد در ذکر یکی از اولیا که ایشان میفرمایند
 که نزد مرشد خود نشسته بودم که شخصی آمد چنان حقائق و معارف بیان نمود که بفهم نمی آمد از اینجا برخاستم
 ششتم در اینجا بیکار است چون نعم از آن قاصرت باز بعد ساعتی رفتم پرسیدم که این حقایق ترا که آخوت
 گفت مرا استاد کسی است که من اورا الحمد و قل مو الله تعلیم میکنم و وی مرا این حقائق و معارف تعلیم میکند
 روزی در بیان اینکه وقتیکه تقدیر غالب می آید همه عاجز میشوند ارشاد شد که حضرت آدم عاقل و عاقله السلام

در فریب یک سفره که در روزی عرض کردم که مردم میگویند که این دیوان که مشرب بنجاب سیدنا سید
 مرتضی است علیه السلام چون است در وقت سهوای دو شعر از آن جناب نیست، فرمودند که اصل ظاهر چه دانند
 مولانا عبدالرحمن جامی که عارفی کامل بودند از کلام ایشان حدیث این دیوان ثابت میشود و بواسطه آن
 نسبت عوارف المعارف ارشاد شد که بسیار خوب کتابی است بر سلسله از حدیث شریفین نوشته اند روز
 ارشاد شد که بزرگم در وقت حضرت سلطان المشایخ رضی الله تعالی عنه مجتهد یکی از اساتذہ علمیه
 خوانده بود باری از استاد خود کتابی طلب کرد ایشان ندانند بعد ایشان برای چه رفته و بسیار کتاب
 حدیث شریف آورد روزی برز بانفش رفت که وقتی آن بود که استاد من در یک کتاب داد و آن
 من در یک روز و او در وقتی رسد که نزد من این کتاب کثیره موجود است حضرت سلطان المشایخ رضی الله
 تعالی عنه فرمودند که معلوم میشود که حج ایشان قبول نشده که مجتهد استاد خود سوسه ادب
 میکند این علامت عدم قبول است حج است روزی ارشاد شد که مولانا جامی قدس سره الغزیز
 چون شرح طبری نوشته کسی گفت که مولانا بجانب علوم ظاهری توجه تمام ندارند مبادا که خطا
 کنند که در حقیقت علمای ظاهر شود روزی آن شخص دید که مولانا در حجره خویش مراقب نشسته
 اند و قلم بر کاغذ خود بخود می رود فی الحال از خیال خویش تا لب شد روزی ارشاد شد که بزرگ
 را خطاب رسید که *اترك الصلوة فانك لا تحاسب اليها* ایشان عرض کردند که خداوند این
 از من نخواهد شد بنده بسے بندگی چگونه خواهد بود انتهی را وی گوید که این چنین خطاب استخوان
 باشد لهذا آن بزرگ قبول نکرد و از جاده شرع شریف نماند چنانچه از حدیث شریف ثابت است
 که روزی شرف عابدان اصنام پس مبدودان باطل خود خواهند رفت حق تعالی بمؤمنان خواهد
 فرمود که چرا همراه اینها نمی روید ایشان عرض خواهند کرد که وقتیکه پروردگار ما خواهد آمد همراه
 وی خواهیم رفت روزی ارشاد شد که بزرگان این همه ملاعات و عبادت که می کنند بر
 است که مردم به بینند و موافق آن عمل کنند و این ریاضت موم نیست بلکه محمود است و لا ایشان
 محتاج ملاعت نیستند **فالمده** یعنی حاجت کثرت نوافل ندارند حضرت شیخ ضیاء الدین ابو نجیب

عبد القاهر سهروردی رضی الله تعالی عنه در آداب المریدین میفرماید که منها اطهار الطاعات
والعبادات یعنی بنجمله آداب اطهار طاعات و عبادات است تا که مریدان بآن متادب شوند حضرت
ذوالنون مصری رحمه الله میفرماید ریای عارفان از اخلاص مریدان بهتر است حضرت سید محمد گیسو
در از رحمه الله در شرح میفرماید که عارف را از حقست است که ریای کند و این ریانه برای هوا
نفسست کار عارفان بجای است که بزبادی تو اقل و تحمل شدائد اصیحابی مانند روزی در شرح الفتح
ارشاد شده که و وضعنا عنک و زک الذی الخ یعنی با خودی را از تو دور انگیزیم تا تو فرحت
یعنی از خودی خود فرانی شدی و معنی تمام این سوره شریف مناسب همین مضمون فرمودند و در
در سوره توحید ارشاد شده که این هم قسمی از تجلی جلالی حضرت حق است که بنده خود را بخیر حق میدانند
روزی ارشاد شده که هر چیزی را تا بخوبی نیابی الا دوست را تا نیابی بخوبی باز ارشاد شده که تا حق
تعالی بصفت مرید تجلی بر دلش نخواهد کرد بنده کی او را خواهد جست روزی ارشاد شده که توحید
نه آنست که او را یگانه دانی بلکه توحید آنست که با او یگانه باشی روزی ارشاد شده که معنی علم نزد
صوفیه صافی آنست که غلط صین معلوم گردد و اهل ظاهر جبل را علم نپندارند روزی در ذکر بزرگوار
که ز سادات بودند ارشاد شده که در ابتدا بهره آزدان می مانند و در آستان جوانی بود بر عاشق
بودند باری در شهری رسیدند و در آن شهر بزرگی بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رویا
بایشان فرمودند که کی از فرزندان ما بهره آزدان است او را بگیرد و تعلیم نماند آن بزرگ
بمجان کردن و ایشان را تعلیم فرمودند روزی با حق ارشاد شده که مطالعه فتوی مشرفین میکردید باشند
تا وقتیکه انسان کلام کاملان نمی بیند ایمان کامل نمی شود و این اغوی افس و شیطان است
که تفسیر خوانده ایم و حدیث شریفه خوانده ایم اما محبت الله و رسول حاصل نشده ایمان
کامل نشده چیزی بغیر شدن حاصل نمیشود و الا نظام الدین قدس سره که در پنجمین عالم متبحر
بودند تا وقتیکه تغلیب حضرت سید عبدالرزاق رضی الله تعالی عنه راست نکردند چیزی حاصل
نشده روزی عرض کردم که قصه حضرت یوسف علیه السلام بمقام بقیع خانه مولانا می جای قدس سره

السامی بطور دیگر نوشته اند و حضرت محی الدین عربی رضی الله تعالی عنه بطور دیگر تحقیق کرده اند
 حال آنکه هر دو صاحب کشف اند ارشاد شد که اینچیز ضرورت است که بر مولانا جامی قدس سره همان
 منکشف شود که در علم حضرت الهی است باز عرض کردم که می گویند بر اولیا الصدیقین نیز مکشوف
 می شود فرمودند که بعضی وقت دستغراق معلوم نمی شود و روزی ارشاد شد که شخصی در خواب
 مولانا می روم را رضی الله تعالی عنه دید عرض کرد که با من شوی جناب را بمنزله قرآن مجید
 می دانیم فرمودند که من چه و من شوی من چه با تویی آواز داد که مولانا آنچه گویند بهضما لنفسه
 می گویند من شوی شریف بعینه قرآن مجید است روزی ارشاد شد که ذکر و شغل بعضی را بنفید
 می افتد و بعضی را ضرری رساند و روزی ارشاد شد که مولانا می جامی قدس سره
 السامی شرح فتوی شریف آغاز کردند و دو سه بیت را از ان شرح کرده بودند که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در رویا بمولانا می موصوف فرمودند که مولوی صاحب از شرح کردن شما
 ما خوش می شنویم که ایشان اسرار خود را در پرده گفته و شما اطهاران می کنید مولانا می جامی
 قدس سره نوشتن شرح ترک دادند و روزی ارشاد شد که این کسان یعنی اولیا را صد
 هزار زبان است و صد هزاران دست و صد هزاران گوش و روزی در شرح ایکه
 قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی ارشاد شد که اتباع من نمایند چنانکه من با وجودیکه در دنیا
 موجودم و از دنیا بیرون رفته شما هم اینچنین کنید و روزی این آیه کریمه بر زبان مبارک فرست
 ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ارشاد شد که اتبعنی ظاهر او باطن او
 ارشاد شد که کسیکه عالم ظاهر می شود مردمان را پیش خود مثل گاو میداند و رین وقت
 وی را مرشد کامل باید که علم و عمل را از نظر او ساقط گرداند و روزی ارشاد شد که مع
 و بصیرت غیره این همه صفات قلب اند و چشم و گوش و غیره وسائط آنست و روزی ارشاد شد
 حضرت صاحب قبله یعنی شیخ اکبر رضی الله تعالی عنه در رمضان مبارک سحر می خوردند
 و بعده بمهون می فرمایند که اذان بگویی گوید راتم که مراد از ان این است که چونکه یا سحر

سنون است چنان احوال آنحضرت سیمین روز که فی الفور بعد فراغ صبح صادق پیش
 این کمال و کرامت آنحضرت است که اوقات همه بر آنجناب مکتوف بود و در این قدر تأخیر
 بغیر اهل باطن و صاحب صفا کسی نمی تواند کردن روزی ارشاد شد که فلان عالم دلائل بسیار
 بر این معنی بیان کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشیر بود و حاجت این گفتگو بود که
 این امر را خرم می دانند روزی ارشاد شد که مولوی عبدالرحمن در وعظ در باب منع زیارت قبور
 تشدد بسیار نمود شخصی از میدان شیخ اکبر در آنجا بود با مردمان گفت که در اینجا مشکوه شریف
 نزد کسیست شخصی گفت اری و کتاب پیش کرد آن شخص گفت که آنوقت بجانب حضرت شیخ
 اکبر توجه نمود و عرض کرد من علم حدیث شریف خوانده ام و نمی دانم که احادیث زیارت
 قبور در کدام مقام هستند چنان توجه فرماید که مقام مطلوب در این کتاب شریف برآید
 چون کتاب موصوف و اکروم این حدیث شریف برآمد که جناب سید المرسلین صلی الله
 علیه و آله وسلم میفرمایند گفت نه تنها که عن زیارة القیوم رفرا و هانتی روزی ارشاد شد
 که در حدیث شریف آمده است الفارصا لا یطاق من سئل المهلین روزی ارشاد شد
 که شخصی خدمت بزرگه رفت و چند سوال در خاطر داشت می گوید که آن بزرگ بعضی سوالها
 را جواب در دل من القا کردند و بعضی را بر زبان فرمودند را تم گوید غفر الله ذنوبه
 مراد آنکه اولیا را در چون بفرمایند حدیث قدسی گنت سمعه و بطره ینظر بنور الله
 بستند ناظر قلب مردمان اند بقتضای حکمت گاه تعلیم بزبان می کنند و گاه بدل مسترشد
 القامی فرماید اللهم ارزقنا من فیوضاتهم و برکاتهم امین علیها البقی الکرم
 راوی گوید روزی ارشاد فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق حضرت امیر
 رضی الله تعالی عنه فرمودند اندانی لا یجد نفس الرحمن من جانب الیمین سببش
 آنست که حضرت اولیس قرنی از ذات و صفات خود خانی شده باقی بذات و صفات حق تعالی
 بود و بدین سبب نفس ایشان را نفس الرحمن فرمودند روزی ارشاد شد که هر چه میشود

اینها از کمال و قرب از اتباع شرع شریف می شود لیکن حصولش موقوف بر توبه مرشدان کامل
 است و نیز ارشاد شده که بزرگان چون روح کسی را در اعتقاد خود می کشند تا گونه آنکس از اعتقاد ایشان
 بیرون شود زیرا که تصرف ایشان بعینه تصرف حضرت حق است تعالی شان از حق تعالی
 که تواند گرفتند روزی ارشاد شده که از تقسیم وقت که هم بزرگان هر قدر که باشد قرب حق تعالی
 حاصل می شود روزی ارشاد شده که بر وی حسی از آن قدر عنایت مولانا صاحب شد
 که همه مقدمات صوفیان را که این ظاهر منکر بودند از آیات و احادیث و اقوال مجتهدین ثابت کرد
 روزی پرسیده شد که بعضی می گویند اولیا چون در زمین تشریف حاصل می شوند که است ایشان
 سلب میشود و ارشاد شده که لا بلکه زیاد می شود لیکن در اینجا تا بدانها که است نمی کنند روزی
 ارشاد شده که حضرت شیخ اکبر بکس از تشریف برده بودند که در توبه شریفه و با مثل شد مردمان و بزرگان
 را و قریب بمرگ رسیده گان را پیش میان باران صاحب می آوردند ایشان بر مرضا دم
 می کردند بهی شدند بسیار کسان صحت یافتند چون شیخ اکبر تشریف آوردند حضرت میان
 باران صاحب را طلبیده بسیار زجر و توبیخ فرمودند و از اینچنین نفس نیش اظهار که است
 توبه کنانیند روزی ارشاد شده که فلان کس می گوید من حدیث پیدا نم با و بگویند علم حدیث
 بکس استاده نمی آید بگو که استاد او کس است را تم گوید که همین است حال محمد بن امین زبانه که بطا خود بلا
 استعدا و عمریت حدیث خوانده دعوی عمل با حدیث می کنند و در حقیقت از اتباع سنت نبویه
 سید الانبیا صلوات الله علیه و آله جدا میشوند الله تعالی اهل اسلام را توفیق فرموده و ما که هر دو سکه
 صالحین سلف ترک نکنند آئین روزی او شاد شد که در حدیث شریف آمده است ان الله
 یحب الیتمین فی کل شیء روزی ارشاد شده که مرتبه علم از عمل افضل است زیرا که عمل اعضا و جان
 را قیام نیست مثلاً نماز تا وقتیکه مصله در نماز است در عمل مشغول است و چون از نماز فارغ شد
 اعضا و جان را قیام نیست مثلاً نماز تا وقتیکه مصله در نماز است در عمل مشغول است و چون از نماز فارغ شد
 روزی در باب نماز می که از معمولات مشایخ است استفسار رفت که آیا این نماز از نماز محلی

علیه و آله وسلم منقول است فرمودند که همه تصدق جان جناب است صلی الله علیه و آله وسلم قدر
 حسنه و جمال و قوی ارشاد شده که غسل صحت مستحب است روزی ارشاد شده که بول و غائط
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پاک بود و خون هم پاک بود و روزی شخصی که کلوخ بید بول نمی گرفت
 ارشاد شده که ایا کلوخ گرفتن در بول ممنوع است ایا کلوخ گرفتن سنت نیست بعهده حدیث
 اهل قبا را بیان فرمودند را تم گوید این حدیث در یک روایت آمده است که اهل قبا گفتند ای اجد
 باب میشود و این لفظ شامل بول و غائط هم هست روزی ارشاد شد که بعضی کسان بنویسند برین لفظ کلام
 دیگر شعر امید اندو نمی بند از آنکه اولیا الله ناسب پیغمبر هستند صلی الله علیه و آله وسلم روزی
 ارشاد شده که شخصی از مولانا روم رحمة الله علیه پرسید که منصور بر یک کلمه بردار کشیده شد
 آنجناب اینچنین کلمات علانیه در شنوی شریف می فرماید چه سبب است فرمودند که منصور عاشق
 بود من معشوقم را وی گوید که وقت بیت حضرت شیخ الاسلام دست مبارک بردست من
 نهاده این آیه شریفه خواندند ان الذین یبالیغونک انما یبالیعون الله ید الله فوق ایدیهن
 بعد از آن فرمودند بمن که بگو ای من توبه کردم از هر گناه توبه من قبول کن و مرا بر شریعت
 قائم دار و دل مرا در محبت خود ثابت دار بعد از آن ارشاد شد که نماز تجرد و واژه رکعت
 بخوان در هر رکعت یک رکوع سوره یوسف و سه بار سوره اخلاص بخوان و بعد فراغ صد بار
 بقله مالک السموات و الارض و کافیهن و هو علی کل شیء قدیر و صد بار سوره الم شرح
 و صد بار استغفار باز فرمودند که اعضا و جوارح خود را در احکام شرح مصروفت دار و ذکر و شغل
 کن تا وقتیکه از تحصیل علم فارغ نشوی بعد از آن کجیت شود و صحبت دنیا داران ننشین که صحبت
 ایشان لذت محبت الهی سلب می شود و نیز ارشاد شد که لا اله الا الله وحده لا شریک له
 له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بعد نماز صبح صد بار بخوان و نیز وقت بیعت فرمودند که بعد
 مغرب دو رکعت هدیه رسول الله در رکعت اولی بعد فاتحه و الضحی و در ثانیه الم شرح بخوان
 و بعد شش رکعت او این در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار و بعد دو رکعت

حفظ الایمان در رکعت اولی سوره اخلاص هفت بار و سوره فلق یک بار و در ثانی سوره ملام
هفت بار و سوره ناس یک بار بخواند حافظ عبد الغزیز صاحب همین قدر نوشته اند و در اوراد یک
شیخ الاسلام بیست مبارک خود تحریر فرموده به بعض مریدان داده اند و دیگران زبانی تعلیم
فرموده اند در همه این روایت است بعد نماز او این سرسپهره نمود و سه بار بخواند یا حی یا قیوم
نیتتی علی الایمان همچنین بعد نماز حفظ الایمان عمل نماید و حافظ عبد الغزیز نقل می کنند که حضرت
یمن فرمودند که نماز فی الزوال چهار رکعت بخوان در هر رکعت بعد فاتحه پنج پنج بار سوره اخلاص
و بعد سلام بایزده بار بگو سلام تو که من تربت حیدر بعد از آن دعا بکن این اوراد مقوم
بارا دیگر خادمان حضرت شل میر محمد علی صاحب و غیره هم روایت می کنند و سوا می اوراد مرویه
حافظ عبد الغزیز صاحب اوراد ضروری دیگر از شیخ الاسلام مرویست و آن اینک بعد هر فرضیه
آیه کرسی تا خالدون بخواند و بعد درود شریف ده بار و سوره اخلاص ده بار و سبحان الله سی و
سه بار و الحمد سی و سه بار و الحمد کبرئتی و چهار بار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
یک بار و بعد نماز صبح علاوه او را مذکور بالا چهل و یک بار بخواند یا حی یا قیوم یا لا اله
الا انت و قبل نماز عصر خواندن چهار رکعت سنت را بسیار تاکید فرموده اند و بعد سنت
عشا فرموده اند که دو رکعت صلوة سعادت الدارین بدین نمط خواند که در هر رکعت بعد
فاتحه سوره اخلاص ده بار و بعد فراغ نماز یا و باب هفتاد بار و یکبار و بعد نماز در تریا الله
سه هزار و یازده بار بخواند و بعد نماز تبه سوا می اوراد مذکور بالا فرمودند اند که سه صد و سیصد
بار بخواند یا حی یا قیوم و فرموده اند که در شب و روز وقتی معین کرده هر روز درود شریف پنجاه و سه صد و سیصد بار
بخواند باشد ترک کند درود شریف این است اللهم صل وسلم علی سیدنا محمد و علی آل
سیدنا محمد کما تحق تو صتی بان تصلی علیه و هم فرموده اند که بعد عصر سوره عم تیسارون
و پنج بار بخواند تا محبت حق جل و علا پیدا شود و هم فرموده اند که بعد نماز صبح قبل طلوع آفتاب
و بعد عصر قبل غروب آفتاب هر روز مسبغات عشر خوانده باشد و مسبغات عشر که تعلیم فرموده اند

اینست فاتحه تسمیه هفت بار ناس مع تسمیه هفت بار سوره فلق مع تسمیه هفت بار
 سوره اخلاص مع تسمیه هفت بار قل یا مع تسمیه هفت بار آیه کرسی هفت بار که تجرید
 سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة الا بالله
 العلی العظيم هفت بار عذرة ما علم الله وزنت ما علم الله ومیله ما علم الله
 تبارکت من حولی وقوتی والجمت الی حول الله وقوته فی جمیع السور
 سه بار درود شریف اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک وحبیبک ورسولک
 البتة الامی وعلی الله واصحابه وبارک وسلم هفت بار اللهم اغفر لوالدین
 توالد اوارحمهما کما ربانی صغیر اللهم اغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
 والمسلمات الاحیاء منهمد والاموات انک مجیب الدعوات برحمتک یا ارحم
 الراحمین هفت بار اللهم یارب اقل بی وبهم عما جلا واجلا فی الدین
 الدنیا والاخرة ما انت له اهل ولا تفضل بنا یا مولانا ما امنی له
 اهل انک غفور حلیم حماد کریم صلیک قدیم بر رب سار و ف حیم
 هفت بار اللهم اهدنی لوفتک یا انا فم یار فم توفنی مسلما وانحکنه بالصالحین
 شش بار اللهم احیني محبا لک وامتنی محبا لک واحشونی تحت توابک و
 اجابک هفت بار سبحان الله العلی الدیان سبحان الله الخالق الخالق سبحان الله
 الشدید الکریم سبحان الله المسبح فی کل مکان سبحان من لا یشغله شان عن
 شان سبحان من یدهب باللیل ویاتی بالنهار وقت صبح سه بار و بعد عصر هفت بار سبحان
 الراجی من یدهب باللیل الی اخره در دعای مرقومین الفاظ بخواند سبحان من یدهب
 بالنهار ویاتی باللیل و بعد ان این آیات یکبار بخواند سبحان الله حین تمسک حین
 تصبحون وله الخ فی السموات والارض وعشیا و حین تظرون لفرج الحی من المیت
 و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و كذلك تنحون و هم فرموده اند که هر که

وضع مرض و برآمد حاجت وقت ضرورت مسجبات عشر را سوائی دو وقت تمویز و بیست
 صبح و شام بوقت دیگر سیوم بار بخواند این همه اوراد را حضرت حافظ صاحب قبل
 و ام بر کاتب نیز طالبان تعلیم سے فرمایند و میر محمد علی صاحب می گویند کہ حضرت بمن
 فرمودند کہ آیہ کریمہ لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بعد ہر نماز فرض
 چہل و یکبار بخواند و اگر حاجتی باشد بعد نماز آیہ ہو صوفیہ را ایک صد و یک بار بخواند بہ نیت رفع
 حاجت و بعد الو احد صاحب مرحوم بر اوراد قمی فرمودند کہ حضرت تعلیم فرمودند کہ ہر روز
 یا رفیق یا شفیق یا غنی من کی غنیق اعتقاد و یک بار بخوان و رباعی ابو سعید ابو الخیر رباعی
 ای و صفت و ذوات توحید ان کردہ و از سر و وجہان خدمت در گاہ تو بہ بے علت تو ستائے
 و شفا ہم تو دی یارب تو بفضل خویش بہتان دہدہ تو سرور بہت و یکبار بخوان و میر محمد علی
 می گویند کہ کتاب تاریخ شہان حضرت فرمودند کہ سہ بار سورہ یسین این تاریخ باید خواند و ہم
 میر صاحب می گویند کہ شیخ الاسلام در ایام مرض فرمودند کہ آنچه بشما با تعلیم کردہ ام ہمہ
 یعنی جملہ مریدان را اجازت اندادم و ہم میر صاحب می گویند کہ حضرت فرمودند کہ از صبح
 تا طلوع آفتاب و از بعد عصر تا بہ عشاء یا الی مشغول می باید بود این وقت گماہ داشت
 قلب است بذر خدا و بعد طلوع آفتاب این نوافل از شیخ الاسلام مروی است
 بروایت میر محمد علی صاحب و غیرہ کہ بعد طلوع اول و در رکعت نماز شکر اللہ بخواند این
 ترکیب کہ در ہر رکعت بعد فاتحہ سورہ اطلاق پنج پنج بار بخواند و بعدہ نماز اشراق چہار
 رکعت بدو سلام بخواند و در ہر دو دو گانہ رکعت اولی بعد فاتحہ آیہ کرسی و در ثانیہ آخر آیہ
 سورہ بقرہ پنجم سورہ آیہ نور تا تعلیم بخواند و نماز صبحی باین ترکیب ارشاد شد کہ کشش رکعت بسہ
 سلام بخواند از قبل یا آخر قرآن از کشش سورہ یک سورہ بہ ترتیب در ہر رکعت بعد فاتحہ بخواند
 و ہم میر صاحب سے گویند کہ ترکیب سنت چہارگانہ عم حضرت ارشاد فرمودند کہ در اول رکعت
 سورہ عم ہمارا بخواند و در ثانیہ سہ بار و در ثالثہ دو بار و در رابعہ یک بار و ترکیب نماز تہی

برین مطار شاد فرمودند که اگر سوره یوسف یاد نباشد در رکعت اولی سوره اخلاص دو از ده
 بار بخواند و در دوم یا زده بار برین منظور هر رکعت یکبار کم کند تا در آخر رکعت یکبار بماند و اگر شب
 کم باشد شش رکعت بخواند خواه چهار رکعت و در هر رکعت سوره اخلاص سه سه بار بخواند و نیز
 ارشاد شد که بوضو وقت شستن پانین رباعی بخواند رباعی ای در خم چو گمان بود آن همچون
 گوید بیرون از فرمان تو ام یکسر بود ظاهر که بدست ما بست شستیم تمام بود باطن که بدست تست
 آنرا تو بشوید صاحب زاده میان جمال الدین صاحب نقل می کنند که حضرت شیخ الاسلام
 روزی فرمودند که بعد شهادت حضرت سید سالار سعید و غازی قدس سره تا دو صد سال قدر که
 کم خواهه پیش رجوع خلائق نسبت ایشان نبود چون خدمت قطب المشایخ سیدنا خواجه حسین
 الدین حسن رضی الله تعالی عنه بر قطبیت هند ما مور شده بدیاری هند قدم رنج فرمودند
 بحضرت سید سالار هم افاضه فرمودند چنانچه بفیضان آن وارث النبی فی المند حضرت سید
 سالار را بمراتب ولایت خاصه بدانامیه ترقی حاصل شد که بتوجه آنحضرت بفضل الهی جل جلاله اجابت
 اکثر حاجت مندان و اومی شود همین وجه بعد آن رجوع خلائق کلا آن است نسبت حضرت سید سالار
 رضی الله تعالی عنه فایم گردید و هم صاحبزاده صاحب بوصوف فرمودند که حضرت روزی در سخن
 این شرحا فط علیه الرحمه وقت آن شیرین قلند رخوش که در اطوار سیر تذکره و تسبیح ملک در
 حلقه زنار داشت فرمودند که مراد از شیرین قلند حضرت مولانا می روم هستند رضی الله
 تعالی عنه مرزا سردار بیگ صاحب ناقل اند که بقیام حیدرآباد برادر مرزا شمسوار بیگ
 دعوت دوازدهم شریف کردند حضرت قبله هم تشریف آوردند بوقت تنهایی من از والد
 صاحب خود در باب کشف برای خود عرض کنانیدم حضرت فرمودند بشنویان همه دنیا
 مرد آن است که از خدا را طلبید و بعد چند سال وقتیکه دلگیری بحضور حضرت صاحب حاضر
 و قدمبوس گردیدم مرابسهینه خود چسپانیدند و فرمودند که کار مردان پنجین است مرزا صاحب است
 می کنند که حضرت غلام فخر الدین صاحب نیره حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنه

بهارون شریف بن فرمودند که حضرت شیخ الاسلام در آن زمان که بدار الخیر احمد شریف حاضر بودند
 جانب آنحضرت هجوم خلق بسیار شد از برای روپوشی از خلق صحبت هندی بیک اختیار کردند که تمام
 روز بدیناله اومی رفتند اکثری از مشاهد این حال برگشتند شخصی عرض نمود که این چه حالت
 است و چون البش فرمودند بیست هرگز نشوی شیربیا بان حقیقت تا باسگ شده در کوچه
 بازار گردی و ایضا وقت وفات حضرت صاحبزاده میان گل محمد صاحبان شیخ اکبر رضی
 الله تعالی عنهما مولوی دیدار بخش صاحب به شیخ الاسلام نوشتند که عرضی آنحضرت حضرت
 شیخ اکبر رضی الله عنهما بود که حضرت صاحب بر پشت همان عرضی قلمی فرمودند که انظری که باغ شد
 باز با باغ نمی شود هر دو آنکه این رسوبات بر اسف مجربان است چون حجاب بر خاسته فرود
 نیست حضرت شیخ الاسلام بکنایه این مضمون را او فرمودند چون که گمان در نزاج شریف
 غالب بود صاحبزاده میان هادی حسن صاحب روایت می کنند که مولوی حسن الزمان
 صاحب گفته اند که حضرت شیخ الاسلام فرمودند که روزی ارشاد کردند حضرت شیخ اکبر رضی الله
 تعالی عنهما که چون مرا خدمت تطبیق می دادند انکار کردم باز چون اصرار کردند گفتیم که بان شرط
 این خدمت قبول می کنم که هر که بسلسله من در آید او مقفور باشد پس ازین وعده این امر
 کرده شد آنوقت این خدمت قبول کردم روزی در حیدرآباد و کن این عبارت بدایه
 پیش شد صاحب هدایه و حرمت سماع نوشته اند که امام اعظم رحمة الله تعالی عنه
 فرموده اند نسبت سماع اقبلیت بهذا صراة او مرتین فسکت مبتلا کرده شدم باین کیفیت
 یاد و مرتب پس سکوت کردم مبتلانی شود مگر بحرام شیخ الاسلام با سماع این سخن صاحب
 هدایه فرمودند که بنبید صاحب هدایه مضمون دیگر را بطور خود تاویل کرده اند از لفظ ابتلا است
 ثابت نمی شود چرا که الله تعالی در قرآن شریف می فرماید و اذا ابتلای ابرا هیلم و
 اگر در اینجا معنی ابتلا مبتلا کردن بحرام قرار دهند منزه است صاحب قدس حضرت
 احدیت جل جلاله و مرتبه خلعت خلیس از ان پس موافق این آیه شریفه ابتلا همین استخوان

پیش آمدن است از حضرت رب العزت عاشقان خود را و طلب صریح از مقوله امام
 این است که تبحر کرده شدم بهای یک تهر باد و مرتبه پس سکوت کرم یعنی بسبب قوت
 هما بط حرکت و تواجد نموده حرمت از قول امام ثابت نیست حضرت حافظ صاحب قبله
 فرمودند که حضرت شیخ الاسلام ارشاد میگردند که بعد طعام شب اگر دائم استیجا بکنند از درد
 سیان محفوظ ماند و حضرت حافظ صاحب فرمودند که ما تجربه به هم حاصل شد روزی در ذکر تاریخ
 وصال حضرت عیوث الثقلین رضی الله تعالی عنه حضرت حافظ محمد اسلم صاحب فرمودند
 که حضرت شیخ الاسلام ارشاد کرده اند که تاریخ وصال محبوبین یکی است یعنی تاریخ وصال حضرت محبوب
 سبحانی و حضرت محبوب الهی قدس سرها سید هم ریح الثانی است میان سید ادنی حسن صاحب
 گفتند که مشهور تاریخ وصال حضرت محبوب سبحانی مفرد هم است حافظ صاحب فرمودند که این
 همچنان است که در دلی بفتند هم حضرت محبوب الهی زبان زد خلایق است زیرا که همین تاریخ اول
 شهر آستانه حضرت محبوب الهی حاضر می شوند و فاتحه شب می شود که آن سید هم است همین بگویند
 حضرت محبوب سبحانی هم مشهور گشته بعد از حضرت حافظ صاحب قبله فرمودند که حضرت شیخ الاسلام
 این هم فرموده اند که حضرت محبوب سبحانی تاریخ یازدهم فاتحه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
 می گردند بدین وجه تاریخ یازدهم بنام حضرت اقدس عثمان مشهور گشته را رقم گویند غفر الله فرمودند که از
 دیگر اولیا اند هم مردیست که حضرت عیوث الاعظم تاریخ یازدهم بعد مغرب که ابتدا ای دوازدهم
 یعنی شب ولادت حضرت سرور عالم است بدین مناسبت فاتحه سید المرسلین میفرمودند اند
 یا تاریخ آنحضرت جهان تاریخ فاتحه جناب سرور عالم کرده تو آبان بجزو حضرت محبوب سبحانی
 نذر کردن پس هدی با تابع حضرت است لهذا در اولیا الدین عمل جاری شده و شفقت بسیار دارد
 و تاریخ یازدهم بعد نماز مغرب فاتحه یازدهم کردند و نفع دارد یکی آنکه برکت شیب و ازدهم و تاریخ حضرت
 بر دست گیر حاصل میشود و دوم آنکه وصال حضرت محبوب سبحانی تاریخ یازدهم هم روایت کرده اند فایده آن تاریخ
 و برکت آن هم حاصل میسازد چرا که نزد اهل معرفت روز نایب شب و شب نایب روز عمل شب بوزن عمل روز شب و روز

باب پنجم در ذکر کرامات

کرامات خرق عادات را گویند که از اولیا الصفا هم میبود و آن در صفت سحره بی می باشد که
 در صورت نما بعد اتباع کامل در پرده آن ولی هویدای می کرد و کرامات مراد اولیا الصفا را از کتاب
 مابست چنانچه آوردن آصف وزیر سلیمان علیه السلام که نزدش علم کتاب بود تحت لقبیست را چشم
 زدن کرامت بنینه است که در سوره نمل مذکور است پس هر گاه که اولیا اتم سابقه این قوت
 داشتند اولیا است که خیر الامم است قطعی از آنها قوی تر اند تصرفات آنحضرت بعلوم باذن
 الهی کلام و انکار کردن خود را در ضلالت انداختن است همین وجه در کتب عقائد فرقه ناجیه اهل
 سنت نوشته که ائمه اولیاء الله حتی در هم جمله کرامات است از اولیا وقوع افعالیکه بنظر ظاهر
 خلاف شریعت ظاهر می نماید و بعد از آن سری از هر غیب بدان ظاهر شود مدان حقیقت آن فعال
 عیان میگردد چنانچه در کتب معتبره را کشتن پس صغیر را که این بهر دو فعل بظواهر از منکرات بود
 ولی الحقیقت برای مایان ممنوع است لیکن چونکه حضرت خضر علیه السلام آن را موافق امر
 و ارادة الهی کرده بود و عین حق بود و اطاعت و هم نفع خلق الهی در آن مرتب لیکن دیگران
 که آن علم ندارند در اینچنین کار با تقلید ایشان جائز نیست و بعد از آنکه آنها هم نارواست و
 باعث حرمان چنانچه مولانا روم قدس سره می فرماید کار با کان باقیاس ز خود بگیرد که چنانکه
 در نوشتن شیر و شیر بود آن بار ابر حال شان باید گذاشت پس چون حال کرامت ظاهر شد حالاً
 کلام در حال کرامت شیخ الاسلام می رود باید دانست که حضرت شیخ الاسلام و ادراخضای کرامت
 بسیار که در کوشش بود الا بمقتضای مشیت الهی جل جلاله خوارق بسیار از آنحضرت بطور پیوسته
 آنچه از آن بسبع کاتب الحروف غفر الله ذنوبه رسیده نوشته می آید میان بادی حسن صاحب
 از غلام سعد خان مرحوم نقل می کنند که در ایام ریاضت که حضرت شیخ الاسلام بدر گاه حضرت
 محمد شاه میزبان صاحب قدس سره قیام پذیر بودند مولوی پیر بخش صاحب رحمة الله علیه

که از اقربای حضرت بود نیز در لکنئو فرودکش بودند برای رو بکاری معانی از اتفاقات در اقامت
 رو بکاری دیر شد و مولوی صاحب قرض در روستای شدن روستای تقاضای مبلغ
 خود نمود و کلمات ناگفتنی بر زبان آورد و مولوی صاحب ملول شده بخدمت بابرکت شیخ الاسلام
 حاضر شدند و کیفیت خود نمودند و گفتند که اگر امروز قرض من ادا نخواهد شد ملاقات شما ترک نمی‌کنم
 که من ذلت‌های گشود و شمار اخیال نمی‌آید و همچنین کلمات شکایت بسیار گفتند شیخ الاسلام دست
 برداشته فرمودند که بگیرید مولوی صاحب گفتند که من مبتلای بلاستم و شما فراموشی کنید حضرت
 فرمودند که بگیرید و رنه افسوس نخواهید نمود مولوی صاحب می‌گفتند که من دست فراز کردم شیخ
 الاسلام مبلغ بدست من دادند چون شمار نمودم مقدارش همان قدر بود که ضرورت آن داشت
 و هم روایت است از موصوف الیه که همان زمان سویان از خیر آباد نزد مولوی غلام صدیق صاحب پدر
 مولوی عیسا موصوف رسید و دیگر سامانش بود مولوی پیر بخش صاحب مولوی ابر علی صاحب برادر عینی
 حضرت شیخ هر دو صاحبان برای ملاقات حضرت اراده در گاه حضرت مخدوم صاحب کردند پس سه مولوی
 غلام صدیق صاحب بر دو صاحبان موصوفین پیام دادند که بجا فدا گوئید که فلوس در مهره از حلال
 آنچه جمع کرده باشند مراد شد که سویان از آن طلبار کرده بخود صاحبان موصوفین بوقت ملاقات پیام
 مولوی صاحب موصوف فراموش کردند و از خدمت حضرت فرخ شده روان شدند پس که از دوازده
 در گاه بیرون آمدند شیخ الاسلام هر دو صاحبان را طلبیده فرمودند که چیزی فلوس در مهره از حلال حرام
 نزد من جمع کرده از بانه از آن بخدمت مولوی غلام صدیق صاحب برسانید که سامان سویان زبان به کرده بپزیرند
 نام خان ساکن خیر آباد از شخصی روایت کردند که هنگامیکه شیخ الاسلام در خیر البلاء بود که غلام
 قیام پذیر بود و شخصی را غفلت آسب شد بخدمت شریف التماس جانش کردند و چاره جستجو
 شیخ الاسلام فرمودند که من عامل نیستیم پیش عاملان باید رفت ایشان حال ناخبره عاملان نمودند
 و الحاج و زاری بجدی رسانیدند که رحمت آنکس رحمت عالم بچشمید فرمودند که از جانب
 من باد بگوئید که برو چون پیام شیخ الاسلام بان جن رسد گفت که مرا از علم آنحضرت یارای

مدد دل نیست الا حواسش خوردن مرغ و ارم مردمان ایحال بخدمت عالی عرضه دانند فرمودند
 به او هم مسلمان است چه مضائقه مرغی ذبح نموده بچشمه بخور ایندی همچنان کردند آن جن فربت
 و آنکس صحبت یافت میر محمد علی صاحب ناقل اندک در قصبه کسیری بر شخصی حتی مسلمان شد
 حالش ابر گشت اقر با پیش او را بخر با بسته بخدمت شریف آوردند حضرت فرمودند که بجز
 چه پیدا میان صاحب برید همچنان کردند آنکس صحیح و سالم شد را تم گوید غفر الله ذنوبه که
 اکثر عادت شریف همین بود که بر پرده دیگران کاری کردند خود می کند و بهانه بر غیر نهادند
 و هم میر صاحب نقل اندک در قصبه که پادشاه حضرت شیخ الاسلام بمکان نشی امیر احمد مرحوم شریف
 داشتند که شخصی آسیب زده را آوردند و از خدمت حضرت دفع آن خواستند شیخ الاسلام
 ناخوش شدند و فرمودند که این کار عاملان است عزیزانش گفتند که این مستمان
 را نخواهم گذاشت اگر چه این کس هلاک هم شود و بر در آن مکان قیام کرد
 بخواه آنکه عاقبت جوینده یا بنده بود بر مقصد خود بدین طور کامیاب شدند که نشی امیر احمد
 صاحب اراده آنها سمع عالی رسانیدند و هم کلمات سعه بر زبان راندند شیخ الاسلام
 فرمودند که پیش او نام من بگویند که بروی همچنان کردند همون وقت آنکس صحبت یافت مرزا
 سردار بیگ صاحب روایت می کند که در حیدرآباد دکن در محله اردو در بر و بر مکان مولوی
 اکبر و اعظای سببه بود پسر مولوی روشن علی صاحب در آنجا آده پتنگ باز کرد نور
 آسیب بره مستولی شد مولوی موصوف قریب نماز مغرب در مسجد اردو آده بخدمت شیخ الاسلام
 عرض حال کردند خدمت شیخ شرعی از مشنوی شریف یا از دیوان حافظ نوشته مولوی صاحب
 عطا کردند و فرمودند که درون پسر خود ببندید و آنچه او طلب کند یا بدید و او را راضی کنید
 انشاء الله تعالی دفع خواهد شد چنانچه ایشان موافق حکم عمل نمودند و مطلبشان حاصل گردید
 انما اسمعیل نقل کردند که مدتی قبل از عارضه ضیق ماندم روزی شیخ الاسلام در کسرت
 بمکان دارنده تاسم بیگ مرحوم فرودکش بودند و من نیز حاضر بودم و مراد و در ضیق بود

بدست شیخ الاسلام بالائی فروشی را طلبیده نصف پانزدهم خرمیه قدر سے خود تناول
 فرموده باقی بمن دادند که بخور این علاج مرض ضعیف است بخورد هم چون وقت از آخر صحت
 یافتیم آنچنان که بازگای اثر سے ازان عارضه پیدا شد فرما سردار بیگ صاحب روایت میکنند
 که در حیدرآباد محی الدین صاحب که از مریدان حضرت بودند بر درگروه مبتلا شدند و در دبان شربت بود
 که حالت جانگنی برایشان ظاهر گردید و بزرگ قریب شدند شیخ الاسلام بر اعمیادت بخانه شان آمد
 برودند و فرمودند که دیگ بیارید چون دیگ آمد ایشان را در دیگ نشاندند آب گرم برایشان
 انداختند فوراً صحت کلی یافتند و قول مریض است که بفرموده شریف آوری خدمت شیخ در خدمت
 یافت و از علاج نجات کلی یافتیم خدمت شیخ بعد صحت شان بهمان مکان برای عیادت والدین
 سمسری تاج محمد مرحوم متوجه شدند ایشان در مرض ضعیف النفس مبتلا بودند لوق سپستان از
 نزد احمد یار صاحب مرحوم طلبیده با ایشان خورانیدند فوراً صحت یافتند بعد فرمودند
 با ایشان که از حجات پر سنبر باید کرد تا دو سال ایشان حجات نخوردند همچنان صحیح ماندند بعد
 دو سال روز سے حجات خوردند بهمان مرض باز مبتلا شده جان بجان آفرین سپردند حضرت
 حافظ صاحب قبله دامت برکات تم فرمودند که یکبار در ملک حیدرآباد شیخ الاسلام جانب
 کوه بابا شرف الدین شریف برودند در راه برای استنجای فرود آمدند در آنجا درویشی
 بود مدقوق و سلول قریب به هلاکت خدمت شیخ پرسیدند که چه حال دارد حاضران کیفیت را
 بمرض رسانیدند فرمودند که بعضی از بزرگ هم علاج اینچنین امراض می باشد بعد برای استنجا
 بجای شریف بردن چون واپس آمدند چند بزرگ بدست شریف بود که انزای مالیدند و آن را پان
 در ویش غلیل دادند که بخورد و خود بجانب مقام مقصود روان شدند چون از آنجا باز واپس آمدند دیدیم
 آن درویش را که بالکلی صحیح بود و او گفت که این برکت بهمان برگماست که خدمت شیخ مراد او
 بودند و از خود نش صحت کلی یافتیم صاحب روایت می کنند که مراد ولی بیگ عارضه فالج الاچ شد
 و قریب کسیری بجزت شریف حاضر شدند شیخ الاسلام بر اعمیادت حکیمی را طلبیدند آن حکیم گفت که من ملزم

را چه ستم از ایشان اجازت گرفته حاضر خواهم شد شیخ الاسلام فرمودند که امر تعالی خود حکیم
 مطلق است ضرورت حکمای دیگر نیست و بنجادی فرمودند که بجز اجمید ایسان صاحب عرض کت
 نه فلان کس بدیار شمار سیده است و مبتلاست بعارضه خیالش طمخو ظا طرمانه و غاد می را بگردد
 حضرت مخدوم شیخ وجه الدین قدس سره که صاحب ولایت آن قصبه هستند فرستادند و همین پیام
 دو نوبت بچنان عمل آمد باقی احتیاط در آنست او هم او غیره که لازمه علاج این مرض است بیچک نکرده
 مرزا صاحب موصوف محض برکت ارشاد حضرت نوراً صحت یافتند تیر صاحب می گویند مرا
 عارضه چشم لاحق شد که بچشم نظر کردن نمی توانستم خصوصاً وقت گرمی آفتاب نظر بسیار
 خیرگی می کرد چندی بر این نقطه گذشت روزی این حال بخدمت اقدس عرضه دادند فرمودند
 که بچگونگی دست پشیمان او صحیح اند همان وقت چشمانم صحیح شدند چنانچه صاحبزاده برکت
 سیان صاحب همون وقت چند پاره از قرآن مجید خواندند و من بقران دیده سماعش کردم
 و کلفی نشد و همان روز شیخ الاسلام همست لکهنو برای عرس حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
 قدس سره از خیر آباد روانه شدند من هم به پای حضرت پیاده پا در گرمی آفتاب تا بلکهنو رسیدم
 اثری از آن عارضه پدید نشد و در آن بخدمت حضرت عرض کردم که حضرت چنان فلان صحیح شدند
 فرمودند که برکت حضوری آستانه حضرت مخدوم است آغا هجیل روایت کردند که شخصی از مریدان
 مولانا انوارالحق قدس سره علیل بود شیخ الاسلام را چونکه ببولانای مدوح کمال خصوصیت بود
 برای عیادت آن مریض تشریف بردند حال نشان در آنوقت بس نزار بود چنانکه وقت آن خیره
 حضرت فرمودند تفکر مشوید شما صحیح هستید از همان وقت آنکس را صحت از مرض شروع گردید
 و یک هفته میج و قوی شد و آله که کاتب الحروف غفر الله و نوبه را عارضه در دگلو بود که در دو
 آن می شد روزی مسمی جب که لازم و الدم جرم بود و خیر آباد شریف بخدمت حضرت حاضر شد
 شیخ الاسلام فرمودند که مالک شماره در دگلو لاحق می شود و ایشان بگو که رسوت باب برگشت
 تر کرده نیم گرم ضا و نایند انشا الله شفا خواهد شد چون مذکور الصد بلکهنو رسید و آله ام را

همان زمان دوره عارضه لاحق بود و کمال تکلیف داشتند چون استعمال ادویه ارشاد حضرت
 نبوت صحت یافتند و از آنوقت تا این دم که مدتی بدید گذشته اثری از آن ظاهر نگشته و جناب موصوف
 بسبب کمال عقیدت و ارادت که بحضرت شیخ الاسلام دارند در جمیع اوجاع تا آنکه در چشم
 و در دیشک استعمال ادویه مذکور می نمایند برکت ارشاد حضرت صحت می شود و عابد علیها انصاف
 برادر کاتب کبار شده تب مبتدا بود و در چند ماه تب شدید لاحق ماند و ضعف و ناتوانی بدو
 غایت مستوفی گشت و زوی حضرت شیخ الاسلام در کعبه بتقریب عرس حضرت مخدوم حسام
 تشریف فرما بودند که شخصی داخل سلسله علیها فطیله شد حضرت شیرینی فاتحه بست بسیار که خورد
 بر برادر عم غلام فرمودند که بخورید و فرمودند شرفی فاتحه بزرگان دین شفا می بخشد ایشان
 چونکه از ماسته شیرینے وغیره نخورده بودند شرفی عطیله حضرت شیخ الاسلام خوب سیر
 خوردند برکت حضرت شفا کامل یافتند و روایت غلام محمد خان ولایت که از فریدان حضرت
 اند وقت شهادت صاحبزاده سید محمد اکرم صاحب رحمته الله علیه بسیار مجروح شدند چنانکه
 تمام جسم پاره پاره گردید و کسی را امید حیات شان مانند قدری آمد وقت نفس باقی بود در
 این حال حضرت بر بالین شان تشریف آوردند و فرمودند که پریشان مشو صحت خواهی یافت
 حاضران عرض کردند که حضرت اگر این کس صحت یافت دست و پا ندارد بیکار خواهد شد ارشاد
 فرمودند که صحت هم خواهد یافت و کار و بار خود نیز خواهد کرد چنانچه خان موصوف صحت یافت
 و با وجود دست و پای چون مردمان صحیح و تند دست کارهای ضروری خود انجام می دهد
 و چند انگشتان که بدست شان باقی هستند در قوت کار دست می دهند و روایت محمد علی
 نامی شخصی از سکنای قصبه محرمی بخد مت شریف حاضر شد و بیعت کرده و در خواست نمود
 که حضرت رقه سحی در باره من بواجده علی خالصاب رحمته الله علیه رقوم فرماید تا صورت روگرد
 من بر آید فرمودند که واجبه علی خالصاب اکثر در جنگ و جدال با تعلقه اران مسروتن می مانند
 نشود که در جنگ چشم شما گور شود و آنکس نفیج ای اهل الخرض مجنون بر ارشاد حضرت نظر نکرد

و از خواهمش خود باز نیامد شیخ الاسلام بمقتضای صفت کبری که در ذات بابرکات بود رقصه
در باره سسی بواجده علیخان صاحب رتم فرمودند آنکس نزد خان صاحب موصوفت در آن
بمنگام رسید که ایشان باز میداران بر سر مقابل بودند و ناثره جنگ وجدال گرم داشتند
ناگاه علوه بندوق از جانب مخالفان درآمد و از صدره آن یک چشم آنکس گور شد و بانی حکم
صدره دیگر ز سیده را تم بچشم خودش زیده است روایت میدرخان رساله دارناظم فرمودند
بودند در عهد حکومت خود مفتی عبدالواحد صاحب سجاده حضرت مخدوم سید نظام الدین قس
سره را بمقابله گیری مقید نمودند این غیر بسبع عالی رسید شیخ الاسلام بس بر آشفتنده و فرمودند
که سیدی را بمقابله گیری مقید کرده است نظامت در رساله بیخ نخواهد ماند مردمان حال عتاب
حضرت به تهرخان صاحب پسر خان سبوق الذکر که از میداران حضرت اندر ساینده نشین
بخدمت اقدس حاضر شدند و بسیار عذر خواهی نمودند فایده نه بخشید آخر همان زمان میزد و خان
مغزول شدند و معتوب حاکم وقت گردیدند روایت عظیم اندخان ملازم نصیر الدوله میر علی
شاه با شاه او ده در عهد حکومت نصیر الدین حمید بمقام کعبه دعوت شیخ الاسلام نمودند
فراغ طعام درخواست دعا کرد حضرت فرمودند که از مناخان درخواست دعا بکن
که او شان زیارت حضرت صاحب یعنی شیخ البرک کرده اند او از مناخان دعا خواست ایشان
گفتند که مرا چه لیاقت این کار است اگر زیارت شیخ البرک کرده ام بحیث حضرت کرده ام پس مرا چه لیاقت
عظیم اندخان گفت که حضرت همین است ما و شمار از این چه کار عرض ایشان دعا کردند بعد
عظیم اندخان بخدمت بابرکت عرض نمود که حضرت فلاح من آن است که مالک مرا ترقی شود و بزرگان
سبارک رفت که چه عجب است تامل می را با و شایسته عطا کند چونکه اخفا در مزاج اقدس بخدمت
بود از وقوع این قول که همانان موافق مشیت الهی بار او را اندک بطور آرزو خلق گوشه گزیند و
سه روز آرزو بیرون نیامد باسی از شب گذشته حسب عادت بجز حضرت مخدوم صاحب البت
تشریف می بردند بعد سه روز از انواته او کن فرا گرفته و چنانهاشت سال در آن دیار قیام فرمودند

درین اثنا بعد روانی حضرت شیخ الاسلام نصیر الدین بعلوم بقا شتافت و مناجان بجای وی
 بر تخت حکومت نشست و بمطالم پرداخت همان روز نصار اباو سے جنگ نمودند و ویرا گرفتار
 ساختند و محمد علی شاه را بجایش بر تخت حکومت اوده نشانیدند شاه موصوف پنج سال علم
 رانی نمود بعد انتقالش ازین دار فانی بهمد حکومت امجد علی شاه پسرش باز شیخ الاسلام بوطن
 تشریف آوردند حضرت حافظ صاحب قبله می فرماید که یکے از امرای کنیز حضرت بود بر ابدیش
 حتی مسلط شد هر چند که اقربایش از مالکان چاره جوئی کردند سودنداد روز سے حالش بخدمت
 شریف عرض کردند ارشاد شد که بآن جن بگوئید که بر پیام شیخ الاسلام باجن گفتند لیکن
 فائده نداد باز روزی حالش بخدمت عالی عرضه دادند حضرت فرمودند که باو بگوئید که محمد علی
 می گوید برو ورنه من محمد علی هستم چون این پیام به او رسید فوراً برفت و آن عقیقه صحت کلی
 یافت اینچنین کلمه جزان روز زبان مبارک گاهی نرفته بود و امد اعلم که درین چه سر
 بود میر صاحب نقل می کنند از مولوی فیض علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا
 عبید الرحمن صاحب لکهنوی قدس سره بودند و با حضرت شیخ الاسلام کمال ارادت و محبت
 داشتند و اکثر سفر حج از پیمای شیخ الاسلام بودند می گفتند که روز سے حضرت شیخ الاسلام
 در خیر البلاد که مغلیه درس تثنوی شریف می دادند شخصی بر شعر اول تثنوی شریف معترض شد
 و گفت که نخود با مد خدمت مولانا رحمة الله علیه دروغ گفته اند بشنوا زنی چون حکایت می کند
 فی چه حکایت خواهد کرد شیخ الاسلام معنی بیت موصوف چنانکه نزد محققین است بیان فرمودند
 وی تسلیم نه کرد و از جهالت بر اعتراض خود ثابت ماند چونکه شیخ الاسلام را با حضرت مولانا قدس
 سره الغر زکمال تعلق بود این امر بر خاطر عاقل پس گران آمد چو بس پیش حضرت نناده بود و انرا
 بدست مبارک خود بر هوا انداختند و فرمودند بشنوا آن چوب چون بر زمین آمد آواز داد و بشنوا
 ازنی چون حکایت می کند و وز جدای باشکایت میکند بر جمله حاضران از وقوع این کرامت
 کیفی طاری گشت و خدمت شیخ به حجره تشریف بردند و در بر سے خلق بستند و مولوی صاحب

گفتند که زنی متوطن شاه جهان آباد از ہندیان ہم در آن مجلس بود و روی گوید کہ من آن
زن را دیدہ ام اور نیز تصدیق روایت مذکور بالا لفظاً و معنا کردہ و موجود گے ہو کہ صاحب
مذہب وہی ہم بیان کرد نقل است از چند کسان سکنا سے کسیری کہ شیخ الاسلام در ملک حجاز تشریف
می داشتند و والدہ ماجدہ آنحضرت بر حمت حق پیوستند شخصی از قوم نور باخان ساکن قصبہ
مذکور حضرت شیخ را بعیت جنازہ حضرت محمد و حمیرتہ المدینہ علیہا دید و بتناخت حضرت بو سے
فرمودند کہ این راز با کسے در میان منہ ورنہ خراب خواہی شد آنکس از کم طرفی مردمان اطہار ش
کرد حسب الارشاد حضرت بہ یادش آن خانہ برباد سے وی بوقوع آمد حاجی نورخان گفتند کہ آن
خدمت شیخ الاسلام از سفر بخانہ ام تشریف اور دند چند خادم ہمای حضرت بودند نظر عجلت
قدری کچھ سے بقدر اخرو در آن جان کسان طیار کنا نیدم در این زمان بسیار مردمان خبر
تشریف اور حضرت شنیدہ بر اسے زیارت گرد آمدند تہی شدم کہ این مقدار قایل این عبت
تشریح را چہ سان کفایت خواہد کرد ہمین حیرت بودم کہ شیخ الاسلام فرمودند اہل الکعبۃ تقسیم طعام
نمی دانند طعام پیش من بیاریدن خود تقسیم نایم من آن کچھ ہی پیش نمودم حضرت برست
مبارک جملہ حاضران را تقسیم فرمودند ہمہ باہمان مقدار سیر خوردند و طعام ہاتے ماند مرزا
سردار بیگ صاحب می گویند کہ حسام الدین صاحب از خادمان آستانہ شریف حضرت طلب
صاحب کہ مرید حضرت شیخ الاسلام بودند من گفتند کہ روزی خدمت شیخ بر اسے فاتحہ
بزرگے ازیران سلسلہ نان بہت آثار آرد و در سنہ ۱۰۱۰ زائینہ دو سالن ہم موافق آن چون
وقت فاتحہ رسید بسیار مردم جمع شدند کہ تعداد او شان بیان کردن نمی توانم شیخ
الاسلام بخادمی فرمودند کہ بر نان و قالیہ ہر دور و امی انگنیہ حسب الارشاد و مجلس
در آمد ہمہ سیر خوردند و طعام بچنان باقی ماند از سے عبد الوحد صاحب مرحوم برادر
کاتب المحروف دعوت حضرت شیخ الاسلام نمودن چون خدمت تشریف اور دہنجا عتی تشریح از مردمان
جمع آمد چنانکہ طعام موجودہ آثار کفایت کردن مجال می نمود موصوف الیہ را تر و در و داد

شیخ الاسلام فرمودند که قدر سه طعام بخانه دار و غره قاصم بیگ نیز باید فرستادن حسب الامر بعمل
 آمد بجهت همان طعام باقی مانده بخاضران پیش کرده شد از تصرف شیخ الاسلام بعد از آن طعام قبیل
 حاضران سیر خوردند و نیز طعام باقی ماند روایت است که شخصی از مریدان دعوت شیخ الاسلام
 نمود و بقدر خوردن بست و پنج کس طعام میبماند و بعیت حضرت قریب یکصد و پنجاه نفر بودند همه با
 برکت حضرت بعد از آن طعام سیر خوردند و مرزا ستم بیگ می گویند که روزی دعوت حضرت شیخ الاسلام
 نمودم و از حافظ محمد اسلم صاحب قبله پرسیدم که چه قدر مردمان بعیت حضرت هستند فرمودند بیست
 پنجاه کس من بقدر یک صد و پنجاه نفر طعام پتیار کنانمیدم چون خدمت شیخ تشریف آوردند مردمان
 شیر جمع شدند در تخمین من کم از شش صد نفر بخوار شدند بود کمان حیران شدم که چه کنم اندرین فکر و تردید
 بودم که حضرت ارشاد کردند طعام بهیاری حسب حکم طعام پیش کردم همان مقدار جمله حاضران پیشند
 و طعام آنقدر باقی ماند که با اهل برادری خود تقسیم نمودم بر صاحب می گویند که تصرف کثرت
 طعام از خدمت شیخ الاسلام بارها دیده ام چرا که هر کس که دعوت می کرد طعام بقدر همه ایشان حضرت
 همیامی نمود و در دعوت حضرت قید نبود هر کس می آمد می خورد بلکه اکثر اشخاص منتظمی ماندند که
 کدام جاد دعوت حضرت می شود تا بر روزی سبب مجمع مردمان بسیاری شد و بغیضان حضرت
 جمله حاضران به آن طعام میجوید خوردند شنیدم از میر صاحب دیگر مردمان که روزی
 مرزا عبدالعزیز بیگ که از امرای لکنجو بودند دعوت حضرت نمودند شیخ الاسلام فرمودند که مقدار
 آن دعوت معین باید کرد که چه قدر باشد ایشان بقتضای کبر که لازمه امرای دیناست خیال برتول
 و امارت خود نموده گفتند هر قدر که باشد و خیال ارشاد و الاکرند و ندانستند که کلام اهل حق بلی
 حکمت نبی باشد بقول حافظ علیه الرحمه که سالک بیخبر خود ز راه و رسم منزلها الغرض چون شیخ
 الاسلام بکمان مرزا صاحب تشریف بردند و الله اعلم بر مردمان که آنگی داد و آنچه آن مجمع گشته شد که آنجا
 با وجود وسعت بخاضران کفایت کرد تا بقسیم طعام چه رسد و هنوز آمد مردمان موقوف نبود اگر آنوقت
 هم مرزا صاحب دم شده شیخ الاسلام رجوع می کردند چه عجب که حمایت از آنحضرت بتوقع می آمد

الامر را صاحب به تدریس ظاهر بر و اختصار چنانچه از خانه های جمیع اقربای خود که همه با امر او بودند هم از
 بازار هر قدر که طعام بدست آمد حاضر نمودند تا هم طعام مردمان اکفایت نکرد کسی از حاضران سیر
 نخورد اگر نزد کسی نان بود سالن نبود و اگر برنج بود نان نبود آخر کار مرزا صاحب نام و مقننه
 شدند و از فعل خود تائب گشتند این زحمر که از خدمت شیخ الاسلام بوقوع آمد عین تعلیم بود تا
 گناه داشت آداب و ایاء الهیه که بخدمت آنحضرت بجز واکسا پیش آمدن باید نه بخودی و خود آ
 همچنین جمله اقوال و افعال حضرت نزد ارباب بصیرت ابدی راه شریعت و دلیل جاده طریقت
 بودند رضی الله تعالی عنه و الهناه عننا قاضی عابد علی نقل کردند که حضرت شیخ الاسلام از
 قصبه کیرمی جانب ملک شمال سفر فرمودند من نیز بیعت حضرت بودم تعلقه داری دعوت
 کرد چند بزور و عن زرد و برنج و غیره بخدمت عالی حاضر آورد شیخ الاسلام فرمودند که پلاور
 بنیر حاضران عرض کردند که حضرت ظرفی که بخت این قدر پلاور اکفایت کند در اینجا بدست
 آمدن دشوار است فرمودند که در سبب چه باگلی خواهم بخت الخرض در سبب چه پایا او بختند
 محض تصرف حضرت پلاطیار شد چونکه ظرفی دیگر نبود با حضرت آن پلاور را باگستردن بران بر
 آورده شد راوی گوید تشریح شد که مراب این طعام کشید درین صبح که نشان آباد می نیست که خواب
 خورد ناگاه شیخ الاسلام فرمودند که دو سه کس در اطراف این صحرا اندازند هر که مسلمان است
 بیاید و بخورد آنچه آنان کردند و فتنه مسلمانان از اطراف صحرا آمدند و اطعام خوردند و وضع آن
 گمان مثل وضع مردمان این دیار نبود چنان معلوم می شد که قافله تاجران است و از کک بیس
 رسیده بعده برورد و بمکی علی الصبح حضرت فرمودند که اگر قدری چای بودی نوشید می ناگاه
 شخصی بوضع کشمیر بان بصورت تاجریانان شد و بخدمت شریف حاضر گشته چای می پیش کرد و اله اعلم
 که درین چه سر بود شخصی از برادران دینی بمن نقل کرد که حضرت شیخ الاسلام بدرگاه حضرت
 مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره تشریف آوردند این خبر شنیده بعزم زیارت روان شدم
 در آشنای راه دو کس را دیدم یکی یادگیری گفت شنیده ام که حافظ صاحب قبله تشریف آورده اند

مراجعت آنحضرت بسیار عقیدت است امروز زمین غرض حاضری شوم که بیعت نمایم دیگر
 گفت که من نیز با شما می روم الا امتحان خواهیم کرد الغرض آن برود کس مسیحی حضرت مخدوم صاحب
 حاضر شد حضرت بهم در آن مسجد شریف رونق افزودند آنکس که بعقیدت آمده بود و بر پایه
 مبارک بوسه داد و نشست و درخواست بیعت نمود حضرت شیخ الاسلام داخل سلسله فرمودند
 و دیگری که لقبه امتحان آمده بود او نیز بر سطح ظاهره خواست که با پی مبارک را بوسه دهد
 حضرت مانع آمدند و فرمودند که من بت نیمه که بر پیشش کنه بده آنکس درخواست بیعت کرد فرمودند که
 مرا یاق این کاریست و بیعت از او گرفتند این مست شان اولیا الله که آنچه در دل میان مخفی
 است برایشان ظاهر و بویده است ازین جاست که مولانا روم رحمه الله علیه می فرماید در باره تعلیم
 او اب حضور می نظار حق و موند **سه** دل نگه داری ای بیجا صلاان و در حضور حضرت صاحب
 شخصی از امرای این دیار بخدمت حضرت شیخ الاسلام کمال عقیدت داشت و بکرات دست
 بیعت نمود حضرت شیخ الاسلام باطالفت الحیل قبول نکرد تا آنکه روزی شریفی هم آمد و لیکن
 حضرت داخل سلسله کردند و بسبب شان ستاری که شعرا اهل امدست اظهار راز هم نفرمودند
 آخر در این زمان دیدم که عقیده شان موافق اهل سنت نیست باصحاب رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم سو و ظن دار و بلکه بعضی ازینا که ایضا خیر الامم هستند لعن و طعن می کنند لغو و با
 من ذلک پس دانستم که همین امر بود که شیخ الاسلام مسبوق الذکر داخل سلسله نفرمودند چرا که
 شیخ کامل را نظر بر انجام کاری باشد نه بر ظاهر حال چنانچه امام الطریقیت مولانا روم رضی الله تعالی
 عنه میفرماید **سه** با بر و ن انگریم و فال را با ما درون را بنگریم و حال را بنظر آورین صفت که مولانا
 فرموده از شیخ الاسلام با کثر مقامات گردیده که بعضی فریدان حضرت در اول حال مبتلا می ست
 مانند وقت آخر خود بخوبی و بدالتعلیم احدی بفیضان حضرت از عابدان و متقیان شدند از آن
 روایتی بطریق مشتبه نمیدانند از خود او که بسبب تحریری آید و آن شکستین خان مردی سپاس
 پیشه ملازم سرکار بوده بودند و وضع شان خلافت شرع بود و بحضرت شیخ الاسلام عقیدت

داشتند که چندی بدین خیال که اگر بیعت خواهم کرد حضرت بهتر است که این وضع را خواهند کرد از آن جهت
 و دخول سلسله محروم ماندند آخر جذب عنایت شیخ الاسلام غلبه کرد و بجا نیامد و گذشت روزی خان
 موصوف گفتند که آنچه حضرت ارشاد خواهند فرمود بعمل خواهیم آورد لیکن بیعت می کنیم و داخل سلسله
 علیه شد حضرت بر وضع ایشان تبسم فرمودند و هیچ گفتند ایشان بدست بهمان افعال سابقه مبتلا
 ماندند آخر چون زمانه فوت شان قریب رسید بیعت شیخ الاسلام انتر خود پیدا کرد و خود بخود خان
 موصوف را شوق زیارت حرمین شریفین زادگاه اجدادش فراغت پیدا شد و به این نیت مشرف
 شدند و بعد زیارت جمله افعال شان ستحسین گردید بهرجه مقید صوم و صلوة شدند و هر وقت درود
 شریف بر زبان شان جاری می ماند و دائم بر معاصی خودی گرفتند و همین کیفیت این عالم را
 گزاشتند بشری لنا و لکم یا اخوان الدین که الله تعالی جل جلاله ما شمار ابدست گیری از تخمین
 شیخ اجل مشرف فرمود الحمد لله علی ذلک از والد ه شنیدم که چون والد هم و عمی جناب و اجد علیان
 صاحب مرحوم هر دو برادران بی بیعت شیخ الاسلام مشرف شدند و والد هم بخانه آمده همون
 وقت گفتند که هرگاه خدمت شیخ و اجد علیان صاحب را بیعت خود برگزیدند بعد فرغ
 از بیعت دست حق پرست بر پشت ایشان نهاده فرمودند یکمال شفقت مست باید دید
 که انجام ایشان چه شود آخر همچنان بوقوع آمد که حضرت فرموده بودند یعنی خان ممدوح و عمه
 نطامت که عمه ه جلیل بود در سر کار او ده عبادات کثیره و ریاضت شاقه شروع نمودند و بعد
 چندی که از عمه ه خود مغزول شدند در ایام مغزولی ترک لذات کردند تا آنکه فقط نان و پنجه
 خشک می خوردند و پشت پا بر سن بسنه معکوس می آویختند آخر کار جهوش و حواس ظاهری
 بالکلیه زایل شد و بهیئت مجنونانه بنظر پیدا شد و مصداق لفظ مست که از زبان کر است
 بیان چندین سال پیشتر سر زده بود گردیدند لیکن در انحالت بیخودی می از ذکر خفی غافل نمی
 شدند روز سه جمده حضرت مولانا محمد عبدالوالی خلیفه و نیره حضرت مولانا احمد انوار الحق
 قدس الله سرهما ذکر خان صاحب ممدوح آمد کسی گفت که مجنون مستند خدمت مولانا خان

شده فرمودند که ذکر اسم الهی جل اسم مجنون نمی شود و اندر علم خالص صاحب موصوف را چنان
 بود ظاهر بعضی افعال و اقوال ایشان البته خلاف شرع می نمود و ابو می محبت حضرت احدیت از
 تفکوری ایشان شنیده می شد و بعضی اوقات خوارق عادات نیز از آن جناب بوقوع می آمد و
 شنیده ام از اکثر برادران دینی که خاندان خاص حضرت شیخ الاسلام بودند مثل میر محمد علی صاحب
 که حضرت شیخ الاسلام گاهی امورات آینده بدین طور می فرمودند که این چنین خواهد شد
 لیکن بطریق حکایت و تمثیل انجمنی فرمودند بلاکم و کاست بچنان بوقوع می آمد و در حقیقت
 جمله اقوال و افعال حضرت خوارق و کرامات بود حضرت حافظ صاحب قبله دام برکات تم نقل
 می فرمایند که در حیدرآباد از محی الدوله مرحوم و الد احمد یار صاحب مغفور شنیده ام که حافظ
 منور معلم نواب فضل الدوله مرحوم و الی دکن که مراد می علم و محدث و از منتسبان سلسله
 عالیله فخریه بودند و ز سبب خدمت شیخ الاسلام عند الذکر از زبان شان برآمد که قائل جناب
 سید الشهدا ریحان المصطفی صلوٰة الله و سلامه علی عبده و علیم و علیکم و علیکم و علیکم و علیکم است
 لغوی باشد من هذا الاعتقاد چونکه خدمت شیخ الاسلام با بهلیت طهارت و ذریت جناب رسالت
 سلام الله علیه که آئینه جمال با کمال حضرت نبوت اندکمال محبت و خلوص بود این قول حافظ منور
 بر خاطر عاقل پس گران آمد و چهره او نورانی شد و فرمودند که این کس خارجی است عقب او نماز نماند
 که داشت بعد چندی حافظ مذکور الصدر باز حاضر خدمت بودند و خدمت شیخ در آنوقت بدین
 تنوی شریف مشغول بودند وی بر اشعار تنوی شریف چند اعتراض کرد شیخ الاسلام اول
 چشم پوشی فرمودند و خواستند که این معامله دفع شود لیکن آنکس بر قول خود اصرار نمود پس
 شیخ الاسلام بغیظ آمده طمانچم بر رویش زد و در چنانکه رویش بر گشت و کوچ شد و فرمودند که
 لیاظ دخول سلسله پیش است و رنه ایمان هم سلب می شدی این سخن سبب کمال غیظ
 بر آمد و رنه عادت خدمت شیخ اینچنین نبود پس از آن روز کجی دهن بوی ماند و به عارضه
 اسهال هم مبتلا گشت هر روز بلاکم و کاست چهار مرتبه اجابت رقیق می شده تا هرگز این

برود امر واقع نشد نمود بانند من غضبیه و غضب و لیا لیه شیخ خادم حسین صاحب لعل میفرمودند
 زبانی تو خالص صاحب که مخالفان موصوف بعد وصال شیخ الاسلام معزول شدند زود
 در ایام معزوسه بالا سه بام خود در تردد و تفکر تنها شسته بودند که ناگاه خدمت شیخ
 اعلیین چوپه در پاکشیده بالای بام تشریف آوردند و نشستند خالص صاحب موصوف هم
 بلا و نشستند حضرت شیخ الاسلام بخطاب مخالفان همچنان کلمات ارشاد کردند که از آن
 امید روزگار معلوم می شد خالص صاحب عرض کردند که خدمت شیخ این عالم را وداع فرموده اند
 این چه معامله است که دیده می شود شیخ الاسلام دست مبارک بر لویه شریف نهاده فرمودند که آیا
 پیمای و تمام عمر برای همین کرده بودم که بمرمعبده برخاستند و تشریف بردند بجهان زمان مخالفان
 موصوف بر سر کار شدند چنانکه ارشاد شده بود بوقوع آمد سبحان من از ظهر صفا تفری اولیا لیه برادر
 عبد الوان خان صاحب مرحوم را و نترسی بود در ایام صغیر منی بعارضه بیضه بای مبتلا شد و جان سخت
 و او بعد و فتر دیگری که از آن کلان بود جهان عارضه هملک گرفتار شد چون حالش روی گشت او در سن پانزده
 گردیده جهان پریشانی ناگاه خواب رفتند حضرت شیخ الاسلام را و دیدند که تشریف آوردند تو سکن کردند و فرموده
 صحبت و تشریح را در اند چون از خواب بیدار شدند آما زلفت و عارضه بخریدار بود و فوراً صحبت یافتند
 اعانتا ز خدمت شیخ میران خود را بسیار بلکه دامک میباشد مرزا سزا ریگ صاحب روایت می کنند
 که در هشتاد و هجری باه زجب که شیخ الاسلام در آن زمان در حیدرآباد و فو افروز بودند بعارضه تب
 شدید مبتلا شدم تا پانزده روز خفتی در تب پیدان شد و از حضور می بر روز شیخ الاسلام
 قاهر ماندم آخر الامر خدمت شیخ خود برای عیادت تشریف آوردند بفر تشریف آوری حضرت
 از آن تب حرقه نجات یافتم شیخ الاسلام فرمودند که بر سر شما موها بستند همین وجه تب نسی
 گذار و مراض بدست مبارک گرفته موی سرم تراشیدند فوراً صحبت تا سه یا فتم مرزا سزا ریگ
 ناقل اند که هر عارضه ضیق بود و کمال تکلیف داشتیم روزی بخدمت شیخ الاسلام حال حاضر
 خود عرض کردم هیچ جواب ارشاد نشد بعد از آن یک بلدم او دره ضیق بود و درگاه حضرت

مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره الغریب خدمت شریف حضرت اتفاق حضوری افتاد و ایام
 سر بلو دایر سما گرد آمده و قدر سے تر شیخ ہم می شد شیخ الاسلام بعد قدس موسی بن فرمودند که شما
 علیل هستید بروید که قدر سے تر شیخ میگردد چنان نشود که عارضه رو به زیادتی آرد حسب الامر از خدمت
 عالی و دواعی شدم قدیمی چند رفته بودم که حضرت مرا سومی خود خواندند حاضر شد م حضرت دوپٹہ
 خود برت مبارک بکمال شفقت بر سرم بستند که باد سرد می وزد ازین دوپٹہ می فطت
 خواهد ماند از خدمت اقدس مرخص شده بخانه خود آدم شاید که همون روز یا برو روز دومی خواب
 سبومی شک راوی است از برکت ملبوس شریف آن عارضه بالکل دفع گردید و باز گام
 عود نکرد و هم مرزا صاحب موصوف روایت می کنند که میر حسین علی صاحب که از
 مریدان مولانا شرف الدین صاحب مرید حضرت شیخ اکبر هستند از مدت دو و از ده سال برهستانه
 ملک آشیانه حضرت وارث البنی فی اللند خو اچ غریب نواز بسرمی کنند و همیشه بزرگ و جبر شمول
 می مانند از من بیان کردند که در ایام سیاحتی مرا بقامی گذرانفاد که در اینجا شخصی از مریدان حضرت
 شیخ الاسلام بود بمن روایت کرد که یک بار خدمت شیخ در اینجا تشریف آوردند و در آنوقت در اینجا
 معبد متهد بود و مشرکان در آن معبد جمع بودند و پریشانش اصنام می کردند شیخ الاسلام اندرون
 قدم نچ فرمودند شور از حاضران برخو است که ترک معبد را خراب کرد حضرت از این
 پرسیدند که این چیست که میس اصنام خود نهاده ای گفتند که جلوا پیش کش آنها کرده ایم
 شیخ الاسلام فرمودند یا شما این جلورا باصنام خود بخورانید یا من بخورایم تا اظهار راستی
 ما و شما شود و حق بر کسی نشیند چون که این فعل در امکان آنها نبود و مجال می دانستند
 بخدمت شریف عرض کردند که شما این چنین کنید خدمت شیخ باصنام حکم فرمودند
 که بخورید همه اصنام آن جلورا خوردند و از وقوع این گرامت بید جمله حاضران که در شمار
 سه صد و شصت نفر بودند بر دست مبارک ایمان آوردند چنانچه بعضی از آنها زننده اند
 و جناب حاجت صاحب تبرکات هم دیگر سکنای حیدرآباد دکن روایت می کنند

که دیوان چند ولال بخدمت شیخ الاسلام کمال عقیدت داشت و اگر روی کرد که بنوعی از حصول دولت و ملازمت شرف اندوزد لیکن خدمت شیخ گاهے ویرا اجازت حضوری ندادند اتفاقاً چند کس را مثل سید عباس و قاضی آصف و غیره از سادات عظام و آلے حیدرآباد بخدمت تو مقید کرده بقلعه سرمل منصورخان فرستاد آن سادات بخدمت حضرت پیام فرستادند که ما از مذہب و ہابیہ توبہ کردیم و تمنائی دخول سلسلہ علیہ فخریہ داریم اگر حضرت از دیوان ریاست سعی مایان فرمائید یقین کہ از قید خلاصی یابیم شیخ الاسلام جواب فرستادند کہ اگر از رفتن و سعه کردنم شما ہار ہائی باید صد بار نزد وی روم الامید اتم کہ از ان کا فریب چاک شدنی نیست باز ایشان در بارہ سعی خود اصرار نمودند آخر کار شیخ الاسلام بسبب محبتے کلاؤہ امجا حضرت رسالت داشتند خود بمکان دیوان بعیت فخر الدین خان و قطب یار جنگ کہ از خرید ان حضرت شیخ الاسلام بودند تشریف بردند او چون شنید پابہرنتہ از بیرون خانہ کمال تعظیم و توقیر خدمت شیخ را بنجانہ خود برد و بر صدر مجلس نشاند و پای مبارک را بکنار خود گزشتہ توبہ داد و مے مالید خدمت حضرت فرمودند کہ ازین بچاک فائدہ نخواہ شد تا ایمان سخاوی آورد او گفت کہ ارشاد حضور صحیح و راست است بعدہ چند صد روپیہ بطریق نذر پیش کرد قبول نمودند و فرمودند کہ نذر با جان است کہ آن سیدان رار با کن او عرض کرد بہتر الا این نذر من قبول شود فرمودند کہ این نذر ہم جان روز خواہم گرفت کہ آن سادات رار با خواہی کرد و بعدہ بہ فرود گاہ تشریف آوردند بعد چندی مولوی شجاع الدین حاضر شدند و بخدمت عالی عرض نمودند کہ دیوان عرض می کند کہ براسے رہائی سیدان بحضور و الی ملک عرض نمودیم پیرزانتہ حضرت از استماع این کلام بر آشفتنند مولوی موصوف از جانب دیوان معذرت پیش آوردند ارشاد شد کہ خشر شما ہم بعیت او خواہد شد مولوی خائف گردیدہ از قول خود نادم شد و توبہ نمود و بعدہ شیخ الاسلام فرمودند کہ او یعنی دیوان معتوب خواہد شد و این عیب او رسوا و خوار خواہد شد پس بہ زمان تلمیل سچیان بوقوع آمد کہ ارشاد شدہ بود بعد

شش ماه حاکم آن ملک بر او تمکین شد و او را در معاتب ساخت و بمان خواری مر و تبعه و لحقه
 او پریشانی حال شدند و از صاحب این قدر درین روایت زیاده کرده اند که قطب یا جنگ
 و فخر الدین خان که هر دو کس حضرت شیخ الاسلام را با قرارهای آن سیدان نزد دیوبند
 خود برده بودند حالت قطب یا جنگ هم همچنان زار گردید حتی که مکان فروخت شد و بیست
 اسپ فروخت شدند و یک نیل بود آنهم فروخت شد و از اولادشان هم کدای باقی نماند حتی که
 نام دشتان از صفی هستی خاک گردید حضرت حافظ صاحب قبله ایت بر کاتمی فرمایند که حضرت
 صاحب قبله هر نوع طعام را یک طوری خوردند هرگز معلوم نمی شد که بکدام شی رنجت و از نرد و چغندر
 پاستندیده است روزی همین خیال خاطر گذشت که سبب این چیست بجا آن خطره من شیخ الاسلام
 این شعر فتنه می شریف بر زبان گرفت ترجمان رانند و هوبند است که خوری یک لقمه از کول
 خاک ریزی بر سران تنور بود و نیز حضرت توصیف میفرمایند که روزی در ملک حیدرآباد این خیال
 بر علم درآمد که حضرت اکثر اوقات نسبت دیوان چند و لال کافر و غیره اینچنین کلمات میفرمودند
 و مردمان حاسدین خبر بیخ او هم میسرسانند شود که وی گزند به بلا زمان آنحضرت برساند که
 او درین دیار حاکم است همون وقت خدمت شیخ قصه عداوت پادشاه قلع با حضرت سلطان
 اولیایا محبوب الهی قدس سره و چند چشم پوشی آنحضرت بشان رحمت از حال وی در بنام مردان خاک
 از عتاب آنحضرت بیان فرمودند و امانیت کلی حاصل شد چون که این قصه در اکثر کتب مرقوم است
 بالا جمال نوشته شد تیر محمد علی صاحب ناقل اند که حضرت میان محمد اسلم صاحب استبر کاتمی را بایست
 نور الحسن صاحب مرحوم که قرابت قریبه بجناب ایشان داشتند کمال محبت بود و روزی
 در کبیری خبر رسید که نور الحسن خان از خیر آباد فردا وقت صبح سمت پشاور راه سفر پیش خواهند
 گرفت این امر بخاطر شریف حضرت میان صاحب بسبب کمال محبت بس گران آمد بخیرت شیخ
 الاسلام عرض کردند که حضرت مولانا صاحب میفرمایند **اولیایا** است قدرت از آله طایفه
 است با گردانند راه **اولیایا** مضمون ابن بیت صحیح است حضرت فرمودند صحیح است و دیگر هیچ
 سخن نماند

شیخ الاسلام همان وقت بنور اهل مدعی میان صاحب دریافت قلم و ولادت طلبیده رفته
 با هم نور الحسن خان بدست مساک خود باین مضمون رتقم فرمودند که اول نردم بیاید پزان
 بجای او گیر و دیده آنرقمه شریفه بمیان صاحب دادند که بدست کسی بفرساید عرض کردند که حضرت
 این وقت شب است و صبح ایشان سفر خواهند کرد و فرمودند ازین جا فاصله شانزده کرده
 داد پس بی بطور این رتقم نردو ایشان برسد حضرت فرمودند که بفرمود علی بگویند که بقیام بریا که
 که موفقی است از کیمی بیاصله سکرده بردند و از آنجا داده است بگیرند و سوار شده بخیر آباد و
 العرف میر صاحب می گویند که سبب حکم همان وقت اول بریار رتقم و از آنجا براده است سوار شده
 راه خیر آباد پیو دم دور از رتقم خیر آباد رسیدم که نور الحسن خان از آنجا بیرون خانه خود و واع شده
 بقصد روانگی پیشانی سوار شده بودند پس آن رتقم متبرکه که را با ایشان داوم چونکه خان صاحب
 نیز میل بارادت بخدمت شیخ الاسلام داشتند بعد مطالعه بخانه خود باز رفتند و اجازت از
 والده خود گرفتند کیمه بی روان شدند و به کیمه رسیدند ازین جاست چه حاجت
 به پیش تو حال دل گفتن بلکه حال خسته دلان را تو خوب می دانی بی تو مرزا سردار بیگ صاحب
 روایت می کنند در مسجد کیمه بی در خیال خود طاری کباب می کردم و شیخ الاسلام در بیت الخلاء
 بودند بعد فراغ چون مسجد بصوت تشریف آوردند بوضو کردن مشغول شدند میان حافظ
 محمد اسلم صاحب امت بر کاتم وضو می کنایند در آشنای و نشو شیخ الاسلام بلا خطاب
 کسی فرمودند هر که از زبان فاشه میباشد فقیر و گاهی تواند کرد بدل گفتم کسی مخاطب نیست
 این خطاب کیمه بی خدمت شیخ آن کلمات را که رسد فرمودند آن وقت متنبه شد و بانفس خود
 گفتم که این همه ملامت برتست ازین خیال مبتذاب کن شیخ الاسلام سکوت فرمودند از آنمیشا
 حضرت شیخ از آن وقت لذت گوشت از زبانم بالکلیه برت و اگر ایت از خود نش پیدا شد و
 تا حال که ارشاد حضرت شیخ الاسلام را چهل و یک سال می گذرد و از خوردن گوشت کمر است
 در خود می یایم سیر صاحب بیگویند که این کرامت شیخ الاسلام دائمی بود که وقت درس مشغولی

جواب خطرات جمله حاضران بکمال تفصیل در پیرایه قصص و حکایات بیان میفرمودند میر محمد علی صاحب
 که کونذی روایت می کند که حضرت شیخ الاسلام در شهر لکنئو بمکان داروغه بنی بخش تقریباً
 حضرت مولانا فخر صاحب رضی الله تعالی عنه فرمودند من هم حاضر شدم و آخون نوز محمد و
 را که منکر اولیا را صد بود نیز بلعیت خود بر دم حضرت برای فاتحه مولانا صاحب بست تا برنج
 و یک من نان و یک من شنبلیله طیار کنانیده بودند و خان و دیگر مردان اهل شهر
 صد ها کس حاضر شدند خدمت شیخ بدست مبارک خود بهمان طعام جمله حاضران را سیر خورانیدند
 و باز بدان مقدار طعام باقی مانده که سی نفر که همپای شیخ الاسلام بودند سه وقت بهمان طعام خوردند
 الغرض بعد فراغ از طعام محفل سماع منعقد شد آخون هم شریک سماع گردیدند پس عالی برایشان سماع
 شد که صباح آن شخصه سمسوی پر بخش بدرسه نواب سعادت علیخان یک شمر می سر اسید آخون به
 را تحمل نماند نزد آمدند و گفتند که این کس را بمقام خود خوانده بگوئید که بسیرید تا بشنوم گفتند که آخون
 سماع حرام است گفتند که بگذارید که دلم می شکنند مجبور هستم و هم را وی موصوف روایت کرده
 که شیخ الاسلام باه صیام بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز متکلف بودند و حسن رضا
 خان اثنا عشری که از فیض آباد بایسد وزارت آمده بود و در مکان گلزاری مل که قریب درگاه
 شریف بود قیام داشت روزی شیر بدرگاه شریف فرستاده براسی روزه داران شیخ الاسلام
 فرمودند که این شیر را تا من نخورم کسی نخورد اینچنان کردند شیخ الاسلام بعد مغرب یک نخوره
 از آن شیر گرفته نصف آن خود تناول فرمودند و نصف آن در جمله سوجه های شیر بنید نوشتند
 و حاضران فرمودند که بخورید همه با نوشیدند هر که از اهل سنت آن فرورد صبح ماند با و همک نقصانی
 نرسید و هر که از شیعیان آنرا خورد از آن کسی را استقراض شد و کسی را اسهال لاحق گشت کسی
 بمرد پس ازین گرفت معلوم شد که فرسینده شیر بسبب تعصب و عداوت نهی چیزی از قسم
 و ران آینه بود بنور باطل خدمت شیخ در یافتند و بقرن خود که اولیا ارامی باشد تا ترس از اهل
 مذمب دفع فرمودند و اهل سنت برکت حضرت از شروی محفوظ ماندند و هم موصوف ایده روایت

می کند که بوتری شکسته بال را بدرگاه شاه مینا صاحب دیدم که می گشت مردمان حالش بمن
 و نمودند که روزی خدمت شیخ الاسلام در حالت جوش لغزه یا اسهال و زنده و بهمان کیفیت ناگاه نظر
 فیض اثر آنحضرت بر آن کبوتر که بالای پرید افتاد و او بر زمین فرود افتاد و بالش شکست و هم راوی
 موصوف می گویند که تهور خالص صاحب در لکنو بگوئی خود دعوت کردند شیخ الاسلام تشریف برده
 بر سه منزل که گوئی تستند بنا بر غرضی مرزا قدرت الله بیگ صاحب بدر و از راهی آن مکان نقل
 زدند و وقت تلاش شیخ الاسلام را در آن گوئی نیاقتند باز با هم ایمان خدمت شیخ را بدرگاه حضرت
 مخدوم شاه مینا صاحب دیدم و هم روایت است از راوی موصوف که بکان دار و غمخیزی بر
 حضرت شیخ الاسلام را غسل دادم و لباس پوشانیدم و بدست خود فقط شانه و تسبیح بچسب
 مبارک انداختم و چیزی دیگر بچسب مبارک نبود و همون وقت خدمت شیخ بجز از حضرت مولود
 عبدالرحمن صاحب تشریف بردند من همپای حضرت در اینجا رفتم در اینجا شیخ الاسلام بدست مبارک
 روپیه از جیب خالی بر آورد و بقوالی عطا فرمودند و هم از راوی موصوف روایت است که در لکنو
 شخصی مسمی بهاری لال کانه اکثر وقت درس متنوی شریف بحضوری حاضر می شد روزی
 عرض کرد که حضرت دعا فرمایند بر سر کار شوم خدمت شیخ فرمودند که با وضو بدرگاه مخدوم صاحب
 شریف بنحوان بجز در روز آنگس خدمت شریف باز عرض دعا کردار شاد شد که از مخدوم صاحب
 بگو می عرضه داد که از مخدوم صاحب چه گویم من بخدمت عالی سروکار دارم شیخ الاسلام بچواب
 فرمودند که نرد نواب بروی گفت که مرا جبراد را بجا بخواهند و او فرمودند بر تو را کسی مانع
 نخواهد گشت و سببی تکلف کچری حکیم محمد که در آن زمان نائب ریاست بود بر زنت
 فی الحقیقت کسی منع نکرد و او را بعد برخواست کچری نظر حلیم سدی بروی افتاد و نزد
 خودش خواند گفت بچه کار آمده گفت برای روزگار و عرضی نوشته پیش کرد همون وقت بمشاهرو
 سی روپیه با آن ملازم کردید و هم راوی موصوف روایت می کند که در عهد نظامت میژده خان
 مفتی عبدالواحد صاحب بابت بقایای ذمه دیات مقید شدند تهور خالص صاحب از من در مجلس

خلف مفتی صاحب گفتند که در کبیری بخدمت شیخ الاسلام بروند انرض بخدمت عالی شرف توفیق
و حال مفتی صاحب عرض دادیم بعد سماعت سکوت فرمودند و حضرت حافظ مجد اسلم صاحب را
کتاب اداب الطالبین شروع کنانید چند بار دیگر بمقدمه مفتی صاحب بخدمت شیخ عرض کردم زیرا
نشده و هر بار بیسان صاحب مدوح می فرمودند که بخوانید بعد از روزی یک پاس روز بر آمده بود
و غلام سعد خان که تانان دار کبیری بودند شکایت کردند که شیخ الاسلام فرمودند که کسی که
تانه دار می شود خراب می گردد و بجان جلسه از من فرمودند که در کلمه بیان احمد علی برادر شما
و نصرانی فساد شده بود انقدر تعالی خیر کرد عرض کردم حضرت را بچگونه معلوم شد فرمودند شخصی از
من می گفت و باز بمقدمه مفتی صاحب عرض کردم بیان اسلم صاحب فرمودند که بخوانید اداب
الطالبین او بخانه خود است الغرض چون بخواباد رسیدم مفتی صاحب را بخانه یافتم پرسیدم که چون
بخانه آمدید گفتند که بزوجه تعلقه را آسبیده سلطه شده و بنوعی دفع نگردید مرا طلبید چون در انجا
رسیدم که زوجه اش در انجا بود بطور رسیدم آسبیده و فرج شده و سه چهار روز پدید مرا بر آس
خریج داد و گذاری که رای کرده بخانه ام فرستادیم بعد چند روز طلبیدم ادرم احمد علی بن رسید حال
و قوع فساد بیسان خود و نصرانی و نظرف شدن خود بر وی مفصل نوشته بودند الغرض هر دو امر
چنانکه از زبان کرامت ترجمان فرمودند بوقوع آمد فرز اسرار بیگ صاحب از حضرت سید امجد علی
صاحب برادر خود حضرت شیخ الاسلام روایت می کنند که شیخ الاسلام بتقریب عرس حضرت نمود
شیخ سانگ صاحب قدس سره بمقام حج گوان تشریف بردند بر فراز حضرت مخدوم فاتحه خواندند بعد فاتحه
چهار روپیه از جیب سداک که در الوقت خالی بود بر آورد و بطور نذر بصاحبزادگان انجا دادند و هم فرزان
سردار بیگ صاحب میفرمایند که یک مرتبه بعد از شام مسجد کبیری پس پشت حضرت صاحب قبله غنودگی
بر من مستولی شد بر زمین غلطیدم ناگاه عقربیه مرا گزید بقرار آنه بر خواستم شیخ الاسلام بمن فرمودند
که صحبت عرض کردم عقربی مرا گزید فرمودند گدام جا انگشت و سلی پیش نمودم که این جاحضت دست
سداک خود بران نهادند چون وقت صحت حاصل شد و انفری از رسم قرب باقی ماندن محاسن خان خالص

می گویند که روزی بمشرف حضرت شیخ الاسلام بدم خطره درآمد که اگر اینچنین اسپس نزد من بودی و بران سوار
 شدی چه خوش بودی شیخ الاسلام نوراً بن تو چه فرموده ارشاد کردند که اگر به پیش خوش رفتار ز بران آمد چه
 شد خیال آخرت باید تا انجام بهتر شود پس از خیال خود ناموشدم فرزاسر در بیگ صاحب روایت می کنند
 که در مهارون شریف صاحبزاده امام بخش صاحب نبره حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب رضی الله
 تعالی عنه فرمودند که شیخ الاسلام در سفر اجمیر شریف بمقام بیگانیز مقام فرمودند وقت مغرب خدمت
 حضرت امام بودند که بنهدوان ناقوس زدند شیخ الاسلام را از آن آواز وجد پیدا شد که بی خود شد و بنهدوان
 که بمپای ای آنحضرت بود خیال کرد که سبحان الله این چه فقرست که با آواز ناقوس وجد نمودن چنانکه نماز را گذشت
 بعد فراغ از آن حالت شیخ الاسلام بچوب خطره وی این بیت فرمودند بیت که از دم سیحان که از
 وہان ناقوس می صاحبه لان شناسند آمد از آشنایان و هم فرز اصحاب از غلام حیدر مرحوم
 روایت می کنند که شیخ الاسلام بمقام کبیری بعد نماز عشاء بمسجد خس پوشش نوافل می گزارند
 و من آهسته آهسته می رفتم و این بیت می سرودم **س** گل چینی که بن او رنگی طرف بلکه قرمبی
 او خانه برانداز چمن کچه تو آه بر سخی با او آرم گمش مبارک حضرت قبله رسید مرا اجضو خود طلبیدند
 و فرمودند که گوش من همان غزالی سرانیدم چون این شعر گفتم **س** کچھ من ہی تیر اطالب دیدار نین بران
 چو ستم تیر سدا سبط و دشمن قهر بھی تو شیخ الاسلام را بر این شعر وجد پیدا شد مقدار یک دفع
 از زمین بالا شد و به واسطه گردیدن من مخالفت شدم و خاموش گشتم شیخ الاسلام بحالت اصلی با گرد
 و بمن فرمودند که باز گفتم وہان حالت بر آنحضرت طماری گردید باز ترسیده سکوت ورزیدم خدمت
 شیخ باز بحالت آمدند و فرمودند که گو باز گفتم ہاں حال بر شیخ الاسلام مستولی شد سر مرتبه این کیفیت
 بوقوع آمد شنیدم از چند کسان که یک مرتبه حضرت شیخ الاسلام بدلی شریف مقام داشتند
 و دو از دهم ماه مبارک ربیع الاول بود بکاھران فرمودند بیایید تا بقدم شریف که مقامی است
 مشورہ بشاه جهان آباد برویم مولوی دیدار بخش صاحب مرحوم گفتند که حضرت امروز در آنجا
 سماع خواهد بود و دهمین شاه در وجد خواهند بود و شیار باید مانند شیخ الاسلام فرمودند که بود

می بیند این کلمه اتفاقیه بر زمان مبارک رحمت در نه عادت شریف را چنین نبود الغرض حضرت بقیام قدم
 شریف حاضر شده اند در آنوقت حسب معمول در اینجا محفل سماع بود و هجوم خلق اتفاقاً در آنوقت شامی
 موصوف در تو اجد بودند و مردمان گرد ایشان حلقه زدند و حضرت حسب عادت بر کنار آن
 مجمع قیام فرمودند مردمان چون خدمت شیخ را دیدند مقابل حضرت گذاشته چپ و راست
 شده اند تا آنکه کسی میان حضرت و محفل مانند در این اثنا شاه صاحب در حالت وجد رقص کنان
 بمواجه شیخ الاسلام رسیدند حضرت سر بر داشته جانب شاه صاحب نظر انداختند همان دم که نظر
 شریف بر شاه صاحب افتاد شاه صاحب را اثری از وجد باقی نماند و فی الفور نشستند
 الا تب شدید همان وقت شاه صاحب را لاحق شد خدا و آن خدمت شاه صاحب را بیکان
 بردند و در روز شاه صاحب بر تپ متبلا مانند تیانج چهارم حضرت بنیادان فرمودند بیایید ما عبادت
 و هم من شاه صاحب نمایم چون شیخ الاسلام بیکان شاه صاحب رسیدند و خبر شریف آوردند
 بسبح حضرت موصوف رسید بنیادان فرمودند که مرا استاده کنی و همچنان کرده حضرت نزد شاه صاحب
 نشستند بعد فراج چرسی فرمودند که امر از سر حضرت قطب الاقطاب است باید رفتن شما به صاحب
 گفتند که اگر بجانب بر بند البته می توانم رفت که حاملم ظاهر است حضرت شیخ الاسلام دست شاه صاحب
 گرفتند و فرمودند بر خیزید شاه صاحب برخاستند و بی تکلف باستانه شریف حضرت قطب الاقطاب
 حاضر شدند اثری از تب باقی نماند و مرزا صاحب درین روایت این قدر زیاده کرده اند که در آن
 زمان حضرت شیخ الاسلام را عارضه خارش لاحق بود لکن ابرکنار محفل استادند و هم من شاه صاحب
 در زوق خود نزد یک شیخ الاسلام تواجده کنان درآمدند و اراده معانقه کردند خدمت شیخ بسبب
 عارضه خارش بدست خود شاه صاحب را اشاره فرمودند بجز و اشاره شاه صاحب سر خود بدست
 گرفته نشستند و حالت شان فروشد حافظ عبد الغزیز صاحب روایت میکنند در ایامی که
 صاحبزاده مولوی سید محمد اکرم صاحب رحمته امیر علیه برادرزاده حضرت رامشیرکان شمشیر کرده
 حضرت شیخ الاسلام در کعبه تشریف آوردند و بار بار شکایت و اجد علی شاه و امی لکهنو سفیر

که چنین نماندست که سادات بنی فاطمه مظلوم کشته می‌شوند و کسی را از حکام خبر هم نمی‌شود و در بصره
 مذکور سیام فرستاده بودند که ما برای جنگ آمده ایم اگر تراد عوی زور و بهادری باشد مقابله
 کن و با هر میدان فرمودند که شمشیر ما جلو میارید که جمع نمودن اسلحه و جدالی نمودن منظور است و این احتیاج
 هم فرمودند که تو هم شمشیری بیار و فرمودند که حدیث شریف است لیت محال الذنوب و روزی فرمودند
 که شب درین امر بسیار متفکر بودم در دم همین گفتم که ازین رئیس تخت انتراع نمایم و روزی
 بدرگاه شاه مینا صاحب رحمة الله علیه شیخ الاسلام بوقت شب نشسته بودند و میفرمودند
 یه تخمته کا تخمته اولی پسر مردی نزد آنحضرت نشسته بودند بار بار عرض میکرد که اینچنین مفرمانه
 آخر رئیس است آنجناب فرمودند تعین اب و باوان بزرگ بار بار سفارش می‌کردند آخر شیخ الاسلام
 فرمودند بان بزرگ که سر شما نیز خواهد رفت ایشان عرض کردند که این سر حاضر است و هم دران
 ایام بار بار خدمت شیخ فرمودند که اگر عملداری نصار است و ازین حکومت بهتر است رو
 گوید در دل من می‌گذشت که حق تعالی این شهر را تقام فیض و برکت مخدوم شاه مینا
 صاحب قدس سره العزیز ساخته است جلوه ندر این بدهه عملداری نصار خواهد شد و زمین
 ذکر خدمت شیخ جواب خطه من فرمودند که چون در اجیمه شریف انگریزی شد پس در لکهنو گدم
 بزرگی است که درین شهر انگریزی نشود و هم دران ایام فرمودند که فلان کس در خواب دید
 و نام یکی از میدان فرمودند که آن نام راوی فراموش کرده است که صاحبزاده میان کرم
 صاحب آمده اند و در حق این رئیس می‌گویند که این رادست و پابسته در دریا اندازند
 پس می‌رادست و پابسته در دریا انداختند و وی استعانه و فریاد می‌کند و این خواب
 نیز بار بار بیان میفردند آخر کار بعد وفات شیخ الاسلام آنچه درین خصوص خبر داده بودند
 بوقوع آمد که بسبب غفلت رئیس حضرت امیر المجددین مولانا امیر علی صاحب که برای جهاد
 بر مشرکان اوده خروج کرده بودند از دست ظلم فوج رئیس مذکور شربت شهادت نوشیدند
 بهمان سال بعد چند ماه نصار از رئیس راد کلکته فرستادند و در لکهنو عملداری خود قائم نمودند

کارکنان قضا و قدر دست و پایی آن رئیس را محکم بستند که وقت غرق درین دریای بلا با وجود کثرت
 فرج حرکت نبر لوجی هم نتوانست کرد و از این جا است که مولانا روم رحمه الله علیه میفرماید شش تا اول مردن با
 تا بر بدر و شش بیج قومی را خدا رسوا کرد و شش را دایت حافظ صاحب موصوفت با نسلات الفاظ دیگر
 برادران دینی هم روایت همین مضمون کرده اند منشی امیر احمد صاحب موصوفت گویم موسی نقل
 می کنند که روزی بخدمت شیخ الاسلام عرض کردم که منور شاه مجذوب از مریدان مرزا یعقوب رحمان
 کسری بسیار متوجه بود در روزی در حالت جنون گفتند که ترا مثل خود مجذوب سازم آنوقت ریشه
 در تنم افتاد و خیال کردم که منی با عزت شیخ خود حصول این نعمت نمی توانم کرد شاه صاحب از کشف
 در یافته گفتند که اکنون بر اجازت پیرو خود منحصر داشته لاچارم شیخ الاسلام بچواب آن فرمودند که
 ز دوستان من در کعبه حفظ قرآن شریف می کرد اما بجهت قوت حافظه یادش نمی شد
 روزی صحبت استمداد پیش میرنواب مجذوب رفت از زبان شان برآمد که تریا و نخوابد شدن بچاره
 ما یوس شد حفظ قرآن بچید موقوف کرد روزی بمن ملاتی شد از حال حفظ قرآن شریف پرسیدم بمن
 بر اقمه بمن را نمود گفتم که حفظ کنید خدا نعمش خواهد کرد چنانچه بقضای آسمانی او را بمان سال کلام است
 شریف حفظ شده و بعد از آن در فضائل میرنواب مجذوب روایت فرمودند که شخصی مبتلای افلاس
 صحبت استمداد پیش بزرگی رفت او شان گفتند که بخدمت میرنواب مجذوب برو آن بچاره در
 بازار تباش شان ایستاد ناگاه میرنواب بر اسی بر اینه سال سوار شده پیشش آمده بوی گفتند
 که یک آپ بست من آمده بود آنهم مردمان دیدن نتوانستند بگیر این آپ را آنکس بران آپ
 سوار شده روان شده و با وجود پیرانه سالی آپ سواران ملازم سرکار اوده شده در عهد نواب
 سعادت علیخان صاحب هدیه در جائزه جمله اسپان ضعیف خراج می شدند الا آن آپ گاهی
 خارج نشد حافظ عبدالعزیز روایت میکنند که روزی خدمت شیخ الاسلام ارشاد کردند که شخصی
 در مکانی شخصی را دیده بود فداک شد و تب او را گرفت من او را غیرت و بانیدم که چگونه سپاس
 سستی که آنکس ترا زنجی نرسانید و ترا سخنی نگفت فقط صورت خود را بر تو ظاهر ساخت از آن قدر

حرف ناک شمی چو اورا چنین غیرت دادم تپ او ز ازل گشت بزه است و به شد کاتب الحروف
 خضر اندر نوبه گوید که این برکت ارشاد حضرت شیخ الاسلام بود که وی صحت باشت بهین جمیع تصرف فرمودی
 چیز که انضا در مزاج شریف از حد بود و نیز حافظ صاحب روایت میکنند که مولانا ابو البرکات بن کمال
 بزرگان مولانا محمد علی بن حسین وقتی بر سر جوانی صالح محمد تقی نام سایه افکن بودند که ذکر شیخ الاسلام
 بر آه گفتند حضرت حافظ صاحب وقتی از مکه معظمه بجانب مدینه طیبه منوره می رفتند و پیاده پاینده
 بر چند خادمان عرض کردند که جناب سوار شوند قبول لغزیدند و بعضی کسان از قسم دیگر یعنی جنیان
 که همسرا خدمت شیخ بودند عرض کردند که اگر حکم شود و لبرعت تمام در مدینه مطهره بر ساقم این هم
 پذیرا شد آخر الام خاری در پای مبارک خلیفه بعضی ظاهر میان عرض نمودند که برای همین عرض
 می کردیم که حضرت سوار شوند آخر ازین چه حاصل شد الغرض بسبب جراحت پاسبه روز از قافله
 جدا ماندند و دیدند که سیدنا عثمان غنی رضی الله تعالی عنه مع چند خادمان تشریف آوردند و فرمودند
 که ما را حکم شده است که مهمانی بجانب مامی آید و بعد از شایه این لفظ فرمودند که شما از او خافل هستید یا
 کلامی دیگر شایه این کلمه فرمودند و نیز حافظ صاحب از حبیب علی شاه صاحب نقل میکنند که قطیبه
 که مرید حضرت شیخ الاسلام بودند از محفل رقص بخدمت شیخ حاضر شدند شیخ الاسلام فرمودند که ما همین وقت
 در خواب دیده ایم که شما رقص می بینید قطب یا جنگ می گفتند که از آن روز بهر گاه که رقص
 دیدم برخی من رسید و نیز را وی موصوف نقل می کنند که روز سه خدمت شیخ فرمودند که بر
 قبر بزرگه رفتم در آنجا رقص فواحشات بود و بعضی صوفیان طوالف پیرست هم در آنجا بودند
 در دل خرد گفتم که در این باب آنچه از جانب صاحب قبر حکم شود بران عمل نایم اندرون حرار فرم
 و فاخته خواندم از جانب آن بزرگ مخاطب شدم که دفع این لشکر کن که من بردم این راضی
 هستم همان وقت آن همه را از آنجا اخراج کردم بعضی گفتند که چندین علما و بزرگان در آنجا آمدند
 لیکن کسی اینچنین نکرد ایشان را زجر نمودم و آنکه بانی این امر قبیح بود از نوکری مغزول شد و هم
 جناب مرزا صاحب روایت می کنند که نسخه کیهام معلوم بود و بمقام کیهام روزی بخایم

در آمد که این نسخه را طیار سازم تا بصر منتهی خادمان و حاضران آستانه شریف در آید پس اجزای آن را
 ترکیب داده پشب برای بختن در بسته واقع رت خانه که در آن ایکس برای مسجد بخت می شد نهادم
 خدمت شیخ بعد نماز صبح که الوقت تخلیه حضرت بود خلافت عادت نسبت رتخانه روان شد سپس
 بقرینه داشتیم که همین امر خواهد بود خدمت شیخ قریب آن بسته شریفه اور دند و از پای مبارک شاره
 فرمودند که نجاست در اینجا نهاده اند از آنجا برکنید پس آن را بر گردند و بر انداختند و هم فرمودند
 که مردمان خدا را هم بچیند و بیکیا هم می پرد از ند یعنی این هر دو ضد هستند بیک جامع
 نخواهند شد آدمی میان صاحب از جناب مولوی حسن الزمان صاحب روایت می گفت
 که ایشان فرمودند شخصی نسخه یکیا بتمام کسیری مراد او خواستم نزد برادر خود آن را بفرستیم
 که از آن فکر کفایت متعلقین کرده خود در اینجا بیایند و براه خدا سلوک نمایند که نعمتی به از آن
 خدمت و حضوری حضرت شیخ نیست پس خطی نوشته همین مضمون و نسخه در آن نهاده نگاه
 داشتیم که بفرستیم وقت ظهر بعد فراغ نماز چون خدمت شیخ براسه خواندن ختم شریف داشتند
 و امن بسیار که خود برز او نهاده فرمودند که درین زمان مردمان طلب خدا هم میکنند
 و بیکیا هم مشغول می شوند بدل خود گفتیم که من این فکر براسه خود کردم و ام بلکه میخواهم که برادر
 از بار متعلقین خود سبک دوش شده سالک راه خدا شود حضرت بچواب این خطره فرمودند
 که سبحان الله خود هم خراب می شوند و دیگران را نیز خراب میکنند پس از خطره قائب شد مردم
 بمون هم برخواستند آن خطرا مع نسخه پاره پاره کرده بین رانتم میر محمد علی صاحب ناقل اند که روز
 مناخان بمن فرمودند که گرامتی از حضرت صاحب دیده نمی شود و نه بطوری اظهار کمال
 مشاهده میکرد و او الله اعلم خلق چرا گردیده آنحضرت میشود و مردمان بیعت می نمایند من گفتم که
 توبه کنید زین خطره جانب شیخ نارواست پس من و ایشان هر دو بخدمت شیخ الاسلام حاضر
 شدیم خدمت شیخ درس منتهی شریف می دادند در آن ذکر اولیا الله آمد خدمت شیخ اقسام
 و در ارج و مراتب اولیا الله بیان فرمودند و حالات ظاهری آنها نیز ارشاد کردند و بعد

ارشاد کردند که گروهی است از اولیاء و صد در مراتب قرب ازین باب بالاترست از ایشان
در قید حیات غارق مکنظر ظاهر می شوند و حال بدراج و مراتب ایشان بر دیگران منکشف
نمی گردد ولیکن بعد وفات فیوض ازین حضرات بسیار ظاهر می شود و خلق را نفع میرسد پس گفتند
از سخنان که این جواب خطرات شماست که کرده بودید عرض کردیم صاحب روایت
کردند که بمقام کسیری غوث صاحب بیان میکردند که وقت نصف شب خدمت شیخ فرمودند
که سلطان حسین خان انتقال ازین دار فانی کرده بیا کنید نماز جنازه وی خوانم و نماز جنازه گزارند
بعده از خطوط معلوم شد که همان روز و حیدرآباد کن سلطان حسین خان راهی ملک بقاگشتند
از نجاست که مولانا می روم قدس سره میفرماید دست پیر از خانبان کوه تاه نیست بود دست
بجز قبضه اندیشیت بود و حقیقت این تاثیر اسم حضرت قادیان چون هست که بذکرانش بعد
فنا، کامل ظاهر میشود و هم درین معنی راوی موصوف روایت کردند که سسی غوث
صاحب ساکن حیدرآباد را وقتی با مخالفان ایشان نوبت جدال و قتال رسید مخالفان
کثیر بودند و ایشان تنها بخدمت شیخ رجوع کردند ناگاه دیدند حضرت را که تشریف آوردند
و با عانت شیخ الاسلام ایشان از شر مخالفان محفوظ ماندند حضرت حافظ صاحب است برکاتم
فرمودند پس افغان که صورتش احسن بود و مو بر سر داشت بخدمت شریف حاضر شد خدمت
شیخ فرمودند که اطفال را مو بر سر نباید گذاشتن ارشاد حضور چنان در آن پسر اثر کرد که
همون وقت برخاست و بنجانه خود رفته مخلوق گردید و بعد از آن بخدمت شیخ الاسلام
باز حاضر گشت نظر حضرت بر آن طفل افتاد که مال ذوق این شعر حافظ رحمة الله علیه بر زبان
فیض ترجمان رفت نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر در اندوه جوانان
سعادت مند پند پیران را ای بچو در این ارشاد بر جمله حاضران حالتی طاری شد و ذوق مایه داشتند
راقم الحروف عفرانم ذنوب گوید که این تاثیر عکس ذوق خدمت شیخ بود که بر حاضران ظاهر شد
و مدام در صحبت جماع همین حال بود که هر گاه خدمت شیخ را جوش و وجد در باطن می شد

گوازش بر ظاهر شیخ الاسلام کتر ظاهری گشت الا بر جمله حاضران حالتی و کیفی طاری میشد
و این مضمون از بسیار کسان محبت بر سمع رسیده میر محمد علی صاحب در تذکره بیان کردند
که خدمت شیخ بلا عرض حال خود و حفاظت مخادمان میفرمودند و در نظیر آن حال خود گفتند
که مولوی احمد علی ساکن خیر آباد در کهنوازمین وعده کردند که قریب تر عمده امانت و انوا بد شد
شما همراه من باشید عمده مفتی یعنی نیابت به شما خواهیم داد من هم راضی شدم یک ناگاه صحیفه کرامت
عنوان خدمت شیخ که بدست خود تحریر فرموده بودند نزد من آمد و در آن حضرت فریج مضمون شوق
ملاقات از جانب خود رقم فرموده بودند و در آن تحریر بود خلاصه اش آنکه امری مکتوب است
که بلا مشافهت بگفتن راست آنست که ای پسران تحریر خدمت شیخ الاسلام دیدم خود را بنحیر آباد رسانیدم و
عرض کردم که خدمت شیخ الاسلام این غلام را بچه کار طلب فرمودند ارشاد کردند که خیر آباد
آمد شمارا ندیدم و شنیدم که در کهنه قیام دارید دل بیدار شما رغبت داشت لهذا طلب
نمودم الغرض بهم کاب حضرت به کسری رقم در اینجا نامه مولوی احمد علی بمن رسید که حال آنست
امانت در گوندا مقرر گشته شما حسب وعده بیایید و عمده نیابت بگیردین بدل خود گفتیم
که از خدمت شیخ ذکر نیاید که و کشایدان شوند لهذا بلا اطلاع حضرت سمت لاهر پور روان شدم
که از اینجا راه راست بمنزل مقصود خواهم رفت همین که به لاهر پور رسیدم هنوز کامل آسود و نبودم
که میان مدار بخش من پیوستند و دست من گرفتند و گفتند که خدمت شیخ ما فرستاده اند بر آن
آوردن شما فرموده اند که دستش گرفته نزد من آرید و بگوئید که طبع نعلین خوری می دارم
متحیر شدم که من کسبی این را نگفته بودم حضرت را که خبر داد و من برای ملازمت حاکم وقت
می روم نعلین خوری چه مضمون دارد و کسب الطلب حاضر خدمت شدم حضرت شیخ خطاب
من جان کجی فرمودند که دل شما خواهش نعلین خوری می دارد ترک اراده نمودم چون که
انکار کردم ایشان شیخه منکنند لاهر پور را نائب خود ساختند بعد چند روز مردمان آن
و بار از اسکات ایشان که سخت ترمی بودند بر آشفتمند و در شب مجتمع شدند و برایشان تا

اور و مذاول نائب را امین پنداشتمه بس پاپوش بازند و بعد چون دانستند که این امین نیست
 ایشان را گذاشته مولوی صاحب را گرفته چنان دو کوب نمودند که بند میان شان بشکست
 و بدین حال زار بوطن آمدند آنوقت دانستم که همین آفت درین امانت و نیابت آمدنی بود
 که شیخ الاسلام بدین جد و جهد مرا ازین کار بازداشتند و مرا از نخلین خوری که حضرت فرمودند
 برین حالت بود فرود باو ای و البتگان سلسله علییه حافظیه که حافظ با با فون الله در همه حال حافظ است
 چه در دنیا چه در آخرت و هم میر صاحب موصوف نقل می کنند که وقت شب همراه حضرت شیخ الاسلام
 از درگاه حضرت محمد صمد صاحب قدس سره می آمدیم چون از آستانه قدم بیرون نهادیم عترت علی
 نیش در پاییم حضرت بنامان فرمودند که ایشان را عتق بگردید هت چنان نشد که دانستند
 ایشان را بیارید و یکسای من از صدقه اشن بیکار شد الغرض بر شانه دو کس دست نهاد
 بیکسای آمدیم خدمت شیخ در وقت خانه خود بر بوریای نشستند و مرا هم فرمودند که میر جا
 بیغلطی که هم خدمت شیخ همراه هست که دانستند مرا با زانوی خود نهادند مردمان گرد آمدند و عتقا
 وضع هم گرفتند خواندند بیکسای نماند آخر همه بار رفتند شیخ الاسلام با پنج بر سر یک استراحت فرمودند
 و من بر همان بوریایمان در دو سه تلافی ماندم با آخر شب که خدمت شیخ برخاستند من فرمودند
 که برخیز و وضو کرده نقل شب بخوان و خود برای استنجای تشریف بردن من بخود گفتیم که پانی من
 بیکار است بچسبان برخیزم و وضو کنم باز بل من در آمد که حضرت فرموده اند ارادو باید کرد غرض
 چون اراده کردم برخاستم و تا استنجای خانه بیای خود رفتم تا آنجا قدری دور بود و چون از استنجای
 فارغ شدم اثری از آن صدقه بخود نماند دانستم که این تصرف شیخ الاسلام است و دانستم که حضرت
 حضرت با فون الله همین بود در هر مقدمه که در مای فرمودند حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود مستجاب
 میفرمود و هر چه از زبان مبارک بر می آید حق تعالی آنزمان ظاهر می فرمود و هم راوی می شنید
 نقل اند که در قیام توسعه شریفه سناخان و چند جمله بیان دیگر شیخ الاسلام سمت وطن روانه
 شدند خدمت شیخ را با منشاخان تعلق محبت بود و نهایت محبوب می داشتند چون ایشان رفتند

آثار حزن بر آنحضرت دیده می شد و بر شمی که در کارخان موصوف الذکر بود و در آنروز چون بمشاهده
 حضرت شیخ الاسلام می آمد می فرمودند که این را بدرکنید چرا که یاده بود و تا آنکه نماز ظهر گذاشتند بعد ظهر
 دانه های شمار برای خواندن ختم کلام معمولات بود پیش نهادم چون که در آنوقت جمله خادمان مع مناخان
 و خواندن ختم شریف شریک می شدند و آنروز جای ایشان خالی بود بمشاهده آن شیخ الاسلام
 را حالتی پیدا شد باو از بگریستن و بهمان حالت گریه برهنه پایز خاسته جانب شیخ اکبر روان شدند
 چون بخدمت شیخ اکبر می رسیدند برکنار و ملا به نشستن شیخ اکبر در آنوقت بخواندن او را
 بود و چون شیخ الاسلام را دیدند فرمودند که نگلین من کی است چونکه وقت آن نبود خدایم حاضر نبود
 که نگلین اردو شیخ اکبر دست مبارک نگلین برداشته برخاسته بجزیره خود تشریف بردند و چشم
 زدن بپوشان آمدند و خطاب شیخ الاسلام فرمودند که شاه بهوری صاحب احد تعلقه افضل
 خود ابد کرد شیخ الاسلام فوراً برخاستند و بمقام خود تشریف آوردند و بروز دوی آن علی الصبح
 بمن فرمودند که برو و مناخان را بسیار و از ایشان باگو که اول بخدمت شیخ اکبر حاضر شوند و عرض
 نمایند که لبشوق قدیموسی حضرت قصد وطن ترک کردم میر صاحب میگویند که بوجب حکم روان
 لیکن بدل خود میگفتم که مناخان دمی روز رفته اند چون بایشان خواهم پیوست همین خیال
 قدری راه رفته بودم که سواری از دور پیدا شد چون قریب رسیدم دیدم که مناخان هستند
 ایشان چون مرا دیدند پرسیدند که شما چرا آمدید گفتم که برای آوردن شما و پیام آنحضرت باز دادم
 خان صاحب گفتند که بایان چون از خدمت شیخ وداع شده راه وطن فرار گفتم برکنار در ریائی
 انگ رسیده ام و بر کشتی سوار شده ام کشتی بر یکجا قرار گرفت هر چند که ملاحان کوشش و کمر درنگش
 جنبش نکرد همه در حیرت افتادند در آنوقت بدلم خیال آمد که این همه برای من است بانهما گفتم
 که کشتی را بر ساحل برید تا من از کشتی فرود آیم تا من برین کشتی سوار شستم کشتی بر ساحل
 مراد خود ابد رفت ایشان اول برگفته من توجه نکردند با خبر مجبور شده کشتی را همین سمت
 راندند کشتی روان شد چون بدین ساحل رسید و از کشتی فرود آمد کشتی ملا تکلف بجانب

ساحل مقصود روان شد و من بدین سمت روان شدم لیکن بس پریشان بودم که از خدمت
 شیخ اکبر رخصت شده ام باز چه سان در توبه شریف حاضر شوم من گفتم که خدمت شیخ بر آن
 همین کار افزوده اند پس بموجب ارشاد من و ایشیا حاضر خدمت شدیم مزار سردار بیگ
 صاحب روایت کردند که کار و کس در میان خود عقب پشت نمانده سر راه می آمدم عربی دوان
 سیرت گزندی سخت از او دیدنش من رسید بدل خود گفتم که اگر بی مذکور درین وقت استاده بود
 البته انتقام از او گرفتمی بهمین خیال بتلا بخدمت شیخ الاسلام حاضر شدم خدمت شیخ بجز حد
 فرمودند که حال برای تمل کسی کار می بندی همچون وقت کار و از کمر بر آورده رو برو
 شیخ الاسلام نهادم میر محمد علی صاحب ناقل اند که غلام حیدرمی گفتند که قفل روزه خدمت
 شیخ الاسلام را بلع نبیده بار دیده شد که بجز حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره وقت
 شب دروازه فراقت است خدمت شیخ درون مزار شریف موجود اند و از کلام حضرت
 از جای مزار شنیده می شد و هم درین مضمون میر صاحب نقل کردند که من صغیر سن بودم لیکن بموجب
 یاد دارم که یک بار حضرت شیخ الاسلام از سفر تشریف آوردند زمانه عرس مخدوم شیخ سعد
 صاحب قدس سره العزیز بود من همراه مینا میان صاحب سجاده حضرت مخدوم سید نظام الدین
 صاحب قدس سره با شاه حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب حاضر شدم حضرت شیخ الاسلام در حجره
 مخدوم شیخ صغی صاحب که متصل مسجدت قیام داشتند دیدم که زنجیر دروازه از بیرون
 بند است از محمد اکبر خان پرسیدم که ای حضرت تشریف نماند ایشان گفتند که در حجره استراحت
 می فرمایند گفتم دروازه چو این بند کرده اید گفتند که هر گاه حضرت بیدار خواهند شد دروازه و او
 خواهیم کرد و بعد دیدم که حضرت شیخ الاسلام بیرون تشریف می دارند و دروازه حجره همان لحظه
 بند بود من از خان صاحب موصوف گفتم که شما گفته بودید که خدمت شیخ درون حجره تشریف
 می دارند گفتند که فی الواقع من حضرت شیخ الاسلام را اندرون حجره دیده دروازه آن بند
 کرده ام میر محمد علی صاحب در باره فیوض حضرت شیخ الاسلام که به مردمان جاری بود می

فرمایند که هر که را حاجتی پیش می آید و یا نزد و سکه لاحق می شود و بخدمت شریف براس
 عرض حاجت حاضر می شد بجز در حضور سبلا عرض و معروض تسکین خاطر اوستی شد و قلب
 او طمانینت می یافت و هر که خدمت شیخ الاسلام رامی دید بلاشاهده حالات و کوالف و کرامات
 فی القلوب بجز در زیارت عظمت و جلال حضرت شیخ بدل او مرکز می شد و معتقد آنحضرت می گردید این
 اثر فیض شیخ الاسلام بود که بدل زائران پیدامی شد چنانکه مولانا روم قدس سره می فرمایند
 شعر که با دار ند چون پیدا کنند با کاه هستی گز ترا شنیده کنند با چون نظر فیض اثر آنحضرت در دل
 خود مبینک نگاه چنین بو شرمی شد بدل خواص که خدا مان حضرت شیخ بودند چه با اثر کرده
 هواد بود ازین جاست مناخان صاحب روایت می کنند که در ایام مرض که خدمت شیخ
 بهمان مرض بختی نصل شد شیخ الاسلام را کف بسیار از دهن مبارک می ریخت چنانچه ظریفی نزد
 خدمت شیخ نهاد و می ماند در آن کف و لعاب هرن می انداختند و چون انظر پرمی شد آنرا خالی سوز
 روزی انظر از لعاب هرن شریف و کف پر بود خدمت شیخ به مولوی حسن الزمان صاحب تبرک
 اشاره فرمودند که این را خالی بن من بچشم خود دیدم که مولانا موصوف آنرا بنوشیدند این
 همه علم و تقوی است که مولانا ماکامد روح حاصل است برکت همان لعاب و هرن مبارک
 است باید دانست که اولیسا اکامل منظر تم کمالات جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 هستند موای نبوت و رسالت نمونه جمله کمالات محمدی در ایشان موجود است در جناب شیخ الاسلام
 نورشان محبوبیت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود هر که آنرا دید اتباع صحابه کرام از او
 قوی آمد و از فیض آن منظر محبوب مطلق نجات فراوان یافت در صحیح بخاری ثابت است
 که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک می انداختند صحابه کرام
 در عهد آن اعدا تعالی عنهم اجمعین بدست خود می گرفتند و بر روی خود و بدن خود می مالیدند
 و بر آب وضو می آبخشیدند صلی الله علیه و آله و سلم قوی بود که با هم جنگ کنند یعنی هر کس
 می خواست که این تبرک را من بگیرم و بدن خود بمالم

باب ششم در بیان حالات

که بغیضان شیخ الاسلام بمردان ظالم هر شد و این بهم از جمله کلمات ست سولوی حسن الزانصا
است بر کاتم خود از زبان فیض ترجمان حضرت شیخ الاسلام شنیده روایت کردند که شخصی نو
عمر که از مردان شیخ الاسلام بود بر حمت حق بیوست بعد انتقال آن شبی حضرت سولوی
مغز صاحب قدس سره بر او عینی حضرت شیخ را جانب قبرش گذراند و دیدند که وی بر روی
قبر خود نماز می گذارد و نشی امیر احمد صاحب مرحوم نقل کردند که مرزا اکبر بیگ تعلقه دار اینست که مر
شیخ الاسلام بود و در جان بحق دادند بعد انتقال ایشان را بخواب دیدم که تلاوت قرآن مجید
می کنند از ایشان پرسیدم که بعد مرگ چه مسأله با تو کردند جواب دادند که چون مرا بقبر نهادند و بکین
آمدند سوال کردند پریشان شدم ناگاه حضرت شیخ من تشریف آوردند و مرا تسکین دادند
و تعلیم جواب فرمودند پس از تصرف حضرت در جواب درست ماندم در آسایش بمن باله کردند
الحال با سایش تمام بسر منم تا خان صاحب با قتل اندک مردی از قوم افغان ساکن خیر آباد
درست گرفته شیخ الاسلام بود در نوجوانی ازین دار فانی رحلت سفر به عالم جاودانی بر شنید
همیشه داشت او از جدائی برادر سخت منموم و ملول شد و این فکر بدش راه یافت که برادر
بسبب نوجوانی اکثر فرنگ مسامی می بود و او را علم که بعد مرگ باو چه مسأله رود او شبی یکمال
پریشانی نخت برادر خود را بخواب دید بسیار شادان و فرحان از حالش پرسید که حق
تعالی با تو چه کرد گفت که چون مرا بقبر نهادند بکین درآمدند سوال کردند از هیبت ایشان
حواس از سرم برفت ناگاه دیدم که خدمت شیخ تشریف آوردند و دست مبارک بر پشت منم
یکمال شفقت فرمودند که از آنچه ترا سوال می کنند چه جوابش نمی دهی از تصرف حضرت
دلم تسکین یافت و آنچه بکین از من پرسیدند بتعلیم شیخ الاسلام جواب آن دادم چون
در جواب درست ماندم از آنوقت با سایش تمام بسر منم کنم و روایت است

شخصی از مردان شیخ الاسلام که ملازم نصار بود وقت مرگ حالش در گون شد یعنی آنرا سوز
 خانه نظر هر گشت اگر کسی پیش وی می‌گفت توحید می‌خواند رومی گردانید رومی گفت که فلان صاحب
 یعنی نصاری می‌آید کسی بیارید و فلان را چه آمده است همچنین دیگر کلمات لغوی زبانش جاری
 گردید و رنگ رویش سیاه گشت برادر می‌داشت که در آنوقت موجود بود و حال برادر خود دید
 بر ایشان شد و بدل خود تصورید که می‌گویند که بران وقت آخر اعانت مریدان می‌کنند می‌نم
 که حافظ صاحب درین وقت چه اعانت می‌کنند و استیانا با برادر خود گفت که شما بیعت
 بر دست حافظ صاحب کرده‌اید چو در این وقت رجوع به پیش خود نمی‌کنید که مرگ قریب رسیده
 حال شما بکفر قریب تر گشته‌اید این کلام آن مریض قدری ساکت ماند بعد کلمه طیبه بر زبان
 راند و چهره اش کمال نورانی گردید آمدند گویان ازین دارناراه ملک بقاف گرفت غفر الله لی و
 لیسائر المؤمنین ازین بیاطا هر شه که از کتاب کبائر برست و تاثیر قوی دارد بسوی خاتمه می‌کنند
 تعلق اولیا الله که نظا هر حجت حق اند پس شان عظیم دارد که برکت دست گیری ایشان الله
 تعالی جل جلاله ره گم کردگان کوی ضلالت را بر سر راه هدایت و نجات می‌رساند الله
 ارزقنی بک و حب اجمالك مسکین حسن میگوید ای وقت عشاق تو خوش شوگر من
 ز ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا و حاجی سید امام نقل می‌کنند که در او غم قاسم بیگ
 مرحوم که از مردان شیخ الاسلام بودند حضرت شیخ در شهر کعبه اکثر بکان شان قیام
 می‌فرمودند چون علیل شدند و حال نترسیدند چنانکه نصف جسم زیرین بیکار گشت
 بهمین حال دفعه گفتند که مرا قائم کنید حضرت صاحب تشریف می‌آرند حاضران
 سنجی مانند که حضرت صاحب کجا پس ایشان خود قصد برخواستن نمودند و نصف کتاف
 برخواستند لیکن نصف جسم زیرین از کار رفته بود باز بر بستر غلطیدند و همان عسات
 جان بجان آفرین سپردند و این واقعه بعد مدتی از وصال شیخ الاسلام بوقوع آمده
 و همچنین واقعه رومی دید اکثر برادران دینی را چنانچه شنیده‌ام و دیده‌ام را بکلمه

نکته همیشه مرحوم را رقم غفر الله ذنوبه و ذنوبها چون مجری الموت بسلامت شدند و سهفته پیش از رحلت بیهوشی آنچنان بر او فرود آمد که سستی شد که سماعت و بصارت و تکلم هیچ اثری از او اس ظاهری باقی نماند لیکن در ایام بیهوشی بفیضان دست گیری شیخ الاسلام بعضی ارکان صلوة بلا ربط با شماره بکرات و مرآت بلا تعیین وقت میگذازد و چون وقت موت فرارسید یک دو ساعت قبل از مرگ بیهوشی بالکلیه دفع شد و با او از بلند کلمات توحید چنان که باید بر زبان آوردند و گفتند که حضرت صاحب تشریف آورده اند و در آن زمان جناب مرشد ما رسید نا حضرت حافظ محمد اسلم صاحب است بر کاتم از زیارت حمزین شریفین زادها الله شرفا و تعظیما مر اجبت فرموده بقصد وطن بخریب خانه قدم رنجه فرموده بودند محمد باقر صاحب شومر ایشان بر بالین نشسته بودند و گفتند که شاید این کلمه نسبت جناب ممدوح گفته اند پرسیدند که حضرت حافظ اسلم صاحب را می گویند گفتند لا حضرت من تشریف آورده اند و چند بار گفتند یا مرشد که صد بار و باز کلمه توحید گویان بکمال بقاشتا فتند و ثواب محمد عبد الیاسط صاحب نقل میکنند که چون جناب عمی و اجد علی خان صاحب رحمه الله را که از میدان خاص و منظور نظر شیخ الاسلام بودند و حال شان در باب کرامت مفصل رقم گشته است حالت نزع پیدا شد من هم بهمان خانه در صحن غلطیده بودم ناگاه دیدم که حضرت شیخ الاسلام از جانب شمال که روضه مقدسه حضرت هم از آنجا بهمان سمت واقع است بر بالین خان صاحب مرحوم تشریف آوردند چون بخان موصوف نظر کردم دیدم که نفس و اسپین است و بهمان دم جناب ممدوح واصل حق شدند احمد حسین گوپاموی ناقل اند که روزی خدمت شیخ و قصبه گوپاموی بخانه شان بر بستر استراحت می فرمودند و پدر ایشان منشی امیر احمد یای مبارک حضرت می مالیدند ناگاه کرکی که دیگر کر مکان را گرفته بسکن خود نهاده مدخل آن را بکل بند می سازد و بعد چندی آن کر مکان بصورت بهمان کرک می برمی آید و این شان قدرت حق جل و علا

که آن کرمک بی مقدار را اینچنین قوت داده است و در هندی آنرا کهاری می گویند و در
 آمد و بدیو ارخانه بنا کرده بود حسب عادت که یکی دیگر را آورده بخانه خود نهاد چون شیخ الاسلام
 آن را ملاحظه فرمودند برخواستند و به نشی صاحب مرحوم فرمودند که همین حال است اولیا
 را که میدان خود را همچو خود می سازند گو این مضمون از زبان کرامت بیان حضرت شیخ نجای
 دیگر نیز جاری شده است الا در اینجا اشاره به بتدلیل صورت ظاهری نیز یافته می شود
 چنانچه هر وقت این ارشاد وقت وفات منشی صاحب که اصل مخاطب این کلام بودند
 ظاهر شد چنانچه همان را وی اول روایت می کنند که منشی صاحب مرحوم وقت وفات
 وصیت کردند که بعد مرگ چون از غسل من فات شوند وقت تکفین کلاه خدمت شیخ کمر
 عطا فرموده اند بر سر من به بنید الغرض موافق وصیت وقت تکفین آن کلاه متبرکه را بر سر آن
 مرحوم نهادند از بکرت آن کلاه شریف چهره ایشان بصورت حضرت شیخ الاسلام شبیه
 گردید چنانکه گویا صورت ایشان عکس چهره الوتر حضرت بود و جمله حاضران معجب ماندند بجمال آن
 اظهم صفات و فی مظاهره این است قوه ابد الیت که صورت دیگری را بصورت خود بدل فرمود
 و همچنین تصرف حضرت بر جمله میدان وقت آخری شود گویا اظهارش چند مقامات واقع شده را قمر
 الحروف غفر الله ذنوبه بسیاری را از اخوان یعنی خود دیدم که وقت آخر کیفیت تارکین و کالمین
 آنها را حاصل گردید یعنی بجز خدا و رسول چیزی تعاقب نماند تا آنکه با و لا خود هم متوجه نبودند و
 بحالت خوش و صبر حسن بچسب جان با هر دو چنانچه جده را قمر که دست گرفته شیخ الاسلام بودند
 بعارضه بیضه و بای مبتلا شدند وقت اجزیشان هنگام نماز عشا بود که آن مرحومه ششمین نمودند
 و تحمیه نماز عشا کردند و در عین نماز این عالم غافل گشته اند الحی چنین موت که بیاد خدای
 عزوجل آید بهتر از مدعیات است الله تعالی تمامی مومنین را نصیب کند شنیدم از چند
 کسان که در قبسه کبیری نور بانی بود بدست شیخ الاسلام بیعت کرد و آنحضرت او را ذکر غسل
 تعلیم فرمودند او را از آن حالت کشف پیدا شد روزی میان امجد علی صاحب مدینه طهریه

از پرسیدند که چه حال داری او گفت که از توجه حضرت شیخ آنچه مردمان بخانه خود می کنند من بجای خود
 علانیه می بینم میان صاحب موصوف این حال بخدمت شیخ الاسلام عرض نمود حضرت شیخ الاسلام
 را چونکه اظهار ریس ناپسندیده بود فرمودند که آخر نوربان هستی از آن وقت دی گاهی اظهار چنین
 امور کردی بل میگفت که بجز در شاخص حضرت آن کیفیت از پس سلب شد و الله اعلم که در حقیقت
 همین بود یا از فیضان خدمت شیخ ظرف دی عالی گردید و شخصی را بخیر آباد از مردمان شیخ
 الاسلام در ابتدای سلوک حالت کشف پیدا گشت چنانچه شخصی از سکتهای خیر آباد در لکنه
 بجنگ مقتول شده همان وقت ایشان خبر دادند بقام خیر آباد که این وقت فلان کس
 مقتول شد و مطابق گفته شان از لکنه خبر آمد و ایشان خود می گویند که مراد رعالت ذکر
 کیفیت می شد که از هر بن موی خود ذکر می شنیدم روزی این حال به مجذوبی بیان نمودم همان
 وقت جمله کیفیت من سلب گردید این روایت تسلیم است مرطالبا آن خدارا که در گمان
 سال خود گوشه و بر زبان نازند تا در حرمان مبتلا نشوند حکیم سفر از علی مرحوم نقل کردند
 که در ایامیکه حضرت شیخ الاسلام در این ملک تشریف نمی داشتند شخصی بود در لباس
 تارکین مابومی اتفاق صحبت افتاد وی مرا ذکر می تعلیم نموده وقتی که آن ذکر را بمس
 می آوردم طلب من آنچنان متحرک می شد که تاثیرش در تمامی اعضاء جسم من یا نغم و لذت
 از آن می گرفتم بهمان زمان خدمت شیخ تشریف آوردند چون دولت حضوری در ایام نغم خود بود
 آنجمله کیفیت از من زایل گردید و از آنکس مرافقتی پیدا شد و سر این تقریر بعد چندی ظاهر گردید
 که آنکس مرد شعبده باز و ریاکار برآمد پس آنوقت دانستم که حضرت بنور باطن بر حال درویش
 واقف گردیده تبصرت خود و قلب مرا از آن باز گردانیدند میر محمد علی صاحب روایت کردند
 که مولوی فیاض الحق که در سبب بخدمت ما میباید داشتند در سبب نظر فیض اثر خدمت شیخ بر ایشان
 افتاد از فیض نظر کیمیا اثر حالت شان فوراً مبدل شد و از آن مذموب باطل تائب شده
 برست مبارک شیخ الاسلام بیعت نمودند و از اهل محبت و ذوق شدند چنانچه اشعار عاشقان

بعض خدمت شیخ گفته اند ترس از آن یاد دارم و هوذا حافظه که تو در گوئی هیچی چه چیز نیست
 کونین من مرشد گوئی ایسا بنین موتا به آخر از غلبه شوق راه که عظمه و مدینه طیبه فراتر
 بر همان دیار پرانوار که مبط فیوض نبی نجات حیات نهایری را گذاشتم بهمانجا شافتم
 اللهم احرق قلبی بنار عشقتک واقبرنی فی بلد حبیبک **صلی الله علیه و سلم**
 سیر صاحب موصوف نقل کردند که محمد عظیم خان صاحب سکت بی خیر باد و ابتدا خدمت
 اکثر فقره سزایان نمودند و از ایشان طالب حق شدند و به تعلیم ایشان لباس فقر ایشان
 بسکن کشود کار گذشت روزی بخدمت شیخ الاسلام که در آن زمان ریاضات میفرمودند
 و تعلق بیچ سلسله هم نداشتند میسند و عرض حال کردند شیخ الاسلام فرمودند در پیشی
 اطاعت و اتباع نبی کریم است بطاهر و باطن نه بتدیل لباس آنحضرت **صلی الله علیه و سلم**
 اینچنین فرموده اند یعنی لباس رنگین نه پوشیده اند التزما پس باید که بر چه خدای تعالی مثل
 بی تکلف عطا کند از حلال بخورد و بپوشد و بظواهر با متعلقین بسیر کند و در حقیقت از همه
 بابی تعلق باشد این نصیحت حضرت بدل ایشان تاثیر کرد و ترک آن لباس نمودند و خدمت
 گزار شیخ الاسلام بر خود لازم گرفتند و در سفر و حضر همپای شیخ می کردند چنانچه وقت تشریف
 بر سر آنحضرت اول مرتبه جانب یوسف شریفه که بنا بر حصول بیعت بود نیز بیعت آنحضرت
 بودند آخر بیعتان شیخ الاسلام ایشان را حالتی پیدا شد که کم کسی را از اهل محبت و
 و وقت میسر می شود از تردد محبت بر جسم شان ظاهر بود که بتمام قلب سینه شان نیل گون شده
 بود بدین سبب که از جوش عشق بی تابانه اکثر اوقات دست راست بر سینه بالاس قلب
 نهاده و خم شده و دست چپ فرار کرده بکمال دردی گفتند آن سید حافظ کا فر گو نظر
 این بکلمه می نماید الا چونکه از جوش محبت و غلبه عشق بی اختیارانه بر زبان می آمد و از این لفظ
 صفت اصطلحی شعرا یعنی معشوق بی پروا مردمی داشتند ایشان در آن معذور بودند
 اینانچه جناب مولانا معنوی در مشنوی شریف از زبان حق بخطاب بوئی در قصه شان

می فرمایند سه مویسیا آداب و انان دیگر اندک سوخته جان رفیقان دیگر اندک گر خطا گوید و در
 مناطی گوید که گوشه خون شید اورا مشون خون شیدان را ز آب او لے ترست
 این خطا از سه مویسیا او لے ترست بی ما برون را سگر بید قال را با مادرون را
 بنگریم و حال را را ناظر علیهم اگر خاشع بود بیگر چه گفت و لفظ نا خاضع بود بیگر
 حال مستب خودی خان صاحب موصوف میر صاحب نقل میکنند که روزی شیخ صاحب
 جامی تشریف می بردند و خان صاحب هم از سمت می آمدند ناگاه در کوه چمدست شیخ دوچار
 شدند لیکن بجانب حضرت متوجه نشدند بی از چهار بیان آنحضرت پرسید که خان صاحب کی
 می روید گفتند بخدمت حافظ سبحان آمدیم قدر غلبه شوق و محبت بود بر دل که جواسر ظاهر
 بالکلیه حطل شده بود و هم روایت می کنند که وقت آنکه زمانه موت قریب بود خان صاحب
 را جوش بود و در آن حالت بار بار می گفتند شعر هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد اجساق بدست
 است بر جریده عالم دوام ما با و هم میر صاحب روایت می کنند که خان صاحب هر دم وقت
 وفات بخدمت شیخ الاسلام عرض کردند که حضرت بر قبر من برو زنجبیه همیشه تشریف آورند
 خدمت شیخ کمال رحمته که داشتند عرض خان صاحب بریر رفتند چنانچه در زمانیکه خیر نیا و تشریف
 می داشتند برو زنجبیه اکثر اراده تشریف بری بر قبر موصوف الیه می فرمودند یعنی اراده
 میکردند بخدمت که این کار را از او بکنید که بر قبر خان صاحب روم ایشان منظر خواهد بود
 الا اکثر زنجبیه فقط بار او می گذشت و نسبت تشریف بری برو زنجبیه می آمد و درین حکایت
 است بقول سعدی علیه الرحمة سه دیداری نای و پرهنری کنی با بار از خیش و آتش ما
 نیز میکند پیر صاحب اقل اندک مولوی ولی الله صاحب لقبه کبیری بخدمت شیخ الاسلام
 پیوستند باین اراده که بخدمت حضرت شیخ اعترافات کنند و جواب گیرند چنانچه چند
 توافق اراده خود با سر کرد و روزی نظر توجه حضرت بر ایشان افتاد و آنچه داشتند
 تا سراج جهان یک نظر شد مولوی صاحب از خود رفتند و چنان بی هوشی بر ایشان ستولی شد

که روزی بکافی استاده بودند و آن مکان را آتش و گرفت مردان هر چند که گفتند بیاید مکان بیرون
 و ایشان را نیز آتش توجیه گردید و نه بر او از مردان آتش بجورانه مولو سے صاحب را گرفت
 از آن مکان بدر آوردند پس مولو سے صاحب بر صحن مزار حضرت حمید امیان صاحب بعالم
 تخریشتند در آن زمان صاحبزاده میان برکت الله صاحب قرآن مجید میخواندند و سبق صاحب
 صاحب موصوف همة طرة بود چون این کلمات بسبح مولو سے صاحب رسید چندی شغل بهین
 الفاظ لطیفی ذکر نمود و بعد از آن بمزار حمید امیان صاحب حاضر شدند و بطواف مزار شریف مشغول
 گشتند همین حال بودند که خدمت شیخ برای ناخته خوانی بمزار مبارک تشریف بردند و چینی سے گوش
 شان فرمودند الله تعالی داند که چه فرمودند اثرش این قدر ظاهر شد که ایشان کسیری را وداع
 کرده و جمله کتب را همان جا گذاشته بمقام اچینو ماتحه که در راه کسیری و لاهر پور بر کنار رود
 واقع است بالای درختی که بر ساحل آن ست نشسته و قرآن مجید درود شریف که
 که همراه بود آن راهم همان جا نماند کسی از هر روان آنرا هم برودین تجربه سه ماه کامل بلا
 اکل و شرب بر همان شجره سکونت داشتند برد و شاخه درخت از چادر و رسن خود را محکم
 کرده نشسته بودند و از درخت فرو نماندند در آن زمان شخصی را از امیران حضرت
 بدان سمت گذر افتاد باو گفتند که پیام من بحضرت شیخ برسان که حسب ارشاد سهر روز و شوم
 حال اچو حکم است و آنچه از شیخ الاسلام و احاصل خواهد شد ترانیز در آن شریک خواهم کرد و
 گفت که پیام شما بحضرت صاحب عرض خواهم کرد و الا در نعمت شما شریک نمیتم حیرا که
 اهل و عیال دارم عالم نیز میخواهد شد الخضر شیخ الاسلام در آن زمان بلکنه انفع
 می داشتند آنکس حاضر شده در مجمع مردمان پیام مولو سے صاحب عرضه داد شیخ الاسلام
 فرمودند که باو سے بگو که این چه فعل است که ترک اکل و شرب نموده است ای مالک خواهید
 بخورد و بیه مولوی اصغر صاحب رحمة الله علیه پیام فرستادند که سواری برده ایشان را
 بیا و زرنچنا پچه مولوی اصغر صاحب خود تشریف بردند و مولوی صاحب مدوح را برابر مالکی

سوار نمودند ایشان چون در راه بود بجز از حضرت شاه مجاقلنده رقدس سره الغزین حاضر شدند
 همان جا بمسجی قیام نمودند هر چند که جناب مولوی اصغر صاحب حاضر نمودند لیکن ایشان عذر نمودند
 که همین جا خواهم ماند الغرض چندی بهمان مسجد سکونت کردند و هر چه از قسم اکمل و شرب مردان پیش
 می کردند می خوردند چنانچه سکنای آنجائی گویند که در آن ایام غذای مولوی صاحب را احدی
 در نهایتی نبود هر چه می یافتندی خوردند مگر گاهی از مسجد بیرون نآمدند و نرفعی حاجت شد بعد
 چندی خدمت شیخ الاسلام را بار آورده کبیری در آن قصبه که بر سر راه بود گذر نمودند و حسب
 عادت برای فاتحه خواندند بجز از حضرت مجاقلنده قاندرت شریف آوردند حائزان عرض نمودند که
 حضرت مولوی ولی الله صاحب درین مسجد سکونت دارند شیخ الاسلام بعد از آنکه مسجد شریف
 برودند و چیزی بگوششان فرمودند و بلا وقف بدرآمد دست کبیر سے روان آمدند
 مولوی صاحب نیز همون وقت از آنجا بدرآمد و بجای بی روانه گردیدند و باز کسی از صل نشان
 خبری نیافت هر چند که برادرشان تماشا کردند لیکن نامداره نیکوید و اشرف از مولو سے صاحب
 پیدا شد صاحب زاده بیان داد که حسن از مولو سے حسن الزمان صاحب نقل می کنند که در روز
 نسبت مولوی صاحب به هونست خدمت شیخ الاسلام فرمودند که من می خواستم که ایشان انسان
 شوند لیکن ایشان خاصیت طیب را اختیار کردند و ظاهر امر از مرتبه ابدالیت است ازینجا علو
 است شیخ الاسلام ظاهر است که ازینچنین مرتبه را هم نمی پسندیدند پس ظاهر گشت که آن مرتبه آنست
 که مطلوب حضرت است چه خواهد بود و مولو سے تراب علی برادر خود مولوی امانت علی بزیارت
 بیت الله شریف رفته بودند و ازینجا بر طالع روان شدند در انتهای راه بجانب دست راست
 دیدند که مولوی ولی الله صاحب تهنه بند نیل گون بسته می روند و کف از وین جاری است
 مولوی تراب علی سلام کردند حضرت ایشان چنان بحال خود غرق بودند که التفاسی بجانب شان
 نروند و روان شدند چون مولوی تراب علی صاحب مجید را با د از بیت الله شریف باز آمدند
 خدمت شیخ الاسلام این حال بیان نمودند خدمت شیخ پیشینند و خاموش ماندند و از راه برگشتند

در حال مولوی صاحب این روایت زیاده کرده اند که در صاحب حال خود بیان می کنند که در
ابتدای شباب میل طبع من جانب تحصیل علم ظاهری بود و از صحبت حضرت شیخ الاسلام
گریز داشتم برین خیال که اگر نزد حضرت خواهم رفعت فقیر خواهم شد و از تحصیل علوم متقدم خواهم
ماند روزی بدرگاه حضرت مجددوم خوش نشسته بودم و خدمت شیخ برای فاتحه تشریف آوردند
و نظر آنحضرت بمن افتاد و خود خود شغل ذکر خفی از من جاری شد و چند روز کیفیت بر من طاری
شد که چون عقد نماز می بستم از غلبه شغل و ذکر از خود می رفتم چنان که خیال ارکان صلوة از من
محو می شد برین سبب نماز من ترک شد روزی بدرگاه موصوف حاضر بودم که حضرت
شیخ الاسلام تشریف آوردند و بعد فاتحه ترم آمدند بلا درخواست و عرض حال بمن ارشاد
کردند که نماز وسیع حال نبی باید فرست کردن اگر در نماز حالت محویت پیدا شود پس چون بخود
آید از هر جا که دل شهادت دهد نماز بخواند و با تمام رساند چون خدمت شیخ مرا تعلیم فرمودند بمن
طریقه نماز ادا می کردند و از انوقت محبت و شوق آنحضرت بر دلم مستولی شد چنانچه شب
از خوف و اندوه و مخفی از خانه می رفتم و بخدمت حضرت می میوستم ازین جااست
که مولانای رومی قدس سره العزیزی فرمایند نسبت اولیاء الله که با او اند چون
پیدا کنند نگاه هستی تراشید کنند به الحق این گویدگی و تعلق مایان باین حضرت عکس
توجه ایشان است ورنه ما مشت خاک ناپاک را چه یاره که دست بر امان ایشان
زدیم بلکه نام های ایشان بر زبان می آوریم سبذ کسی که بچنگل چنین شمه بازان قدس
ایشان در آمده و خوشامردی که شکار این چنین شیران و شمشیر حقیقت گردیده
و سبب عشق جز گور انکشدند و لاغر صفقان زشت خور انکشدند و گریه عاشق صادق
بگشتن مگر زبدم در او بود هر آنکه او را نکشد و الهی صل یا میر صاحب را از حضور حضرت
ایشان انکار بود و خدمت گذاری آن مایه سرگرم شدند که در خداوان خاص حضرت
مسند و گره میدند و در سفر تو سه شریف جمله خدمت شیخ الاسلام مثل کنش برداری و آب

برای وضو و کاو بخ براسه طهارت و نگاه برای سواری حضرت آوردن همه متعلق بایشان بود از اینجا اظهار توت افغانه خدمت شیخ الاسلام ظاهر می شود و رضی الله تعالی عنه و افاض ماینا فیو ننده مرزا منعم بیگ روایت کرده اند که میرزا فخر علی که مرد متقی و صاحب وسع اندیشه و پخته در حال خواب و بیداری در و در شریف بر زبان ایشان جاری می ماند چون باراده بیعت نمودند هر دو الله صاحب مجدنی سمت بر این کردند و آنرا شدند شاید که منزل مقام مقصود باقی بود که شب در خواب بدست بزرگی بیعت کردند و چون بیدار شدند تعلق قلب خود به آن بزرگ یافتند و بدل خود عهد کردند که بدست همانکس که بخواب دیده ام بیعت خواهم کرد و متلاشی آن بزرگ شدند چون خدمت شیخ الاسلام در لکهنه تشریف آوردند و ایشان دیدند بشناختند که همین بزرگ در خواب دست من گرفته اند پس بیعت ظاهر می نیز بدست حق پرست شیخ کردند و هم درین معنی نقل است که زنده شیعیه مذہب در خانه راقم آمد و رفت داشت روزی بخواب دید که مکانیست بنامیت نفیس و لطیف و جمله عزیزان راقم که همه بنسبتان سلسله علیها فاطمیه هستند در آن مکان موجود اند و یک بزرگ نیز در آن مکان تشریف می و از ندوی خواست که در آن مکان بیاید و راقم را منع کردند و گفتند که هر دن تو مسل این بزرگ آمدن درین مکان ممکن نیست و می چون از خواب بیدار شد این خواب را بعزیزان راقم بیان کرد و گفت که حالاً بیزمیر شد شما اگر تشریف آرند خواهیم دید که همان بزرگ هستند یا بهیچون خدمت شیخ الاسلام تشریف آوردند آن زن بدید و بشناخت که آنی همین بزرگ را بخواب دیده ام پس از مذہب خود توبه کرد و بدست شیخ الاسلام بیعت نمود و با حضرت شیخ کمال محبت داشت چنانچه چون خبر وصال شیخ الاسلام شنید بس گریان و نالان شد و بعد چند روز از وصال شیخ الاسلام با علم بقاشافت مرزا منعم بیگ ناقل اند که پس من نصیر احمد را خدمت شیخ در ایام شیرخواری داخل سلسله فرمودند چون نصیر احمد جوان شدند مردمان بایشان گفتند که بدست دیگر کسی بیعت کنید که بیعت من فرستے معتبر نیست ایشان را نیز خیال بن آمد

پیدا شد روز سه شنبه شیخ الاسلام بنا بر جواب دیدند که می فرمایند همان بیعت که کردی کافی است
 دیگر ترا حاجت بیعت با کسی نیست اینست قوت اولیاء الله که همیشه ناظر حال مریدان می
 مانند و اصلاح خطرات ایشان می فرمایند حضرات اهل طریقه بجز چنین کسان اطلاق شیخ کرده اند که
 نمونه و مظهر صفات الله باشد باید دانست که بیعت گرفتن از اطفال نابالغ نزد اهل طریقت درست
 است چنانچه شیخ الاسلام چون مرزا مستیابیک فرزند او روضه قاسم بیگ مروج را داخل سلسله
 نمود شخصی گفت که حضرت این پسربالغ است بجواب ارشاد شد که ای شیخ بالغان هفتید یعنی شانزده سال
 بلوغ نداشتید اگر تم گوید که الحق بالغان آنست که صاحب عقل باشد و خاصه عقل ترک دنیا است
 که ناپایداریست و طلب مولا است که او را بقا است پس ما هم که مبتلای این جفیه که آنرا دنیا
 نامند هستیم از عقل بهره نداریم و چون عقل نداریم بلوغ کجا پس ثبات قدم بر عهد بیعت از این
 چنین بالغان و نابالغان اگر هست بغیضان پیران عظامت که فانی از خود و باقی بحق اند
 پس هر دو یک حکم دارند لیکن اهل طریقت میگویند که هر که بیعت قبل از بلوغ کرده بهتر است که
 بعد بلوغ بدست همان شیخ یا خلیفه او تجدید بیعت کند گو برای افاضه شیخ آن بیعت هم
 کافی خواهد بود چرا که این شیران حق هر که را دست می گیرند گو طفل و نابالغ باشد باز نمی گذارند دست
 بدست تا اصل الاصول می رسانند راقم الحروف غفر الله ذنوبه در عمر هفت سالگی به بیعت خدمت
 شیخ شرف اندرز گردیدم الحمد لله که بعد بلوغ نیز بغیضان آنحضرت بر همان عهد قائم ماندیم
 و تبرکات پر دست حضرت قدوة الاصفیاء شیخ العالم حضرت مولانا و مرشدنا حاجت قاسم محمد اسلام
 پور کاتم خلیفه و صاحب سجاده حضرت تجدید بیعت کردم مرا نیز این واقعه پیش آمد که روز سه
 شنبه در مهم حضرت قطب لاقطاب دارش العینی فی الله میزبانم شدند ما و مولانا خواجهم بزرگ
 رضی الله عنه در خدمت خواجهم دست مبارک خود دراز کرده پس عاصی بر راه عاجز
 تواری و بنده پروری فرمودند که بر دست من بیعت کن پس دست خود بدست حق پرست
 خواجهم فریب تو از دادم بعد فرمودند که تو بر دست شاه بهوری بیعت کرده و شاه بهور

لقب حضرت شیخ الاسلام است که حضرت شیخ اکبر بهین لقب یاد می فرمودند عرض نمودم سبب
 باز فرمودند که مرا چه می دانی عرض کردم که سید و مولاد اقا و مرد شد و مردی خود می دانم پس
 از آن فرمودند که همان بیعت که کرده کافیه است الحمد لله علی ذلک الغرض بیکت دست تشکیخ
 رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا عنایات و توجهات پیران عظام چه در امورات دنیا و چه در
 مهمات عقبی اینچیز خود مشاهده کرده ام سه دل من و اندو من دانم و و اندول من با بگفتن رفتن
 راست نمی آید حامد علی خان مغفور عمر خود را اتم بیان کردند که قمر الدین خالص صاحب مغفور که از مردان
 خدمت شیخ بودند و در مزاج شان مزاج بسیار بود و مرض الموت مبتلا شدند و کیفیت سرسام لاحق
 گشت پس همان بیوشی گفتند که من بجهت تو نخواهم رفت شیخ من حاضر هستند آنچه از حضرت من خواهند
 فرمود همان خواهم کرد و بعد دیری باز گفتند که لباس بزرگان پوشیده آمده من قریب تو نخواهم
 خورد و نایبنا هستی نمی بینی که خدمت شیخ من خود شریف می دارند مرا چو بی بر سید که این را بر عمر
 عمر مرحوم فرمودند که اهل خانه شان دانستند که بزبان می گویند لیکن من دانستم که زمانه
 موت است و مقابله شیطان علیه لمن در پیش و خدمت شیخ بقا طاعت ایمان مصروف است
 اند و بچنان شد که همان عارضه ایشان بلکه باقشافتند اهل خانه جناب عمی و اجد علی
 صاحب رحمه الله علیه بمرض همیشه و بای مبتلا شدند و دو پسر و یک دختر داشتند همه صحیفه
 خیال آنها ایشان را بد آنچ بود که بار بار گریه می کردند و می گفتند که حال اینها بعد فوت من
 چه خواهد شد هر گاه که مرض غالب شد و کیفیت غفلت طاری گشت و خاموش شدند از عزا و دختر
 را پیش کردند تا باین حیل بوش آید و متوجه شوند و بایشان گفتند که دختر شما آمده چیزی با او
 گویند چشم کشاند و گفتند که این را از پیشم برید تا دم بحال شان متوجه نشود و الله تعالی
 جل جلاله همه بار کافی است سبحان الله یا بدانایه تعلق بود و این سبب تعلق از اولاد و بهین
 بی تعلق از عالم ناپایدار رخت سفر برداشتند بجز خاصان خدا که ظاهر حق اند کرمایره که
 بیک لحظه بجز اولاد و گان نیار از تعلقات ماسوا پاک سازد و بهرین مضمون میان حال الهی نصیحت

بسیره حضرت شیخ الاسلام فرمودند که من چند کسان را از بزرگان دین زیارت کرده ام لیکن
این صفت بحضرت صاحب دیدم که مردان خود را بزور خود از دوزخ می کشند و بخت
می برند و نقل فرمودند که جده میر شرافت علی مرحوم که از اولاد حضرت مخدوم خرد بود و در بنات
سخت مزاج بودند که تمامی اقربا از دست و زبان شان تنگ آمده بودند و خلاصه حال شان
اینست که جمعی را گردنهای می کردند چنانچه گاهی جانب قبله سر خم نکردند ب نماز چهره رسد بر دست
خدمت شیخ بیعت کردند و بیعت هم در کوفت ایشان فرقی راه نیافت تا آنکه بیمار شدند
و وقت موت فرا رسید کیفیت نزع پیدا شد ایشان در بیوشی هم همان کلمات که
عادت بود می گفتند هر چند که حاضران تلقین کلمات توحیدی کردند و می گفتند که این
وقت بجانب شیخ خود رجوع کنید اثری نمی کرد و در روز باین حالت ماندند و روزی
حاضران باز گفتند که جانب شیخ خود رجوع نمی کنید تا ایمان سلامت ماند و دفعه حال
شان دیگرگون شد و بجاوب حاضران گفتند که شما چه می گوئید که جانب شیخ خود توجه نمایند
شیخ من خود موجود است و مرا تعلیم میفرماید آب بیارید که وضو کنم و کلمه توحید بکرات
بزبان آورند و الله گویان بعالم بقاشنا رفتند و هم صاحب زاده مدوح بهمین
محل فرمودند که مولوی عبدالرحمن صاحب مغفور خیر آبادی مرید خدمت شیخ بودند
ببیماری فاجع مبتلا شدند چنانچه یک هفته علیل ماندند و هوش و حواس در شروع مرض آن
مرحوم را نمانده بود بعد زوال نزد شان نشسته بودم و ایشان را حالت نزع بود و می
حضرت حافظ محمد اسلم صاحب براسے نماز پیشین تشریف بردند بعد تشریف بری بودند
و لیه بدریج روح شان تعلق جسمانی قطع کرد و در بگر اسے عالم جاودا اسے شدند من
تحت الحکم بستم و در و ابر ایشان انداختم عورات از اقرار که حاضر بودند بگریه پرداختند و را
بدل خیال در گرفت که هیچ مرید حضرت ازین عالم نرفته مگر آنکه وقت آخر کلمات توحید
اشنای زبانش بود الا مولوی صاحب از یک هفته علیل بودند بیوش پس در تقاسے

ایام مرض از ایشان کلمات توحید نشنیدم این چه معامله است درین اندیشه قریب نصف
ساعت بگذشت بعده دیدم که جسم مویلو سے صاحب مرحوم حرکت کرد من بحالت
برخاستم و در از چهره برداشتم بنده تحت الحنک شکستم دیدم که مویلو سے
صاحب چشمان خود را کردند و با او از بلند کلمه طیب گفتند که جمله حاضران شنیدند
و باز چشم بند کردند و همچنان شدند که بودند پس من باز تحت الحنک بستم و در او پیغام
هر چند که استورات مانع آمدند که تحت الحنک نه بنزد که هنوز زنده اند گفتم که نه زنده
نمیستند و دانستم که این امر منجمله کرامات حضرت شیخ الاسلام است که بر اے دفع
خیال من بوقوع آمده و نفس الحقیقت همچنین بود زیرا که اول و آخر این کلام مویلو
صاحب مرحوم را است دیدم مرزا سردار بیگ صاحب روایت می فرمایند که
بختیار بیگ فرزند مرزا شمسوار بیگ را شیخ الاسلام بعمر سه سالگی داخل سلسله
علیہ فرمودند از کبیری شجره شان نویسانیده بجمید را باد در ۶۷۰ هجری فرستادند
ایشان را در ۷۹۰ هجری بعد مغرب در محفل سماع کیفیت پیدا شد به قوال فرمایش
این دو بهره نمودند و بهره خسروین سهاک کی اور جاگی پیو کے سنگ پوتن سیر اسن پوگا
اورد و نو ایک ہی رنگ پوچون قائل این دو بهره گفت ایشان در ان کیفیت کداشتند
جنیہ عربیہ کہ بر طاق نبادہ بود بر آورده دشکم خود ز دند و شکم بشکافت این واقعه
بعد نصف شب واقع شد قریب نماز صبح آمد اندر گویان بعالم بقاشنافتند
حاکمہ اینچنین افعال که در حالت بے اختیاری و بی خودی سر بر زنده اینچنین کسان
شرعاً معذور اند مسئله معنوی و مغلوب العقل در کتب فقهیہ مصرح است در
بحر الرائق این مسئله در بیان نواقض وضو آورده است در انجا باید دید و صاحب
نور الانوار هم این مسئله را در آخر کتاب مشروحات تحریر فرموده است
خلاصہ اش اینکه حال عقل معنوی مثل عقل صبی نابالغ است در ان حال مرفوع العقل

باب هفتم در ذکر ایام مرض و وفات شریف و دیگر حالات

میر صاحب روایت می کند که چون شیخ الاسلام بمهرتبه آخر به توبه شریفانه تشریف بردند قریبانه
 واپسی بعد نماز صبح که آنوقت تخلیه شیخ اکبر بود خادای در بنگاه شریف می نشست تا کسی درون آن
 نرود حضرت شیخ با لمره بخدمت شیخ اکبر حاضر می شدند چون که میدان شیخ اکبر حضرت شیخ را چون
 شیخ خود می دانستند و کمال آداب می نمودند آنستادم شیخ الاسلام را منع نمی کرد و با شرافت
 هر دو سخن کالمین در تخلیه یکجای ماندند در آنوقت اکثر آوازه شیخ الاسلام بسمع می رسید
 و آواز شیخ اکبر شنیده می شد که می فرمودند شاه بهوری اتمه فضل خواهد فرمود راوی بیگوبه
 که من از اهل توبه پرسیدم که سابق بر عادت حضرت شیخ این بود گفتند که گاهی حضرت شاه
 بهوری صاحب را ندیده ایم که در تخلیه بخدمت شیخ اکبر روند غرض کسی را این سرگمی زلفت
 چند برین نخط گذشت بعد آن شیخ الاسلام همپای شیخ اکبر سمت تاج سر و تشریف آوردند
 و از آنجا حسب حکم شیخ خود جانشین هندوستان روانه شدند حال رحمت شیخ الاسلام از آنجا
 بتفصیل در باب سیوم نوشته ام از کیفیت رحمت ظاهری شد که باز میان این شیخین
 کالمین ملاقات جسمانی نمودند گشت و همچنان بوقوع آمد که حضرت شیخ در هندوستان تشریف
 آوردند و بعد بسمت حیدرآباد و کن تشریف بردند و هشت سال قدری کم و بیش در آنجا
 قیام فرمودند و باز بطن شریف قدم بخرموردند و خانقاه درگاه چیدامیان صاحب قدس سره
 بنا فرمودند و بهمان زمان در قصه کیری عارضه فالج بر شیخ الاسلام لاحق شد و کیفیت عارضه اول
 این بود که در شبانه روز یک مرتبه بلا تعین وقت دوره فالج می شد و نصف جسم شریف جاب
 میسار و آنوقت بیکار می گشت چنانچه زبان هم لکنت می کرد و باز وضع می شد و اثری از آن
 باقی نمی ماند میر صاحب ناقل آنکه در روز سه حضرت در ملازوت ربودند در آخر رکعت قبل سجد
 دوره فالج شد و از پاور افتادند و از آن شنیده خادمان از هر طرف خدمت شیخ را گرفتند و هر چند

خواستند که بر بستر بر نشیند شیخ الاسلام مقام خود را گذاشتند و بدست مبارک اشاره سجده می فرمودند آخر صلاح بر آن قرار یافت که حضرت بے او ای صلوٰۃ بخوانند رفت ناچار سر مبارک بر زور برای سجده بر زمین آورده نشیند شیخ الاسلام بعد سجده قصد برداشتن سر مبارک فرمودند خادمان عرض کردند که حضرت سجده دوم هم ادا فرمایند حضرت شیخ سر برداشتند و راست شده باز اشاره سجده کردند بوقت تمام باز خادمان سر مبارک را بر زمین نهادند سجده دوم ادا فرمودند سجده در قصه سجده کردند بوقت تمام باز خادمان سر مبارک را بر زمین نهادند سجده دوم ادا فرمودند که تا آخر فرض بوقوع آمده است ناچار کمال وقت و تکلیف دو سجده دیگر ادا فرموده نماز را با تمام رسانیدند و باز دست برداشتند هر چند که خادمان لحاظ تکلیف عرض کردند که بعد دوره حضرت نفل بگزارند پذیران شد بمان وقت تمام دو گانه نفل ادا فرمودند و بعد فراغ نماز و دعا خادمان شیخ الاسلام را بر بستر آورده نین ستانجام کامل سنت نبوی که در چنین تکلیف هم از آن حضرت مستحب ترک نشد و هم راوی موصوف روایت می کنند که روزی شیخ الاسلام را آثار دوره هموید اشرف وقت نماز ظهر بود فرمودند که نماز خوانم خواند خادمان گفتند که شیخ الاسلام را ابتدای دوره مرض لاحق است چنان نشود که در نماز عارضه آید راه شود دست شیخ تکلیف کشند خوانستند که بجهت حضرت را از نماز باز دارند تا دوره کمال رسد بوقت خود حضرت تا آخر دوره نماز خوانستند گذارد و پس عرض کردند که فلان کس وضو میکند و عادت شیخ الاسلام بود که در نماز نظام صلیب آن بسیار میکرد حضرت شیخ تا دیر نظر ماندند در این اثنا عارضه مستجاب شد و باز حضرت فرمودند که از نماز بگذرید خادمان عرض کردند که حضرت را دوره عارضه لاحق است بعد فراغ از آن خواهیم خوانستند شیخ الاسلام قصد برخاستن برای صلوٰۃ فرمودند لیکن چون که دست و پا بیکار شده بودند نتوانستند برخاستن پس فرمودند و ارشاد کردند که جسم کعبیاریکاش می شود آخر ستم ندی این قبل حضرت بنا بر تعلیم می آید بود که این جسم بیگانه است بدستی و آسایش آن نباید برداشتن و عمر عزیز در خدمتش ضایع نشاید کردن که شی بیگانه و دبستانگی را می باشد عرض شیخ الاسلام فرمودند که خبر نشسته نماز ادا خواهم کرد بموجب رشا و جماعت مرتب است

و حضرت بر عقب امام شمسینه تحریر صلوة فرمودند از شدت مرض چند بار در عین نماز بی هوش
 شدند بر گاه که هوش بجای شد تمیم می کردند چون امام از نماز فارغ گشت شیخ الاسلام بقیه صلوة
 که بسبب بی هوشی ظاهری از آنحضرت فوت شده بود جداگانه خوانده از نماز بیرون آمدند بجهان
 جل جلاله چو پایوت روی او قعالے عزا سینه اهل فقا خود را داده است که در عین بی هوشی ظاهرے
 عواس باطنی چنان بجای ماند که نیال دلحا ظا احکامات شرع شریف چنان میش خاطر بود که امرے
 از شرع در سینه هوشی هم فوت نمی شده همچنین حال کمال اتباع شریعت و طریقت بود مرا حضرت را
 در تمام ایام مرض میر صاحب می گویند که روزی حضرت در بیت المخلابو دند که دوره فالج است
 چنانکه حدیث شیخ از جای خود بر افتادند فادمان را هر لحظه خیال می ماند فوراً حاضر شدند حضرت
 شیخ الاسلام را بکنار برداشته خواندند که بستر شریف بر نزد خدمت شیخ چون که در آنوقت زبان
 بیکار شده بود بیت مبارک اشاره طهارت فرمودند آخر مجبورانه طهارت کردند بعد کمال طهارت بستر
 تشریف آوردند و همین حال بود شیخ الاسلام را که دائم در ایام مرض در طهارت بسیار کوشش
 می فرمودند الغرض چون چندے برای منظر بگذشت مردمان با هم دگر گفتند که این عجب فالج است که
 نه گاهی دیده ایم و نشنیده که برای یک دو ساعت جسم مبارک بیکار می شود و باز از سرے
 از آن باقی نمی ماند تا مان این سرے است از اسرار الهی و کرامت حضرت است میر صاحب می گویند
 که من هر چند مردمان را منع کردم که آنچنین تقریر با هم نباید کردن این قدر صحت را غنیمت شمارید
 لیکن کسی باور نکرد آخر کار اغرض قرار گرفت روزی شدت مرض بجدی رسید که امید حیات منقطع
 شد و جملة حاضران پریشان و خسته حال شدند و بنا بر هتدراک حالات مزاج عالی شخصے را برای خواندن
 شنوی شریف بخدمت عالی در آوردند چرا که حضرت را جانب شنوی شریف کمال توجه بود اما از این جمله
 کیفیت مزاج شریف دریافت شود و بجنور عرض کردند که این کس شنوی شریف خواهد خواند و آنکس
 شنوی شریف شروع کرد شیخ الاسلام که بر بستر غلطیبه بودند و بظاهر هوش هم بجانب بود بغور
 خواندن شنوی شمسینه و معانی اشعار بزبان خود بیان فرمودند خواننده چند شعر خواندند و

حضرت شیخ بازر بر ستر عظیمه نذر ایام مرض طبعی معالج شده به تجویز و سه آب بر شیخ الاسلام بنده کرده
 شده و بیکان سکونت حضرت آنکش افزونند برده پابر در آن برانداخته اند چنانچه در آن مکان انقدر
 شدت گرام و حبس هوا بود که برای یک دو ساعت یک یک کس از خادمان برای خدمت بزم
 حاضر می شد و زیاده از این کسی توبت قیام در آن مکان نمی داشت چو که ایام گرام بود و خدمت شیخ
 از معالجه طبیب مذکور ناراض بودند می فرمودند که مردمان این زمان خود را از اطلاطون می دانند
 و بدیش آن بود که طبیب را مرض مشخص شده بود و آخر کار ظاهر هم شد لیکن حضرت بست کمان
 صاف نمی فرمودند و در آن احوال حضرت را بر بیوشی عمل میکردند حال آنکه شیخ الاسلام ترا
 قوت روحانیت حواس باطن جمله قوی بودند چنانچه راوی موصوف می گویند که در سه
 حسب معمول بر نوبت خود بخیزت شریف حاضر شدم خدمت شیخ با اشاره آب از من طلبیدند
 عرض کردم که حضرت حکیم منع کرده است در این مکان آب نیست و در مقفل است چنان
 کلمات جمله مردمان می گفتند شیخ الاسلام بمن فرمودند که در فلان در یکم مردمان برای خود
 در سبوجه گلی آب نهاده اند و بخوره نیز بر آن نهاده است آن قدر سه آب بیار پس در آن
 خدمت شیخ بدین تفصیل ارشاد کردند بار ای افکار نامد آب در بخوره کرده بخیزت خدمت
 بروم شیخ الاسلام سه دم از آن آب نهایت قلیل نوشیدند و بخوره و پس فرمودند عرض
 کردم که حضرت قدری دیگر آب بنوشند چرا که باز کسی آب نخورد و فرمودند پس مراد عانی غیر فرمودند
 آب باقی مانده خود خوردم و بخوره را با نیز بر سبوجه نهادم این هم تصرف شیخ الاسلام بود که کسی
 ماندید نه در آمدن نه در رفتن و بعد چند ساعت خدمت شیخ برای معالجه بخیزت آبادت شریف آوردند
 و باز یکبار شریف بردند و از کسی به لکنه شریف بردند و را بنجام محمد حسن خان مرحوم که طبیب
 مازق بود چون شیخ الاسلام را دید و حال معالجه شنید بدیگران گفت که اطباء در معالجه خطا
 کردند و ندانستند که اینچنین کس که از ابتدای عمر تا این دم بر ریاضات و مجاهدات و اوکام
 و افعال بسرمی فرماید و نماز محبت حضرت الوهیت در قلبش نشویند شکر آن است

ویرا علاج بار دیگر بطور خود شد حرارت قوی که از خارج دادند و استعمال او و بیچاره گن نشدند طوبات
اصلیه آنحضرت بسویخت چه کرده شود که محل علاج باقی نمانده جز آنکه تسکین کرده شود و ایشان
علاج برعکس اطبای سابق کردند از آن فی الجمله تسکین رود او و خدمت شیخ مجاله ایشان را
پسندیدند و مدح هم کردند که این البته طیب است الحاصل چونکه مرض کاخو و کرده بود و صورت صحت
معلوم نمی شد باز حضرت شیخ از اسلام را بخیر آباد آوردند و در ایام مرض بکثرت مردمان داخل سلسله شدند
و هم میر صاحب می گویند که در تمامی ایام مرض بخیر الجمله نشدند کاتبی بل ذکر می از علالت خود از زبان مبارک
شنیده نشده مردمان در ایام مرض عرض کردند که حضور چیزی بفرمایند تا برای صحت حضرت بجوانیم
فرمودند چیزی از کشکول شریف دید و بخوانید عرض کردند که ما را ارشاد حضرت باید که جان به فرخاورد
الغرض چون اصرار مردمان بنایت سید فرمودند که این رباعی بخوانید که با نسی ای در
صفت ذات تو میران که همه بود و هر دو جهان خدمت در گاه تو به با علت توستانی و شفا تمام
تو همی یویاریب تو بفضل خویش ایستان ز بد و بد میر صاحب می گویند که در ایام مرض چون شیخ الامام
را قوت خواندن نماند دیدم روزی که خدمت شیخ اوراق دلائل الخیرات می گردانند و آنست که شاید
خریب مرده می جویند عرض کردم که حضرت کتاب مرا امت شو و تا خرب برام خدمت
شیخ بجایم فرمودند که تو دلائل الخیرات می خوانی عرض کردم که حضرت مرا اجازت نداده بودند
بدین وجه نمی خوانم فرمودند که ضرورت اجازت چیست آنچه گفته ام همه را اجازت آن است
این وسعت رحمت آنحضرت بود بر مریدان خود میر صاحب ناقل اند که قریب یک هزار
روپیبه بابت تعمیر خانقاه در گاه چیدر ایسان صاحب باقی بود چون مرض شیخ الاسلام طول
گرفت و امید صحت بیاس سیدل شد روزی حضرت حافظ صاحب قبله جناب محمد اسلم صاحب
بخدمت شیخ الاسلام عرض کردند که حضرت این روپیبه بکه داده آید و عرض این هم بود که شاید
درین گفتگو مکنون حضرت بر پیروزیه ظاهر شود و معلوم گرد که زمانه وصال قریب تر رسیده حضرت شیخ جناب
دادند که بر آگاری که هست ران صرف باید کرد و نکند بر آگاری خرید کنید و فلان چیز خرید نماید عرض استقلال از آن

حضرت بوقتی که لشکر تا اعراب کمان اسرار الهی می پدیدند و هم در زمانه علالت جناب بل بی صاحبیه
 مردود که حال سوی فراجمی آن ممد و مد سابق نوشته ام باغزای چند کسان بر آشفته بدین خیال
 که نقد و منسب آنچه از آن حضرت بود در قبضه جناب حافظ صاحب است و حال آنکه نزد حضرت شیخ الاسلام
 هیچک متلع و دنیا نبود حضرت از اسباب دنیا پنهان نفرمودند که والی حیدرآباد و کهن هر چند که خواست
 که بویید بر آنست مصالحت حضرت مقرر کنند هرگز منظور نفرمودند و نوعی له و انداختند پس بجمع اسباب
 دنیا چه می رسد روزی خدمت شیخ خواستند که بریت نامه برای جناب حافظ صاحب بدین مضمون
 نوشته دهند که چیزی از آن من نزد عثمان نیست تا کسی بعد وفات حضرت شیخ الاسلام جناب
 حافظ صاحب دعوی نکند چرا که نور باطن می دانستند که در میان بعد من با ایشان عداوت خواهند
 کرد و بد دعوی خواهند برافست و بجای حافظ صاحب هم فرمودند که این کار برای آن می کنم که در فساد
 نشود و دنیا آنچه خدمت شیخ بمضمون بالا نوشته نویسانید و بر بر یکسان غیر آید و خود پیش کردند
 و فرمودند که به خودش مسجل سازند آنچه ان شده یعنی یعنی عبد الواحد صاحب روم و منشی کرم احمد
 غیر ما جمله اکابر غیر آباد بر آن مهر و دستخط خود با ثبت کردند در آن شب بی بی صاحبیه از سابق زیاده تر
 شوره غل فرمودند میان صاحب قبله می فرمایند که من بخدمت حضرت قبله عرض کردم که حضرت نیز فرمودند
 که از این تحریر فساد رفع خواهد شد بر عکس آن امروز زیاده تر شود و فعل است شیخ الاسلام فرمودند
 که بیخ فساد قطع شد بدین سبب اهل فساد بر آشفته اند و هم در ایام مرض بی بی صاحبیه از چند
 خادمان حضرت که خدمت گزار بودند بگمان شدند و خواستند که آنها از این جا بروند چنانچه آنحال
 در حوم می گفتند که در این حکم اخراج شدن نایب نکلین برای رخصت بخدمت شیخ الاسلام حاضر
 شدم خدمت شیخ وقت و طلع کمال شفقت فرمودند تا تعلق این بیات است با جسم هم تعلق است
 و چون رفته بیات دنیا وی گسسته شد در آنوقت بجز شما تعلق دیگر نخواهد ماند این کلمات شیخ
 الاسلام بر آنست که کین و بریدان خود بود که بوجه شدت علالت حضرت بغایت بریشان خاطر بودند
 تا ایشان از وفات من شکسته دل نشوند و این هم ابتلاء خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام بود

که آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم نیز در ایام مرض کلمات رحمت و محبت نسبت است فرمود می فرمودند
 و بهم در ایام علالت در آن زمان که خدمت شیخ در قصبه کبیری بودند و بیکان حضرت بی بی صاحب قیام
 می داشتند حضرت قبله عالم مولانا دهر شد ناخفاً محمد سلیم صاحب دامت برکاتهم به تشریف خلافت
 و اجازت از خدمت شیخ الاسلام شریف گردیدند چنانچه میر صاحب ناقل آنکه حضرت در مکان بودند
 و پاره بران فرود شسته بود و واجب برده بغدادی فاصله قناعتی استاده بود و متصل آن جا سب
 خنوش بود که او و دیگر جوانی خدمت شیخ در آنجا تیار کرده می شد عرق و غیره در آنجا بر آتش
 سنا شده بود من برای افزودن آتش در آنجا بودم چون نصف النهار شد بجان جابر سر بر سر
 غلطیدم و غنودگی مرا در گرفت همگی میدار شدم آواز تکلم حضرت بسبع من در رسید بر خاستم و قریب
 قناعت آدم دیدم که مرزا سردار بیک صاحب آغا اسمعیل صاحب مرحوم باین قناعت برده
 استاده اند و حضرت حافظ صاحب دامت برکاتهم نزد شیخ الاسلام در دن برده مستند شنیدم
 که میان صاحب عرض می کنند که حضرت لیاقت این کار ندارم خدمت شیخ فرمودند که ای لیاقت
 لیاقت خواهد داد باز میان صاحب مذکورند که خدمت شیخ دایم از چنین امور ناراض می شدند
 حضرت فرمودند که بمن بست منت پیران و بمن طریقی از پیران عظام جاری است باز میان صاحب
 عرض کردند که حضرت بی فرمودند که بیعت گرفتن کسی را سزاوار است که مریدش بهر جا که باشد خبر
 گیری او کند و حضرت می دانند که مر این لیاقت نیست شیخ الاسلام فرمودند که ای لیاقت
 چنین کسی بر دست شما خواهد رسانید که بیگوش نجات ما و شما گردد پس میان صاحب سکوت کردند
 بعد هشت که حضرت در آن رفیع حاجت می فرمودند میان صاحب بدست گرفتند بر سر
 پرده تشریف آوردند مرزا صاحب و آقا صاحب که از ابتدا پس برده این تعاریف شنیدند
 میان صاحب قدسوس شدند و مبارکباد این مرتبه جلوه دادند میان صاحب که تقسیم
 کرده خدمت شیخ هستند در در کتمان در عهد خود نظیری ندارند طشت را بر زمین نهادند
 و دست بسته برود صاحبان گفتند که من لیاقت این کار ندارم و بعد دیگری را از این

مطلع نمازید و باز طشت برداشته قصد بیرون آمدن نمودن من بر جاسه خود و سپس اودم را اوست
 موصوف می گویند که من فقط سه بار عند ربیان صاحب و ارشاد خدمت شیخ الاسلام شنیدم
 و نمی دانم که ابتدای آن چه بود و آنجا صاحب مرحوم نیز همین مضمون را به تغییر بعضی الفاظ بیان نمودند
 لیکن سنانی و حاصل کلام واحد بود لیکن این قدر زیاد گفته اند که حضرت پیغمبری بطور غیره بخدمت
 میان صاحب مرحوم داده اند اما این امر از آنجا صاحب دریافت نکرده ام که بمیون وقت یا بوقتی
 دیگر و در آنجا صاحب نیز روزی بر سبیل تذکره پیش میان هادی حسن صاحب تصدیق این
 مضمون علی روس الا شهادت کردند چند نفر کین خلافت حضرت حافظ صاحب قبله که وجود منکرین هم
 سنت خلفای اول جناب رسالت است آنوقت در آنجا موجود بودند بدین وجه عرض صاحب
 موصوف شنیدم شده فرمودند که بیان که بیشتر فرمودید و بگوش خود شنیده ام اثبات میکنم شما
 می دمسم این محب کسان هستند که بلا دلیل الحکامی نمایند هم میر صاحب نقل می کنند که خدمت
 شیخ در ایام مرض قریب زمانه وصال اکثر بعد از ادای نماز بازمی فرمودند نماز پڑھا و دو خادم
 عرض کردند که خدمت شیخ نماز فریضه این وقت ادا فرموده اند شیخ الاسلام ارشاد می کردند بنشین
 بچهره پاد و این کمال شوق بود در عبادت و اتباع سنت و چون بنام شد که نماز عبادتی است که بنی کرم
 نسبت آن فرموده اند قره عین فی الحلاله هر که پس و آن سرور عالم است در هیچ حال ترک نماز
 نمی کند و آنها که با وجود صحت عقل و ثبات هوشش ترک صلوة می کنند گو در لباس نغیر باشند
 ره زن خلق اند نه همبری انبیا غیر الانام علیه الصلوة والسلام راه و وصول حق نیست بنام
 سعدی علیه الرحمة میفرماید پس پندار سعدی که راه صفا بتوان رفت جز در پند مصطفی
 اندر بیان معنی مولوی حسن الزمان صاحب روایت می کنند که روزی در ایام مرضی و اوقات خدمت
 شیخ از من پرسیدند که نماز خوانده ام عرض کردم که حضرت بظاهر نخواهند اند فرمودند که سچا
 اند شما مولوی هستید و اینچنین می گویند سوا می این نماز دیگر که ام نماز است را تم گویند غیر از آن
 که فی الواقع نماز همین است که بر اوقات میسوخ گانه بگزاردنش از اعضای جسمانیه مرضی است

و آنچه از باطن تعلق و اراد انحراف و مقامات قرب است که اصلان حق را حاصل می شود و از
 حصول آن حالات این نماز که بر ظاهریست ساقط نمی شود و الاحضرت سید عالم را که در
 قرب خدا بالاتر از جمیع قربان خداستند ضرورت ادای ارکان این نماز ظاهری نمی بود
 امد حل نشانه بر محبوب خدا سوای این نماز پنجگانه نماز تجمیع فرض کرده بود آنحضرت و ائمه
 نماز ظاهری موافقت نمودند پس دیگری کیست که حصول قرب خدا نماز از زومه او ساقط گرداند
 البته اگر مجذوب است و بسبب غلبه سکرات محبت عقل ظاهری ندارد احکام شرعی که در حساب
 عقل است بر او چون مجنون جاری نخواهد شد بقول مولانا می رودم رحمة الله سه برده ویران
 خواجه و عشریت بدو این نقصان است مرقبان را نه کمال مجذوب در اولیا الله همچنان است
 که مجنون در ایام و میر صاحب میگویند که چون زمانه وصال شیخ الاسلام رسید یعنی تاریخ
 جمیع همذیقده الحرام گذشت و شب نوزدهم که شب پنجشنبه بود آمد بعد غروب آفتاب شیخ
 الاسلام بجانب چپ غلطیده بود و در مشغل جهریه بکمال عجلت در آنوقت جانمی بود من بحافظ
 تراب علی صاحب مرحوم گفتم که معلوم می شود که همین است وقت حال که خدمت شیخ مشغل بیان
 نج سیفر نمایند درین اثنا حکیم کلو صاحب مرحوم آمدند و بعد از آن گفتند که حضرت را با این جانب
 کرب معلوم میشود و بر جانب یمن بکنید پس همیکه خدمت شیخ را بر جنب یمن کردند گویا که شیخ
 الاسلام را انتظار همین سنت بنیته خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود فی القوی و اصل تخریج
 و به اصل الاصول پیوستند هموز وقت عشا کامل نموده بود که آن میر سپهر بدایت این عالم
 ظلمانی را و داع کرده نقاب بر رخ بر نور بر کشیده و راه ملک فانی را در نور دیده از مشغل
 بقا عالم جاودانی طالع گردید غبار غم الم بر نهادن خلایق بر پشت و آه و ناله از درون و باهاست
 که اینچنین آفتاب رشد و هدایت در پرده شد و چنین سلطان گدای پرور را زانکاره کرد و شمس
 حیث در چشم زدن صحبت یا را آخر شد بر روی گل سیر نبردیم و بار آخر شد با چون آن شب
 غم در گذشت بتاریخ نوزدهم سامان تجسیر و تکفین کرده شد را که اکثر

از اهل قرابت شیخ الاسلام این بود که خدمت شیخ را در قصبه کبیری که مولد آنحضرت است بر بند
و بجوار جد امجد شیخ الاسلام حضرت حمید امیان صاحب رفیق نمایند لیکن جناب خلیفه بر حق
حضرت حافظ محمد اسلم صاحب ادام السیر را تمایز آمدند و فرمودند که این فعل در شرح شریف
هم ناجائز است و کسی از پیران ما نیز این فعل نکرده است بهر جا که انتقال کرده اند همان جا مدفون
شده اند پس جمله خادمان برای حضرت موصوف موانعت کردند لکن از سخن دروازه مکان کوه
خدمت شیخ قبر کندید و جنازه مبارک را بعد غسل و کفن بزار حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره
بردند و بهمان جا نماز جنازه خوانده شد و بعد به بزار حضرت شیخ مخدوم سید نظام الدین عزت
الهدی یا قدس سره آورده اند پس چون خلافت بود که شیخ جنازه مبارک به وقت تمام سپهر می شد و اینجا
بودن شریف آورده آن نجینده سر را گوی را البسایر و ده خاکستور ساختند آبی درینا ای درینا ایغ
آفتابی گشته پنهان زیر منج و الا آن مقام مقدس زیارت گاه خلایق است اول ان مقام تنگ
بود بعد مکان که در گرد پیش آن بود که گفته اند از وسیع ساخته اند اول حضرت حافظ صاحب قبله
جانب چپ مزار شریف مسجد سنخس پوش بنا کردند و مزار شریف را هم خس پوش نمودند و در
همین صورت اند بعد مزار فتح اند بیگ که از امرای دکن هستند و مرید مولوی حسن الزمان صاحب
مبالغه برای تعمیر مزار شریف فرستادند و همین مرضی حضرت حافظ صاحب قبله بود که اول مسجد
تعمیر شود الخوض از رویه مزار صاحب حضرت حافظ قبله در کشته مسجد نیمه تعمیر فرمودند بعد در کشته
سجری گاه و لیکه بعد فراغ عرس شریف بنای اردو ضمه مقدمه داده شد و در کشته ایجری ایستاد
تعمیر شروع گشت اول کسیکه برای تعمیر مزار از ارباب فرستادند حکیم وزیر علی صاحب هستند از مریدان
سکنه حیدرآباد دکن بعد از آن مرزا اشوار بیگ صاحب که از امرای دکن هستند و از نسیان
علیه حافظ قبله و برادر یعنی مرزا سردار بیگ صاحب و دین کار خیر مال خود صرف کرده زاد آنحضرت
آورده و باقی دیگران از اخوان دینیم هم حسب استطاعت نمودند و درین کار شریک شدند و غیر
چند سال تعمیر مزار رحمت آغاز می شود و لیکن هنوز که نیست از ایجری است تا آنکه تمام است

که سال طبع این کتاب است است هری کرد و در وقت شریف از مبلغ گذرانیده خمس الامرانواب
 خورشید جا به با در رئیس حیدر اباد و کن و ام اقباله شروع گردیده هر قدر تعالی چنانکه دل میخواهد
 بانجامش رساند بعد وصال شیخ الاسلام بر روز سیوم که تقرب سیوم بود بعد فراغ تقرب در آن
 با هم و کرمشوره کردند که صاحب سجاده شیخ الاسلام قرار دهند بعضی خواستند که میان محمد صاحب
 برادر خورشید شیخ الاسلام بر این منصب مقرر شوند و بعضی دیگر بر از بنی اخوان خدمت شیخ تجویز
 کردند آخر کار چون صلاح بر کسی قرار نیافت بعضی اقربائی شیخ الاسلام که مدعی این منصب جلیله
 بودند قرار دادند که وقت حیل جمله عزیزان سکنا یگیری هم جمع خواهند شد آنوقت کسی با اتفاق
 رای همه با بر این منصب مشرف خواهد شد و بجز خند خاوان خاص کسی برین سر آگمی نداشت
 که خدمت شیخ در عالم حیات خود حضرت حافظ صاحب قبله را این منصب جلیله عطا فرموده اند و نه
 حضرت حافظ صاحب اظهار این امر رومی داشتند بسبب کمال ترک و تجرید و اخفا که در
 مزاج مبارک حضرت شان است مگر گروه خاصان خدا را که می توانند گردانیدن خود بخود همان
 بوقوع آمد که مرضی خدمت شیخ بود و در حقیقت این از کمالات شیخ الاسلام است که درین پرده
 بوقوع آمد یعنی بعد گفتگو اهل خیر اباد صاحبزاده ولی محمد صاحب از خاوان استانه ملک شهبان
 حضرت قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه که مرید شیخ الاسلام بودند و در آن وقت حاضر میان محمد صاحب
 صاحب قبله گفتند که صاحبزاده صاحب قریب من بمائید چون حضرت میان صاحب نرو
 شان رفتند صاحبزاده موصوف فرمودند که این حضرات را اختیار است هر که را خواهند در خود
 صاحب سجاده سازند الا نرو کسی ستمی این منصب جز شایسته پس صاحب سجاده و قائم مقام شیخ نرو شما
 بستید و دو پیشه و کلاه گوشوار بر حضرت حافظ صاحب قبله بستند همه میدان شیخ الاسلام را برین امر بدل منظور بود چرا
 که خدمت گذار حضرت حافظ صاحب خدمت شیخ را در ریاضات و مجاہدات و ترک و تجرید جناب شان و توجیه
 و عنایت شیخ الاسلام نسبت جناب مدوح منظر خود دیده بودند لهذا فی الفور همه با بر این امر
 متفق شدند و قائم مقامی حضرت حافظ صاحب قبله را بجان و دل قبول کردند و نرو ضلّا

که علامت قبولیت خلافت است بخدمت میان صاحب گذرانیدند و اجماع جمله مریدان حضرت
 که در آنوقت حاضر بودند بران منعقد شد و از غالبان هر که شنیدند بدل و حبان بگزیدند خادمان خدمت
 شیخ آنها که بحسن عقیدت و زهد و ورع بمریدان حضرت ممتاز بودند قبل از وقوع این امر میان صاحب
 و قائم مقام و خلیفه شیخ الاسلام می دانستند چنانچه برادر مفسور عبدالواحد خان صاحب
 بمن گفتند که چون خبر انتقال حضرت بجناب عمی و اجد علی خان صاحب مرحوم که از جان نثاران
 خاص شیخ الاسلام بودند و بزهد و ورع و ترک و تجرد معروف و معروف رسید بمن فرمودند
 که بروید برای تخریب شیخ الاسلام در خیر آباد چون بخیر آباد بر آستانه شریف رسید جمله صاحبزادگان
 را تعظیم کنید و بجا فاطمه صاحب النظره بعل آرید که بخدمت شیخ می بالیست کردن الغرض
 چون وقوع این امر خلافت بدین نقطه ظهور آمد مدعیان این منصب و اعوان و انصار ایشان
 بس گران آمد چنانچه در فاقه دوم چون اجماع جمله عزیزان گشت مدعیان خلافت بر انعقاد خلافت
 معترض شدند و بمیان صاحب قبل پیام فرستادند که این خلافت بچه طور منعقد گشت مریدان
 از مریدان شیخ الاسلام کفایت حافظ صاحب عرض کرد که من می روم و جواب این پیام میگویم
 چنانچه وی برقت و جواب داد که این خلافت مثل خلافت سیدنا امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی
 الله تعالی عنه انعقاد یافت عجب که شما که اهل سنت هستید و بر این خلافت اعتراض می کنید مایان
 که مرید و غلام شیخ الاسلام هستیم هر که را از خاصان خدمت شیخ مستحق این منصب می دانستیم
 او را بسرداری خود برگزیدیم شمارا اختیار است هر که را خواهبید و در خود با صاحب سجاده
 سازید لیکن آن سجاده نشین برای شما خواهد شد نه برای مایان الغرض مدعیان خلافت
 چند می بحضرت میان صاحب قبله بس عداوتها کردند و مخالفتها نمودند قریب با یکصد
 کسان بحضرت نخستین رضی الله تعالی عنهما کرده بودند الا حق حق است و از سعی کس
 ابطال آن نمی شود و آخر کار همان کرده شیخ الاسلام در این پرده برقرار ماند و در حقیقت
 این هم سنت سنیة حضرت نبوت بود که بعد وفات خدمت شیخ که مظهر آنحضرت علیه الصلاة

والسلام بودند بقرع آمد و الحال کسی را در خلافت حقه حضرت حافظ صاحب خلافتی مانده حق بر کسی
نشست صد باکس بدست مبارک آنحضرت داخل سلسله طیبه حافظیه گردیده اند و می شنوندند
تعالی ذات بابرکات حضرت نشان را تا دیر بر سر بایان سلامت باکرامت دارد و بعضی وض
شیخ الاسلام انجناب را بمقامات قرب پیران عظام رساند و از آنحضرت سلسله علیه حافظیه
را تا قیام قیامت قائم دار آمین یارب العالمین بجا ه سید المرسلین و اگر حاسدان باین مهم
و خلافت حضرت حافظ صاحب قبله نکاری پیش آرند آنها بنکران خلافت شیخین می مانند
رضی الله عنهما و از خدمت شیخ الاسلام و حضرت خلیفه صاحب در این امر هم سنت جناب
رسالت آب و حضرات خلافت انتساب دائمی شود میان سید خادم حسین و میان
بادی حسن با اتفاق روایت کرد و ندک تا مدتی بعد وفات حضرت شیخ الاسلام در حافظه زار
شریف وقت شب آواز رفتار مردمان معلوم می شد لیکن کسی بنظر نمی آید و بعضی او قاضی
نقلین هم دیده می شد لیکن شخصی دیده نمی شد به شبی مسمی دولت بر آواز رفتار آواز
داد که کیست بجز آواز دادن در افتاد و تصدم شد و از آن روز آواز رفتار هم شنیده
و هم بیان بادی حسن صاحب میگویند که یکس مرتبه حضرت حافظ صاحب قبله جانب رودلی
بعرض حضرت مخدوم شیخ عبدالحق قدس سره رفته بودند وقت شب من در خانه می خواهم
و دولت در بهانه بود وقت صبح کسی در مسجد مزار شریف اذان صبح در او من و جمله المنجانه آن
آواز را شنیدیم و دانستیم که مسمی مدار بخش که از میدان شیخ الاسلام سینه شاید آمده اند
چون روز شد بدولت گفتیم که مدار بخش آمده بودند کجا هستند وی گفت که کسی درین حافظ
آمده من وقت صبح باب را بنزدیافتیم چنانکه شب بند کرده بودم لیکن من هم وقت صبح شنیدیم
که کسی در مسجد اذان گفته ندانم که بود این امور از جمله اسرار و کرامات شیخ الاسلام است
حالش عالم الغیب و اند لیکن بظاہر چنان معلوم می شود که این چنین افعال از جنیان خواهد بود
در ابواب سابق نوشته ام که جنیان هم بدست حق پرست خدمت شیخ بیعت و ارادت می داشتند

پس بمقتضای ارادت حاضری شدند و اندک اعظم بالصواب و تصرفات خدمت شیخ ما این دو م
 همچنان جاری است و خواهد ماند حافظ علییه الرحمته می فرماید شکر هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد و شوق
 ثبت است بر جریده عالم و امام با عابد علیان نقل میکند که من در جانب شمال بموضع بودم که تاربخ
 عرس شریف حضرت شیخ الاسلام رسید بقصد شرکت عرس شریف از بخارا روانه شدم چند کوه خیر آباد
 باقی بود که شب در آن چون عالم تاربخ شد من را آنم گروم و تنها بودم پس بر ایشان شدم که
 که آبی چه کنم و راه از که پرسیدم و بچگونگی طوری بر من بولای خود رسم چون رهنمای بنظر نامد چاره کار جز
 این ندیدم که دو کلام است خدا تعالی مگر ب خود از دست بگذاشتم که بهر طرف که خواهر برود مگر ب
 روان شد خیلی راه طے کرده بودم که نشان آبادی موضع دیدم شد بدیل خوش شدم که از
 آبادی سراغ راه بهم خواهد رسیدن که داخل آبادی شدم دیدم که شخصی لباس سفید پوشیده استاده است
 دانستم که مسلمان خواهد بود نزدیک وی رفتم و سلام گفتم ایشان آواز من بشناختند نام
 من گفتند که فلان هستی آنوقت من هم شناسانتم که منشی محمد شسته گروم هستند عرض با هم که ملاقات
 کردیم ایشان از من پرسیدند که شما در این وقت کجا آمدید گفتم بعرض خدمت شیخ می رفتم راه گم
 کرده و در اینجا خودم و بلا قصد رسیدم ایشان گفتند که این تصرف شیخ الاسلام است یعنی الله تعالی عنه
 من هم قصد شرکت عرس شریف داشتم لیکن از تمنای مترد بودم خدمت شیخ شمارا من
 رسانیدند پس من و ایشان متفق شده بمقام مقصود که بجای ما یان بود رسیدیم همچنین صد بار که ما
 از خدمت شیخ درام بطور می آید هزار بار دردم در ایام عرس شریف به آستانه حاضری شوند و بچگونگی
 شیخ الاسلام الله تعالی جل جلاله حیب تمنای آنها را بگلهای مراد بر می کند چونکه در اینجا ذکر
 استانت از اولیا الله و فیوم من آنحضرت بر اهل زیارت در آمد لهذا مناسب وقت توضع این
 مسئله حسب عقیده خود می گفتم و این رساله شریف را بعین مضمون ختم می سازم باید دانست
 نزد محققین اهل سنت ثابت است که اولیا الله هر گاه که خود را در راه طلب خدا فنامه سازند
 حضرت الوهیت جل جلاله که قادر و تواناست بفرماید من کان لله کان الله له نمونه

صفات خود در ایشان خلق می فرماید پس درین وقت ایشان ظاهر حق می شوند حدیث قدسی
 گفت سمعه و بصوه الی اخره بر نظهریت ایشان برمان قاطع است مولانا می جامی قدس
 سره العزیز در لوائح شریف در تعلیم سلوک می فرماید پس می باید که بکوشی و خود را از نظر
 خود بپوشی و بر ذاتی اقبال کنی و حقیقتی استحال نامی که ذرات موجودات همه محال جمال اویند
 و مراتب کائنات مرایای کمال او و برین نسبت چندان مداومت نامی که با جان تو در
 این نزد هستی تو از نظر تو بر نیز تمام شد ارشاد مولانا پس اندرین صورت کمال بنده همین
 قدر است که خود را در طلب حق فنا می سازد و آنچه از قوت تصرف فی العوالم و مثل آن
 باذن الهی از او ظاهر می شود همه قدرت القادر مطلق است لهذا قادر و توانا اوست و ما
 سوائی او جمله میشوی عاجز الادرع اجزای ما محجوبان و حضرات مقربان بس غلیم فرق
 است اگر چه در جمله موجودات ظهور اوست الادرع میان استعداد بعضی از صفات و اسما
 اوست و در آنها استعداد ظهور جمله صفات و اسما الهی است چنانچه مولانا جامی رحمة الهی
 علیه در لوائح شریف بعد بیان حقائق آئینه و کونیه می فرماید بعضی از این حقائق کونیه
 را عند سیران الوجود فیما با حدیث جمیع شیونه و ظهور آثارها و احکامها استعداد ظهور جمیع
 اسما الهی است سوائی الوجوب الذاتی علی اختلاف مراتب الظهور شدت او ضعفاً و غالبه
 و مغلوبه چون کمال افراد انسانه از انبیا و اولیا و بعضی را استعداد ظهور بعضی است
 و در بعضی علی الاختلاف المذكور چون سائر موجودات تم کلامه پس بهمین وجه در اولیا
 کرام ظهور صفات و اسما او تعالی شأنه کامل می گردد و در ما محجوبان بسبب عدم استعداد
 قبولیت ظهور کامل صفات حضرت احدیت نمی گردد پس فرق میان ما و ایشان ظاهر لهذا ایشان را
 می کنند که نزد مایان ناممکن است چرا که در ایشان ظهور قوت الهی می شود چنانچه امام حجت
 الاسلام محمد غزالی رحمة الهی علیه این مضمون را درین پرده در کیمیای سعادت او افزوده
 اند که در بعد فنا چون بر تهمه کمال می رسد مین جمله اجزای عالم می شود پس چنانکه در لوائح

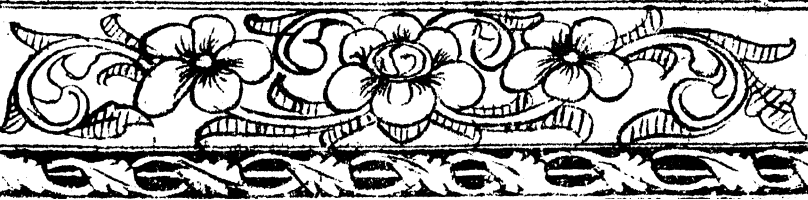
بیان در اجساد و مایان تصرف می کنند از روح کاملین در تمامی اجزای عالم تصرف نمایند تم کلامه و چنانکه
 ایشان از مایان قوی تر هستند و دعای ایشان هم قوی تر و موثرتر است از دعای مایان معسذ
 از راه رحمت ایزد جل شانده در کتاب خود بیان را نیز برای مغفرت نبی کریم را بحضور خود وسیله
 آوردن تعلیم فرموده و بهیچند اولوا انهارا ذلظلموا النفس هو حجاب و ان استغفروا الله استغفر
 الرسول لوجه الله تو با ما هر چه میبایست اگر از سو منان گناه سرزد شود و بیایند نزد تو اس
 حسیب من پس استغفار کنند از من و دعای مغفرت کند برای ایشان رسول هر آینه خواهند
 یافت الله تعالی را قبول کننده توبه و رحم کننده هر گاه رب الغرت خود ما را تعلیم فرمود
 که وقت صد و گناه بجناب حبیب من توجبه نماید تا از دعایش توبه شما قبول نکند و بیایم فرزند
 ما را بایه حضرات قرب را بحضرت الوهیت و سیدیه کردن و نبی کریم نیز همین مضمون تعلیم فرمود
 چنانچه حاضر شدن تا بنیاب حضرت شریفش و در خواست بنیابی کردن از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و تعلیم فرمودن آنحضرت او را دعا بوسیله خود بحضرت الکی کردن و توجبه به نبی
 کریم آوردن و از آن دعا چشمانش روشن شدن که در کتب حدیث مروی است آن
 برای دعائی ماکافی است پس هر گاه که توجبه بجناب رسول کریم از آیه قرآنی و حدیث نبوی
 سبب حصول مقصود نمائت گشت توجبه بجناب اولیاء الله که نظایر و ثواب حضرت بنوت
 اند لا رب فیه جائز و سبب حصول مدعاست چرا که فعلی که بجناب نائب کرده می شود بجناب
 منیب راجع می شود و از آیت بیعت این مضمون ظاهر و هویداست محتاج بیان نیست
 و توجبه بجناب ارباب قرب چنانکه در حیات شان نافع است بعد وفات هم نافع زیرا که روح
 انسانی را فنا نیست و این قوت قویه از صفات او است چنانچه امام غزالی رحمه الله در
 کیمیای سعادت می فرماید هر که در حیات سزاوار آن است که باو توجبه کرده شود بعد وفات
 او هم توجبه کردن با وی درست و رواست و درین مضمون امام رحمه الله علیه قول امام شافعی
 رحمه الله علیه نقل کرده که می فرمود من را امام الائمة سیدنا امام موسی کاظم سلام الله علیه

و علی ابابیه الکرم و اولاده العظام برای حصول اهل حاجت حکم کبریت احمد دارد و تم کلام الامام
و حضرت مولانا رومی رحمة الله علیه در وصف حضرات قرب می فرماید ایامیات

<p>صاحب دل آینه شش روی بود سر که اندر شش جهت دارد وقت گر کند در روشش بر اے او کند چونکه او حق را بود در کل حال میچ بے او حق بکس ند بد نوال معصیت را بر کف دستش بند با کفش در پائے کل را اتصال اتصالے که نه گنجد در کلام</p>	<p>حق در آن از شش جهت ناظر نشود که کند در شش جهت حق یک دم نظر و در قبول آرد هسبم او باشد بند برگزیده باشد او را ذوالجلال ششمه اکتسم ز اصحاب وصال و از کفش آنرا بر حومان و حسد همت بیچون و چگونه در کمال گفتنش تکلیف باشد و اسلام</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و هم استعانت خواستن از خاصان خدا نابت است از حدیث نبوی چنانچه طبرانی
این حدیث نقل کرده و آن اسرار عونا فلیقل یا عباده الله اعینونے
یا عباده الله اعینونے یا عباده الله اعینونے یعنی و اگر خواهد مدد
پس گوید ای بندگان خدا اعانت من بکنید سه مرتبه و بعد نقل حدیث را و
گفته تحقیق این آرموده شد لیکن آنها که از این قدرت حضرت الهی جل جلاله که بندگان
خاص خود را باین مرتبه می تواند رسانیدن و از استعداد خاصان است مرحومه که ایشانرا
قوت قبولیت ظهور صفات حضرت الوهیت داده است غافل هستند انکار تصرفات اولیا
کرام می نمایند و نمی دانند که هر گاه که آهن از مجاورت نار صفت ناپیدای کند هم در صورت
و هم در اثر و نار صفت خود را که سوختن است در آهن ظاهر می کند اگر خاصان است
مرحومه محجیه که اختیار نبی آدم و بعد انبیا افضل از عالم است بسبب استعداد
ظهور جمیع اسما الهی که این قوت قویه ایشانرا هم عطا کرده آن قادر مطلق است از قرب

حضرت الوهیت جل جلاله مطهر صفات او تعالی می شوند و آن قادر توانا نمونه صفات
خود را در ایشان ظاهر می سازد چه عجب و درین عقیده شرک چیست فی الحقیقت آنچه
از کرامات و تصرفات هم در حیات و هم بعد از وفات از اولیا اکبار ظاهر می شود و نیم
ظهور قدرت است اوست تعالی شأنه فضل ایشان همین قدرت است که از خود رسته اند
و با حق پیوسته لیکن منکران بغم ناقص خود مدد عای حضرات طریقت را نادانسته
بر آنها اتهام می کنند که صفات الوهیت بر بنندگان ثابت می کنند خود با دین
ذکر خدا خداست و بنده بنده حضرات طریقت جمله ماسوا می اندر آورده معروض فنا
می داشتند و لباس وجود بر آنها عاریت می شمارند چه جای شکر است اصفیات خاصه
حضرت رب العزت مولانا می جامی می فرماید در لؤلؤ شریف ماسوا می حق جل و علا
در معرض زوال است و فنا حقیقتش معلوم است معذوم و صورتش وجود است
موجود می روزنه بود داشت و نه نمود و امر و نمودی است بے بود و ظاهر است که
فرد از وی چه خواهد گشود پس اهل طریقت بهمین عقیده به مدد عشق و محبت بگرد و بعد
مراتب فنا طی کرده تا باصل خویش می رسند و اصل حق که اصل الاصول است
می شوند شکر سکین حسن می گویدت اس وقت عشاق تو خوش بود گرسن از ایشان
نیستم در کار ایشان کن مرایا الله تعالی مراد جمله اهل اسلام را با خود خلوص و عقیدت
صحیح حرکت کند و توفیق محبت و تعظیم خباب رسالت و مقربان حضرت نبوت صلی الله
علیه و آله و سلم عنایت فرماید بجاه سید المرسلین و اهل بیته الطاهین و خلفای
الراشدین و اصحابه الاکبرین و اولیا ائمه رضی الله تعالی عنهم اجمعین آمین یا رب العالمین



قطعه تاریخ وصال حضرت حافظ محمد علی شاہ صاحب عروت محرم علی شاہ صاحب
 قدس سرہ العزیز از تاریخ طبع و قادم بدیع قوانین بلاغت تشریح آئین
 فصاحت جناب مولو کے ہادی علی خان صاحب مولف کتاب ہذا

کہ از چرخ سبقت لفظت برد
 ز اسم و ز وصف آنکرامی ولد
 کند تازہ تر گلشن آب و جہد
 نہ ام زمین زادہ چون او ولد
 چو میعت بدست شرفیش کند
 کسے را کہ دستش بدامن زند
 دیش رازدان زابتداتا ابد
 کہ سوے خودش خواندہ رب احد
 خیم در سر اپردہ قتر برد
 بگوشکش و لم ہاتف آوازہ زد
 بخلوت بطلوب واصل بود

شسی کہ وجودشش زمین را سزد
 بود یاد گار بنی و و لے
 بود ذات حافظ کہ از زہد رفتہ
 نہ چشم فلک ویدہ شلش و لے
 ز عصیان کند پاک آلودہ را
 شاید جمال جہان آئین
 زش مرات حسن پاک ازل
 شب نوزدہ بود ذبیعتہ ماہ
 چو روح مصفے سنان شد زخلق
 بجستیم ہادی سنین وصال
 کستارہ گزید او ز عالم کہ تا

قطعه تاریخ بنامی ہزارہ شریف جناب حضرت حافظ محرم علی شاہ صاحب قدس سرہ

سروشے دگر گفتہ بے جد و کہ
 مزار سے چو مشکات نور احد

بجستیم سال بنا کے مزار
 گردید بر قبر ہاکش بنا

درین کتاب نوشتہ مراتب حافظ
 بود دو ار دل جان مناقب با حفظ

پے جات خودم کسب نام خود ہادی
 جو تم گشت سوشے بگفت تاریخش

در مطبع احمدی واقع کانپور ماہ جب المرجب ۱۳۰۵ ہجری باہتمام شیخ محمد عبدالصمد صاحب مطبع

ضمیمه روایات باب چهارم یعنی ارشادات

این روایات مرزا سردار بیک صاحب بانی چند را در بیان نوبت سائیده بعد طبع فرستادند لهذا بطور
ضمیمه نوشته می شود مولوی دیا بخش صاحب فرمودند که چون خدمت شیخ الاسلام از ملک نجاب بدلی تهرنت
و پس آمدند بمزار پرانوار حضرت قطب صابا حیات یزاتمه خوانند چون از فافتخار شند عرض کردند که الحال حضرت
فتوحات باطنی بسیار حاصل کرده اند از نعمات الهی پر شده مگر من از آن چیزی خبر ندهم فرمودند اباب تو
در جوی طایب لاک گئی عرض کردم باز ما خود هم میفرمودند من طمنه طمنه کا تو وه مختار آپ هر یک کجا
گفته دو گلی بری یعنی طالب باید که دست از طلب باز نهد در روزی حضرت شیخ الاسلام وقت در کس کول
فرمودند که نگاه دار قلمی بنویسی شود ذکر آنهم کلام حیوانات حال میکرد و در هر این معنی فرمودند که حضرت شیخ اکبر روز
در صحن مسجد جلوه فرمایند و کسی ادرس میدادند بسیار مردم جمع بودند زراغی میاید و شور و غل کرده چند مردمان از آنرا
مگر زراغ شیخ اکبر یکی از حاضران فرمودند که درختیکه آشیانه این مرغ است میچاهنهاره کسی اورا قطع می کند تو هم راه
زراغ برو او برفت زراغ گوی می راه می نشست گوی می پریدند و در او زمین بنظر راه طی کرد و می رسید که در آنجا خندان جمعا
بودند در روشی درختی ای انگه خانه می برید که بران آشیانه آن زراغ بود و می ادران نهاره فرستاده حضرت شیخ اکبر با و گفت
که بگذار این درخت را قطع مکن این زراغ بخدمت حضرت شیخ استغاثه کرده است و خدمت شیخ فرموده اند از درون
این درخت از روزی شیخ اکبر صحر بعد از فراغ حاجات نماز مشغول خورد حضرت شیخ الاسلام پیش آنست حضرت بعد
نشست بودند ناگاه دیدند که شیری زرد بر می ایستد میفروماند که من بدین خود گفتم که حضرت پیش من هستند مرا چه چو اول شیر بخند
شیخ خواهد آمد آن شیر چون نزدیک شیخ اکبر رسد بار و بر حضرت سربه نماده باز او بر پشت شیخ اکبر بر نماز مشغول اند
بعد از فراغ نماز بارانهای از من فرمودند شاه هوری صاحب دیدید که شیر از رو بر میاید من مخالف شدم و بدل
گفتم که درخت قریب است من بالای درخت خواهم ایستد که شیر بر درخت رفتن نمی تواند لیکن وی خود آمده بر پشت
صالح سجد کرد و نشان بیان فرمودند از روزی حضرت شیخ اکبر بر باوه اسپ سوار بر اهای رفتند و مرکب تیر می را
شیخ الاسلام شکار بند بست گرفته همپای آنحضرت بودند ناگاه فرمودند شاه هوری صاحب شیخا شعری
هنندی یاد او آید بعد از متشنج این شعر عرض کردند سوسه سوسه چمن جبکه توسته حجاب هو گاه

هم در وقتیکه چک سے آفتاب ہوگا بد شیخ الکبیر و شنیدن این سوا معلق شدند و تا در معلق ماندند صاحبزادان
 محمد حسن صاحب شیراز حضرت شیخ حکیم الله جهان آبادی این مرد روایت فرموده اند متعلق باب کرامت میا
 انبیا و ائمه از خداوند است از حضرت قطب صاحب رضی الله تعالی عنہ بیان کردند که روزی بمقامی از
 ملک پنجاب حضرت شیخ الاسلام مع ہمراہیان رونق افروز بودند شخصی سید سے شیر آفرین با خیال
 کہ حضرت شیخ ہمیشہ ہر شی از جانب است تقسیم می فرمایند بجانب راست نشستیم تا اول من رسید حضرت
 شیخ تقسیم کنند فرمودند کہ از جانب چپ تقسیم کن او ہمچنان کرد و باخچون نوبت من رسید هیچ شیر باقی
 نماند این امر برای تشبیہ اوی بود ازینجاست کہ مولانا روم رحمة الله علیه فرموده **دل نگداید**
 اسے بجا صلان - در حضور حضرت صاحب دلائل مضمون متعلق بہ باب مفہم صاحبزادہ میان سخن
 صاحب فرمودند کہ در ایام من کہ شیخ الاسلام در ان وفات فرمودند روز سے دست و پاسے
 حضرت می بالیدم درین شاعر عرض کردم کہ حضرت در دست مبارک در دو چونت ارشاد کردند **خبر**
 ایشان کہ گویا کسی استخوان را از زره می شگافد عرض کردم حال باقی جسم مبارک چیست فرمودند کہ
 تمام جسم مثل دہل شدہ است و ہمہ بدو آلودہ این علامت قرب حق است کہ اہل قرب را بلا سختی تراخت
 می شود سبب قرب یگانہ ہر کہ حضرت شیخ چنان بیاد خدا مستغرق بودند کہ جانبہم التفات نبود بار بار
 رفع حاجات نمود ان حضرت شیخ را رسید اشہد و خداست شیخ ان نمیفروم و نہ ویر کلمات شکر چیزی می گفتند

حق استماع

کہ بعد علی نوالہ لہ معلومہ و اسلام علی رسولہ کہ این لالی متلالی طریقت و ذریعہ نصیحت متکبر حالات و کرامات
 و ارشادات زیدۃ العارفین عمدۃ السالکین جناب مولانا اکی قاضی محمد علی صاحب خیر آبادی قدس
 سرہ اللہ الہادی موسوم بہ **مناقب حاقظیہ** ماہ رجب نہشتا ہجیرہ در مطبع براہم کرم حاجی

شیخ محمد یعقوب صاحب موسوم بہ مطبع احمدی واقع

کانپور از اہتمام نیازمند بارگاہ احمد محمد عبدالصمد مدظلہ
 طبع در کربشید مطبع اہل دل گردید

صحت نامه مناقب مافطیه

صفت	سطر	صفحه	صفت	سطر	صفحه
صحیح	غلط	صحف	صحیح	غلط	سطر
محب	مجت	۲۳	داد	واه	۳
عبادک	علبادک	۱۴	بود	یود	۶
نی	تی	۱۸	نیز	نیر	۱۰
ایشان اوشان	ایشان اوسان	۲	انجلی	انجلی	۹
ارضا عناد	ارضا عناد	۱۲	نوری	یوری	۱۲
نصیر الدین	نصیر الدین	۲	گفت	گفت	۲۰
فر	فر	۱۸	اعمی	اعمی	۱۴
والدین	ورالدین	۱۹	تعالی	نطلی	۱۹
ملو	علو	۱	تاویده	تاویده	۱۵
راوست	راوست	۱۳	آواره	آورده	۴
مراد واقه	مراد واقه	۱	ساراج	ناراج	۲۰
مسطور	مستور	۱۱	مقید	مفید	۳
دنی فندان	دنی فندان	۹	تقار	بتقا	۳
بست و	بکاش	۱۳	باز	باز	۴
العلیاد	العلیاد	۱۵	تاضحی	ماضحی	۱۸
المبتعین	المبتعین	۱۱	تااین	این	۱۹
شیخ	شیخ	۳۰	که بودم	که دم	۲۱
می	می	۴	ومردان	رهمردان	۴
گردید بازش	گردید بازش	۱۴	که	که	۱۸
شده	شیخ	۱	النفات	النفات	۵

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵	۲	لعر	بعر	۳۴	۳	چهارصد و دو	چهارصد و بیست
۳۸	۱	یست	نیت	۹	۹	برادر	برادر
۳۹	۲	قوت	قوت	۱۲	۱۲	دو صد و دو	دو صد و دو
۴۰	۶	واگردند	واگردند	۱	۱	قیام	قیام
۴۱	۲۱	اتفاق	اتفاق	۱۱	۱۱	جمعی را	جمعی را
۴۲	۳	شغال	شغال	۴	۴	ایل بر	ایل بر
۴۳	۹	صلی الله	صلی الله	۵	۵	تنبه	تنبه
۴۴	۶	مات	مات	۹	۹	شفا	شفا
۴۵	۱۴	خواست	خواست	۱۸	۱۸	مولان	مولان
۴۶	۱۶	راخا	راخا	۹	۹	داز	داز
۴۷	۱۸	چراغ	چراغ	۱۲	۱۲	فقه	فقه
۴۸	۱۶	الویت	الویت	۱۵	۱۵	بخدیقه	بخدیقه
۴۹	۲۰	روزسته	روزسته	۲۱	۲۱	یا مدیقه	یا مدیقه
۵۰	۱	ولم	رقم	۲	۲	۶۶	۶۶
۵۱	۳	باهیت	باهیت	۹	۹	مناجیح العلوم	مناجیح العلوم
۵۲	۸	بست	بست	۱۶	۱۶	بجوی	بجوی
۵۳	۱۱	المکه	المکه	۲۱	۲۱	ایا بهین	ایا بهین
۵۴	۱۴	وگر	وگر	۱۰	۱۰	پدر علی	پدر علی
۵۵	۱۵	است	است	۲۰	۲۰	بلرینند	بلرینند
۵۶	۲۱	مذکره	مذکره	۱۸	۱۸	چر	چر
۵۷	۱	مجتب	مجتب	۱۹	۱۹	ببرکت	ببرکت
۵۸	۳	غزور و قریب	غزور و قریب	۲۰	۲۰	دالتم	دالتم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲	پرواشت	پرواشت	۵۹	۱۰	غذیر نم	غذیر نم
۱۱	۶	بسیار	بسیار	۱۱	۱۱	گزارند	گزارند
۱	۵	بفرایید	بفرایید	۱۹	۱۹	مکت	مکت
۵۴	۲۱	پرداختند	پرداختند	۲۰	۲۰	سبب	بسبب علم
۵۵	۱۲	احسن	احسن	۲۱	۲۱	مظالم	مظالم
۱۱	۱۱	تقد	تقد	۲	۲	درباره	درباره
۱۱	۱۶	بد	بد	۱۱	۱۱	موالات	موالات
۱۱	۱۶	بندب	بندب	۲۱	۱۶	راه	راه
۱۱	۲۰	العبدی	العبدی	۱۸	۱۸	از مو	غیبو
۵۶	۲	منقطه	منقطه	۱۱	۱۱	لو	غیبو
۱۱	۱۹	لسن	لسن	۱۹	۱۹	کسی	کی
۱۱	۱۱	از	از	۲۱	۲۱	نعت	نعت
۱۱	۲۰	بران	بران	۶۲	۶	مخافت	مخافت
۵۶	۳	خرد	خرد	۱۸	۱۸	الهی الکریم	البنی الکریم
۱۱	۱۱	زد	زد	۲۰	۲۰	المنصف	المنصف
۱۱	۱۸	حرقه	حرقه	۶۳	۱	۱۱	۱۱
۱۱	۲۰	ری	رای	۱۱	۶	شان شمار	جان شمار
۵۸	۱۸	ونشید	ونشید	۱۰	۱۰	تقریه	تقریه
۱۱	۲۱	کارها	کارها	۱۲	۱۲	برست	بر دست
۵۹	۲	بجسور است	بجسور است	۱۶	۱۶	آنها	آنها
۱۱	۲	حضور	حضور	۱۱	۱۱	عدان	پدایه
۱۱	۶	عبودرگشت	عبودرگشت	۱۶	۱۶	انصالی	انصالی

صحیح	غلط	صفحہ	سطر	صحیح	غلط	صفحہ	سطر
حالا	حلا	۷۶	۵	مرویت	ولیت	۶۳	۱۰
نشہ نہ	نشید نہ	۷۸	۲۱	آن مظهر کرم	ظہر کرم	۶۴	۸
حضرت	حضرت	۷۹	۳	خود	خود	۶۵	۱
شاہ	ستاہ	۸۳	۸	اولاد	اولا	۶۶	۴
شیخ	شیخ	۸۴	۱۳	تارل	تانا	۶۶	۵
بشیخ	بشیخ	۸۴	۱۵	عند اللہ	عند اللہ	۶۶	۶
ما	ما	۸۶	۱۳	طہیتہ	طہیتہ	۶۶	۷
واہمہ	والیہ	۸۶	۱۸	پروردہ	پروردہ	۶۶	۹
سلیمانیہ	سلمانہ	۹۳	۱۷	خیرگی	گی	۶۶	۲۱
طریق	طرق	۹۵	۲۱	وما ظنی	وظنی	۶۶	۱۱
و تائب	وتائب	۹۸	۵	تبلخ اکام خود	تبلخ اکام	۹۷	۱
ضعف	ضعف	۱۰۱	۱۳	بعض	بعض	۹۷	۵
خودہ	خودہ	۱۰۱	۱	العزت	العزت	۹۷	۶
الملة والدين	الملة الين	۱۰۲	۱۷	آنجوب	انجوب	۹۷	۸
زجر	زجر	۱۰۸	۱۵	استرات	استرات	۹۸	۲
کمال	کمال	۱۰۹	۱۳	نت	نت	۹۹	۲۱
ہلا	ہلا	۱۱۰	۳	شیخ	شیخ	۱۰۰	۱۱
بواب	ابواب	۱۱۰	۱۳	شیخ	شیخ	۱۰۰	۱۲
ساحب	ساب	۱۱۰	۱۶	از شیخ	از شیخ	۱۰۰	۱۳
میر محمد علی	میر محمد علی	۱۱۰	۱۸	وایشان	وایشان	۱۰۱	۱۹
کے درمیں	کے درمیں	۱۱۰	۱۱	شیخ	شیخ	۱۰۱	۲۱
عالتی	عالتی	۱۱۰	۲	اچھ	ماہہ	۱۰۲	۱۰

صفحہ	سطر	نقط	صحیح	صحفہ	سطر	نقط	صحیح
۱۱۳	۱۶	بہت عمدہ بنیاد	بہت عمدہ بنیاد	۱۳۵	۱۷	لغز ہو	لغز ہو
۱۱۴	۱۴	یا ذکار	یا ذکار	۱۳۶	۱۹	لی	لی
۱۱۶	۲	برسید	برسید	۱۳۷	۳	از نام	از نام
۱۱۹	۱۶	چیزی میشود	چیزی نمیشود	۱۳۸	۱۲	احراز	احراز
۱۲۰	۱۴	ذکی	ولی	۱۳۹	۳۰	حقیقت اتباع	حقیقت اتباع
۱۲۱	۱۳	بقصد	تقصہ	۱۴۰	۱۲	اتباع	اتباع
۱۲۲	۱۹	عوث	عوث	۱۴۱	۱۲	اتباعوا	اتباعوا
۱۲۳	۱۶	نیارد	نیارد	۱۴۲	۱۲	نار	نار
۱۲۴	۱۶	نیحت	نیحت	۱۴۳	۱۲	ارشا	ارشا
۱۲۵	۲	یا وحل	یا وحل	۱۴۴	۶	شخصے	شخصے
۱۲۶	۱۴	بلا نگہ	بلا نیکہ	۱۴۵	۱	حاستہ	حاستہ
۱۲۷	۶	وزے	روزے	۱۴۶	۳	حضرت	حضرت
۱۲۸	۱۲	ذو نینان	ذو نینان	۱۴۷	۱۱	مستحسن	مستحسن
۱۲۹	۱۱	ہم	ہم بود	۱۴۸	۲۰	بقیہ	بقیہ
۱۳۰	۱۱	ورہ	در بارہ	۱۴۹	۱۳	خونی	خونی
۱۳۱	۵	فروند	فرمودند	۱۵۰	۸	رولق	رولق
۱۳۲	۱۰	گفتار صبا	گفتار اللہ صبا	۱۵۱	۳	یا خذ بکم	یا خذ بکم
۱۳۳	۲	در شیر آباد	در شیر آباد	۱۵۲	۶	در معجم	در معجم
۱۳۴	۲۱	مکیہ	عیبہ	۱۵۳	۱۴	روایتی	روایتی
۱۳۵	۱۶	اصیاط	اصیاط	۱۵۴	۶	صحت	صحت
۱۳۶	۱	از زباش	از زباش	۱۵۵	۱۲	وصاتیہ	وصاتیہ
۱۳۷	۴	ستر را	ستر را	۱۵۶	۳	طلب تفتیش	طلب تفتیش
۱۳۸	۵	کدامی نمید	کدامی نمید	۱۵۷	۸	ما قبل	ما قبل

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۹	۱۶	میق	میق	۱۶۶	۱۴	انجاب	انجناب
۱۸۰	۱۶	ارشاد	ارشاد	۱۶۸	۱	تا	تا
۱۸۱	۱۵	بجب	بجب	۱۶۹	۱	م	م
۱۸۲	۲۰	نیت	نیت	۱۷۰	۱۲	سراپ	سراپ
۱۸۳	۲۱	روز	روزی	۱۷۱	۱۹	بتا	بتا
۱۸۴	۵	گو	گو	۱۷۲	۲۰	زنگ	زنگ
۱۸۵	۶	شریف	شریف	۱۷۳	۱۱	شئید	شئید
۱۸۶	۱۶	شرح	شرح	۱۷۴	۲۱	قوموا	قوموا
۱۸۷	۱۶	شب و روز	شب و روز	۱۷۵	۱۱	ند	ند
۱۸۸	۴	وزنه	وزنه	۱۷۶	۱۱	نزد	نزد
۱۸۹	۳	اطبالان	اطبالان	۱۷۷	۱	وارقما	وارقما
۱۹۰	۵	یکبار	یکبار	۱۷۸	۱۲	بعضی	بعضی
۱۹۱	۹	شده	شده	۱۷۹	۱۴	بشیر	بشیر
۱۹۲	۱۶	ابتلا	ابتلا	۱۸۰	۱۴	معبودان	معبودان
۱۹۳	۱۸	بینید	بینید	۱۸۱	۱۶	است	است
۱۹۴	۱۶	قرآن	قرآن	۱۸۲	۱۹	شستنم	شستنم
۱۹۵	۱۸	پسندیده	پسندیده	۱۸۳	۲۰	عبدالرزاق	عبدالرزاق
۱۹۶	۱۹	کردن	کردن	۱۸۴	۱۱	فردرها	فردرها
۱۹۷	۲	ظاہر میشود	ظاہر میشود	۱۸۵	۱۰	مرضا	مرضا
۱۹۸	۴	بابت	بابت	۱۸۶	۱۱	کردند	کردند
۱۹۹	۱۰	صغیر	صغیر	۱۸۷	۱۳	بگویند	بگویند
۲۰۰	۱۱	فی	فی	۱۸۸	۱۵	غعل	غعل

صغیر	سطر	غلط	صحیح	صغیر	سطر	غلط	صحیح
۱۸۶	۱۲	ر	را	۲۰۰	۶	با	صحیح
۱۸۷	۱۲	قیاس از	قیاس از	۱۸	۱۸	مردی	مردی
۱۸۸	۱۲	کرات	کرات	۱۹	۱۹	بچه	بچه
۱۸۹	۱۲	شیخ	شیخ	۱۱	۱۱	برای	برای
۱۹۰	۲۱	طلبیدند	طلبیدند	۵	۲۰۸	تانه	تانه
۱۹۱	۱	راچه	راچه	۱۶	۴۱۱	مس	حق
۱۹۲	۶	مخصوصا	مخصوصا	۱۸	۱۱	میفرودند	میفرودند
۱۹۳	۱۲	اسعیل	اسعیل	۱	۲۱۶	کیفیت طاری	کیفیت طاری
۱۹۴	۲	نونه	نوندند	۱۲	۲۱۶	نفل	نفل
۱۹۵	۶	ما	ما	۳	۲۱۸	بر	بر
۱۹۶	۵	نگاه	نگاه	۵	۱۱	پرغاسه	پرغاسه
۱۹۸	۸	اخرین	اخرین	۱۲	۲۱۹	شیخ	شیخ
۱۹۹	۳۰	یس	یس	۲۱	۱۱	لود	لود
۲۰۰	۱۲	وایچین	وایچین	۳	۲۲۰	نیت	نیت
۲۰۱	۱۵	عشقه	عشقه	۶	۱۱	شیده	شیده
۲۰۲	۲۰۶	بیست	بیست	۹	۱۱	ریخت	ریخت
۲۰۳	۶	بیومی	بیومی	۱۲	۱۱	قدم بچه	قدم بچه
۲۰۴	۱۵	نمازه	نمازه	۱۳	۱۱	که مولانا	که مولانا
۲۰۵	۱۹	انها	اینها	۳	۲۲۲	راچه	راچه
۲۰۶	۱۱	بعیت	بعیت	۱۵	۱۱	کهنوا	کهنوا
۲۰۷	۱۳	طاری	تیاری	۱۸	۱۱	خواستن	خواستن
۲۰۸	۲۱	رسم	آفتاب	۱۹	۱۱	خواستند	خواستند

صفت	سطر	غلط	صحیح	صفت	سطر	غلط	صحیح
۲۲۲	۲۱	دند	دود	۲۲۱	۲۱	نمبر	خیر
۲۲۳	۱۱	ارانبجیه	ازانبجیه	۲۲۲	۱۲	داسلام	دواسلام
۲۲۴	۱۱	سجیب	مشعجیب	۲۲۳	۱۵	فقیر	داسلم
۲۲۵	۱۶	باهرودند	سپرودند	۲۲۴	۱۶	اتباع	اتباع
۲۲۶	۱۹	رود	را	۲۲۵	۶	رست	راست
۲۲۷	۲۰	بود	بود	۲۲۶	۴	دگر	دگر
۲۲۸	۲۱	محمد	امجد	۲۲۷	۱	باین دم	باین دم
۲۲۹	۱۲	اعصا	اعضائے	۲۲۸	۱۳	خود بخود	خود بخود
۲۳۰	۳	بقا	بقا	۲۲۹	۱۳	شیونما	شیونما
۲۳۱	۱۶	اثر	اثر	۲۳۰	۳	زد	رو
۲۳۲	۹	کثبت	کتب	۲۳۱	۶	ام	اُم
۲۳۳	۱۱	که که برده	که برده	۲۳۲	۲۰	دل جان	دل و جان
۲۳۴	۴	خود	خود	۲۳۳	۲۰	اودند	بودند
۲۳۵	۲۱	خیر	اخیر	۲۳۴	۱۱	سیما	شما
۲۳۶	۱۹	یا	یا	۲۳۵	۱۳	و پامین بهر درد	و پامین بهر درد
۲۳۷	۳	خزد	خرد	۲۳۶	۲۱	در کشیده	در کشیده
۲۳۸	۳	بروتم	برخواستم	<div style="border: 1px solid black; padding: 5px; display: inline-block;"> <p>مناقب جانعلی</p> </div>			
۲۳۹	۲۰	شماز	ناز				
۲۴۰	۱۶	خام	خواند				
۲۴۱	۱۵	نیر	خیر				
۲۴۲	۲۰	بریشان	پریشان				

اشتمار واجب الاطمنار

ساکنان طریقت اور عاشقان معرفت کو بشارت ہو کہ یہ اسرار شریعت کا گنجینہ اور نکات طریقت کا خزینہ یعنی رسالہ جامعہ برکات عالیہ موسومہ بہ **شاقب حافطیہ** جسکو خادم شریعت بڑی متبع طریقت مر تصویٰ بقول بارگاہِ لم یزی جناب حافظ حاجی مولیٰ غلام محمد **مادی علی خان صاحب حافطی لکھنوی** کشتیری نے بڑی محنت اور جانفشانی سے تالیف فرمایا اور حق تالیف عاجز کو سپرد کیا۔ اس امر امید ہے کہ کوئی صاحب بنیہ اجازت حقیر تصدرا کے چہ اپنے یا چھپوانے کا نفاذ میں ان جہت درستی سے مطالب ہوں مقامات ذیل سے قیمت بھیج کر منگاوین اور ابلع نفع قلیل نقصان کثیر نہاد شاہدین۔ **وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ**

تفصیل مقامات دستیابی نسخہ ہذا

عبدالمجید لکھنوی صاحب نے اس کتاب کو لکھنؤ میں لکھا ہے اور اس میں جو کچھ ہے اس کا ترجمہ اور تفسیر لکھی ہے اور اس کے ساتھ ہی اس کے نسخہ کی بھی تفصیل ہے۔

المستشرق
عبدالمجید لکھنوی

احری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آٹھ یومیہ ذرآنہ لیا جائے گا۔
